

## (کتاب المیراث)

وَهُوَ: - مِفْعَالٌ مِنَ الْإِزْتِ وَ يَأُوهُ مُنْقَلِبَةً عَنِ وَاوٍ، أَوْ مِنَ الْمَوْرُوثِ.  
وَهُوَ عَلَى الْأَوَّلِ: «اسْتِحْقَاقُ إِنْسَانٍ يَمُوتِ آخَرَ بِسَبَبٍ أَوْ سَبَبٍ شَيْئًا بِالْأَضَالَةِ».  
وَعَلَى الثَّانِي: «مَا يَسْتَحِقُّهُ إِنْسَانٌ» إِلَى آخِرِهِ، بِحَذْفِ الشَّيْءِ.  
وَهُوَ أَعَمُّ مِنَ «الْفَرَائِضِ» مُطْلَقًا، إِنْ أُرِيدَ بِهَا الْمَفْرُوضُ بِالْتَفْصِيلِ، وَإِنْ أُرِيدَ بِهَا مَا يَعْمُّ  
الْأَجْمَالَ كِإِزْتِ أَوْلِي الْأَرْحَامِ فَهُوَ بِمَعْنَاهُ، وَمِنْ ثَمَّ كَانَ التَّعْبِيرُ بِالْمِيرَاثِ أَوْلَى.

## باب ارث

واژه «میراث» بر وزن «مفعال» بوده؛ و:

یا از «ارث» مشتق شده است، و یاء کلمه «میراث» از واو منقلب شده است [یعنی در اصل «موارث» بوده است]؛ که طبق این احتمال اول، معنای میراث عبارت است از این که «انسانی به واسطه فوت دیگری که خویشاوندی نسبی یا سببی با او دارد چیزی را از نظر شرع [و توسط جعل شارع] استحقاق پیدا کند.» و

یا از «موروث» مشتق شده است [که به معنای مالی است که از متوفی به بستگان او می رسد]، و طبق این احتمال دوم، معنای میراث عبارت است از «مالی که انسانی به واسطه فوت دیگری که خویشاوندی نسبی یا سببی با او دارد از نظر شرع [و توسط جعل شارع، استحقاق آن را پیدا می کند]؛ که طبق تعریف دوم کلمه «شیئا» [که در تعریف اول آمده است] حذف می گردد.

اگر منظور از «فرائض» سهامی باشد که در قرآن کریم برای هر یک از وزات به طور مشخص و معین ذکر شده است: در این صورت کلمه «میراث» اعم مطلق از «فرائض» خواهد بود [زیرا بین این دو کلمه رابطه عموم و خصوص مطلق برقرار است]. ولی چنانچه منظور از «فرائض»، اعم از سهامی باشد که به صورت اجمال بیان شده است از

قبیل ارث اُولی الأرحام [که در آیه «أولوا الأرحام بعضهم أولى ببعض» آمده است]: در این صورت این دو کلمه باهم مترادف بوده و نسبت تساوی بین آنها برقرار خواهد بود؛ و به همین دلیل است که تعبیر کردن به «میراث» بهتر و سزاوارتر از «فرائض» می باشد.

(و فِيهِ فُصُولُ):

### الْأَوَّلُ) أَلْبَحْثُ فِي الْمَوْجِبَاتِ لِلْإِثْرِ

الْبَحْثُ فِي الْمَوْجِبَاتِ لِلْإِثْرِ (وَالْمَوَانِعِ) مِنْهُ.  
 (يُوجِبُ الْإِثْرَ) أَي: يُثَبِّتُهُ شَيْئَانِ: (النَّسَبُ وَالسَّبَبُ، فَالنَّسَبُ) هُوَ: الْإِتِّصَالُ  
 بِالْوَالِدَةِ بِانْتِهَاءِ أَحَدِهِمَا إِلَى الْآخَرِ كَالْأَبِ وَالْإِثْنِ، أَوْ بِانْتِهَائِهِمَا إِلَى ثَالِثٍ مَعَ صِدْقِ اسْمِ  
 النَّسَبِ عُرْفًا عَلَى الْوَجْهِ الشَّرْعِيِّ.  
 وَهُوَ ثَلَاثُ مَرَاتِبٍ، لَا يَرِثُ أَحَدٌ مِنَ الْمَرْتَبَةِ التَّالِيَةِ مَعَ وُجُودِ وَاحِدٍ مِنَ الْمَرْتَبَةِ السَّابِقَةِ  
 خَالٍ مِنَ الْمَوَانِعِ.

این باب شامل چند فصل می شود

### فصل اول: موجبات و موانع ارث

[موجب ارث: عبارت است از رابطه‌ی بین دو نفر که در اثر فوت یکی، دیگری از او قهراً ارث ببرد؛ و به عبارت دیگر اسباب و شرایطی است که اگر جمع شوند ترکه از مورث به بازماندگان او انتقال می یابد. و موانع ارث: عبارت است از اموری که تأثیر مقتضی وراثت را باطل می سازد.]

موجب ارث، یعنی آنچه که ارث را ثابت می کند دو چیز است:

اول: نسب: عبارت است از این که شخص به واسطه ولادت به دیگری مرتبط شود مانند پدر و فرزند؛ و یا این که هر دو نفر منتسب، به شخص سوّمی منتهی شوند، مشروط به این که اسم «نسب» عرفاً و از لحاظ شرعی صدق کند [بنابراین مولودی که از طریق نامشروع و زنا متولد شده باشد شرعاً در طبقه نسبها داخل نخواهد بود.]

دوم: سبب: عبارت است از اتصال و ارتباط دو نفر باهم، به واسطه زوجیت و یا از

طریق ولایت (ولاء).

نسب سه مرتبه (طبقه) دارد، که در صورت بودن حتی یک نفر در طبقه مقدم، به شرط این که مانعی از ارث بردن نداشته باشد هیچ کس در طبقه بعدی ارث نخواهد بود؛ و این طبقات عبارتند از:

فَالْأُولَى: (الْأَبَاءُ) دُونَ آبَائِهِمْ (وَالْأَوْلَادُ) وَإِنْ نَزَلُوا.

(ثُمَّ) الثَّانِيَةُ: (الْأَخَوَةُ) وَالْمُرَادُ بِهِمْ: مَا يَشْمَلُ الْأَخَوَاتِ لِلْأَبَوَيْنِ أَوْ أَحَدِهِمَا، (وَالْأَجْدَادُ) وَالْمُرَادُ بِهِمْ: مَا يَشْمَلُ الْجَدَّاتِ (فَصَاعِدًا، وَ أَوْلَادُ الْأَخَوَةِ) وَالْأَخَوَاتِ (فَنَازِلًا) ذُكُورًا وَإِنَاثًا.

وَأَقْرَبَهُمْ عَنِ الْأَخَوَةِ لِعَدَمِ إِطْلَاقِ اسْمِ الْأَخَوَةِ عَلَيْهِمْ فَلَا يَدْخُلُونَ وَلَوْ قِيلَ: وَإِنْ نَزَلُوا وَنَحْوُهُ، بِخِلَافِ الْأَجْدَادِ وَالْأَوْلَادِ.

(ثُمَّ) الثَّلَاثَةُ: (الْأَعْمَامُ وَالْأَخْوَالُ) لِلْأَبَوَيْنِ أَوْ أَحَدِهِمَا وَإِنْ عَلَوْكَ أَعْمَامُ الْأَبِّ وَالْأُمِّ، وَأَعْمَامُ الْأَجْدَادِ، (وَأَوْلَادُهُمْ) فَنَازِلًا ذُكُورًا وَإِنَاثًا.

کسانی که در طبقه اول قرار دارند: الف - پدران [یعنی پدر و مادر]؛ نه پدران پدران [یعنی اجداد، زیرا آنان در طبقه دوم قرار دارند]. ب - فرزندان، هر قدر پائین روند [یعنی نوه‌ها، نبیره‌ها، نتیجه‌ها و ...]

کسانی که در طبقه دوم قرار دارند: الف - برادران [و خواهران]؛ و منظور از «اخوه» معنایی است که شامل خواهران نیز می‌شوند؛ اعم از برادران و خواهران ابوینی (پدري و مادری)، یا ابی (پدري) و یا امی (مادری). ب - اجدادی [و جدات] هر قدر بالا روند؛ و منظور از «اجداد» معنایی است که شامل جدات نیز می‌شود. ج - فرزندان برادر (برادرزادگان)، و فرزندان خواهر (خواهرزادگان)، هر قدر پائین روند، اعم از مذکر و مؤنث.

مصنّف، فرزندان برادر و خواهر را به طور جداگانه از خود آنان ذکر کرد زیرا اسم «اخوة» بر فرزندان برادر و خواهر اطلاق نمی‌شود و در عنوان «اخوة» داخل نمی‌باشند، اگر چه گفته شود «وإن نزلوا» و امثال این تعبیر؛ برخلاف اجداد [که می‌توان جدّ جدّ را جدّ نامید] و فرزندان [که می‌توان به فرزند فرزند نیز فرزند اطلاق کرد].

کسانی که در طبقه سوم قرار دارند: الف - عموها و عمه‌ها؛ خواه عمو و عمه ابوینی باشند؛ یا این که فقط عمو و عمه ابی باشند، یا فقط عمو و عمه امی باشند؛ هر قدر بالا

روند مانند عموها و عمه‌های پدر و مادر میّت، یا عموها و عمه‌های اجداد میّت؛ [و یا عمو و عمه خود میّت باشد]. ب - دایی‌ها و خاله‌ها؛ ابوینی باشند یا ابی، یا امی؛ و خواه دایی و خاله پدر میّت باشد، یا دایی و خاله اجداد میّت؛ [و یا این‌که دایی و خاله خود میّت باشد]. ج - فرزندان عموها و عمه‌ها و دایی‌ها و خاله‌ها؛ هر قدر پائین روند؛ اعم از مذکر و مؤنث.

(وَالسَّبَبُ) هُوَ الْإِتِّصَالُ بِالزَّوْجِيَّةِ أَوْ الْوَلَاءِ. وَ جُمْلَتُهُ (أَرْبَعَةٌ: الزَّوْجِيَّةُ) مِنَ الْجَانِبَيْنِ مَعَ دَوَامِ الْعَقْدِ أَوْ شَرْطِ الْإِرْثِ، عَلَى الْخِلَافِ (وَ) وَلَائِ (الْإِعْتِقَاقِ وَ) وَلَائِ (ضَمَانِ الْجَرِيرَةِ وَ) وَلَائِ (الْإِمَامَةِ).

وَ الزَّوْجِيَّةُ مِنْ هَذِهِ الْأَسْبَابِ تُجَامِعُ جَمِيعَ الْوَرَاثِ، وَ الْإِعْتِقَاقُ لَا يُجَامِعُ النَّسَبَ، وَ يُقَدَّمُ عَلَى ضَمَانِ الْجَرِيرَةِ الْمُقَدَّمِ عَلَى وَلَائِ الْإِمَامَةِ. فَهَذِهِ أُصُولُ مُوجِبَاتِ الْإِرْثِ.

مجموع سبب، چهارتاست:

۱ - زوجیت؛ که از طرف زوج و زوجه ثابت است [به طوری که در صورت فوت هر یک، دیگری از او ارث می‌برد]؛ به شرط این‌که عقد آنان دائمی باشد، و یا [اگر عقد آنان موقت است] در ضمن عقد شرط کرده باشند که از یکدیگر ارث ببرند، که البته فقها در اینباره اختلاف نظر دارند.

۲ - ولاء عتق: [ولایتی است که برای مولایی که بنده‌اش را آزاد کرده است بر آن بنده به سبب آزاد کردن او حاصل می‌شود، به شرط آن‌که بنده‌ای که آزاد شده، وارث دیگری نداشته باشد که در این صورت مولی از او ارث می‌برد، و اگر زوجه داشته باشد زوجه سهم اعلائی خود را که ربع باشد می‌برد و بقیه به مولی می‌رسد.]

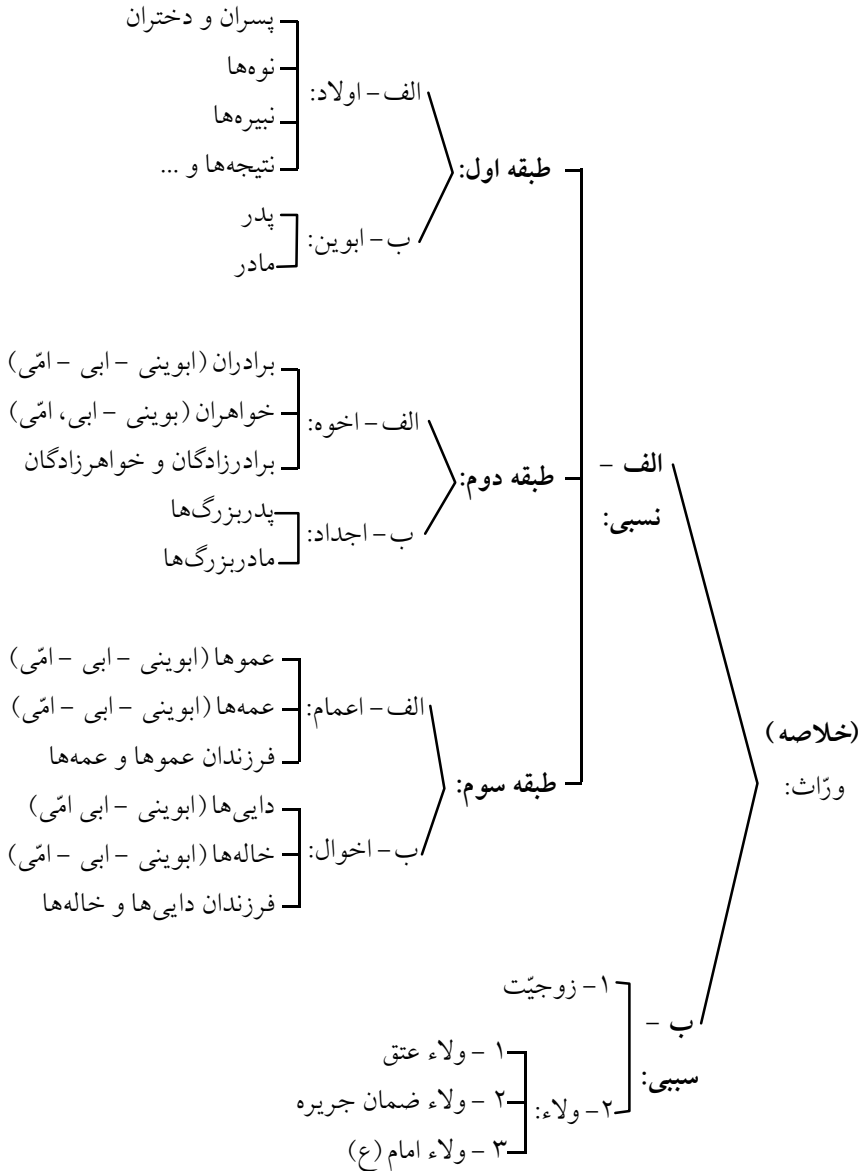
۳ - ولاء ضمان جریره: [به این صورت که دو نفر باهم عقدی بخوانند مشتمل بر این‌که هر یک وزر و وبال و جنایات طرف مقابل را تحمّل کند و در صورتی که هیچ یک وارث نسبی و سببی نداشته باشند هر یک ضامن جریره و بزه دیگری محسوب شود و در صورت فوت یکی، دیگری وارث او محسوب شود.]

۴ - ولاء امامت: [ولایتی است که امام معصوم (ع) دارد، به طوری که اگر کسی فوت کند و هیچ وارث نسبی یا سببی نداشته باشد اموال او به امام (ع) تعلق دارد (الإمام وارث من لا وارث له)].

از بین سبب‌های مذکور، فقط زوجیت است که با تمامی وراثت نسبی و سببی دیگر

می‌تواند ارث ببرد ولی ولاء عتق با وجود وراثت نسبی نمی‌تواند ارث ببرد، اما بر ضمان جریره مقدم شده، و ضمان جریره نیز بر امام (ع) مقدم است. اینها اصول موجبات ارث می‌باشد.

### جدول موجبات ارث



وَأَمَّا الْمَوَانِعُ فَكَثِيرَةٌ قَدْ سَبَقَ بَعْضُهَا وَ يُذَكَّرُ بَعْضُهَا فِي تَضَا عَيْفِ الْكِتَابِ وَ غَيْرِهِ، وَ قَدْ جَمَعَهَا الْمُصَنِّفُ فِي الدُّرُوسِ إِلَى عَشْرِينَ وَ ذَكَرَ هُنَا سِتَّةً:

أَحَدُهَا: الْكُفْرُ (وَ يَمْنَعُ الْإِرْثَ) لِلْمُسْلِمِ (الْكُفْرُ) بِجَمِيعِ أَصْنَافِهِ، وَ إِنْ ائْتَحَلَ مَعَهُ الْإِسْلَامَ (فَلَا يَرِثُ الْكَافِرُ) حَرَبِيًّا كَانَ أَمْ ذِمِّيًّا خَارِجِيًّا كَانَ أَمْ نَاصِبِيًّا أَمْ غَالِيًّا (الْمُسْلِمِ) وَ إِنْ لَمْ يَكُنْ مُؤْمِنًا، (وَ الْمُسْلِمُ يَرِثُ الْكَافِرَ) وَ يَمْنَعُ وَرَثَتَهُ الْكُفْرَ، وَ إِنْ قَرَّبُوا وَ بَعَدَ. وَ كَذَا يَرِثُ الْمُتَبَدِّعُ مِنَ الْمُسْلِمِينَ لِأَهْلِ الْحَقِّ، وَ لِمِثْلِهِ، وَ يَرِثُونَهُ عَلَى الْأَشْهَرِ. وَ قِيلَ: يَرِثُهُ الْمُحِقُّ، دُونَ الْعَكْسِ.

«اما موانع ارث زیاد است که برخی از آنها [مانند لعان زن و شوهر] قبلاً بیان شد و اکنون پاره‌ای دیگر از آنها در اثنای این باب و سایر ابواب بیان می‌شود، و شهید اول در کتاب «الدروس الشرعیه» موانع ارث را تا بیست مانع برشمرده است ولی در این کتاب «لمعه» شش مانع را بیان کرده است.»

مانع اول: کفر

کفر با تمامی انواع آن مانع از این می‌شود که کافر از مسلمان ارث ببرد هر چند که شخص متّصف به کافر بودن، اسلام را آئین و کیش خود قرار داده باشد؛ بنابراین:

الف - کافر خواه حربی باشد یا ذمی، و یا خارجی باشد [که بر امام معصوم (ع) خروج کرده است] یا ناصبی باشد [که دشمن اهل بیت (ع) است] و یا غالی باشد [که ائمه را تا مرتبه خداوند بالا می‌برند] از مسلمان ارث نمی‌برد، اگر چه آن مسلمان شیعه دوازده امامی نباشد.

ب - مسلمان از کافر ارث می‌برد، و مانع ارث بردن آن دسته از وراث کافر می‌گردد که کافر باشند هر چند که وراث کافر [از لحاظ طبقه] به متوفی نزدیکتر بوده، و وراثی که مسلمان است دورتر باشد [مثلاً اگر متوفایی که کافر است فرزند کافر داشته باشد و برادر مسلمان نیز داشته باشد که در اینجا برادر مسلمان، مانع ارث بردن فرزند کافر می‌شود].

بنا بر قول مشهورتر: فرقه‌ای از مسلمانان که بدعت‌گذار شناخته شده‌اند [مانند زیدیه، اسماعیلیه، اهل سنت] از شیعه دروازه امامی، و نیز از متوفایی که هم مسلک خود آنان است ارث می‌برد، و شیعه دوازده امامی نیز از فرقه‌ای که بدعت‌گذار شناخته شده‌اند ارث می‌برند. ولی طبق نظر برخی از فقها: شیعه دوازده امامی از دیگر مسلمانان

(اهل سنت) ارث می‌برد، ولی عکس آن ثابت نیست [یعنی دیگران از شیعه دوازده امامی ارث نمی‌برند].

(وَلَوْ لَمْ يُخَلَّفِ الْمُسْلِمُ قَرِيبًا مُسْلِمًا كَانَ مِيرَاثُهُ لِلْمُعْتِقِ ثُمَّ ضَامِنِ الْجَرِيرَةِ، ثُمَّ الْأَمَامِ عَلَيْهِ السَّلَامُ، وَلَا تَرِثُهُ الْكُافِرُ بِحَالٍ)، بِخِلَافِ الْكَافِرِ فَإِنَّ الْكُفْرَانَ يَرِثُونَهُ مَعَ فَقْدِ الْوَارِثِ الْمُسْلِمِ، وَإِنْ بَعْدَ كَضَامِنِ الْجَرِيرَةِ، وَ يُقَدَّمُونَ عَلَى الْأَمَامِ عَلَيْهِ السَّلَامُ.

(وَ إِذَا أَسْلَمَ الْكُافِرُ عَلَى مِيرَاثٍ قَبْلَ قِسْمَتِهِ) بَيْنَ الْوَرَثَةِ حَيْثُ يَكُونُونَ مُتَعَدِّدِينَ (شَارَكَ) فِي الْإِثِّ بِحَسَبِ خَالِهِ (إِنْ كَانَ مُسَاوِيًا) لَهُمْ فِي الْمُرْتَبَةِ، كَمَا لَوْ كَانَ الْكُافِرُ ابْنًا وَ الْوَرَثَةُ إِخْوَتَهُ (وَ انْفَرَدَ) بِالْإِثِّ (إِنْ كَانَ أَوْلَى) مِنْهُمْ، كَمَا لَوْ كَانُوا إِخْوَةً، مُسْلِمًا كَانَ الْمَوْرَثُ أُمَّ كَافِرًا، وَ نَمَاءُ التَّرِكَةِ كَالْأَضَلِّ.

(وَلَوْ) أَسْلَمَ بَعْدَ الْقِسْمَةِ أَوْ (كَانَ الْوَارِثُ وَاحِدًا فَلَا مُشَارَكَةَ)،

در صورتی که از مسلمان، هیچ وارث نسبی مسلمانی باقی نمانده باشد = میراث او به معتق می‌رسد، و اگر معتق نباشد به ضامن جریره می‌رسد، و در صورت فقدان ضامن جریره برای امام (ع) می‌باشد؛ و در هیچ حالتی از حالات میراث او را به کافر نمی‌دهند. بر خلاف کافر، که اگر از کافر، وارث مسلمانی هر چند دور باشد مانند ضامن جریره، باقی نمانده باشد = خویشاوندانی که کافر هستند از آن کافر ارث می‌برند، و بر امام (ع) مقدم می‌شوند [یعنی اگر متوفایی که کافر است وارث داشته باشد امام (ع) از او ارث نمی‌برد].

اگر ورثاتی که مسلمان هستند متعدد باشند و وارثی که کافر است قبل از تقسیم ترکه بین ورثات مسلمان اسلام بیاورد: در صورتی که با سایر ورثات در یک طبقه باشد مانند این که کافر، فرزند میّت باشد و سایر ورثه، برادران و خواهران کافر باشند [که در نتیجه همگی فرزندان متوفی می‌شوند] در این صورت کافر با توجه به موقعیتی که دارد با آنان در ارث بردن شریک می‌شود [و همگی وارث می‌باشند]. اما در صورتی که رتبه کافر بر ورثات مسلمان مقدم باشد مانند جایی که کافر، فرزند متوفی بوده و سایر ورثه مسلمان، برادران و خواهران متوفی باشند که در این صورت خود کافر به تنهایی ارث می‌برد [و نوبت به برادران و خواهران نمی‌رسد زیرا آنان در طبقه دوم بوده، و فرزند در طبقه اول است]. در این حکم فرقی نمی‌کند که متوفی مسلمان باشد یا کافر؛ و نماءات ترکه نیز

حکم اصل آن را دارد. اما اگر وارثی که کافر است پس از تقسیم ترکه به بین ورثه مسلمان اسلام بیاورد: با ورثه شریک نمی شود [و از ارث محروم می گردد].  
 حال اگر وارثی که مسلمان است منحصراً یک نفر باشد [که در این حالت به تقسیم ترکه نیازی نخواهد بود] = وارثی که کافر است از ارث محروم می شود [زیرا به محض فوت مورث، تمامی ترکه به وارث مسلمان او می رسد و ارث او منوط به تقسیم کردن نمی باشد، و در این حالت اگر وارث کافر اسلام بیاورد در واقع پس از انتقال ترکه به وارث مسلمان اسلام آورده است].<sup>۱</sup>

وَلَوْ كَانَ الْوَارِثُ الْأِمَامَ حَيْثُ يَكُونُ الْمَوْرَثُ مُسْلِمًا فَفِي تَنْزِيلِهِ مَنزِلَةُ الْوَارِثِ الْوَاحِدِ،  
 أَوْ اغْتِبَارِ نَقْلِ التَّرَكَةِ إِلَى بَيْتِ الْمَالِ، أَوْ تَوْرِيثِ الْمُسْلِمِ مُطْلَقًا، أَقْوَالٌ. وَ وَجْهُ الْأَوَّلِ وَاضِحٌ  
 دُونَ الثَّانِي، وَالْآخِرُ مَرْوِيٌّ.

اگر وارث، امام (ع) بوده، و مورث (متوفی) مسلمان باشد چند قول است:  
 قول اول: امام (ع) به منزله وارث منحصر به فرد است [که در نتیجه وارث کافر که اسلام آورده از ارث محروم می شود]. و نظر شهیدثانی: دلیل قول اول روشن و واضح است [زیرا به محض فوت، تمامی اموال متوفی به امام (ع) منتقل می شود و اسلام آوردن کافر قبل از انتقال مال به امام (ع) قابل تصور نیست].

قول دوم: ملاک، انتقال ترکه به بیت المال است [به طوری که اگر قبل از انتقال ترکه به بیت المال اسلام بیاورد ارث می برد، ولی اگر پس از آن اسلام بیاورد ارث نخواهد بود]. و نظر شهیدثانی: دلیلی که بتوان با آن، این قول دوم را ثابت کرد روشن نیست.

قول سوم: کافری که اسلام آورده است ارث داده می شود مطلقاً [خواه قبل از انتقال ترکه به بیت المال باشد و یا پس از انتقال ترکه به بیت المال باشد]. و نظر شهیدثانی: این قول سوم در روایتی آمده است.

وَلَوْ كَانَ الْوَارِثُ أَحَدَ الزَّوْجَيْنِ، فَلِأَقْوَى أَنَّ الزَّوْجَ كَالْوَارِثِ الْمُتَّحِدِ، وَالزَّوْجَةَ  
 كَالْمُتَعَدِّدِ، لِمُشَارَكَةِ الْأِمَامِ بِهَا دُونَهُ وَإِنْ كَانَ غَائِبًا.  
 وَلَوْ كَانَ الْإِسْلَامُ بَعْدَ قِسْمَةِ الْبَعْضِ فَفِي مُشَارَكَتِهِ فِي الْجَمِيعِ أَوْ فِي الْبَاقِي، أَوْ الْمَنْعِ

۱. وسایل الشیعه، کتاب الفرائض، باب ۳. (مترجم)



مِنْهُمَا أَوْجُهُ: أَوْسَطُهَا الْوَسْطُ.

اگر وارث، یکی از زوجین باشد [مثلاً زن فوت کند و از ایشان یک فرزند کافر و شوهر مسلمان باقی مانده باشد] = قول قوی‌تر این است که زوج همانند وارث واحد محسوب می‌شود [که اسلام آوردن فرزند پس از فوت مورث، هیچ نفعی برای او ندارد و هیچ ارثی به او نمی‌رسد]؛ ولی [اگر شوهر فوت کند و از ایشان یک فرزند کافر و زن او باقی مانده باشد] زوج در حکم ورثت متعدّد می‌باشد زیرا امام (ع) اگر چه غایب باشد با زوجة ارث می‌برد، ولی با زوج در ارث شریک نمی‌شود.

اگر پس از آن که قسمتی از ترکه را بین ورثت تقسیم کردند وارث کافر اسلام بیاورد چند احتمال است:

احتمال اول: کافری که اسلام آورده است در تمامی ترکه با ورثت شریک می‌شود [و سهم خود از همه ترکه برمی‌دارد، زیرا صدق می‌کند که قبل از تقسیم، اسلام آورده است].

احتمال دوم: فقط در مقدار باقیمانده که هنوز تقسیم نشده است با ورثت شریک می‌شود [زیرا نسبت به مقدار تقسیم شده، پس از قسمت کردن اسلام آورده است].  
احتمال سوم: هم از مقدار باقیمانده و هم از مقدار تقسیم شده [یعنی از تمامی ترکه] محروم می‌شود [زیرا صدق می‌کند که پس از تقسیم، اسلام آورده است]. و از نظر شهیدثانی: احتمال دوم، عادلانه‌تر است.

(وَالْمُرْتَدُّ عَنْ فِطْرَةٍ) وَ هُوَ الَّذِي انْعَقَدَ وَ أَحَدُ أَبْوَيْهِ مُسْلِمٌ (لَا تُقْبَلُ تَوْبَتُهُ) ظَاهِرًا، وَ إِنْ قَبِلَتْ بَاطِنًا عَلَى الْأَقْوَى، (وَ تُقْسَمُ تَرْكَتُهُ) بَيْنَ وَرَثَتِهِ بَعْدَ قَضَاءِ دِيُونِهِ مِنْهَا إِنْ كَانَ عَلَيْهِ دَيْنٌ، (وَ إِنْ لَمْ يُقْتَلْ) بِأَنْ فَاتَ السُّلْطَانُ، أَوْ لَمْ تَكُنْ يَدُ الْمُسْتَوْفِي مَبْسُوطَةً، (وَ يَرْتَهُ الْمُسْلِمُونَ لَا غَيْرَ)، لِتَنْزِيلِهِ مَثَلَةَ الْمُسْلِمِ فِي كَثِيرٍ مِنَ الْأَحْكَامِ كَقَضَاءِ عِبَادَتِهِ الْفَائِتَةِ زَمَنَ الرِّدَّةِ.

درباره مرد مرتد فطری: یعنی کسی که نطفه او در حال مسلمان بودن یکی از والدین او منعقد شده باشد حکم چنین است که: توبه او برحسب ظاهر پذیرفته نمی‌شود اگر چه طبق قول قوی‌تر در باطن [و در پیشگاه خداوند] پذیرفته می‌شود. و چنانچه دیونی داشته باشد ابتدا دیون او را می‌پردازند و سپس باقیمانده ترکه او را بین ورثت او تقسیم می‌کند،

هر چند که به خاطر فقدان سلطان عادل (فقیه)، و یا مبسوط الید نبودن او [و عدم قدرت بر قتل مرتد]، کشته نشود. و فقط آن دسته از ورثه‌ای که مسلمان باشند از او ارث می‌برند، نه کس دیگری؛ زیرا مرتد فطری در بسیاری از احکام از جمله وجوب قضا کردن عباداتی که در زمان ارتداد انجام نداده است حکم مسلمان را دارد.

(وَ الْمُرْتَدُّ عَنْ غَيْرِ فِطْرَةٍ) وَ هُوَ الَّذِي انْعَقَدَ وَ لَمْ يَكُنْ أَحَدُ أَبْوَيْهِ مُسْلِمًا لَا يُقْتَلُ مُعْجَلًا بَلْ (يُسْتَتَابُ) عَنِ الذَّنْبِ الَّذِي أَزْتَدَّ بِسَبَبِهِ (فَإِنْ تَابَ وَ إِلَّا قُتِلَ) وَ لَا يُقْسَمُ مَالُهُ حَتَّى يُقْتَلَ أَوْ يَمُوتَ، وَ سَيَأْتِي بِقِيَّتِهِ حُكْمِهِ فِي بَابِ الْحُدُودِ إِنْ شَاءَ اللَّهُ تَعَالَى.

مرتد غیر فطری (ملی): یعنی کسی که در حال انعقاد نطفه‌اش هیچ کدام از پدر و مادرش مسلمان نبوده‌اند [بلکه کافر بوده‌اند و او پس از بلوغ اظهار کفر نموده است و سپس اسلام آورده و پس از آن مجدداً کافر گردیده است و] حکم چنین است که: ابتداءً او را نمی‌کشند بلکه از او می‌خواهند از گناهی که به واسطه او مرتد گشته است توبه کند؛ پس اگر توبه کند [او را آزاد کرده] و گرنه او را می‌کشند. و تا او را نکشند، و یا به مرگ طبیعی نمیرد اموال او را تقسیم نمی‌کنند؛ و بقیه احکام مربوط به مرتد در باب حدود بیان خواهد شد.

(وَ الْمَرْأَةُ لَا تُقْتَلُ بِالْإِرْتِدَادِ)، لِقُصُورِ عَقْلِهَا (وَ لَكِنْ تُحْبَسُ وَ تُضْرَبُ أَوْ قَاتِ الصَّلَوَاتِ حَتَّى تَتُوبَ، أَوْ تَمُوتَ، وَ كَذَلِكَ الْخُنْثَى) لِلشَّكِّ فِي ذُكُورِيَّتِهِ الْمُسَلِّطَةِ عَلَيْهِ قَتْلِهِ. وَ يَحْتَمِلُ أَنْ يَلْحَقَهُ حُكْمُ الرَّجُلِ، لِعُمُومِ قَوْلِهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ: «مَنْ بَدَّلَ دِينَهُ فَأَقْتُلُوهُ»، خَرَجَ مِنْهُ الْمَرْأَةُ فَيَبْقَى الْبَاقِي دَاخِلًا فِي الْعُمُومِ، إِذْ لَا نَصَّ عَلَى الْخُنْثَى بِخُصُوصِهِ وَ هَذَا مُتَّجِهٌ لَوْ لَا أَنَّ الْحُدُودَ تُدْرَأُ بِالشُّبُهَاتِ.

زن: به واسطه ارتداد کشته نمی‌شود زیرا عقل او ناقص و قاصر است، بلکه او را زندانی کرده، و در اوقات سه گانه نماز وی را می‌زنند تا وقتی که توبه کند یا بمیرد.

در مورد خنثی: نیز حکم زن را دارد، زیرا در مذکر بودن او که سبب تسلط بر کشتن او می‌شود شک وجود دارد [و در نتیجه شک در سبب، به شک در مسبب نیز منجر می‌شود و لذا کشتن او جایز نیست]. و احتمال دوم: این است که همان حکم مرد را داشته باشد؛ زیرا این سخن پیامبر (ص) که فرمودند «کسی که دین خود را تغییر داد او را

بکشید<sup>۱</sup>» از عمومیت برخوردار است، و فقط زن از عموم این روایت خارج شده است و بقیه موارد [که خنثی نیز از جمله آنهاست] مشمول عموم این روایت باقی می ماند، چه آن که در مورد تخصیص خنثی، نص خاصی وارد نشده است. و از نظر شهیدثانی: این احتمال دوم [مبنی بر این که خنثی، حکم مرد را دارد] نیکو و پسندیده بود در صورتی که «الحدود تدرأ بالشبهات: حدّ به واسطه شبهه ساقط می شود» وجود نداشت.

(وَ) ثَانِيهَا (الْقَتْلُ) أَي: قَتْلُ الْوَارِثِ لَوْ لَا الْمَوْرَثُ وَ هُوَ (مَانِعٌ) مِنَ الْإِرْثِ (إِذَا كَانَ عَمْدًا ظَلَمًا) إِجْمَاعًا، مُقَابَلَةً لَهُ بِنَقِيضِ مَقْضُودِهِ، وَ لِقَوْلِهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ: «لَا مِيرَاثَ لِلْفَاتِلِ» وَ احْتِرَازَ بِالظُّلْمِ عَمَّا لَوْ قَتَلَهُ حَدًّا أَوْ قِصَاصًا وَ نَحْوَهُمَا مِنَ الْقَتْلِ بِحَقٍّ، فَإِنَّهُ لَا يَمْنَعُ.

مانع دوم: قتل یعنی وارث، مورث خود را بکشد به طوری که اگر قتل صورت نمی گرفت او وارث محسوب می شد؛ و قتل مانع از ارث است به شرط این که به اجماع فقها: اولاً - قتل عمد می باشد. ثانیاً - به ناحق باشد؛ و با این قید «ظلماً» مواردی خارج می شود که قتل مورث از باب اجرای حدّ و یا قصاص و امثال اینها صورت گیرد که به حقّ واقع می شود و در نتیجه چنین قتلی مانع ارث نمی شود.

دلیل محرومیت قاتل از ارث این است که: اولاً - با نقیض خواسته و قصد قاتل [که دست یابی و تصاحب اموال مورث است] برخورد و مقابله شود [و در نتیجه شارع مقدّس قاتل را از ارث بردن محروم کرده است]. ثانیاً - پیامبر (ص) فرمودند: «میراثی برای قاتل نیست.»<sup>۲</sup>

(وَ لَوْ كَانَ) قَتْلُهُ (خَطَأً) مَخْضًا (مُنْعٌ مِنَ الدِّيَةِ خَاصَّةً) عَلَى أَظْهَرِ الْأَقْوَالِ، لِأَنَّهُ جَامِعٌ بَيْنَ التَّصْيِينِ، وَ لِأَنَّ الدِّيَةَ يَجِبُ عَلَيْهِ دَفْعُهَا إِلَى الْوَارِثِ. لِلْآيَةِ، وَ لَا شَيْءَ مِنَ الْمَوْرَثِ لِلْفَاتِلِ يُدْفَعُ إِلَيْهِ. وَ الدَّفْعُ إِلَى نَفْسِهِ لَا يُعْقَلُ، وَ بِهِ صَرِيحًا رِوَايَةٌ عَامِيَّةٌ. وَ قِيلَ: يُمْنَعُ مُطْلَقًا، لِرِوَايَةِ الْفَضِيلِ بْنِ يَسَارٍ عَنِ الصَّادِقِ عَلَيْهِ السَّلَامُ: «لَا يَرِثُ الرَّجُلُ الرَّجُلَ إِذَا قَتَلَهُ، وَ إِنْ كَانَ خَطَأً».

وَ قِيلَ: يَرِثُ مُطْلَقًا، لِصَحِيحَةِ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ سِنَانٍ عَنْهُ عَلَيْهِ السَّلَامُ فِي رَجُلٍ قَتَلَ أُمَّهُ أَرِثَهَا قَالَ:

۱. سنن ابن ماجه، ج ۲، كتاب الحدود، ص ۸۴۸، باب دوم، حديث ۲۵۳۵. (مترجم)

۲. کافی، ج ۷، ص ۱۴۱، حديث ۵. (مترجم)

«إِنْ كَانَ خَطَأً وَرَثَتَهَا، وَإِنْ كَانَ عَمْدًا لَمْ يَرْتَهَا» وَتَرَكُ الْأَشْتِفْضَالَ دَلِيلَ الْعُمُومِ فِيمَا تَرَكَتَهُ مُطْلَقًا وَمِنْهُ الدِّيَّةُ. وَرِوَايَةُ الْفَضِيلِ مُرْسَلَةٌ فَلَا تُعَارِضُ الصَّحِيحَ.

اگر قتل از روی خطای محض باشد طبق ظاهرترین اقوال: قاتل فقط از دیه محروم می‌شود [ولی از سایر اموال مقتول ارث می‌برد]. زیرا: اولاً - به وسیله این قول بین دو روایت [که مطابق یکی قاتل از دیه و از سایر اموال ارث می‌برد، و مطابق دیگری که نه از دیه، و نه از سایر اموال ارث نمی‌برد] جمع شود، و [به هر دو عمل گردد].  
ثانیاً - مطابق آیه [«و دية مسلمة إلى أهلها: نساء / ۹۱»] بر قاتل واجب است که دیه مقتول را به وارث او بدهد، و از ماترک، چیزی به قاتل داده نمی‌شود [اما این دلیل تمام نیست زیرا در قتل خطای محض، عاقله دیه را باید پردازد نه خود قاتل].  
ثالثاً - معقول نیست که قاتل، دیه‌ای [را که بابت قتل پرداخته است] به خودش پردازد؛ و در مورد ارث نبردن از دیه، روایتی از اهل سنت<sup>۱</sup> وارد شده است.

طبق نظر برخی فقها: قاتل از ارث محروم است مطلقاً [هم از دیه، و هم از سایر اموال]. زیرا فضیل بن یسار از امام صادق (ع)<sup>۲</sup> روایت کرده است که: «اگر کسی، دیگری را بکشد از او ارث نمی‌برد هر چند که آن قتل از روی خطا باشد.»

طبق نظر برخی فقها: قاتل ارث می‌برد مطلقاً [هم از دیه، و هم از سایر اموال]. و دلیل آن روایت صحیحۀ عبدالله بن سنان از امام صادق (ع)<sup>۳</sup> است که راوی درباره کسی که مادر خود را کشته است سؤال می‌کند که آیا از مادر ارث می‌برد یا نه؟ حضرت فرمودند: «اگر قتل از روی خطا واقع شده است از او ارث می‌برد، و چنانچه عمدی بوده است از مادر ارث نمی‌برد»؛ و از آنجایی که روایت مذکور بین دیه و سایر اموال فرق نگذاشته است دلالت می‌کند بر این که قاتل از تمامی ترکه مقتول ارث می‌برد که از جمله ترکه، دیه است؛ و روایت فضیل بن یسار نیز مرسل بوده، و در نتیجه با روایت عبدالله بن سنان که روایت صحیح است صلاحیت تعارض ندارد.

۱. سنن ابن ماجه، ج ۲، کتاب الفرائض، باب ۸، حدیث ۲۷۳۶. (مترجم)

۲. وسایل الشیعه، ج ۱۷، ص ۳۹۲، حدیث ۳. (مترجم)

۳. همان منبع، ص ۳۹۱، حدیث ۱. (مترجم)

وَ فِي الْخَاطِئِ شِبْهُ الْعَمْدِ بِهِ أَوْ بِالْخَطَايَا قَوْلَانِ، أَجُودُهُمَا الْأَوَّلُ، لِأَنَّهُ غَامِدٌ فِي الْجُمْلَةِ. وَ وَجْهُ الْعَمْدِ: كَوْنُهُ خَاطِئًا كَذَلِكَ، وَ لِأَنَّ التَّغْلِيلَ بِمُقَابَلَتِهِ بِنَقِيضِ مَقْصُودِهِ لَا يَجْرِي فِيهِ. وَ لَا فَرْقَ بَيْنَ الصَّيْبِيِّ وَ الْمَجْنُونِ وَ غَيْرِهِمَا، لَكِنَّ فِي الْخَاطِئِ بِالْخَاطِئِ أَوْ الْعَامِدِ نَظْرًا، وَ لَعَلَّ الْأَوَّلَ أَوْجَهُ. وَ لَا بَيْنَ الْمُبَاشِرِ وَ السَّبَبِ فِي ظَاهِرِ الْمَذْهَبِ، لِلْعُمُومِ.

آیا قتل شبه عمد، همان حکم قتل عمد را دارد، یا این که حکم قتل خطای محض را دارد؟ دو قول است: الف - قول بهتر این است که حکم قتل عمد را دارد، زیرا قاتل در این فرض فی الجمله کار را عمداً انجام داده است [و قصد داشته است]. ب - حکم قتل عمد را ندارد، به دلیل آن که: اولاً - قاتل شبه عمد فی الجمله خطا کرده است [و قصد قتل نداشته است]. ثانیاً - این علت که در قتل عمد، شارع با نقیض خواسته قاتل مقابله می کند در قتل شبه عمد جاری نیست.

[در این که گفتم قتل، مانع ارث است] فرقی نیست بین این که قاتل، کودک و یا دیوانه باشد و یا این که چنین نباشد؛ اما این که قتل توسط کودک و دیوانه همان حکم قتل خطایی را دارد، یا حکم قتل عمد را دارد دو احتمال است و شاید احتمال اول [که حکم قتل خطایی را دارد] پسندیده تر باشد؛ همچنین از نظر ظاهر مذهب امامیه فرقی نمی کند که شخص مباشر قتل باشد، و یا این که سبب انجام قتل گردیده باشد، زیرا عموم ادله شامل هر دو مورد می شود.

(وَ يَرِثُ الدِّيَةَ) دِيَّةَ الْمَقْتُولِ سَوَاءً وَجَبَتْ أَصَالَةً كَالْخَطَايَا وَ شِبْهَهُ أَمْ صُلْحًا كَالْعَمْدِ (كُلُّ مُنَاسِبٍ) لِلْمَقْتُولِ (وَ مُنَاسِبٍ لَهُ) كَغَيْرِهَا مِنْ أَمْوَالِهِ، لِعُمُومِ آيَةِ «أُولُوا الْأَرْحَامِ» فَيَأْتِيهِمْ جَمْعٌ مُضَافٌ.

(وَ فِي) إِزْتِ (الْمُتَقَرَّبِ بِالْأُمَّ) لَهَا (قَوْلَانِ) مَاخَذَهُمَا: مَا سَلَفَ، وَ دَلَالَةٌ رِوَايَةِ مُحَمَّدِ بْنِ قَيْسٍ، وَ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ سِنَانٍ وَ عُبَيْدِ بْنِ زُرَّارَةَ عَنِ الْبَاقِرِ وَ الصَّادِقِ عَلَيْهِمَا السَّلَامُ بِحِزْمَانَ الْأَخُوَّةِ مِنَ الْأُمَّ، وَ الْحَقَّ غَيْرُهُمْ مِنَ الْمُتَقَرَّبِ بِهَا بِهِمْ، لِمَفْهُومِ الْمُوَافَقَةِ، وَ اسْتَفْرَبَهُ الْمُصَنِّفُ فِي الدَّرُوسِ بَعْدَ حُكْمِهِ بِقَضْرِ الْمَنْعِ عَلَى مَوْضِعِ النَّصِّ.

تمامی خویشاوندان نسبی و سببی مقتول از دیه [ای که بابت قتل او پرداخت شده است] ارث می برند همچنان که از دیگر اموال او ارث می برند؛ فرقی نمی کند که آن دیه اصالتاً واجب شده باشد مانند قتل خطای محض و شبه عمد [که حکم اولیه در آن

پرداخت دیه است]، و یا این‌که به واسطه صلح ثابت شده باشد مانند قتل عمد [که در صورت رضایت اولیای مقتول، دیه با قصاص مصالحه می‌شود؛] و دلیل این حکم، عموم آیه «و أولوا الارحام بعضهم أولى ببعض» می‌باشد، چه آن‌که «ألوا الارحام» جمع مضاف است [که افاده عموم می‌کند].

آیا خویشاوندان مادری از دیه ارث می‌برند یا نه؟ دو قول وجود دارد:

الف - دلیل این‌که خویشاوندان مادری از دیه ارث می‌برند: همان دلیلی است که قبلاً بیان شد [یعنی عموم آیه «أولوا الأرحام...»].

ب - دلیل این‌که خویشاوندان مادری از دیه ارث نمی‌برند: روایت محمد بن قیس از امام باقر(ع)<sup>۱</sup> و روایت عبدالله بن سنان از امام صادق(ع)<sup>۲</sup> و روایت عبید بن زراره از امام صادق(ع)<sup>۳</sup> است که بر محرومیت برادران و خواهران مادری از دیه دلالت می‌کند، و از طریق مفهوم اولویت [مفهوم موافقت] سایر خویشاوندان مادری نیز به برادران و خواهران مادری ملحق شده‌اند؛ و شهید اول در کتاب «الدروس الشرعیه» پس از حکم کردن مبنی بر این‌که محرومیت از دیه باید به همان موردی که در روایت آمده است [یعنی برادران و خواهران مادری] منحصر شود الحاق سایر خویشاوندان مادری را به برادران و خواهران مادری، قول نزدیک به صواب شمرده است.

(و يَرِثُهَا الزَّوْجُ وَالزَّوْجَةُ فِي الْأَشْهَرِ، وَرِوَايَةُ السَّكُونِيِّ بِمَنْعِهَا ضَعِيفَةٌ، أَوْ مَحْمُولَةٌ عَلَى النَّقِيَّةِ، (وَ لَا يَرِثَانِ الْقِصَاصَ) اتِّفَاقاً (وَ) لَكِنْ (لَوْ صُوحَ عَلَى الدِّيَةِ) فِي الْعَمْدِ (وَرِثَانِهَا) كَغَيْرِهَا مِنَ الْأَمْوَالِ وَغَيْرِهَا مِنَ الْوَرَاثِ، لِلْعُمُومِ.

زن و شوهر، طبق قول مشهورتر: از دیه قتل هر یک ارث می‌برد، و در پاسخ روایت سکونی که بر ارث نبردن آن دو از دیه دلالت می‌کند می‌گوئیم: یا روایت مذکور ضعیف است. و یا بر تقیه حمل می‌شود. اما به اتفاق نظر فقها: قصاص را به ارث نمی‌برد [یعنی اگر کسی یکی از آن دو را به قتل عمد بکشد دیگری نمی‌تواند قاتل را قصاص

۱. کافی، ج ۷، ص ۱۳۹، حدیث ۵. (مترجم)

۲. همان منبع، حدیث ۳. (مترجم)

۳. همان منبع، حدیث ۶. (مترجم)

نماید]، اما اگر در قتل عمد، قصاص با دیه مصالحه شود زن و شوهر از دیه مزبور ارث می‌برند همانند سایر اموال میت که زن و شوهر از آن ارث می‌برند، و مانند سایر وراث غیر از زن و شوهر [که از دیه مصالحه شده با قصاص ارث می‌برند]؛ و دلیل این حکم، عموم ادله است.

(وَ نَائِلَتَهَا (الرَّقُّ) وَ هُوَ (مَانِعٌ) مِنَ الْإِزْثِ (فِي الْوَارِثِ) وَ إِنْ كَانَ الْمَوْرَثُ مِثْلَهُ. بَلْ يَرِثُهُ الْحُرُّ، وَ إِنْ كَانَ ضَامِنٌ جَرِيرَةً دُونَ الرَّقِّ وَ إِنْ كَانَ وَكْدًا. (وَ) فِي (الْمَوْرَثِ) فَلَا يَرِثُ الرَّقُّ قَرِيبَهُ الْحُرُّ، وَ إِنْ قُلْنَا بِمَلِكِهِ، بَلْ مَالُهُ لِمَوْلَاهُ بِحَقِّ الْمَلِكِ، لَا بِالْإِزْثِ مُطْلَقًا.

مانع سوم: رقیّت (بردگی)

اگر وارث میت، مملوک باشد از ارث بردن ممنوع است اگر چه مورث (میت) نیز مانند وارث مملوک فرض شود، بلکه فقط شخص آزاد از میت ارث می‌برد [و وارثی که مملوک است ارث نمی‌برد] اگر چه وارثی که آزاد است ضامن جریره باشد [که در درجه دورتر از فرزند است] و کسی که مملوک است ارث نمی‌برد اگر چه فرزند باشد [که درجه او نسبت به ضامن جریره نزدیکتر است].

اگر مورث (میت)، مملوک باشد خویشاوندان آزاد او از وی ارث نمی‌برند هر چند که به ملکیت مملوک قایل شویم [و مملوک، صلاحیت مالک شدن اموال را داشته باشد]، بلکه تمامی اموال او به مولایش می‌رسد، و حق مالکیت این را اقتضا می‌کند، و از باب ارث نمی‌باشد؛ مطلقاً [خواه به مالکیت مملوک قایل شویم، و خواه او را مالک ندانیم].

(وَ لَوْ كَانَ لِلرَّقِيقِ) وَ لِدِ الْمَيِّتِ (وَ كَدُّ) حُرٌّ (وَ رَثَ جَدَّهُ دُونَ الْأَبِ)، لَوْ جُودِ الْمَانِعِ فِيهِ دُونَهُ، وَ لَا يَمْنَعُ بِرَقِّ أَبِيهِ (وَ كَذَا الْكَافِرُ وَ الْقَاتِلُ لَا يَمْنَعَانِ) مِنَ الْإِزْثِ (مَنْ يَتَقَرَّبُ بِهِمَا) لِانْتِفَاءِ الْمَانِعِ مِنْهُ دُونَهُمَا. (وَ الْمُبْعَصُ) أَي: مَنْ تَحَرَّرَ بَعْضُهُ وَ بَقِيَ بَعْضُهُ رِقًّا (يَرِثُ بِقَدْرِ مَا فِيهِ مِنَ الْحُرِّيَّةِ، وَ يَمْنَعُ) مِنَ الْإِزْثِ (بِقَدْرِ الرَّقِيقَةِ)، فَلَوْ كَانَ لِلْمَيِّتِ وَ كَدُّ نِصْفُهُ حُرٌّ وَ أَخٌ حُرٌّ فَالْمَالُ بَيْنَهُمَا نِصْفَانِ، وَ لَوْ كَانَ نِصْفُ الْأَخِ حُرًّا أَيْضًا فَلِلابْنِ النِّصْفِ، وَ لِلأَخِ الرَّبْعِ. وَ الْبَاقِي لِلْعَمِّ الْحُرِّ إِنْ كَانَ، فَلَوْ كَانَ نِصْفُهُ حُرًّا فَلَهُ التَّمَنُّ وَ الْبَاقِي لِعَیْرِهِ مِنَ الْمَرَاتِبِ الْمُتَأَخَّرَةِ عَنْهُ. وَ هَكَذَا.

(وَ يُوْرَثُ) الْمُبْعَصُ (كَذَلِكَ)، فَإِذَا كَانَ نِصْفُهُ حُرًّا فَلِمَوْلَاهُ نِصْفُ تَرَكْتِهِ وَ لِوَارِثِهِ الْحُرِّ النِّصْفُ، وَ هَكَذَا.

(وَ إِذَا عُنِقَ الرَّقُّ عَلَى مِيرَاثٍ قَبْلَ قِسْمَتِهِ فَكَأَنَّ سَلَامًا) قَبْلَ الْقِسْمَةِ يَرِثُ إِنْ كَانَ الْوَارِثُ مُتَعَدِّدًا وَ لَمْ يَفْتَسِمُوا التَّرِكَةَ، وَ يُمْنَعُ مَعَ اتِّحَادِهِ، أَوْ سَبَقَ الْقِسْمَةَ عَلَى عُنُقِهِ إِلَى آخِرِ مَا ذُكِرَ.

(وَ إِذَا لَمْ يَكُنْ لِلْمَيِّتِ وَارِثٌ سِوَى الْمَمْلُوكِ اشْتَرَى مِنَ التَّرِكَةِ) وَ لَوْ قَهْرًا عَلَى مَوْلَاهُ. وَ الْمَتَوَلَّى لَهُ الْحَاكِمُ الشَّرْعِيُّ، فَإِنْ تَعَدَّرَ تَوَلَّاهُ غَيْرُهُ كِفَايَةً (وَ اعْتِقَ وَ وَرِثَ) بَاقِيَ التَّرِكَةِ (أَبَا كَانَ) الرَّقُّ لِلْمَيِّتِ (أَوْ وَوَلَدًا أَوْ غَيْرَهُمَا) مِنَ الْأَنْسَابِ عَلَى الْأَشْهَرِ، أَمَّا الْأَبْوَانِ وَ الْأَوْلَادُ فَمَوْضِعٌ وَفَاقٍ، وَ بِهِ نُصُوصٌ كَثِيرَةٌ.

وَ رَبُّمَا قَبِيلٌ بَعْدَهُمْ فَكَ الْأَوْلَادِ، وَ الْأَوْلُ هُوَ الْمَذْهَبُ.

وَ أَمَّا غَيْرُهُمَا مِنَ الْأَرْحَامِ فَيَبْعُضُهُ نُصُوصٌ غَيْرُ نَقِيَّةِ السَّنَدِ، وَ لَمْ يُفَرِّقْ أَحَدٌ بَيْنَهُمْ. فَحَكَمَ الْأَكْثَرُ بِفَكَ الْجَمِيعِ، وَ تَوَقَّفَ الْعُلَامَةُ فِي الْمُخْتَلَفِ لِذَلِكَ وَ لَهُ وَجْهٌ.

وَ فِي شِرَاءِ الزَّوْجَةِ رِوَايَةٌ صَحِيحَةٌ، وَ حُمِلَ عَلَيْهَا الزَّوْجُ بِطَرِيقِ أُولَى.

وَ لَوْ قَصَرَ الْمَالُ عَنِ قِيَمَتِهِ، فَفِي فَكِهِ قَوْلَانِ، أَشْهَرُهُمَا الْعَدَمُ، وَ قُوفًا فِيمَا خَالَفَ الْأَصْلَ عَلَى مَوْضِعِ الْوَفَاقِ. وَ هَذَا يَتَّبِعُهُ فِي غَيْرِ مَنْ اتَّفَقَ عَلَى فَكِهِ وَ فِيهِ يَتَّبِعُهُ شِرَاءُ الْجُزْءِ وَ إِنْ قَلَّ. عَمَلًا بِمُقْتَضَى الْأَمْرِ بِحَسَبِ الْأَمْكَانِ، وَ لِحُصُولِ الْعَرَضِ بِهِ فِي الْجُمْلَةِ.

وَ عَلَى الْمَشْهُورِ لَوْ تَعَدَّدَ الرَّقِيقُ وَ قَصَرَ الْمَالُ عَنِ فَكِّ الْجَمِيعِ، وَ أَمَكَّنَ أَنْ يُفَكَّ بِهِ الْبَعْضُ، فَفِي فَكِهِ بِالْقُرْعَةِ، أَوْ التَّخْيِيرِ، أَوْ عَدَمِهِ أَوْجْهٌ.

وَ كَذَا الْأَشْكَالُ لَوْ وَفَتْ حِصَّةُ بَعْضِهِمْ بِقِيَمَتِهِ وَ قَصَرَ الْبَعْضُ، لَكِنَّ فَكَّ الْمُؤَفِّي هُنَا أَوْجْهٌ.

وَ ظَاهِرُ النَّصُوصِ تَوَقُّفُ عُنُقِهِ بَعْدَ الشِّرَاءِ عَلَى الْإِعْتِاقِ كَمَا يَظْهَرُ مِنَ الْعِبَارَةِ، فَيَتَوَلَّاهُ مَنْ يَتَوَلَّى الشِّرَاءَ.

اگر میّت فرزندی داشته باشد که مملوک است و این مملوک، فرزندی دارد که آزاد است: در این صورت این فرزند آزاد [که نوه میّت است] از میّت ارث می برد اما پدر این شخص آزاد [که پسر میّت است] از او ارث نمی برد، زیرا مانع ارث بودن [یعنی رقیّت و بردگی] در پدر وجود دارد؛ نه در آن شخص آزاد [که نوه میّت است] و فرزندی که آزاد است به واسطه برده بودن پدرش از ارث محروم نمی شود. همچنین کافر بودن و قاتل بودن نیز مانع نمی شود از این که خویشاوندان نسبی آن قاتل و کافر از ارث محروم شوند؛



[بنابراین اگر کسی پدر خود را به قتل برساند خودش از ارث محروم است اما فرزند قاتل که نوه مقتول می شود از مقتول که پدر بزرگ او می شود ارث خواهد برد؛] زیرا مانع ارث در خویشاوند نسبی وجود ندارد ولی در خود قاتل و کافر، مانع ارث بردن [یعنی قتل و کفر] وجود دارد.

مبعض، یعنی برده ای که قسمتی از او آزاد بوده، و قسمتی از او در رقیّت باقی است [اگر وارث باشد:] به نسبت مقداری از او که آزاد است ارث می برد، و به نسبت مقداری از او که مملوک است از ارث محروم می گردد؛ بنابر این:

۱ - اگر میّت، فرزندی داشته باشد که نصف او آزاد [و نصف او مملوک] است و برادری داشته باشد که تمام او آزاد است = نیمی از مال را به فرزند و نیمی از آن را به برادر می دهند.

۲ - اگر برادر میّت نیز نصف او آزاد [و نصف او] مملوک باشد [در حالی که پسرش نیز نصف او آزاد است] = در این صورت نصف ترکه را به فرزند میّت، و یک چهارم آن را به برادر او می دهند، و یک چهارم دیگر را به عمو [که در طبقه سوّم است] می دهند به شرط این که تمام عمو آزاد باشد و چنانچه عمو نیز نصف او آزاد [و نصف دیگرش مملوک] باشد یک هشتم مال را به او می دهند و بقیه ترکه را به وراثت موجود در طبقات و مراتب بعدی می دهند، و به همین ترتیب عمل می شود. [اگر مورث (میّت) باشد: به همان ترتیبی عمل می شود که در مورد وارث بودن او بیان کردیم؛ بنابراین اگر مملوکی نصف او آزاد [و نصف دیگرش مملوک] باشد نصف ترکه او به مولایش می رسد [که از باب حق مالکیت به او داده می شود] و نصف دیگر داری او برای وراثت آزاد او خواهد بود؛ و به همین ترتیب [اگر دو سوم او آزاد بود در این حالت دو سوّم داری او را به وراثت آزاد او داده، و یک سوّم آن مال مولایش می بود؛ و در سایر موارد نیز به همین روش عمل می شود.]

اگر قبل از آن که ارث را تقسیم کنند مملوک آزاد شود: همان حکم اسلام آوردن کافر قبل از تقسیم ترکه را دارد؛ یعنی: در صورتی که وراثت میّت متعدد باشند و قبل از آن که ترکه را تقسیم کنند مملوکی که وارث است آزاد شود با آنها ارث می برد. و در صورتی که وارث [غیر از آن مملوک] منحصر به فرد باشد و یا آن که در فرض متعدّد بودن وراثت،

ترکه را قبل از آزاد شدن او تقسیم کرده باشند مملوکی که آزاد شده است ارث نمی‌برد؛ و سایر احکامی که در مورد کافر بیان شد در اینجا نیز جاری خواهد بود.

اگر میّت، وارثی غیر از مملوک نداشته باشد = مملوک را از دارائی میّت می‌خرند هر چند که با زور و به اجبار کردن مولای او به فروش مملوک باشد و متولّی این کار حاکم شرع است و در صورت عدم دسترسی به حاکم شرع، کسی دیگری از باب واجب کفایی آن را به عهده می‌گیرد؛ و [پس از خریدن] او را آزاد می‌کنند تا باقیمانده دارائی میّت را به ارث ببرد. و طبق نظر مشهورتر، فرقی نمی‌کند که آن مملوک، پدر میّت باشد یا فرزند او، و یا نسبت دیگری با میّت داشته باشد؛ اما: در مورد پدر و مادر و فرزندان = این حکم اجماعی است و روایات فراوانی در این زمینه وارد شده است؛ و چه بسا برخی از فقها گفته‌اند که اگر ورثه میّت، فرزندان باشند خریداری و آزاد نمی‌شوند که [از نظر شهیدثانی] مذهب امامیه همان نظر اول [یعنی آزاد کردن فرزندان از رقیّت] می‌باشد. ولی در مورد سایر خویشاوندان غیر از پدر و مادر و فرزندان = درباره برخی از آنان روایاتی وارد شده است که سند آنها اعتباری ندارد، و هیچ فقیهی بین سایر خویشاوندان فرق نگذاشته است بلکه بیشتر فقها گفته‌اند که تمامی خویشاوندان آزاد می‌شوند؛ ولی علامه حلّی در کتاب «مختلف الشیعه» به دلیل عدم اعتبار روایات، نسبت به حکم مذکور در مورد خویشاوندان قایل به توقّف شده است، که [از نظر شهیدثانی] این توقّف کردن علامه حلّی موجه است [زیرا مدرک آن ضعیف است].

[اگر زوجه، وارث منحصر به فرد باشد] روایت صحیحی وجود دارد که او را می‌خرند [و آزاد می‌کنند]؛ و شوهر نیز از باب اولویت به زن ملحق می‌شود [و او نیز اگر وارث منحصر به فرد باشد او را خریده و آزاد می‌کنند تا بقیه مال را به ارث ببرد]. اگر ترکه میّت کمتر از قیمت وارثی باشد که مملوک است [و نتوان تمام او را خرید و آزاد کرد] درباره آزاد کردن او دو قول است: [قول اول: آزاد کردن هر مقداری که ممکن است لازم می‌باشد]. قول دوم: مشهورترین این دو قول آن است که آزاد کردن او لزومی ندارد، زیرا [خریدن او از مولی خلاف اصل است و] در مورد خلاف اصل باید به موردی که اجماعی است [یعنی جایی که ترکه به اندازه قیمت مملوک باشد] اکتفا نمود [و اصل، عموم سلطنت افراد بر اموال خود می‌باشد که سلطنت مالکی مولی بر مملوک خود از

این قبیل می‌باشد. و از نظر شهیدثانی: این قول مشهورتر در مورد خویشاوندانی که بر لزوم آزاد کردن آنها اتفاق وجود ندارد پسندیده است، اما در مورد کسانی که بر لزوم آزاد کردن آنان اجماع وجود دارد [یعنی فرزندان و پدر و مادر،] رأی نیکو آن است که بگوئیم هر مقدار از ایشان را [که ترکه برای آن کافی است] بخرند و آزاد کنند، اگر چه مقدار اندک باشد، به دلیل این که:

اولاً - به مقتضای امری که در مورد آزاد کردن آنان وارد شده است حتی الامکان عمل شود.

ثانیاً - با آزاد کردن مقداری از مملوک، اجمالاً غرض شارع [یعنی انتفاع وارث از مال] حاصل می‌شود.

بنابر نظر مشهور [که در صورت کافی نبودن ترکه برای قیمت مملوک، خریدن جزئی از او لازم نیست] اگر ورثه‌ای که مملوک هستند متعدّد باشند و ترکه برای خریدن و آزاد کردن تمامی آنها کافی نباشد ولی امکان آزاد کردن برخی از آنها وجود داشته باشد چند احتمال وجود دارد: اول - تعیین کردن برخی از آنها به وسیله قرعه تعیین می‌شود. دوم - در انتخاب مملوک، تخیر وجود دارد. سوم - خریدن و آزاد کردن هیچ یک جایز نیست. اگر سهم برخی از ورثه برای قیمت آنها کافی باشد و سهم برخی دیگر کمتر از قیمت آنها باشد: در این صورت نیز همان اشکال مطرح می‌شود [و احتمال دارد که آزاد کردن هیچ یک جایز نباشد، و این احتمال است که فقط آزاد کردن مملوکی لازم است که سهم او از ارث به اندازه قیمت او باشد؛] اما [از نظر شهیدثانی] در این فرض آزاد کردن مملوکی که سهم او به اندازه قیمت او می‌باشد نظر نیکو و پسندیده می‌باشد. و ظاهر روایات آن است که آزاد شدن مملوک پس از خریدن او، به آزاد کردن و اجرای صیغه مشروط می‌باشد چنان‌که از ظاهر عبارت شهید اول استفاده می‌شود؛ از اینرو کسی که متولّی خریدن مملوک است عهده‌دار آزاد کردن و اجرای صیغه می‌شود.

(و لَا فَرْقَ بَيْنَ أُمِّ الْوَلَدِ وَالْمُدَبِّرِ وَالْمُكَاتِبِ الْمَشْرُوطِ وَالْمُطْلَقِ الَّذِي لَمْ يُؤَدَّ شَيْئًا) مِنْ مَالِ الْكِنَانَةِ (وَبَيْنَ الْقِنِّ)، لِاشْتِرَاكِ الْجَمِيعِ فِي أَصْلِ الرُّقِيَّةِ، وَإِنْ تَشَبَّثَ بَعْضُهُمْ بِالْحَرِّيَّةِ، وَ النَّهْيُ عَنِ بَيْعِ أُمِّ الْوَلَدِ مَخْصُوصٌ بِغَيْرِ مَا فِيهِ تَعْجِيلٌ لِعِتْقِهَا، لِأَنَّهُ زِيَادَةٌ فِي مَصْلَحَتِهَا الَّتِي نَشَأُ مِنْهَا الْمَنْعُ، فَيَصِحُّ بَطْرِيقِ أُولَى.

وَلَوْ كَانَ الْمُطْلَقُ قَدْ آدَى سَيِّئًا وَ عَتَقَ مِنْهُ بِحِسَابِهِ فُكَّ الْبَاقِي وَ إِنْ كَانَ يَرْتُبُ بِجُزْئِهِ  
الْحُرَّ، لِأَنَّ مَا قَابَلَ جُزْءَهُ الرِّقَّ مِنَ الْإِثْمِ بِمَنْزِلَةٍ مَنْ لَا وَاِرْتَهُ لَهٗ.

در حکمی که بیان شد فرقی نیست بین این که مملوک، امّ ولد باشد، و یا مدبر، و یا مکاتب مشروط، و یا مکاتب مطلق که هیچ مقدار از مال الکتابه را نپرداخته است، و یا این که عبد محض باشد [که هیچ شائبه‌ای از حریت در وی نیست]: زیرا تمامی این افراد در اصل رقیّت و برده بودن مشترک هستند اگر چه رایحه آزادی در برخی از آنها باشد؛ اما نهی از فروختن امّ ولد به مواردی اختصاص دارد که فروختن امّ ولد موجب تسریع در آزادی او نمی‌شود، چه آن که حکم به جواز فروختن او، مصلحت بیشتری برای او دارد، همان مصلحتی که به خاطر آن شارع، فروختن او را ممنوع کرد، و لذا اگر به وسیله فروختن قبل از فوت مولی آزادش نمائیم قطعاً چنین بیعی به طریق اولی جایز و مشروع است.

اگر مملوکی که مکاتب مطلق است و مقداری از مال الکتابه را به مولی پرداخته است و به همان نسبت آزاد شده است = [پس از فوت مورث،] باقیمانده‌اش را [از سهمی که به او می‌رسد خریده و] آزاد می‌کنند اگر چه به همان مقدار از حریت که در او است ارث می‌برد، و دلیل این که خریدن و آزاد کردن مقدار دیگری از او که آزاد نیست لازم می‌باشد این است که [مملوک مبعوض، فقط به همان مقداری از او که آزاد است ارث می‌برد و] آن مقدار سهمش از ترکه، که به ازای جزء برده بودن او است به منزله ارثی است که وارث ندارد [لذا برای این که بدون مالک نماند لازم است او را خریده و آزاد کنیم].

(وَ) زَائِعَهَا (اللُّغَانُ) وَ هُوَ (مَانِعٌ مِنَ الْإِثْمِ) بَيْنَ الزَّوْجَيْنِ وَ بَيْنَ الزَّوْجِ وَ الْوَلَدِ الْمَنْفِيِّ  
بِهِ مِنْ جَانِبِ الْأَبِّ وَ الْوَلَدِ (إِلَّا أَنْ يُكْذَبَ) الْأَبُّ (نَفْسَهُ) فِي نَفْيِهِ فَيَرْتَهُ الْوَلَدُ مِنْ غَيْرِ  
عَكْسٍ) وَ هَلْ يَرْتَهُ حِينَئِذٍ أَقَارِبُ الْأَبِّ مَعَ اعْتِرَافِهِمْ بِهِ، أَوْ مُطْلَقًا، أَوْ عَدَمِهِ مُطْلَقًا؟ أَوْ جُءَهُ،  
أَشْهَرُهَا: الْأَخِيرُ، لِحُكْمِ الشَّرْعِ بِانْقِطَاعِ النَّسَبِ فَلَا يَعُودُ، وَ إِنَّمَا وَرْتَهُ الْوَلَدُ بِالتَّكْذِيبِ بِدَلِيلِ  
خَارِجٍ.

مانع چهارم: لعان

لعان: اولاً - [در مورد نسبت دادن زن به زنا توسط مرد:] مانع ارث بردن زن و شوهر  
از یکدیگر می‌شود. ثانیاً - [در مورد نفی فرزندان:] مانع ارث بردن شوهر (پدر) و فرزندی

می شود که توسط پدر نفی شده است؛ [یعنی پدر از این فرزند، و فرزند از چنین پدری ارث نمی برد] مگر این که پدر، خودش را در مورد نفی فرزند تکذیب کند که در این صورت فرزند از او ارث می برد اما پدر از آن فرزند ارث نمی برد؛ و دلیل ارث بردن فرزند [در فرضی که پدر خودش را تکذیب می کند] فقط به خاطر دلیل خاصی است که در اینباره وجود دارد.

در چنین حالتی که پدر خودش را [در مورد نفی فرزندی که در فراش او از زوجه دائمی اش پس از نزدیکی متولد شده است] تکذیب می کند درباره ارث بردن خویشاوندان پدری از آن فرزند سه احتمال وجود دارد:

احتمال اول: در صورتی که به فرزند بودن وی اعتراف کنند از فرزند ارث می برند.  
احتمال دوم: ارث می برند مطلقاً [خواه به فرزند بودن او اعتراف کنند، یا اعتراف نکنند]

احتمال سوم: ارث نمی برند مطلقاً [خواه به فرزند بودن او اعتراف کنند، یا اعتراف نکنند]؛ و این احتمال سوم، مشهورترین احتمالات است زیرا [پس از لعان]، شارع مقدس به قطع شدن نسب بین پدر و فرزند حکم کرده است و با تکذیب پدر دوباره بر نمی گردد.

وَلَوْ اتَّفَقَ لِلْوَلَدِ قَرَابَةُ مِنَ الْأَبَوَيْنِ، وَ أُخْرَى مِنَ الْأُمِّ، كَالْأُخُوَّةِ افْتَسَمُوهُ بِالسَّوِيَّةِ، لِسُقُوطِ نَسَبِ الْأَبِ، وَ لَوْ كَانَ الْمَنْفِيُّ تَوَامِينِ تَوَارِثًا بِالْأُمِّ مَوْتَهُ.

فرزند نفی شده: اگر خویشاوندانی از طرف پدر و مادر، و خویشاوندانی از طرف مادر داشته باشد، نظیر این که یک برادر ابوینی و یک برادر امی داشته باشد ترکۀ او به طور مساوی میان آنها تقسیم می شود، زیرا نسب پدر به واسطه لعان ساقط شده است [و در نتیجه خویشاوندان ابوینی به منزله امی خواهند بود.] و اگر دو قلو باشد فقط از

جهت مادر از میت ارث می برند [چون نسب آنان از طرف پدر ساقط گردیده است].

(وَ) خَامِسُهَا (الْحَمْلُ) وَ هُوَ (مَانِعٌ مِنَ الْارْثِ إِلَّا أَنْ يَنْفَصَلَ حَيًّا). فَلَوْ سَقَطَ مَيِّتًا لَمْ يَرِثْ، لِقَوْلِهِ ﷺ: «السَّقَطُ لَا يَرِثُ وَلَا يُورَثُ» وَلَا تُشْتَرَطُ حَيَاتُهُ عِنْدَ مَوْتِ الْمَوْرَثِ، بَلْ لَوْ كَانَ نُطْفَةً وَرِثَ، إِذَا انْفَصَلَ حَيًّا، وَلَا يُشْتَرَطُ اسْتِفْرَازُ حَيَاتِهِ بَعْدَ انْفِصَالِهِ وَلَا اسْتِهْلَالُهُ، لِجَوَازِ كَوْنِهِ أَخْرَسَ، بَلْ مُطْلَقُ الْحَيَاةِ الْمُعْتَبَرَةِ بِالْحَرَكَةِ الْبَيِّنَةِ، لَا بِنَحْوِ التَّقْلُصِ الطَّبِيعِيِّ، كَمَا

لَوْ خَرَجَ بَعْضُهُ حَيًّا وَبَعْضُهُ مَيِّتًا.

مانع پنجم: حمل حمل [یعنی بچه‌ای که در شکم مادر است] مانع از ارث بردن می‌شود [یعنی خودش ارث نمی‌برد و مانع ارث بردن دیگران به‌طور کامل می‌شود]، مگر آن‌که زنده به دنیا بیاید؛ بنابراین اگر در حالی که مرده است سقط شود ارث نخواهد برد زیرا پیامبر (ص) فرمودند: «سقط نه از کسی ارث می‌برد، و نه کسی از او ارث می‌برد.»

شرط نیست: اولاً - که در هنگام فوت مورث، حمل حیات داشته و روح در او حلول کرده باشد، بلکه اگر در مرحله نطفه نیز باشد ارث می‌برد به شرط این‌که بعداً زنده به دنیا بیاید. ثانیاً - که پس از جدا شدن از مادر [و زنده به دنیا آمدن]، استقرار حیات داشته باشد و مدتی زنده بماند، و نیز استهلال [یعنی صدا کردن نوزاد در آغاز تولد] شرط نمی‌باشد [و نمی‌توان آن را علامت حیات دانست] زیرا ممکن است لال بوده باشد؛ بلکه مطلق زنده بودن که به وسیله حرکت ظاهری می‌توان به آن پی‌برد کفایت می‌کند، اما حرکتی که به‌طور طبیعی سر می‌زند [همانند حرکتی که وقتی قطعه‌ای از حیوان ذبح شده را جدا می‌کنند در آن مشاهده می‌شود] کافی نیست؛ همچنان که اگر مقداری از بدن نوزاد، زنده و مقدار دیگری از آن مرده به دنیا بیاید کافی نیست.

وَ كَمَا يُحْجَبُ الْحَمْلُ عَنِ الْإِرْثِ إِلَى أَنْ يَنْفَصَلَ حَيًّا يَحْجُبُ غَيْرَهُ مِمَّنْ هُوَ دُونَهُ لَيْسَتْ بَيْنَ أُمَّرَةٍ. كَمَا لَوْ كَانَ لِلْمَيِّتِ امْرَأَةٌ أَوْ أُمَّةٌ حَامِلٌ. وَلَهُ إِخْوَةٌ فَيُتْرَكُ الْإِرْثُ حَتَّى تَضَعَ. نَعَمْ لَوْ طَلَبَتْ الزَّوْجَةَ الْإِرْثَ أُعْطِيَتْ حِصَّةَ ذَاتِ الْوَلَدِ لِأَنَّهُ الْمُتَيَقِّنُ، بِخِلَافِ الْإِخْوَةِ. وَ لَوْ كَانَ هُنَاكَ أَبَوَانِ أُعْطِيََا السُّدُسَيْنِ، أَوْ أَوْلَادُهُنَّ أَرْجِيءَ سَهْمَهُمْ ذَكَرَيْنِ، لِنُدُورِ الزَّائِدِ، فَإِنْ انْكَشَفَ الْأَحْصَاءُ بِخِلَافِهِ اسْتَدْرِكَ زِيَادَةٌ وَ نَقْضَانًا.

همان‌گونه که جنین تا زمانی که زنده متولد شود از ارث بردن ممنوع است مانع ارث بردن سایر ورثه که در طبقات بعدی هستند نیز می‌شود تا زمانی که وضعیت او مشخص شود [که آیا زنده متولد می‌شود یا مرده؟ و آیا پسر است یا دختر؟ و آیا دو قلو است یا تنها است؟] مانند جایی که میت، همسر و یا کنیز بارداری دارد و برادرانی نیز از او باقی هستند [که این برادران فقط در فرضی ارث خواهند برد که جنین زنده متولد نشود]؛ بنابراین به ورثه او ارث نمی‌دهند تا این‌که حمل متولد شود [و وضعیت آنان معلوم

گردد؛ البتّه: اگر همسر میّت، ارث خود را مطالبه نماید سهم زنی که فرزند دارد [یعنی یک هشتم] به او داده می‌شود، زیرا این مقدار قطعاً به او می‌رسد؛ برخلاف برادران میّت [که اگر قبل از متولّد شدن حمل ارث مطالبه کنند نمی‌توان مالی را به آنها داد، زیرا اگر فرضاً آن حمل زنده متولّد شود فرزند محسوب می‌شود و فرزند در طبقه اوّل است که با وجود او نوبت به برادران نمی‌رسد.] و اگر پدر و مادر نیز جزء ورّاث باشند [و سهم خود را قبل از متولّد شدن حمل مطالبه کنند] به آنها دو ششم ترکه [هر کدام یک ششم] داده می‌شود [زیرا طبقه آنان با فرزند مساوی است.] و اگر چند فرزند [غیر از این حمل] باقی مانده باشد برای حمل، سهم دو پسر را کنار می‌گذارند [و بقیه ترکه را بین فرزندان تقسیم می‌کنند] و [دلیل کنار گذاشتن سهم دو پسر به خاطر این است که حمل ممکن است دو قلو باشد و بیش از این مقدار کنار نمی‌گذارند] زیرا احتمال این که سه قلو یا بیشتر باشد ضعیف است؛ حال اگر [پس از متولّد شدن حمل، خلاف این معلوم شود [یعنی بچه، یک قلو یا سه قلو باشد] سهمی که به فرزندان داده شده است از لحاظ زیاد بودن و کم بودن جبران می‌گردد، [به این معنا که اگر حمل، یک قلو به دنیا بیاید مقدار زاید بر سهم او را به سایر ورّاث برمی‌گرداند؛ و در صورتی که سه قلو به دنیا بیاید باقیمانده سهم آنها را از سایر ورّاث می‌گیرند و به آنها برمی‌گردانند.]

وَيُعْلَمُ وَجُودُ الْحَمْلِ حَالَ مَوْتِ الْمَوْرَثِ بَأَن يُوَضَّعَ حَيًّا لِدُونَ سِتَّةِ أَشْهُرٍ مُنْذُ مَوْتِهِ، أَوْ لِأَقْصَى الْحَمْلِ إِنْ تَوَطَّءَ الْأُمُّ وَطْئًا يَصْلَحُ اسْتِنَادُهُ إِلَيْهِ، فَلَوْ وَطِئَتْ وَ لَوْ بِشُبْهَةِ لَمْ يَرِثْ، لِإِحْتِمَالِ تَجَدُّدِهِ مَعَ أَصَالَةِ عَدَمِ تَقَدُّمِهِ.

نشانه این که حمل در زمان فوت مورث وجود داشته است این است که:

راه اوّل: از زمان فوت مورث تا وقتی که حمل زنده متولّد می‌شود کمتر از شش ماه گذشته باشد؛ [یعنی مدّت بین فوت مورث و وضع حمل کمتر از شش ماه باشد.]  
 راه دوّم: از زمان فوت تا زمان تولّد حمل، طولانی‌ترین مدّت حمل [که بنا بر قولی نه ماه و بنا بر قولی ده ماه است] بگذرد [و بچه قبل از این مدّت متولّد شود] به شرط این که در این مدّت با مادر بچه وطی نشده باشد به گونه‌ای که بتوان حمل را به آن وطی استناد داد؛ بنابراین اگر در ظرف این مدّت با مادر بچه وطی شده باشد هر چند وطی به شبهه باشد آن حمل ارث نخواهد برد [و وارث میّت محسوب نخواهد شد]، زیرا: اولاً - ممکن

است نطفه پس از مرگ مورث منعقد شده باشد [و این حمل از وطی جدید حاصل شده باشد]. ثانیاً - اصل، عدم تقدّم حمل بر وطی می‌باشد [بلکه حمل متأخر از وطی، ایجاد شده است].

وَ سَادِسُهَا: الْغَيْبَةُ الْمُتَقَطِّعَةُ وَ هِيَ مَانِعَةٌ مِنْ نَفُوذِ الْإِرْثِ ظَاهِرًا حَتَّى يَثْبُتَ الْمَوْتُ شَرْعًا، وَ قَدْ ثَبَّهَ عَلَيْهِ بِقَوْلِهِ: (وَ الْغَائِبُ غَيْبَةً مُنْقَطِعَةً) بِحَيْثُ لَا يُعْلَمُ خَبْرُهُ (لَا يُورَثُ حَتَّى تَمُضِيَ لَهُ) مِنْ حِينِ وَ لَادَتِهِ (مُدَّةٌ لَا يَعِيشُ مِثْلَهُ إِلَيْهَا عَادَةً)، وَ لَا عِبْرَةَ بِالنَّادِرِ، وَ هِيَ فِي زَمَانِنَا مِائَةٌ وَ عِشْرُونَ سَنَةً، وَ لَا يَتَعَدُّ الْآنَ الْإِكْتِفَاءُ بِالْمِائَةِ، لِنُدُورِ التَّعْمِيرِ إِلَيْهَا فِي هَذِهِ الْبِلَادِ.

فَإِذَا مَضَتْ لِلْغَائِبِ الْمُدَّةُ الْمُعْتَبَرَةُ حُكْمٌ بِتَوْرِيثٍ مَنْ هُوَ مَوْجُودٌ خَالَ الْحُكْمَ. وَ لَوْ مَاتَ لَهُ قَرِيبٌ فِي تِلْكَ الْمُدَّةِ، عُرِلَ لَهُ نَصِيبُهُ مِنْهُ وَ كَانَ بِحُكْمِ مَالِهِ.

مانع ششم: غیبت منقطعه

کسی که غایب شود و غیبت او منقطع باشد برحسب ظاهر از نفوذ و تأثیر ارث مانع می‌گردد، تا وقتی که شرعاً فوت مورث ثابت شود، و شهید اول به این مضمون به مانع بودن غیبت منقطعه اشاره کرده است که می‌گوید: کسی که غیبت او منقطع بوده است به گونه‌ای که [از شهر و خانه خود جدا شده و رابطه‌اش قطع شده است و] خبری از او در دست نیست نمی‌توانند اموال او را بین خود به ارث تقسیم کنند مگر این‌که از زمان ولادت او مقداری بگذرد که برحسب عادت فردی مثل او تا آن زمان زنده نمی‌ماند؛ و موارد نادری [که فردی مثل او بیش از این مقدار عمر کند] ملاک نمی‌باشد؛ و مدّت متعارف برای عمر اشخاص در زمان ما [یعنی زمان شهیدثانی] یکصد و بیست سال است و بعید نیست که به یکصد سال نیز بتوان اکتفا نمود، زیرا در این شهرها [یعنی شهرهای شام] کمتر اتفاق می‌افتد که کسی تا صد و بیست سالگی عمر کند؛ بنابراین اگر مدّت مورد اعتبار برای غایب بگذرد [و خبری از او به دست نیاید] آن دسته از خویشاوندان او که در زمان حکم نمودن به فوت موجود باشند از او ارث خواهند برد. و اگر قبل از حکم کردن به فوت شخص غایب، یکی از خویشاوندان غایب فوت کند = سهم غایب را از ترکه آن خویشاوند باید کنار بگذارند و [جزء دارایی او محسوب شده و] در حکم سایر اموال ایشان می‌باشد [و لذا پس از حکم کردن به فوت غایب، وراثت او از



این سهم نیز ارث خواهند برد.]

وَ الْحُكْمُ بِالْتَّرْتِيبِ بِمِيزَاتِ الْغَائِبِ الْمُدَّةَ الْمَذْكُورَةَ هُوَ الْمَشْهُورُ بَيْنَ الْأَصْحَابِ، وَ هُوَ مُنَاسِبٌ لِلْأَصْلِ، لَكِنْ لَيْسَ بِهِ رِوَايَةٌ صَرِيحَةٌ. وَ مَا ادَّعَى لَهُ مِنَ التُّصُوصِ لَيْسَ ذَالاً عَلَيْهِ. وَ فِي الْمَسْأَلَةِ أَقْوَالٌ أُخْرَى مُسْتَنْدَةً إِلَى رِوَايَاتٍ بَعْضُهَا صَحِيحٌ. مِنْهَا: أَنْ يُطَلَّبَ أَرْبَعُ سِنِينَ فِي الْأَرْضِ، فَإِنْ لَمْ يُوجَدْ قَسِمَ مَالُهُ بَيْنَ وَرَثَتِهِ. ذَهَبَ إِلَيْهِ الْمُرْتَضَى وَ الصَّدُوقُ، وَ قَوَاهُ الْمُصَنِّفُ فِي الدَّرُوسِ، وَ جَنَحَ إِلَيْهِ الْعَلَّامَةُ، وَ هُوَ قَوِيٌّ مَرْوِيٌّ. وَ يُؤَيِّدُهُ الْحُكْمُ السَّابِقُ بِاعْتِدَادِ رِوَايَتِهِ عِدَّةَ الْوَفَاةِ، وَ جَوَازِ تَزْوِجِهَا بَعْدَهَا. وَ لَوْ لَمْ يُطَلَّبَ كَذَلِكَ فَالْعَمَلُ عَلَى الْقَوْلِ الْمَشْهُورِ. وَ قِيلَ: يَكْفِي انْتِظَارُهُ عَشْرَ سِنِينَ مِنْ غَيْرِ طَلَبٍ. وَ هُوَ مَرْوِيٌّ أَيْضاً.

اقوال مختلف درباره مدّت لازم برای انتظار غایب:

الف - قول مشهور فقهای امامیه: همان است که بیان شد مبنی بر این که از زمان تولّد او به مقدار مدّتی انتظار بکشند که فردی مثل او تا آن زمان زنده نمی ماند؛ و این حکم با اصل [یعنی استصحاب بقای حیات غایب] نیز موافق و مطابق است اما روایت صریحی بر طبق آن وارد نشده است، و روایاتی که ادّعا شده است با این حکم مطابق هستند بر این حکم [یعنی قول مشهور] دلالتی ندارد. و در این مسأله اقوال دیگری نیز وجود دارد که مدرک آنها روایاتی است که برخی از آنها صحیح می باشد، و از جمله این اقوال [در زیر می آید]:

ب - قول برخی از فقها: این است که ورثه باید به مدّت چهار سال [از زمان غیب غایب] تفحص کنند، و پس از انقضای این مدّت اگر وی پیدا نشد اموال او را بین ورثه اش تقسیم نمایند. سید مرتضی و شیخ صدوق به این قول قایل شده اند و شهید اول در کتاب «الدروس الشرعیة» آن را تقویت کرده است، و علامه حلّی نیز به آن متمایل گردیده است، و [از نظر شهیدثانی] این قول قوی بوده و روایتی نیز بر طبق آن وارد شده است؛ و مؤید این قول، حکمی است که قبلاً بیان شد مبنی بر این که اگر مردی غایب شود و همسر او به مدّت چهار سال صبر کند و در صورت پیدا نشدن او عدّه وفات نگه دارد پس از عدّه می تواند با مرد دیگری ازدواج کند [و حکم کردن به عدّه وفات پس از گذشتن چهار سال به معنای آن است که به فوت غایب حکم شده است]؛ و در صورتی که به

مدّت چهار سال از او تفحص ننمایند الزاماً باید به همان قول مشهور عمل کرد.  
 ج - قول برخی از فقها: این است که انتظار کشیدن غایب به مدّت ده سال کافی است بدون این که تفحص از وی لازم باشد [و پس از این مدّت اموال او را بین ورثه اش تقسیم می کنند]؛ و این قول نیز در روایت آمده است.

(وَيَلْحَقُ بِذَلِكَ الْحَجْبُ: وَهُوَ تَارَةٌ عَنْ أَصْلِ الْأَرْثِ كَمَا فِي حَجْبِ الْقَرِيبِ) فِي كُلِّ مَرْتَبَةٍ (الْبُعِيدِ) عَنْهَا وَإِنْ كَانَ قَرِيبًا فِي الْجُمْلَةِ (فَالْأَبْوَانِ وَالْأَوْلَادُ) وَهُمْ أَهْلُ الْمَرْتَبَةِ الْأُولَى (يَحْجُبُونَ الْأَخُوَّةَ وَالْأَجْدَادَ): أَهْلُ الْمَرْتَبَةِ الثَّانِيَةِ، (ثُمَّ الْأَخُوَّةُ) وَأَوْلَادُهُمْ (وَالْأَجْدَادُ) وَإِنْ عَلَوْا (يَحْجُبُونَ الْأَعْمَامَ وَالْأَخْوَالَ، ثُمَّ هُمْ) أَيِ الْأَعْمَامِ وَالْأَخْوَالَ (يَحْجُبُونَ أَبْنَاءَهُمْ) ثُمَّ أَبْنَاؤُهُمْ لِلصُّلْبِ يَحْجُبُونَ أَبْنَاءَهُمْ أَيْضًا وَهَكَذَا. وَكَذَا الْأَوْلَادُ لِلصُّلْبِ وَالْأَخُوَّةُ يَحْجُبُونَ أَبْنَاءَهُمْ. فَكَانَ يَنْبَغِي التَّعَرُّضُ لَهُمْ، لَكِنْ مَا ذَكَرَهُ عَلِيُّ وَجِهَ بَيَانِ حُكْمِ الْحَجْبِ لَا لِلْحَضَرِ.

حجب:

حجب نیز به موانع ارث ملحق می شود [و در لغت به معنای «منع» آمده است ولی در اصطلاح حالت وارثی است که به واسطه بودن وارث دیگر از ارث بردن کلاً یا جزئاً محروم می شود؛ و فرق آن با موانع ارث این است که مانع صفتی است در خود شخص وارث نظیر قتل و کفر، که او را از ارث محروم می گرداند، ولی حجب، منع از ارث است به سبب وجود شخص یا اشخاص دیگری که وارث را از تمام یا قسمتی از ارث محروم می گرداند]. حجب [بر دو نوع است]: گاهی از اصل ارث محروم می سازد [که به آن حجب حرمانی گفته می شود و [در چند مورد است]: ۱ - خویشاوند نزدیک در هر طبقه (مرتبه)، مانع ارث بردن خویشاوندی می شود که در طبقه دور قرار گرفته است اگر چه همان خویشاوندی که در طبقه دور است فی الجمله [یعنی نسبت به طبقه و مرتبه خودش] خویشاوند نزدیک محسوب می شود؛ بنابر این [حاجب قرار گرفتن وراثت در بین خویشاوندان نسبی به این ترتیب است که]:

الف - پدر و مادر و فرزندان که طبقه (مرتبه) اول می باشند مانع ارث بردن برادران و خواهران و اجداد [و جدّات] که وراثت طبقه دوّم هستند می شوند  
 ب - در مرتبه بعد، برادران و خواهران و اولاد آنان [یعنی برادرزادگان و

خواهرزادگان] و اجداد، هر قدر بالا روند مانع ارث بردن اعمام (عمو و عمّه) و احوال (خاله و دایی) [که در طبقه سوم قراردارند] می شوند.

ج - در مرتبه بعد، آنان یعنی اعمام و احوال، مانع ارث بردن فرزندان خودشان می شوند؛ و در مرتبه بعد فرزندان صلبی و بدون واسطه اعمام و احوال، مانع ارث بردن فرزندان خود [که نوه‌های اعمام و احوال می باشند] می شوند؛ و به همین ترتیب [نوه‌های آنان مانع ارث بردن نبیره‌ها می شوند].

د - فرزندان صلبی میّت، مانع ارث بردن فرزندان خود می شوند [یعنی تا وقتی که متوفی پسر و دختر دارد نوه و نبیره و نتیجه و ... ارث نمی برند].

هـ - برادران و خواهران نیز مانع ارث بردن فرزندان خود می شوند [یعنی تا وقتی که متوفی برادر و خواهر دارد برادرزاده و خواهرزاده ارث نمی برد]؛ از اینرو شایسته بود که شهید اول، حاجب بودن اولاد صلبی میّت و نیز برادران و خواهران را نیز بیان می کرد اما توجیه عدم ذکر این موارد آن است که شهید اول درصدد بیان حکم حجب بوده است [و این موارد را از باب نمونه و مثال ذکر کرده است] و قصد بیان تمامی موارد حجب را نداشته است.

وَلَوْ أُعِيدَ ضَمِيرُ «هُمْ» إِلَى الْمَذْكُورِينَ فِي كُلِّ مَرْتَبَةٍ لَدَخَلَ الْأَوْلَادُ وَالْإِخْوَةُ، وَ تَبَيَّنَ أَنَّهُمْ يَحْجُبُونَ أَوْلَادَهُمْ، لَكِنْ يُشْكَلُ بِالْأَجْدَادِ، فَإِنَّهُ يَسْتَلْزِمُ أَنْ يَحْجُبُوا الْآبَاءَ وَالْجَدُّ الْبُعِيدُ يَحْجُبُ الْقَرِيبَ، وَ هُوَ فَاسِدٌ، وَإِنْ صَحَّ حَجْبُ الْأَجْدَادِ لِأَوْلَادِهِمُ الَّذِينَ هُمْ الْأَعْمَامُ وَالْأَحْوَالُ، إِلَّا أَنَّهُ مُسْتَعْنَى عَنْهُمْ بِالتَّصْرِيحِ بِذِكْرِهِمْ.

وَ الضَّابِطُ أَنَّهُ: مَتَى اجْتَمَعَ فِي الْمَرْتَبَةِ الْوَاحِدَةِ طَبَقَاتٌ وَرَثَ الْأَقْرَبُ إِلَى الْمَيِّتِ فِيهَا فَالْأَقْرَبُ.

اگر ضمیر «هم» [در عبارت «ثم هم یحجبون ابناءهم»] به کسانی که در هر طبقه ذکر شدند برگردد [یعنی به اعمام و احوال و اخوه و اولاد برگردد] در این صورت شهید اول حاجب بودن اولاد صلبی [یعنی پسران و دختران خود متوفی] نسبت به فرزندان خود، و حاجب بودن برادران و خواهران متوفی نسبت به فرزندان آنها را بیان کرده است و بیان شده است که اولاد صلبی و نیز برادران و خواهران، حاجب فرزندان خود می باشند، اما اگر ضمیر «هم» به اجداد نیز برگردد با اشکال مواجه می شویم زیرا مستلزم این است که

اجداد، حاجب پدر و مادر میّت [که اولاد اجداد محسوب می شوند] باشند [و به این ترتیب طبقه دوّم، مانع طبقه اوّل گردد]؛ و نیز مستلزم این است که جدّ دور، حاجب و مانع ارث بردن جدّ نزدیک [که فرزند او محسوب می شود] باشد؛ در حالی که این حکم [یعنی حاجب بودن اجداد برای پدر و مادر متوفّی] باطل است؛ اگر چه حاجب بودن اجداد نسبت به فرزندان که عمو و عمه یا دایی و خاله متوفّی باشند صحیح است [زیرا جدّ در طبقه دوم و اعمام و احوال در طبقه سوم هستند] اما در عین حال باید گفت که نیازی به ذکر حاجب بودن اجداد نسبت به اعمام و احوال نیست [و لازم نیست که از ارجاع ضمیر «هم» فهمیده شود] زیرا صراحتاً ذکر شده‌اند.

قاعده و ضابطه کلی در حجب این است که: هرگاه در یک مرتبه و طبقه، درجات مختلفی از وراثت جمع شدند هر کسی که در آن طبقه به میّت نزدیکتر باشد ارث می برد، و سپس فرد بعدی که نزدیکتر است؛ [مثلاً اگر اولاد و نوه‌ها و نبیره‌ها باهم اجتماع نمایند ابتدا اولاد ارث می‌برند و اگر اولاد نتوانند ارث ببرند نوه‌ها؛ و در مرتبه بعد نبیره‌ها؛ و به همین ترتیب طبق قاعده «الأقرب یمنع الأبعد» وارث نزدیکتر، مانع ارث بردن وارث دورتر می‌شود. این حکم در مورد اخوه و فرزندان آنها در طبقه دوّم؛ و در مورد اعمام و احوال و فرزندان آنها در طبقه سوّم نیز جاری است.]

(ثُمَّ الْقَرِيبُ) مُطْلَقًا (يَحْجُبُ الْمُعْتِقَ، وَالْمُعْتِقُ) وَ مَنْ قَامَ مَقَامَهُ يَحْجُبُ (ضَامِنَ الْجَرِيرَةِ، وَ الضَّامِنُ) يَحْجُبُ (الْإِمَامَ، وَ الْمُتَقَرَّبُ) إِلَى الْمَيِّتِ (بِالْأَبْوَيْنِ) فِي كُلِّ مَرْتَبَةٍ مِنْ مَرَاتِبِ الْقَرَابَةِ (يَحْجُبُ الْمُتَقَرَّبُ) إِلَيْهِ (بِالْأَبِّ مَعَ تَسَاوِي الدَّرَجِ) كَأَخَوَةٍ مِنْ أَبْوَيْنِ مَعَ إِخْوَةٍ مِنْ أَبِي لَا مَعَ اخْتِلَافِ الدَّرَجِ، كَأَخٍ لِأَبٍ مَعَ ابْنِ أَخٍ لِأَبٍ وَ أُمَّ فَإِنَّ الْأَقْرَبَ أَوْلَى مِنَ الْأَبْعَدِ وَ إِنْ مَتَّ الْأَبْعَدُ بِالطَّرَفَيْنِ دُونَهُ.

۲ - سپس خویشاوند مطلقاً [از هر طبقه‌ای که باشد] حاجب معتق بوده، و معتق و کسانی که قائم مقام او هستند [یعنی وراثت او] حاجب ضامن جریره گردیده؛ و ضامن جریره، حاجب امام (ع) می‌شود [و مانع ارث بردن ایشان می‌گردد].

۳ - کسی که از طرف پدر و مادر (ابوینی) با متوفّی خویشاوند است در هر مرتبه از مراتب خویشاوندی که فرض گردد:

الف - حاجب کسی می‌شود که تنها از جانب پدر (ابی) با متوفّی خویشاوند است در

صورتی که هر دو در یک درجه قرار داشته باشند، مانند جایی که وراثت، برادران ابوینی و برادران ابی باشند [که برادران ابی ارث نمی‌برند].

ب - حاجب کسی نمی‌شود که تنها از جانب پدر (ابی) با متوفی خویشاوند است در صورتی که درجه آنها باهم مختلف باشد، مانند جایی که وراثت، یک برادر ابی (پدری) و پسر برادر ابوینی (پدری و مادری) باشند که در این فرض برادر ابی که [از برادرزاده] به متوفی نزدیکتر است بر برادرزاده که دورتر است تقدم دارد [و مانع ارث بردن برادرزاده می‌شود] هر چند که برادرزاده که دورتر است از طرف پدر و مادر به متوفی منسوب است [یعنی اگر چه ابوینی است] و برادر که نزدیکتر است فقط از طرف پدر به متوفی منسوب می‌گردد [یعنی اگر چه برادر ابی است ولی چون درجه او به متوفی نزدیکتر است ارث می‌برد و برادرزاده ارث نمی‌برد].

(الْإِ فِي ابْنِ عَمِّ لِلأَبِّ وَالْأُمِّ، فَإِنَّهُ يَمْنَعُ الْعَمَّ لِلأَبِّ) خَاصَّةً (وَإِنْ كَانَ الْعَمُّ أَقْرَبَ مِنْهُ وَهِيَ مَسْأَلَةٌ إِجْمَاعِيَّةٌ) مَنْصُوصَةٌ خَرَجَتْ بِذَلِكَ عَنِ حُكْمِ الْقَاعِدَةِ.

وَلَا يَتَغَيَّرُ الْحُكْمُ بِتَعَدُّ أَحَدِهِمَا أَوْ تَعَدُّ هَيْئًا، وَلَا بِالزَّوْجِ وَالزَّوْجَةِ الْمُجَامِعِينَ لَهُمَا، لِصِدْقِ الْفَرُضِ فِي ذَلِكَ كُلِّهِ. وَفِي تَغْيِيرِهِ بِالذُّكُورَةِ وَالْأُنثَوْنَةِ قَوْلَانِ أَجُودُهُمَا ذَلِكَ، لِكَوْنِهِ خِلَافَ الْفَرُضِ الْمُخَالَفِ لِلأَصْلِ فَيُقْتَصَرُ عَلَى مَحَلِّهِ. وَوَجْهُ الْعَدَمِ: اشْتِرَاكُ الذَّكَرِ وَالْأُنثَى فِي الإِرْثِ وَالْمَرْتَبَةِ وَالْحَجَبِ فِي الْجُمْلَةِ، وَهُوَ مَذْهَبُ الشَّيْخِ فَالْحَقُّ الْعَمَّةُ بِالْعَمِّ.

[در حکم مذکور مبنی بر این که خویشاوند ابوینی، حاجب خویشاوند ابی می‌شود در صورتی که درجه هر دو مساوی باشد] استثناء در مورد پسرعموی پدر و مادری (ابوینی) است که مانع ارث عموی پدری (ابی) می‌شود هر چند که عمو [نسبت به پسرعمو] به متوفی نزدیکتر است [و علی القاعده باید عمو ارث می‌برد ولی استثناءاً عمو ارث نمی‌برد و پسرعمو ارث می‌برد]؛ و این مسأله‌ای است که فقها بر آن اجماع دارند، و روایت نیز بر آن دلالت می‌کند و به واسطه وجود اجماع و روایت، این مسأله از قاعده کلی «الأقرب يمنع الأبعد» خارج شده است.

استثنای مذکور به واسطه تعدد یکی از این دو، و یا متعدد بودن هر دو تغییر پیدا نمی‌کند، [یعنی خواه یک عمو و یک پسرعمو بوده، و خواه پسرعمو یکی، و عمو متعدد باشد؛ یا این که عمو یکی و پسرعمو متعدد باشد، و یا چند عمو و چند پسرعمو باشند در

تمامی این موارد پسرعموی ابوینی بر عموی ابی مقدم می‌گردد؛ و نیز در صورتی که به همراه عمو و پسرعمو، زوج و زوجه متوفی نیز وارث باشند حکم مذکور تغییر نمی‌کند زیرا موضوع این مسأله [که اجتماع عمو و پسرعمو است] در تمامی این صورتها صدق می‌کند؛ اما آیا این حکم به واسطه مذکور بودن و مؤنث بودن تغییر می‌کند یا نه؟ [به این صورت که مثلاً عموی ابی با دخترعموی ابوینی وارث باشند، و یا پسر عموی ابوینی با عمه ابی وارث باشند]؛ در اینباره دو قول وجود دارد:

اول: قول بهتر و نیکوتر آن است که حکم تغییر می‌کند [و دخترعمو در مثال اول و پسرعمو در مثال دوم ارث نمی‌برند] زیرا مورد استثناء که مخالف اصل و قاعده «الأقرب یمنع الأبعد» می‌باشد فقط صورت اجتماع پسرعموی ابوینی و عموی ابی است، و صورتهای مذکور [که یکی از وراث مؤنث است] مخالف مورد استثناء می‌باشد؛ بنابراین باید به همان مورد خاص که استثناء شده است اکتفا نمود [و در سایر موارد به قاعده کلی «أقربیت» عمل کرد].

[دوم: حکم تغییر نمی‌کند] زیرا مذکور و مؤنث در اصل ارث و مرتبه (طبقه) و مانع بودن اجمالاً مشترکند [اگر چه در برخی از موارد، مؤنث سهم کمتری از مذکر می‌برد]؛ و این قول شیخ طوسی می‌باشد، و لذا عمه را به عمو ملحق کرده است.

وَ كَذَا الْخِلَافُ فِي تَغْيِيرِهِ بِمُجَامَعَةِ الْخَالِ. فَقِيلَ: يَتَغَيَّرُ، فَيَكُونُ الْمَالُ بَيْنَ الْعَمِّ وَالْخَالِ، لِأَنَّهُ أَقْرَبُ مِنَ ابْنِ الْعَمِّ، وَلَا مَانِعَ لَهُ مِنَ الْإِرْثِ بِنَصِّ وَلَا إِجْمَاعٍ، فَيَسْقُطُ ابْنُ الْعَمِّ بِهِ رَأْسًا، وَ يَبْقَى فِي الطَّبَقَةِ عَمٌّ وَ خَالٌ، فَيَشْتَرِكَانِ، لِإِنْتِفَاءِ مَانِعِ الْعَمِّ حِينَئِذٍ، ذَهَبَ إِلَى ذَلِكَ عِمَادُ الدِّينِ ابْنُ حَمْرَةَ، وَ رَجَحَهُ الْمُصَنِّفُ فِي الدُّرُوسِ وَقَبَلَهُ الْمُحَقِّقُ فِي الشَّرَائِعِ.

وَ قَالَ قُطُبُ الدِّينِ الرَّائِدِيُّ وَ مُعِينُ الدِّينِ الْمِصْرِيُّ: الْمَالُ لِلْخَالِ وَ ابْنِ الْعَمِّ، لِأَنَّ الْخَالَ لَا يَمْنَعُ الْعَمَّ، فَلِأَنَّ لَا يَمْنَعُ ابْنَ الْعَمِّ الَّذِي هُوَ أَقْرَبُ أَوْلَى.

وَ قَالَ الْمُحَقِّقُ الْفَاضِلُ سَدِيدُ الدِّينِ مَحْمُودُ الْحِمَاصِيِّ: الْمَالُ لِلْخَالِ، لِأَنَّ الْعَمَّ مَحْجُوبٌ بِابْنِ الْعَمِّ، وَ ابْنُ الْعَمِّ مَحْجُوبٌ بِالْخَالِ.

وَ لِكُلِّ وَاحِدٍ مِنْ هَذِهِ الْأَقْوَالِ وَجْهٌ وَجِيهٌ، وَ إِنْ كَانَ أَقْوَاهَا الْأَوَّلَ، وَ قُوفًا فِيمَا خَالَفَ الْأَصْلَ عَلَى مَوْضِعِ التَّصَّ وَ الْوِفَاقِ، فَيَبْقَى عُمُومُ آيَةِ «أُولُوا الْأَرْحَامِ» الَّتِي اسْتَدَلَّ بِهَا الْجَمِيعُ عَلَى تَقْدِيمِ الْأَقْرَبِ خَالِيًا عَنِ الْمُعَارِضِ.

و تَوَقَّفَ الْعَلَامَةَ فِي الْمُخْتَلَفِ لِذَلِكَ، وَقَدْ صَنَّفَ هُوَ لِأَيُّهَا الْفَضْلَاءُ عَلَى الْمَسْأَلَةِ رَسَائِلَ تَشْتَمِلُ عَلَى مَبَاحِثَ طَوِيلَةٍ، وَفَوَائِدَ جَلِيلَةٍ.

اگر دایی با پسرعمو و عمو باهم جزء وراثت باشند در اینباره نیز اختلاف نظر شده است که آیا حکم تغییر می‌کند یا نه؟ بنابراین:

الف - قول عمادالدین ابن حمزه: این است که حکم تغییر می‌کند [و پسرعمو حاجب عمو نمی‌شود] و مال را بین عمو و دایی تقسیم می‌کنند، به دلیل آن‌که دایی نسبت به پسرعمو [از لحاظ درجه] به میّت نزدیکتر است، و به مقتضای نصّ و اجماع فقها، هیچ مانعی از ارث بردن دایی وجود ندارد، و در نتیجه پسرعمو به کلی از ارث محروم می‌شود و در نتیجه فقط عمو و دایی در طبقه وراثت باقی می‌مانند؛ بنابراین باهم ارث می‌برند، زیرا در چنین حالتی که پسرعمو از ارث محروم شده است مانعی از ارث بردن عمو وجود ندارد. شهید اول در کتاب «الدروس الشرعیه» این قول را ترجیح داده است و پیش از ایشان محقق حلّی نیز به ترجیح آن [بر سایر اقوال] قایل گردیده است.

ب - قطب الدین راوندی و معین‌الدین مصری گفته‌اند: ترکیه بین دایی و پسرعمو تقسیم می‌شود، زیرا دایی مانع ارث بردن عمو نیست پس به طریق اولی مانع ارث پسرعموی ابوی که [از لحاظ درجه] به میّت نزدیکتر است نخواهد شد.

ج - محقق فاضل، سدیدالدین محمود حمصی گفته است: ترکیه فقط به دایی داده می‌شود، زیرا عمو به واسطه پسرعمو از ارث ممنوع می‌شود و پسرعمو نیز به واسطه دایی از ارث محروم می‌گردد [بنابراین فقط دایی باقی می‌ماند].

د - نظر شهیدثانی: هر یک از این اقوال دلیل و جیهی دارد، اگر چه قول اول [یعنی نظر ابن حمزه] از همه اقوال قوی‌تر است زیرا در حکمی که مخالف با اصل است باید به موردی که در روایت آمده، و اجماع فقها بر آن است اکتفا شود، بنابراین عموم آیه «أولوا الأرحام بعضهم أولى ببعض» که تمامی فقها با این آیه برای مقدم کردن خویشاوند نزدیکتر به میّت بر خویشاوند دورتر استدلال کرده‌اند بدون معارض باقی می‌ماند؛ علامه حلّی در کتاب «مختلف الشیعه» به خاطر وجود اقوال گوناگون در این مسأله و موجّه بودن دلیل هر یک از آنها قایل به توقف شده است؛ البته هر یک از این بزرگان رساله‌هایی نیز در اینباره تدوین نموده‌اند که در ضمن آنها مباحث مفصل و پرفایده‌ای

مطرح شده است.

(وَ أَمَّا الْحَجْبُ عَنْ بَعْضِ الْأَرْثِ) دُونَ بَعْضِ (فَقِي) مَوْضِعَيْنِ، أَحَدَهُمَا: (الْوَلَدُ) ذَكَرًا أَوْ أُنْثَى فَإِنَّهُ يَحْضُلُ بِهِ (الْحَجْبُ) لِلزَّوْجَيْنِ (عَنْ نَصِيبِ الزَّوْجِيَّةِ الْأَعْلَى) إِلَى الْأَدْنَى (وَ إِنْ نَزَلَ) الْوَلَدُ، (وَ) كَذَا (يَحْجُبُ) الْوَلَدُ (الْأَبَوَيْنِ عَمَّا زَادَ عَنِ السُّدُسَيْنِ) وَ أَحَدَهُمَا عَمَّا زَادَ عَنِ السُّدُسِ (الْأَبَا) أَنْ يَكُونَا أَوْ أَحَدَهُمَا (مَعَ الْبِنْتِ) الْوَاحِدَةِ (مُطْلَقًا) أَي: سِوَاءَ كَانَ مَعَهَا الْأَبْوَانِ أَمْ أَحَدَهُمَا، فَإِنَّهُمَا لَا يُحْجَبَانِ وَ لَا أَحَدُهُمَا عَنِ الزِّيَادَةِ عَلَى السُّدُسِ، بَلْ يُشَارِكَانِهَا فِيمَا زَادَ عَنْ نِصْفِهَا وَ سُدُسَيْهِمَا بِالنِّسْبَةِ (أَوِ الْبِنَاتِ) أَيِ الْبِنْتَيْنِ فَصَاعِدًا (مَعَ أَحَدِ الْأَبَوَيْنِ)، فَإِنَّهُنَّ لَا يَمْنَعُهُ عَمَّا زَادَ أَيْضًا بَلْ يُرَدُّ عَلَيْهِنَّ وَ عَلَيْهِ مَا بَقِيَ مِنَ الْمَقْرُوضِ بِالنِّسْبَةِ كَمَا سَيَأْتِي تَفْصِيلُهُ،

وَ لَوْ كَانَ مَعَهُنَّ أَبْوَانٌ اسْتَعْرَقَتْ سِهَامُهُمُ الْفَرِيضَةَ، فَلَا رَدَّ فَمِنْ تَمَّ أَدْخَلَهُمَا فِي قِسْمِ الْحَجْبِ.

وَ فِي الْمَسْأَلَةِ قَوْلُ نَادِرٍ بِحَجْبِ الْبِنْتَيْنِ فَصَاعِدًا أَحَدَ الْأَبَوَيْنِ عَمَّا زَادَ عَلَى السُّدُسِ، لِرِوَايَةِ أَبِي بَصِيرٍ عَنِ الصَّادِقِ عَلَيْهِ السَّلَامُ، وَ هُوَ مَثْرُوكٌ.

اما حجب از بخشی از ارث [که به آن «حجب نقصانی» گفته می شود] در دو مورد است:

مورد اول: فرزند متوفی، خواه پسر باشد یا دختر، هر قدر پائین رود [مانند نوه، ننیبره، و ...] حاجب سهم زوج و زوجه از سهم بالاتر به سهم پائین تر می شود [به این صورت که: الف - سهم بیشتر زوج را که  $\frac{1}{4}$  است به سهم کمتر او که  $\frac{1}{4}$  است کاهش می دهد؛ خواه فرزند پسر باشد، یا دختر.] ب - سهم بیشتر زوجه را که  $\frac{1}{4}$  است به سهم کمتر او که  $\frac{1}{8}$  است کاهش می دهد؛ خواه فرزند پسر باشد، یا دختر.]

همچنین فرزندان حاجب پدر و مادر از مازاد بر دو ششم، و هر یک به تنهایی یک ششم می شوند [یعنی فرزندان متوفی در غیر مواردی که بعداً مطرح می شود نمی گذارند که پدر و مادر بیش از یک ششم ترکه برای هر کدام را به خود متعلق سازند.]

در این دو مورد استثناءً فرزندان حاجب سهم پدر و مادر از مازاد بر یک ششم برای هر کدام نمی شوند: مورد اول: پدر و مادر و یا یکی از آن دو، با یک دختر متوفی وارث باشند مطلقاً، یعنی فرقی نمی کند که پدر و مادر متوفی هر دو با آن دختر وارث باشند، یا



این که تنها یکی از پدر یا مادر با دختر باشد؛ زیرا پدر و مادر هر دو، و یا در فرضی که فقط یکی از آن دو با یک دختر و زّات متوفی را تشکیل دهند از مازاد بر یک ششم [برای هر یک از پدر و مادر] محروم نمی شوند بلکه پدر و مادر با دختر متوفی در مقدار باقیمانده از نصف که سهم یک دختر است و دو ششم که سهم پدر و مادر است به نسبت سهم خود شریک می شوند؛ [و در نتیجه از مقدار باقی مانده سهمی به آنان می رسد؛ در این مورد اوّل مجموعاً سه فرض قابل تصوّر است که از این قرار است: فرض اول: و زّات = پدر، دختر:  $\frac{1}{6} + \frac{1}{3} = \frac{3+1}{6} = \frac{4}{6}$ ؛ که دو ششم باقیمانده به نسبت سهم هر یک از پدر و دختر به آنها ردّ می شود و چگونگی محاسبه آن را در مبحث تعصیب بیان خواهیم کرد. فرض دوم: و زّات = مادر، دختر:  $\frac{1}{6} + \frac{1}{3} = \frac{3+1}{6} = \frac{4}{6}$ ؛ که دو ششم باقیمانده به نسبت سهم هر یک از مادر و دختر به آنها ردّ می شود. فرض سوم: و زّات = پدر، مادر، دختر:  $\frac{1}{6} + \frac{1}{6} + \frac{1}{3} = \frac{3+1+1}{6} = \frac{5}{6}$ ؛ که یک ششم باقیمانده به نسبت سهم هر یک از پدر و مادر و دختر به آنها ردّ می شود؛ و همانگونه که ملاحظه می شود در این فرض سه گانه دختر متوفی، پدر و مادر را از مازاد بر یک ششم محروم نمی گرداند.]

مورد دوّم: دختران، یعنی دو دختر و بیشتر با پدر به تنهایی، و یا با مادر به تنهایی وارث متوفی باشند؛ که در این حالت نیز دختران، پدر و یا مادر را از مازاد بر یک ششم محروم نمی کنند، بلکه مقدار باقیمانده از ترکه به نسبت سهم دختران و یکی از ابوین [پدر یا مادر] به آنها ردّ می شود به شکلی که در مباحث آینده مفصّلاً بیان خواهیم کرد؛ [در این مورد دوّم مجموعاً دو فرض قابل تصوّر می باشد که در این دو فرض به پدر و مادر علاوه بر سهم آنان که هر کدام  $\frac{1}{6}$  از کلّ ترکه است از باقیمانده نیز سهمی تعلق خواهد گرفت با وجود این که فرزندان نیز جزء و زّات می باشند: فرض اول: و زّات = دختران، پدر:  $\frac{2}{3} + \frac{1}{6} = \frac{1+4}{6} = \frac{5}{6}$ ؛ که یک ششم باقیمانده به نسبت سهم دختران و پدر به آنها ردّ می شود. فرض دوم: و زّات = دختران، مادر:  $\frac{2}{3} + \frac{1}{6} = \frac{1+4}{6} = \frac{5}{6}$ ؛ که یک ششم باقیمانده به نسبت سهم دختران و مادر به آنها ردّ می شود.]

اگر پدر و مادر، هر دو با دختران متوفی وارث باشند مجموع سهم آنان تمامی ترکه را دربرمی گیرد [و به عبارت دیگر سهام با ترکه برابری می کند]؛ و لذا هیچ مقدار از ترکه باقی نمی ماند تا به و زّات برگردانده شود؛ و به همین خاطر شهید اوّل صورت اجتماع پدر

و مادر و دختران را در موارد حجب داخل دانست [پس مجموع سهام آنان از این قرار می شود:  $\frac{2}{3} + \frac{1}{6} + \frac{1}{6} = \frac{4}{6} + \frac{1}{6} + \frac{1}{6} = \frac{6}{6}$ ؛ لذا دختران حاجب پدر و مادر از مازاد بر یک ششم برای هر کدام می شوند و پدر و مادر در این فرض فقط هر کدام یک ششم سهم خود را می برند.]

در این مسأله یک قول نادری وجود دارد که می گوید اگر متوفی دو دختر به بالا داشته باشد و فقط پدر و یا فقط مادر نیز داشته باشد دختران متوفی، پدر یا مادر را از مازاد بر یک ششم محروم می کنند، و دلیل آن روایت ابوبصیر از امام صادق (ع) است، که [از نظر شهیدثانی] این قول [به خاطر نادر بودن آن] متروک می باشد.

(و) ثانیهما: (الْأُخُوَّةُ، تَحْجُبُ الْأُمَّ عَنِ الثَّلَاثِ إِلَى السُّدُسِ بِشُرُوطٍ) حَمْسَةِ:  
الْأَوْلَى (وُجُودُ الْأَبِ) لِيُوفَّرَ وَعَلَيْهِ مَا حَجَبُوهَا عَنْهُ، وَإِنْ لَمْ يَحْصُلْ لَهُمْ مِنْهُ شَيْءٌ. فَلَوْ  
كَانَ مَعْدُومًا لَمْ يَحْجُبُوهَا عَنِ الثَّلَاثِ.

(و) الثَّانِي (كُونُهُمْ رَجُلَيْنِ) أَي: ذَكَرَيْنِ (فَصَاعِدًا، أَوْ أَرْبَعَ نِسَاءٍ، أَوْ رَجُلًا) أَي: ذَكَرًا  
(وَأَمْرَاتَيْنِ) أَي: أَنْثَيْنِ وَإِنْ لَمْ يَبْلُغَا، وَالْخُنْثَى هُنَا كَالْأُنْثَى، لِلشَّكِّ فِي الذُّكُورِيَّةِ الْمُوجِبِ  
لِلشَّكِّ فِي الْحَجْبِ، وَاسْتَقْرَبَ الْمُصَنِّفُ فِي الدُّرُوسِ هُنَا الْقُرْعَةَ.  
(و) الثَّلَاثُ (كُونُهُمْ) إِخْوَةٌ (لِلْأَبِ وَ الْأُمِّ، أَوْ لِلْأَبِ)، أَوْ بِالتَّقْرِيقِ فَلَا تَحْجُبُ كِلَاةَ  
الْأُمِّ.

(و) الرَّابِعُ (انْتِفَاءً) مَوَانِعَ الْإِرْثِ مِنَ (الْقَتْلِ وَ الْكُفْرِ وَ الرَّقِّ عَنْهُمْ) وَ كَذَا اللَّغَانُ، وَ  
يَحْجُبُ الْعَائِبُ مَا لَمْ يُفْضَ بِمَوْتِهِ شَرْعًا.

(و) الْخَامِسُ (كُونُهُمْ مُنْفَصِلِينَ) بِالْوِلَادَةِ (لَا حَمَلًا) فَلَا يَحْجُبُ الْحَمْلُ، وَ لَوْ بِكَوْنِهِ  
مُتَمَّمًا لِلْعَدَدِ الْمُعْتَبَرِ فِيهِ عَلَى الْمَشْهُورِ، إِنَّمَا لِعَدَمِ إِطْلَاقِ اسْمِ الْإِخْوَةِ عَلَيْهِ حِينَئِذٍ، أَوْ لِكَوْنِهِ  
لَا يُنْفِقُ عَلَيْهِ الْأَبُ، وَ هُوَ عَلَّةُ التَّوْفِيرِ عَلَيْهِ. وَ فِي الثَّانِي مَنَعُ ظَاهِرٌ. وَ الْعِلَّةُ غَيْرُ مُتَحَقِّقَةٍ، وَ  
فِي الدُّرُوسِ جَعَلَ عَدَمَ حَجْبِهِ قَوْلًا، مُؤَدِّنًا بِتَمَرِ بِيضِهِ.

مورد دوم: اخوه [یعنی برادران و خواهران متوفی]، سهم مادر را از یک سوم به یک ششم کاهش می دهند [به این معنا که اگر میت خواهر و برادر نمی داشت مادر او یک سوم ارث می برد زیرا میت فرزند نداشت، اما برادران و خواهران نمی گذارند که مادر یک سوم ببرد، و در نتیجه یک ششم ارث می برد و بقیه برای پدر است.] اخوه با وجود

پنج شرط حاجب مادر می‌شوند [و سهم ایشان را به یک ششم کاهش می‌دهند] که این شرایط عبارتند از:

شرط اول: پدر متوفی نیز وجود داشته باشد تا آن مقدار از ارث را که از مادر منع کرده‌اند به سهم پدر بیفزایند، هر چند که خود برادران و خواهران (اخوه) از ارث چیزی به آنان نمی‌رسد [زیرا اخوه در طبقه دوّم است و با وجود وارث در طبقه اوّل، نوبت به اخوه نمی‌رسد]؛ بنابراین اگر پدر متوفی زنده نباشد اخوه متوفی، حاجب مادر از یک سوّم نخواهند شد.

شرط دوم: برادران و خواهران (اخوه) باید دو مرد، یعنی دو مذکر یا بیشتر، و یا چهار زن، و یا یک مرد یعنی یک مذکر و دو زن یعنی دو دختر باشند هر چند که بالغ نباشند؛ و خنثی نیز در این بحث، در حکم زن است زیرا در مؤنث بودن او شک داریم و این شک موجب تردید در حاجب بودن وی می‌باشد [لذا تعداد آنان حتماً باید به چهار نفر برسد تا این که حاجب باشند]؛ و شهید اوّل در کتاب «الدروس الشرعیه» دربارهٔ مسأله مورد بحث پیرامون خنثی، متوسّل شدن به قرعه را [برای تعیین مذکر یا مؤنث بودن خنثی]، قول نزدیک به صواب دانسته است.

شرط سوم: اخوه، برادران و خواهران پدر و مادری (ابوینی) و یا پدری (ابی) باشند؛ و یا این که برخی از آنها ابوینی، و برخی دیگر ابی بوده باشند؛ از اینرو برادران و خواهران مادری [یعنی کلاله امی] حاجب نخواهند بود.

شرط چهارم: موانع ارث از قبیل قتل و کفر و رقیّت (بردگی) و همچنین لعان از آنها منتفی باشد؛ و اگر اخوه غایب بوده باشد حاجب محسوب می‌شود به شرط این که شرعاً حکم به موت آنها نشده باشد.

شرط پنجم: برادران و خواهران به واسطهٔ ولادت از مادر جدا شده و تولّد یافته باشند، نه این که در شکم مادر باشند؛ بنابراین طبق نظر مشهور فقها، حمل حاجب نخواهد بود هر چند که تکمیل کنندهٔ تعدادی باشد که در حجب شرط می‌باشد [مانند موردی که یک برادر از میت باقی بوده، که حمل در فرض مذکر بودن، تعداد برادران را تکمیل کرده و در این صورت می‌تواند حاجب باشند]؛ و حاجب نبودن حمل به خاطر یکی از این دو دلیل است:

اولاً - در صورت حمل بودن، عنوان «اخوه» اطلاق نمی شود.  
 ثانیاً - پدر برای حمل نفقه‌ای نمی پردازد، و علت این که اخوه موجب افزایش سهم پدر می شوند این است که پدر، نفقه اخوه را [که فرزندان خود او هستند] می پردازد [ولی در مورد حمل چنین چیزی محقق نمی باشد]. و قابل قبول نبودن دلیل دوم روشن است [زیرا چنین علتی در روایت نیامده است]؛ و این که نفقه دادن بر اخوه علت حاجب بودن باشد قطعی و محقق نمی باشد؛ و شهید اول در کتاب الدروس الشرعیه، «حاجب نبودن حمل را به عنوان قول برخی از فقها یاد کرده است، و این تعبیر نشانگر ضعیف بودن این قول است [و خود ایشان حمل را حاجب می دانند].

وَ يُشْتَرَطُ سَادِسٌ، وَ هُوَ كَوْنُهُمْ أَحْيَاءَ عِنْدَ مَوْتِ الْمَوْرَثِ، فَلَوْ كَانَ بَعْضُهُمْ مَيِّتًا أَوْ كُلُّهُمْ عِنْدَهُ لَمْ يَحْجُبْ، وَ كَذَا لَوْ اقْتَرَنَ مَوْتَاهُمَا أَوْ اشْتَبَهَ التَّقَدُّمُ وَ التَّأَخُّرُ، وَ تَوَقَّفَ الْمُصَنِّفُ فِي الدَّرُوسِ لَوْ كَانُوا عَرَقِي مِنْ حَيْثُ إِنَّ فَرَضَ مَوْتِ كُلِّ وَاحِدٍ مِنْهُمَا يَسْتَدْعِي كَوْنَ الْآخَرِ حَيًّا فَيَتَحَقَّقُ الْحَجْبُ. وَ مِنْ عَدَمِ الْقَطْعِ بِوُجُودِهِ وَ الْأَرْثِ حُكْمٌ شَرْعِيٌّ، فَلَا يَلْزَمُ مِنْهُ اطِّرَادُ الْحُكْمِ بِالْحَيَاةِ. قَالَ: وَ لَمْ أَجِدْ فِي هَذَا كَلَامًا لِمَنْ سَبَقَ.

وَ الْأَفْوَى عَدَمُ الْحَجْبِ، لِلشَّكِّ، وَ الْوُقُوفِ فِي مَا خَالَفَ الْأَصْلَ عَلَيَّ مَوْجُودِهِ.  
 - وَ سَابِعٌ - وَ هُوَ الْمُعَايِرَةُ بَيْنَ الْحَاجِبِ وَ الْمَحْجُوبِ. فَلَوْ كَانَتِ الْأُمُّ أُخْتًا لِأَبٍ فَلَا حَجْبَ كَمَا يَتَّفِقُ ذَلِكَ فِي الْمَجُوسِ، أَوْ الشُّبْهَةِ بِوَطْءِ الرَّجُلِ ابْنَتَهُ فَوَلَدَهَا أَخُوها لِأَبِيهَا.  
 توسط برخی از فقها: شرط ششمی نیز ذکر شده است؛ و آن عبارت است از این که لازم است اخوه به هنگام فوت مورث زنده باشند؛ بنابراین در این صورتها، اخوه حاجب نخواهند بود:

الف - اگر برخی از آنان و یا همه آنها هنگام فوت مورث، فوت کرده باشند.  
 ب - همچنین اگر فوت مورث و فوت اخوه مقارن و همزمان واقع شود.  
 ج - اگر فوت مورث و فوت اخوه از لحاظ تقدم و تأخر مشتبّه شود [یعنی معلوم نباشد کدام یک زودتر و کدام یک دیرتر از دنیا رفته است، که در این صورت نیز اخوه حاجب نخواهند بود].

شرط هفتمی نیز ذکر شده است: و آن عبارت است از این که لازم است بین حاجب و محجوب مغایرت باشد؛ بنابراین: در موردی که مادر متوفی، خواهر پدری او نیز باشد

حجب تحقّق نمی‌یابد [و مادر، حاجب خودش نخواهد بود] چنان‌که این امر در آیین مجوسیان ممکن است اتفاق بیفتد [زیرا در مذهب آنان ازدواج پدر با دختر مجاز است و لذا امکان دارد مردی با دختر خودش ازدواج کند و فرزندی از او متولّد شود که این فرزند از طرف پدر، خواهر و برادر باشند، حال اگر یکی از اخوه مادر باشد چون خودش محجوب نیز بوده است حجب تحقّق نمی‌یابد.]

یا در موردی که پدری با دختر خود از روی اشتباه نزدیکی کند (وطی به شبهه)، و فرزندی متولّد شود که در این صورت فرزندی که به دنیا می‌آید با مادرش، خواهر و برادر پدری محسوب می‌گردد.

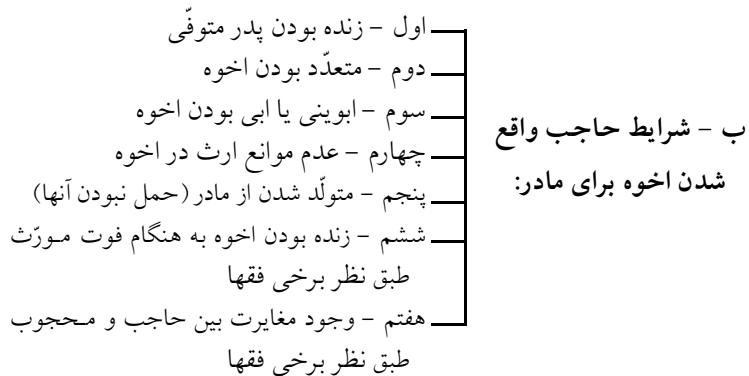
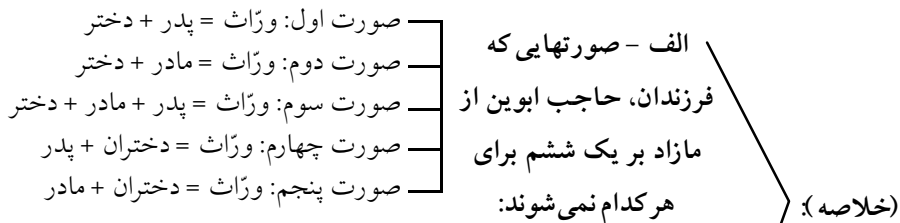
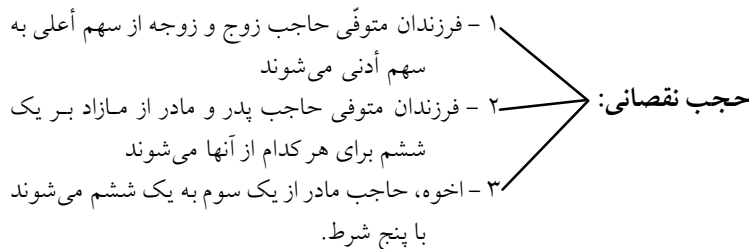
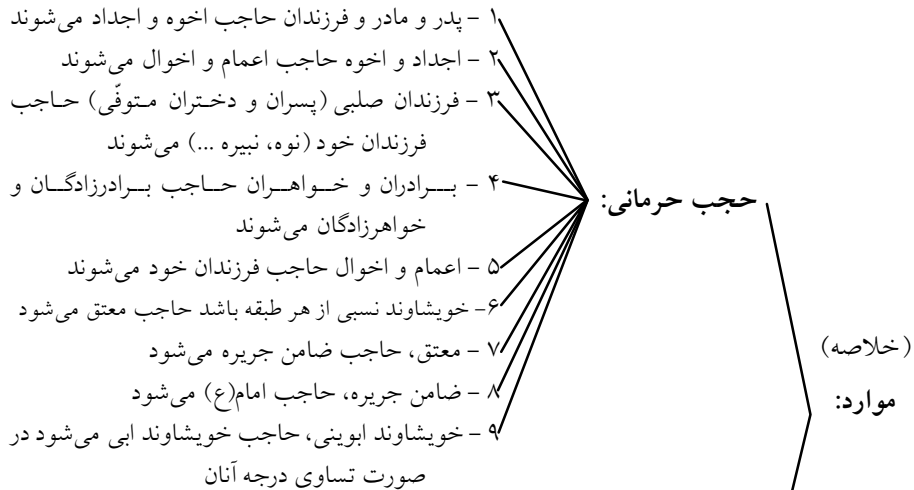
اگر وارث و مورث همگی به واسطه غرق شدن فوت کرده باشند شهید اول در کتاب «الدروس الشرعیه»: «قابل به توقّف شده است [و به ثبوت و عدم حجب حکم نداده است]، به دلیل آن‌که:

اولاً - از یک طرف فرض کردن فوت هر کدام از مورث و اخوه، مستلزم این است که دیگری را زنده فرض کنیم؛ در نتیجه [اگر مورث را میت فرض کنیم اخوه را باید زنده بدانیم و در این فرض] حجب تحقّق می‌یابد.

ثانیاً - از طرف دیگر، یقین به زنده بودن اخوه [به هنگام فوت مورث] نداریم [و در نتیجه حجب تحقّق نمی‌یابد]؛ و ارث یک حکم شرعی خاصّ است و از این‌که یک حکم شرعی خاصّ است لازم نمی‌آید که حکم به زنده بودن اخوه را به مورد شکّ نیز تعمیم دهیم. شهید اول می‌گوید: من در این مسأله کلامی از فقهای سابق نیافتم. و نظر شهیدثانی: قول قوی‌تر آن است که حجب تحقّق نمی‌یابد، به دلیل آن‌که:

اولاً - در زنده بودن اخوه به هنگام فوت مورث شکّ داریم [و وقتی که شرط حجب یعنی زنده بودن اخوه مشکوک است موجب شکّ در مشروط یعنی حاجب واقع شدن آنها نیز می‌شود.]

ثانیاً - در حکمی که مخالف با اصل است [یعنی حاجب بودن اخوه] باید به همان مورد خاصّ خودش [که یقین و قطع به زنده بودن اخوه است] اکتفا نمود [و نباید آن را به سایر موارد تعمیم داد.]



## الفصل الثاني:

(في بيان السهام) المُتَدَّرَةِ (وَ) بَيَانِ (أَهْلِهَا)

(وَهِيَ فِي كِتَابِ اللَّهِ تَعَالَى) سِتَّةٌ:

الْأَوَّلُ: (النِّصْفُ) وَقَدْ ذُكِرَ فِي ثَلَاثَةِ مَوَاضِعَ. قَالَ تَعَالَى: ﴿وَإِنْ كَانَتْ﴾ - يَعْنِي الْبِنْتُ -  
﴿وَاحِدَةً فَلَهَا النِّصْفُ﴾ ﴿وَلَكُمْ نِصْفُ مَا تَرَكَ أَزْوَاجُكُمْ﴾ ﴿وَلَهُ أُخْتُ فَلَهَا نِصْفُ مَا  
تَرَكَ﴾.

(وَ) الثَّانِي: نِصْفُ النِّصْفِ وَهُوَ (الرُّبْعُ) وَهُوَ مَذْكُورٌ فِيهِ فِي مَوْضِعَيْنِ أَحَدُهُمَا ﴿فَلَكُمْ  
الرُّبْعُ مِمَّا تَرَكَنَّ﴾ وَثَانِيهَا ﴿وَلَهُنَّ الرُّبْعُ مِمَّا تَرَكَتُمْ﴾.

(وَ) الثَّلَاثُ: نِصْفُهُ وَهُوَ (الثُّمْنُ) ذَكَرَهُ اللَّهُ تَعَالَى مَرَّةً وَاحِدَةً فِي قَوْلِهِ: ﴿فَلَهُنَّ الثُّمْنُ  
مِمَّا تَرَكَتُمْ﴾.

## فصل دوم: بیان سهام ارث و صاحبان آنها

سهامی که مقدار خاصی در قرآن برای آن مشخص شده است (فرض) شش قسم است:

۱ - نصف ( $\frac{1}{2}$ ): که در قرآن کریم در سه مورد بیان شده است:

مورد اول: «اگر یک دختر باشد نصف ترکه به او داده می شود.» [نساء: ۱۰]

مورد دوم: «برای شما نصف ترکه همسرانتان است.» [نساء: ۱۲]

مورد سوم: «اگر متوفی خواهر داشته باشد نصف ترکه به او تعلق دارد.» [نساء: ۱۷۵]

۲ - نصفِ نصف، یعنی یک چهارم ( $\frac{1}{4}$ ): که در قرآن کریم در دو مورد بیان شده

است:

مورد اول: «برای شما یک چهارم از ترکه زنانان می باشد.» [نساء: ۱۲]

مورد دوم: «برای زنان شما یک چهارم دارائی شما می‌باشد.» [نساء: ۱۲]  
 ۳ - نصف یک چهارم، یعنی یک هشتم ( $\frac{1}{8}$ ): که این سهم یک مرتبه در قرآن کریم بیان شده است: «پس برای زنان شما یک هشتم از دارائی شما می‌باشد.» [نساء: ۱۲]

(وَ الرَّابِعُ: الثُّلُثَانِ) ذَكَرَهُ اللَّهُ تَعَالَى فِي مَوْضِعَيْنِ.  
 أَحَدُهُمَا فِي الْبَنَاتِ قَالَ: ﴿فَإِنْ كُنَّ نِسَاءً فَوْقَ اثْنَتَيْنِ فَلَهُنَّ ثُلُثَا مَا تَرَكَ﴾. وَ ثَانِيَهُمَا فِي الْأَخْوَاتِ. قَالَ تَعَالَى: ﴿فَإِنْ كَانَتَا اثْنَتَيْنِ فَلَهُمَا الثُّلُثَانِ مِمَّا تَرَكَ﴾.  
 (وَ الْخَامِسُ: نِصْفُهُ وَ هُوَ الثُّلُثُ) وَ قَدْ ذَكَرَهُ اللَّهُ تَعَالَى فِي مَوْضِعَيْنِ أَيْضًا قَالَ تَعَالَى: ﴿فَلِأُمَّه الثُّلُثُ﴾ وَ قَالَ: ﴿فَإِنْ كَانُوا﴾ أَي: أَوْلَادُ الْأُمِّ ﴿أَكْثَرَ مِنْ ذَلِكَ فَهُمْ شُرَكَاءُ فِي الثُّلُثِ﴾.

(وَ السَّادِسُ: نِصْفُ نِصْفِهِ وَ هُوَ السُّدُسُ) وَ قَدْ ذَكَرَهُ اللَّهُ تَعَالَى فِي ثَلَاثَةِ مَوَاضِعَ، فَقَالَ: ﴿وَ لِأَبَوَيْهِ لِكُلِّ وَاحِدٍ مِنْهُمَا السُّدُسُ﴾، ﴿وَ إِنْ كَانَ لَهُ إِخْوَةٌ فَلِأُمَّه السُّدُسُ﴾ وَ قَالَ فِي حَقِّ أَوْلَادِ الْأُمِّ: ﴿وَ لَهُ أَخٌ أَوْ أُخْتٌ فَلِكُلِّ وَاحِدٍ مِنْهُمَا السُّدُسُ﴾.

۴ - دوسوم ( $\frac{2}{3}$ ): که در قرآن کریم در دو مورد بیان شده است:  
 مورد اول: دربارهٔ دختران است که خداوند می‌فرماید: «پس اگر دختران متوفی بیش از دو نفر باشند دو سوم ترکه برای ایشان خواهد بود.» [نساء: ۱۱]  
 مورد دوم: دربارهٔ خواهران است که خداوند می‌فرماید: «اگر خواهران متوفی دو نفر باشند دو سوم ترکه متوفی مال آن دو خواهر است.» [نساء: ۱۷۵]  
 ۵ - نصف دوسوم، یعنی یک سوم ( $\frac{1}{3}$ ): که این سهم نیز در قرآن کریم در دو مورد بیان شده است:

مورد اول: «برای مادر متوفی یک سوم ترکه است.» [نساء: ۱۱؛ البتّه به شرط این‌که میّت فرزند نداشته باشد، و اخوه نیز حاجب مادر نباشند.]

مورد دوم: «اگر فرزندان مادر بیشتر از یک نفر باشند پس در یک سوم دارائی متوفی باهم شریک می‌باشند.» [نساء: ۱۲]

۶ - یک ششم ( $\frac{1}{6}$ ) که نصف نصف دوسوم می‌باشد: و در قرآن کریم در سه مورد بیان شده است:

مورد اول: «برای هر کدام از پدر و مادر متوفی یک ششم ترکه است.» [نساء: ۱۱]  
 مورد دوم: «اگر متوفی برادران و خواهران داشته باشد سهم مادر او یک ششم ترکه



است.» [نساء: ۱۱]

مورد سوم: درباره فرزندان مادری خداوند فرموده است: «اگر متوفی یک برادر و یا یک خواهر داشته باشد سهم هر کدام از آنها یک ششم خواهد بود.» [نساء: ۱۲]

وَأَمَّا أَهْلُ هَذِهِ السَّهَامِ فَخَمْسَةَ عَشَرَ: (فَالنِّصْفُ لِأَرْبَعَةِ: الزَّوْجِ مَعَ عَدَمِ الْوَالِدِ لِلزَّوْجَةِ) وَإِنْ نَزَلَ، سِوَاءَ كَانَ مِنْهُ أُمٌّ مِنْ غَيْرِهِ (وَالْبِنْتُ) الْوَاحِدَةَ، (وَالْأُخْتِ لِلْأَبَوَيْنِ وَالْأُخْتِ لِلْأَبِ) مَعَ فَقْدِ أُخْتِ الْأَبَوَيْنِ إِذَا لَمْ يَكُنْ ذَكَرٌ فِي الْمَوْضِعَيْنِ.

(وَالرُّبْعُ لِاتْنَيْنِ: الزَّوْجِ مَعَ الْوَالِدِ) لِلزَّوْجَةِ وَإِنْ نَزَلَ (وَالزَّوْجَةِ) وَإِنْ تَعَدَّدَتْ (مَعَ عَدَمِهِ) لِلزَّوْجِ. (وَالثُّمْنُ لِقَبِيلٍ وَاحِدٍ) وَهُوَ (الزَّوْجَةُ) وَإِنْ تَعَدَّدَتْ مَعَ الْوَالِدِ) وَإِنْ نَزَلَ. (وَالثَّلَاثَانِ لِثَلَاثَةِ: الْبَنَاتِ فِصَاعِدًا. وَالْأُخْتَيْنِ لِلْأَبَوَيْنِ فِصَاعِدًا، وَالْأُخْتَيْنِ لِلْأَبِ) - مَعَ فَقْدِ الْمُتَقَرَّبِ بِالْأَبَوَيْنِ - فِصَاعِدًا (كَذَلِكَ) إِذَا لَمْ يَكُنْ ذَكَرٌ فِي الْمَوْضِعَيْنِ.

اما اهل این سهام پانزده دسته‌اند:

الف -  $\frac{1}{4}$  برای چهار گروه است:

۱ - زوج؛ در صورتی که زوجه متوفی فرزند - هر قدر پائین رود - نداشته باشد؛ فرقی نمی‌کند که فرزند زوجه از این شوهری باشد که وارث اوست، و یا از شوهر دیگری باشد.

۲ - یک دختر به تنهایی؛ به شرط این که متوفی پسر نداشته باشد.

۳ - یک خواهر ابوینی [پدری و مادری]؛ به شرط این که متوفی برادر نداشته باشد.

۴ - یک خواهر ابی (پدری)؛ به شرط این که خواهر ابوینی وجود نداشته باشد [زیرا در صورت وجود خواهر ابوینی، حاجب خواهر ابی می‌شوند و او را از ارث بردن محروم می‌کنند؛ البته برادر نیز وجود نداشته باشد].

ب -  $\frac{1}{4}$  برای دو گروه است:

۵ - زوج، در صورتی که زوجه متوفی فرزند - هر قدر پائین رود - داشته باشد، [خواه از همین زوج بوده، و یا از همسر دیگرش باشد].

۶ - زوجه، هر چند که متعدّد باشند؛ به شرط این که زوج فرزند نداشته باشد، [خواه از همین زوجه بوده، یا از همسر دیگرش باشد].

ج - ۷ -  $\frac{1}{8}$  برای یک گروه است: زوجه، هر چند که متعدّد باشند؛ به شرط این که شوهر، فرزند داشته باشد، [خواه از همین زوجه بوده، و یا از همسر دیگرش باشد].

د -  $\frac{2}{3}$  برای سه گروه است:

۸ - دو دختر به بالا، به شرط این که متوفی پسر نداشته باشد.

۹ - دو خواهر ابوینی (پدر و مادری) به بالا، به شرط این که متوفی برادر نداشته

باشد.

۱۰ - دو خواهر ابی (پدری) به بالا، به شرط این که متوفی برادران و خواهران ابوینی

نداشته باشد [و برادر نیز باقی نمانده باشد].

(وَالثُّلُثُ لِقَبِيلَيْنِ: لِلْأُمِّ مَعَ عَدَمِ مَنْ يَحْجُبُهَا) مِنَ الْوَلَدِ وَالْإِخْوَةِ (وَاللِّأَخْوَيْنِ، أَوْ الْأُخْتَيْنِ، أَوْ لِلْأَخِّ وَالْأُخْتِ فَصَاعِدًا مِنْ جِهَتِهَا) وَلَوْ قَالَ: لِلِاثْنَيْنِ فَصَاعِدًا مِنْ وَلَدِ الْأُمِّ ذُكُورًا أَوْ إِنَانًا أُمَّ بِالتَّفْرِيقِ كَانَ أَجْمَعًا.

(وَالسُّدُسُ لِثَلَاثَةٍ: لِلْأَبِ مَعَ الْوَلَدِ) ذَكَرًا كَانَ أَوْ أُنْثَى، وَإِنْ حَصَلَ لَهُ مَعَ ذَلِكَ زِيَادَةٌ بِالرَّدِّ فَإِنَّهَا بِالْفَرَاغِ لَا بِالْفَرْضِ، (وَاللِّأُمِّ مَعَهُ) أَي: مَعَ الْوَلَدِ، وَكَذَا مَعَ الْحَاجِبِ مِنَ الْإِخْوَةِ (وَاللِّوَالِدِ مِنْ كَلَالَةِ الْأُمِّ) أَي: أَوْلَادِهَا.

ه -  $\frac{1}{3}$  برای دو گروه است:

۱۱ - مادر، به شرط این که کسی، یعنی فرزند و اخوه حاجب او نباشد، [زیرا در

صورتی که فرزند متوفی و یا اخوه، حاجب مادر شوند مادر یک ششم ترکه سهم می برد].

۱۲ - دو برادر، یا دو خواهر، یا یک برادر و یک خواهر یا بیشتر؛ از جهت مادر [که

منظور کلاله امی متعدد است].

اگر شهید اول چنین می گفت: «یک سوم سهم دو نفر یا بیشتر از فرزندان مادری

متوفی است، خواه همگی مذکر بوده، یا همگی مؤنث باشند، و یا این که برخی مذکر و

برخی مؤنث باشند» عبارت ایشان جامع تر و فراگیرتر بود.

و -  $\frac{1}{6}$  برای سه گروه است:

۱۳ - پدر، در صورتی که متوفی فرزند داشته باشد؛ اعم از این که فرزند مذکر باشد یا

مؤنث، هر چند که در صورت مؤنث بودن فرزند مقدار زاید بر یک ششم به پدر رد

می شود [مانند صورتی که پدر و یک دختر متوفی وارث باشند] اما این مقدار زاید با

عنوان «قربان» به پدر برگردانده می شود، نه با عنوان «فرض».

۱۴ - مادر، در صورتی که متوفی فرزند داشته باشد، و نیز در صورتی که اخوه حاجب

مادر باشند.

۱۵ - یک نفر از کلاله امی، یعنی فرزندان مادر میت.  
 سُمِّيَ الْأَخُوَّةُ كَلَالَةً مِنَ «الْكَلِّ» وَ هُوَ الثَّقُلُ، لِكُونِهَا ثِقَلًا عَلَى الرَّجُلِ، لِقِيَامِهِ بِمَصَالِحِهِمْ،  
 مَعَ عَدَمِ التَّوَلُّدِ الَّذِي يُوجِبُ مَرِيدَ الْأَقْبَالِ وَالْخَفَةَ عَلَى النَّفْسِ، أَوْ مِنَ «الْإِكْلِيلِ» وَ هُوَ مَا  
 يُزَيَّنُ بِالْجَوْهَرِ شَبَهُ الْعَصَابَةِ، لِإِحَاطَتِهِمْ بِالرَّجُلِ كَأَحَاطَتِهِ بِالرَّأْسِ.  
 هَذَا حُكْمُ السَّهَامِ الْمُقَدَّرَةِ مُنْفَرِدَةً، وَ أَمَّا مُنْضَمَّةً بَعْضُهَا إِلَى بَعْضٍ فَبَعْضُهَا يُمَكِّنُ، وَ  
 بَعْضُهَا يَمْتَنِعُ.

وَ صَوْرُ اجْتِمَاعِهَا الثَّنَائِيُّ مُطْلَقًا: إِحْدَى وَ عِشْرُونَ، خَاصِلَةٌ مِنْ ضَرْبِ السَّهَامِ السَّتَةِ فِي  
 مِثْلِهَا ثُمَّ حَذْفِ الْمُكَرَّرِ مِنْهَا وَ هُوَ خَمْسَةَ عَشَرَ.

اخوه را «کلاله» نامیده‌اند، زیرا: یا از لفظ «کل» [با فتحه کاف] به معنای سنگینی مشتق  
 شده است، زیرا برادران و خواهران متوفی بار سنگینی برای پدر متوفی هستند چه آن‌که  
 پدر باید در جهت مصالح و منافع آنان کوشش نماید با این که از وی متولد نشده‌اند تا  
 این که تولد یافتن از او موجب بذل عنایت بیشتر و افزایش توجه و آرامش نفس برای پدر  
 باشد. یا از «اکلیل» مشتق شده است؛ و اکلیل عبارت است از چیزی شبیه دستار، که آن را  
 به جواهر و اشیاء قیمتی مزین می‌نمایند و بر سر می‌گذارند؛ و برادران و خواهران مادری  
 اطراف پدر را فرامی‌گیرند همانند اکلیل که سر را فرامی‌گیرد.

آنچه که دربارهٔ سهام مقدر بیان شد در حالتی بود که تنها باشند [مثلاً از میت فقط یک  
 وارث فرض بر باقی مانده باشد]؛ اما اگر برخی از این سهام با برخی دیگر ضمیمه شود  
 [به این صورت که در بین وراثت دو یا چند وارث فرض بر وجود داشته باشد] برخی از  
 این صورتهای اجتماع وراثت ممکن بوده، و برخی از این صورتهای ممتنع می‌باشد؛ و  
 صورتهای اجتماع دو وارث فرض بر مطلقاً [خواه صورتهای ممکن، و خواه صورتهای  
 ممتنع] بیست و یک صورت می‌شود، و این عدد از ضرب سهام شش گانه [یعنی: نصف،  
 یک چهارم، یک هشتم، دو سوم، یک سوم، یک ششم] در عدد شش حاصل می‌شود که  
 اگر از این سی و شش صورت، صورتهای تکراری آن را حذف کنیم که پانزده صورت  
 می‌شود در این صورت بیست و یک صورت باقی می‌ماند؛ [و این سی و شش صورت در  
 زیر آورده می‌شود:]

[تعداد کامل صورتهای اجتماع وراثت با یکدیگر؛ عمم از ممکن و ممتنع، و مکرر، از

این قرار است:]

۱- اجتماع نصف (۱/۲) با نصف = ممکن	الف- صورتهای اجتماع نصف با سایر سهام:	[تعداد کامل صورتهای اجتماع وراثت با یکدیگر؛ اعم از ممکن و ممتنع، و مکرر، از این قرار است:]
۲- اجتماع نصف با یک چهارم = ممکن		
۳- اجتماع نصف با یک هشتم = ممکن		
۴- اجتماع نصف با دوسوم = ممتنع		
۵- اجتماع نصف با یک سوم = ممکن		
۶- اجتماع نصف با یک ششم = ممکن		
۷- اجتماع یک چهارم با نصف = مکرر (۱)	ب- صورتهای اجتماع یک چهارم با سایر سهام:	
۸- اجتماع یک چهارم با یک چهارم = ممتنع		
۹- اجتماع یک چهارم با یک هشتم = ممتنع		
۱۰- اجتماع یک چهارم با دوسوم = ممکن		
۱۱- اجتماع یک چهارم با یک سوم = ممکن		
۱۲- اجتماع یک چهارم با یک ششم = ممکن	ج- صورتهای اجتماع یک هشتم با سایر سهام:	
۱۳- اجتماع یک هشتم با نصف = مکرر (۲)		
۱۴- اجتماع یک هشتم با یک چهارم = مکرر (۳)		
۱۵- اجتماع یک هشتم با یک هشتم = ممتنع		
۱۶- اجتماع یک هشتم با دوسوم = ممکن		
۱۷- اجتماع یک هشتم با یک سوم = ممتنع		
۱۸- اجتماع یک هشتم با یک ششم = ممکن		
۱۹- اجتماع دوسوم با نصف = مکرر (۴)		
۲۰- اجتماع دوسوم با یک چهارم = مکرر (۵)	د- صورتهای اجتماع دوسوم با سایر سهام:	
۲۱- اجتماع دوسوم با یک هشتم = مکرر (۶)		
۲۲- اجتماع دوسوم با دوسوم = ممتنع		
۲۳- اجتماع دوسوم با یک سوم = ممکن		
۲۴- اجتماع دوسوم با یک ششم = ممکن		
۲۵- اجتماع یک سوم با نصف = مکرر (۷)	ه- صورتهای اجتماع یک سوم با سایر سهام:	
۲۶- اجتماع یک سوم با یک چهارم = مکرر (۸)		
۲۷- اجتماع یک سوم با یک هشتم = مکرر (۹)		
۲۸- اجتماع یک سوم با دو سوم = مکرر (۱۰)		
۲۹- اجتماع یک سوم با یک سوم = ممتنع		
۳۰- اجتماع یک سوم با یک ششم = ممتنع	و- صورتهای اجتماع یک ششم با سایر سهام:	
۳۱- اجتماع یک ششم با نصف = مکرر (۱۱)		
۳۲- اجتماع یک ششم با یک چهارم = مکرر (۱۲)		
۳۳- اجتماع یک ششم با یک هشتم = مکرر (۱۳)		
۳۴- اجتماع یک ششم با دو سوم = مکرر (۱۴)		
۳۵- اجتماع یک ششم با یک سوم = مکرر (۱۵)		
۳۶- اجتماع یک ششم با یک ششم = ممکن [		

مِنْهَا ثَمَانٍ مُّتَمَتِّعَةً، وَ هِيَ: وَاحِدَةٌ مِنْ صُورِ اجْتِمَاعِ النِّصْفِ مَعَ غَيْرِهِ، وَ هُوَ: اجْتِمَاعُهُ مَعَ الثُّلُثَيْنِ، لِاسْتِزْلَامِهِ الْعَوْلَ، وَ إِلَّا فَأَصْلُهُ وَاقِعٌ كَرَوْجٍ مَعَ أُخْتَيْنِ فَصَاعِدًا لِأَبٍ، لَكِنْ يَدْخُلُ التَّقْصُ عَلَيْهِمَا فَلَمْ يَتَحَقَّقِ الْاجْتِمَاعُ مُطْلَقًا.

وَ اثْنَتَانِ مِنْ صُورِ اجْتِمَاعِ الرُّبْعِ مَعَ غَيْرِهِ، وَ هُمَا: اجْتِمَاعُهُ مَعَ مِثْلِهِ، لِأَنَّهُ سَهْمُ الزَّوْجِ مَعَ الْوَلَدِ، وَ الزَّوْجَةُ لَا مَعَهُ، فَلَا يَجْتَمِعَانِ، وَ اجْتِمَاعُهُ مَعَ الثُّمْنِ، لِأَنَّهُ نَصِيبُهَا مَعَ الْوَلَدِ وَ عَدَمِهِ، أَوْ نَصِيبُ الزَّوْجِ مَعَهُ.

از این بیست و یک صورت [غیر از صورتهای مکرر]، هشت صورت ممتنع است که عبارتند از:

مورد اول: یک صورت از صورتهای اجتماع نصف (یک دوم) با سایر سهام است: و این یک صورت ممتنع عبارت از صورت اجتماع نصف با دوسوم می باشد؛ زیرا مستلزم این است که [سهام از ترکه بیشتر باشد و اصطلاحاً] مشکل عول پیش می آید و گر نه اصل اجتماع آن ممکن است مانند جایی که وراثت متوفی، زوج (شوهر) با دو یا چند خواهر ابی باشند [که مجموع سهام آنان:  $\frac{1}{3} + \frac{2}{3} = \frac{3+4}{6} = \frac{7}{6}$  می شود و از آنجایی که مجموع سهام از ترکه بیشتر است نقص بر خواهران وارد می شود] و از سهم آنان  $\frac{1}{6}$  کسر می شود؛ بنابراین سهم نصف ( $\frac{1}{3}$ ) با دوسوم به طور مطلق قابل اجتماع نیست [اگر چه ابتداءً قابل تحقق می باشد].

مورد دوم و سوم: دو صورت از صورتهای اجتماع یک چهارم با سایر سهام است: و این دو صورت ممتنع عبارت است از:

صورت دوم: اجتماع یک چهارم با یک چهارم می باشد؛ و ممتنع بودن این صورت به خاطر آن است که یک چهارم، سهم زوج با وجود فرزند [برای زوجه]، و سهم زوجه در صورت نبودن فرزند [برای زوج] است [و معنا ندارد که متوفی هم دارای زوج باشد و هم زوجه؛ و هم دارای فرزند باشد و هم نباشد]؛ بنابراین یک چهارم با یک چهارم قابل اجتماع نیستند.

صورت سوم: اجتماع یک چهارم با یک هشتم می باشد؛ و ممتنع بودن این صورت به خاطر آن است که یک هشتم، سهم زوجه با وجود فرزند [برای زوج] بوده و یک چهارم، سهم زوجه بدون فرزند، و یا سهم زوج با وجود فرزند [برای زوجه] می باشد [که

با یکدیگر قابل اجتماع نیستند.]

وَ اِثْنَانٍ مِنْ صُورِ الثُّمَنِ مَعَ غَيْرِهِ، وَ هُمَا: هُوَ مَعَ مِثْلِهِ، لِأَنَّهُ نَصِيبُ الزَّوْجَةِ وَإِنْ تَعَدَّدَتْ خَاصَّةً، وَ هُوَ مَعَ الثُّلُثِ، لِأَنَّهُ نَصِيبُ الزَّوْجَةِ مَعَ الْوَلَدِ، وَ الثُّلُثُ نَصِيبُ الْأُمِّ لَامِعَهُ، أَوِ الْإِثْنَيْنِ مِنْ أَوْلَادِهَا لَا مَعَهُمَا. وَ وَاحِدَةٌ مِنْ صُورِ الثُّلُثَيْنِ، وَ هِيَ: هُمَا مَعَ مِثْلِهِمَا، لِعَدَمِ اجْتِمَاعِ مُسْتَحَقِّهِمَا مُتَعَدِّدًا فِي مَرْتَبَةٍ وَاحِدَةٍ مَعَ بَطْلَانِ الْعَوْلِ.

مورد چهارم و پنجم: دو صورت از صورتهای اجتماع یک هشتم با سایر سهام است:

و این دو صورت ممتنع عبارت است از:

صورت چهارم: اجتماع یک هشتم با یک هشتم می باشد؛ و دلیل ممتنع بودن به خاطر این است که یک هشتم فقط سهم زوجه [با وجود فرزند برای زوج] می باشد اگر چه متعدّد باشند [بنابراین اگر زوج چند زن داشته باشد به هر کدام از آنها یک هشتم نمی رسد تا اجتماع تحقق پیدا کند].

صورت پنجم: اجتماع یک هشتم با یک سوّم می باشد؛ و دلیل ممتنع بودن این صورت به خاطر آن است که یک هشتم، سهم زوجه با وجود فرزند [برای زوج] است و یک سوّم، سهم مادر در صورت نبودن فرزند است، و یا سهم دو نفر از فرزندان مادر [یعنی کلاله امی متعدّد] می باشد در صورتی که متوفی فرزند و مادر نداشته باشد [بنابراین وجود فرزند با عدم وجود فرزند قابل اجتماع نیست].

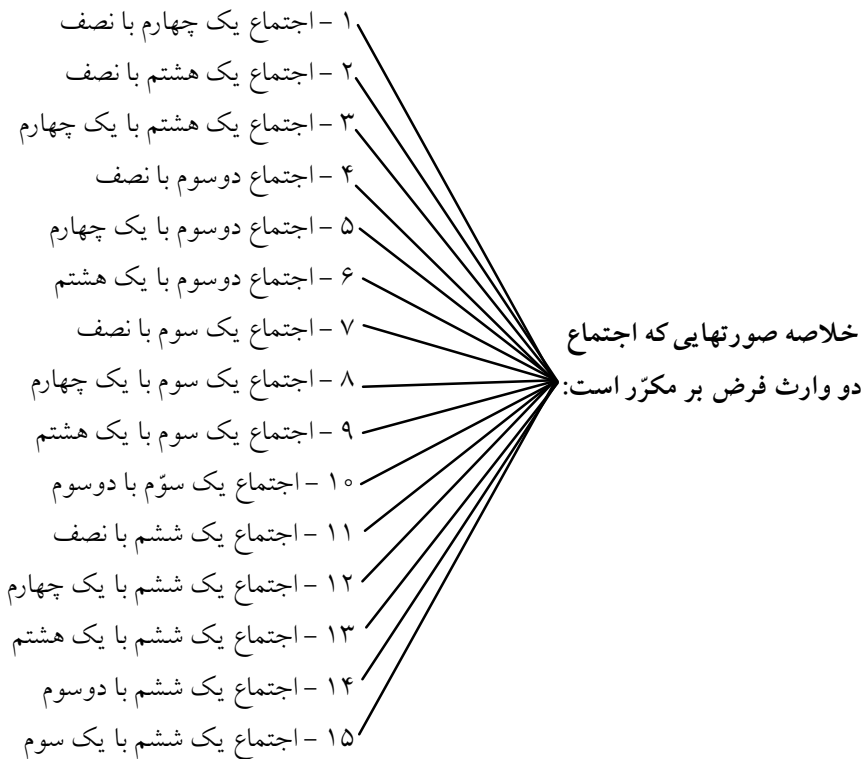
مورد ششم: یک صورت از صورتهای اجتماع دوسوم است: و این یک صورت ممتنع عبارت است از صورت اجتماع دوسوم با دوسوم؛ و دلیل ممتنع بودن این صورت به خاطر آن است که [دو اشکال پیش می آید]: اولاً - مستحقین این سهم در یک طبقه نمی توانند متعدّد باشند [زیرا دوسوم، سهم دختران متوفی بوده که در طبقه اول می باشند؛ و نیز سهم خواهران است که در طبقه دوم می باشند؛ و پرواضح است که طبقه دوم با وجود طبقه اول ارث نمی برد]. ثانیاً - این فرض مستلزم ایجاد عول است که [از نظر امامیه] باطل می باشد.

وَ اِثْنَانٍ مِنْ صُورِ الثُّلُثِ، وَ هُمَا: اجْتِمَاعُهُ مَعَ مِثْلِهِ، وَ اِنْ فُرِضَ فِي الْبَنَاتَيْنِ وَ الْأَخْتَيْنِ. حَيْثُ اِنَّ لِكُلِّ وَاحِدَةٍ ثُلُثًا، اِلَّا اَنَّ السَّهْمَ هُنَا هُوَ جُمْلَةُ الثُّلُثَيْنِ لَا بَعْضُهُمَا وَ هُوَ مَعَ السُّدُسِ، لِأَنَّهُ نَصِيبُ الْأُمِّ مَعَ عَدَمِ الْحَاجِبِ، وَ السُّدُسُ نَصِيبُهَا مَعَهُ، أَوْ مَعَ الْوَلَدِ فَلَا يُلْجَأُ مَعَهُ.

مورد هفتم و هشتم: دو صورت از صورتهای اجتماع یک سوم است؛ و این دو صورت ممتنع عبارت است از:

صورت هفتم: اجتماع یک سوّم با یک سوّم می‌باشد؛ اگر چه این صورت در مورد دو دختر تصوّر شود که به هر کدام یک سوم [و در مجموع دو سوّم] داده می‌شود، و یا در مورد دو خواهر تصوّر شود، چرا که به هر کدام یک سوّم [و در مجموع دو سوّم] داده می‌شود [اما با وجود این نمی‌توان این مورد را از مصادیق اجتماع یک سوّم با یک سوّم محسوب کرد] زیرا سهم در فرض مذکور، مجموع دو سوّم است، نه این که سهم هر کدام به طور جداگانه یک سوّم در نظر گرفته شود.

صورت هشتم: اجتماع یک سوّم با یک ششم می‌باشد؛ و دلیل ممتنع بودن این صورت به خاطر آن است که یک سوّم، سهم مادر است در صورتی که حاجب نداشته باشد؛ در حالی که یک ششم، سهم مادر با وجود حاجب (یعنی اخوه) یا با وجود فرزند است؛ بنابراین یک سوّم با یک ششم قابل اجتماع نمی‌باشد [چرا که وجود حاجب و عدم وجود حاجب قابل جمع شدن نیست].





وَيَبْقَى مِنَ الصَّوْرِ ثَلَاثَ عَشْرَةَ، فَوَضُّهَا وَقَعَ صَحِيحٌ قَدْ أَشَارَ الْمُصَنِّفُ مِنْهَا إِلَى تِسْعٍ بِقَوْلِهِ:

(وَيَجْتَمِعُ النِّصْفُ مَعَ مِثْلِهِ) كَزَوْجٍ وَأَخْتٍ لِأَبٍ (وَمَعَ الرَّبِيعِ) كَزَوْجَةٍ وَأَخْتٍ كَذَلِكَ وَكَزَوْجٍ وَبِنْتٍ (وَ) مَعَ (الثُّمَنِ) كَزَوْجَةٍ وَبِنْتٍ. وَقَدْ تَقَدَّمَ أَنَّهُ لَا يَجْتَمِعُ مَعَ الثُّلُثَيْنِ، لِاسْتِثْنَاءِ امْرِئِ الْعَوْلِ (وَ) يَجْتَمِعُ (مَعَ الثُّلُثِ) كَزَوْجٍ وَأُمٍّ، وَكَكَلَالَةِ الْأُمِّ الْمُتَعَدِّدَةِ مَعَ أَخْتٍ لِأَبٍ (وَ) مَعَ (السُّدُسِ) كَزَوْجٍ وَوَاحِدٍ مِنْ كَلَالَةِ الْأُمِّ، وَكَبِنْتٍ مَعَ أُمٍّ، وَكَأَخْتٍ لِأَبٍ مَعَ وَاحِدٍ مِنْ كَلَالَةِ الْأُمِّ.

از بیست و یک صورت مذکور [که منهای صورتهای مکرر بود، اگر صورتهای ممتنع را نیز کنار بگذاریم] سیزده صورت باقی می ماند، که در این سیزده صورت اجتماع وراثت فرض بر ممکن بوده و صحیح است؛ و شهید اول در عبارات بعدی به نه صورت از این سیزده صورت اشاره کرده است.

(الف) نصف ( $\frac{1}{2}$ ) با این سهام فرض قابل اجتماع می باشد:

۱- با نصف ( $\frac{1}{2}$ ): مانند موردی که وراثت متوفی، زوج با یک خواهر پدری باشند [که برای هر کدام نصف ترکه است:  $\frac{1}{2} + \frac{1}{2} = \frac{1+1}{2} = \frac{2}{2}$ ، و چیزی اضافه نمی آید].  
 ۲- با یک چهارم ( $\frac{1}{4}$ ) مانند این که: الف - وراثت، زوج با یک خواهر پدری باشند [یا فقط خواهر ابوینی با زوج وارث باشند:  $\frac{1}{4} + \frac{1}{4} = \frac{1+1}{4} = \frac{2}{4} = \frac{1}{2}$ ، که  $\frac{1}{4}$  ترکه اضافه می آید]. ب - وراثت زوج با یک دختر باشند [ $\frac{1}{4} + \frac{1}{4} = \frac{1+1}{4} = \frac{2}{4} = \frac{1}{2}$ ، که در این فرض نیز  $\frac{1}{4}$  ترکه اضافه می آید].

۳- با یک هشتم ( $\frac{1}{8}$ ): مانند این که وراثت متوفی، زوج با یک دختر باشند [که:  $\frac{1}{8} + \frac{1}{8} = \frac{1+1}{8} = \frac{2}{8} = \frac{1}{4}$  و  $\frac{5}{8} = \frac{4+1}{8}$  ترکه اضافه می آید]. قبلاً گفتیم که نصف ( $\frac{1}{2}$ ) با دوسوم قابل اجتماع نیست زیرا عول پیش می آید.

۴- با یک سوم ( $\frac{1}{3}$ ) مانند این که:

الف - وراثت متوفی، زوج با مادر باشند [که:  $\frac{1}{3} + \frac{1}{3} = \frac{1+1}{3} = \frac{2}{3}$  و  $\frac{5}{6}$  ترکه اضافه می آید].

ب - وراثت متوفی، کلاله امی متعدد با یک خواهر ابی باشند [که مجموع سهام

آنان:  $\frac{1}{3} + \frac{1}{3} = \frac{1+1}{3} = \frac{2}{3}$  می شود و  $\frac{5}{6}$  ترکه اضافه می آید].

۵- با یک ششم ( $\frac{1}{6}$ ) مانند این که: الف - وراث متوفی، زوج با کلاله امی واحد باشند [که مجموع سهام آنان  $\frac{1}{3} + \frac{1}{6} = \frac{1+3}{6} = \frac{4}{6}$  می شود و  $\frac{2}{6}$  ترکه اضافه می آید.] ب - وراث متوفی، یک دختر با مادر باشند [که:  $\frac{1}{3} + \frac{1}{6} = \frac{1+3}{6} = \frac{4}{6}$  مجموع سهام آنان است و  $\frac{2}{6}$  ترکه نیز اضافه می آید.] ج - وراث متوفی، یک خواهر پدری با کلاله امی واحد باشد [که:

$$\frac{1}{6} + \frac{1}{6} = \frac{1+3}{6} = \frac{4}{6} \text{ می شود و } \frac{2}{6} \text{ ترکه نیز اضافه می آید.}]$$

(وَيَجْتَمِعُ الرَّبْعُ وَالثَّمْنُ مَعَ الثَّلَاثِينَ) فَالْأَوْلُ كَزَوْجِ وَابْنَتَيْنِ وَكَزَوْجَةٍ وَأُخْتَيْنِ لِأَبٍ، وَالثَّانِي كَزَوْجَةٍ وَابْنَتَيْنِ.

(وَيَجْتَمِعُ الرَّبْعُ مَعَ الثَّلَاثِ كَزَوْجَةٍ وَأُمٍّ وَ زَوْجَةٍ مَعَ مُتَعَدِّدٍ مِنْ كَلَالَةِ الْأُمِّ وَمَعَ السُّدُسِ كَزَوْجَةٍ وَوَاحِدٍ مِنْ كَلَالَةِ الْأُمِّ وَكَزَوْجِ وَأَحَدِ الْأَبْوَيْنِ مَعَ ابْنِ. وَيَجْتَمِعُ الثَّمْنُ مَعَ السُّدُسِ) كَزَوْجَةٍ وَابْنٍ وَأَحَدِ الْأَبْوَيْنِ.

(ب) یک چهارم ( $\frac{1}{4}$ ) با این سهام فرض قابل اجتماع می باشد:

۶- با دوسوم ( $\frac{2}{3}$ )؛ و این صورت اول مانند این که: الف - وراث متوفی، زوج با دختران باشند [که مجموع سهام آنان:  $\frac{1}{4} + \frac{2}{3} = \frac{3+8}{12} = \frac{11}{12}$  می شود و  $\frac{1}{12}$  ترکه اضافه می آید.] ب - وراث متوفی، زوجه با دو خواهر ابی باشند [که مجموع سهام آنان:  $\frac{1}{4} + \frac{2}{3} = \frac{3+8}{12} = \frac{11}{12}$  می شود و  $\frac{1}{12}$  ترکه اضافه می آید.]

۷- با یک سوم ( $\frac{1}{3}$ )؛ مانند این که: الف - وراث متوفی، زوجه با مادر باشند [که مجموع سهام آنان:  $\frac{1}{4} + \frac{1}{3} = \frac{3+4}{12} = \frac{7}{12}$  می شود و  $\frac{5}{12}$  ترکه اضافه می آید.] ب - وراث متوفی، زوجه با کلاله امی متعدّد باشند [که مجموع سهام آنان:  $\frac{1}{4} + \frac{1}{3} = \frac{3+4}{12} = \frac{7}{12}$  می شود و  $\frac{5}{12}$  ترکه اضافه می آید.]

۸- با یک ششم ( $\frac{1}{6}$ )؛ مانند این که: الف - وراث متوفی، زوجه با کلاله امی واحد باشند [که:  $\frac{1}{4} + \frac{1}{6} = \frac{3+2}{12} = \frac{5}{12}$  مجموع سهام آنان بوده، و  $\frac{7}{12}$  ترکه اضافه می آید.] ب - وراث متوفی، زوج و یکی از ابوین [یعنی پدر یا مادر] با پسر باشند [که مجموع سهم زوج با یکی از ابوین:  $\frac{1}{4} + \frac{1}{6} = \frac{3+2}{12} = \frac{5}{12}$  می شود و باقیمانده به پسر داده می شود.]

(ج) یک هشتم ( $\frac{1}{8}$ ) با این سهام فرض قابل اجتماع می باشد:

۹ - با دوسوم ( $\frac{2}{3}$ )؛ مانند این که وراث متوفی، زوجه و دختران باشند [که مجموع سهام آنان:  $\frac{1}{8} + \frac{2}{3} = \frac{3+16}{24} = \frac{19}{24}$  می شود و  $\frac{5}{24}$  ترکه اضافه می آید.]

۱۰ - با یک ششم ( $\frac{1}{6}$ )؛ مانند این که وراثت متوفی، زوجه و پسر و یکی از ابوین [یعنی پدر یا مادر] باشند، [که مجموع سهام زوجه و یکی از ابوین:  $\frac{1}{6} + \frac{1}{8} = \frac{4+3}{24} = \frac{7}{24}$  می شود و بقیه آن یعنی  $\frac{17}{24}$  به پسر داده می شود.]

وَ يَجْتَمِعُ الثَّلَاثَانِ مَعَ الثَّلَاثِ، كَأَخَوَةِ لَأُمٍّ مَعَ أُخْتَيْنِ فَضَاءِ عِدًّا لِأَبٍ وَ مَعَ السُّدُسِ كِبْنَتَيْنِ وَ أَحَدِ الْأَبْوَيْنِ، وَ كَأُخْتَيْنِ لِأَبٍ مَعَ وَاحِدٍ مِنْ كَلَالَةِ الْأُمِّ.  
وَ يَجْتَمِعُ السُّدُسُ مَعَ السُّدُسِ كَأَبْوَيْنِ مَعَ الْوَالِدِ.

د: دو سوم ( $\frac{2}{3}$ ) با این سهام فرض قابل اجتماع می باشد:

۱۱ - با یک سوم ( $\frac{1}{3}$ )؛ مانند این که وراثت متوفی، اخوه مادری با دو خواهر پدری یا بیشتر باشند؛ [که مجموع سهام آنان:  $\frac{2}{3} + \frac{1}{3} = \frac{1+2}{3} = \frac{3}{3}$  می شود، و ترکه با سهام برابری می کند.]

۱۲ - با یک ششم ( $\frac{1}{6}$ )؛ مانند این که: الف - وراثت متوفی دختران با یکی از ابوین باشند، [که مجموع سهام آنان:  $\frac{2}{3} + \frac{1}{6} = \frac{1+4}{6} = \frac{5}{6}$  می شود و  $\frac{1}{6}$  ترکه اضافه می آید.] ب - وراثت متوفی، دو خواهر پدری با کلاله امی واحد باشند، [که مجموع سهام آنان:  $\frac{2}{3} + \frac{1}{6} = \frac{1+4}{6} = \frac{5}{6}$  می شود و  $\frac{1}{6}$  ترکه اضافه می آید.]

۱۳ - یک ششم ( $\frac{1}{6}$ )؛ با یک ششم ( $\frac{1}{6}$ ) قابل اجتماع است، مانند این که وراثت متوفی، پدر و مادر با فرزند باشند، [که به پدر و مادر هر کدام یک ششم داده می شود:  $\frac{1}{6} + \frac{1}{6} = \frac{1+1}{6} = \frac{2}{6}$ ؛ و بقیه ( $\frac{4}{6}$ ) به فرزند داده می شود.]

فَهَذِهِ جُمْلَةُ الصُّورِ الَّتِي يُمَكِّنُ اجْتِمَاعَهَا بِالْفَرَضِ تَنَائِيًّا وَ هِيَ ثَلَاثَ عَشْرَةَ. (وَ أُمَّا) صُورَ (الْاجْتِمَاعِ لَا بِحَسَبِ الْفَرَضِ) بَلْ بِالْقَرَابَةِ اتِّفَاقًا (فَلَا حَصْرَ لَهُ)، لِاخْتِلَافِهِ بِاخْتِلَافِ الْوَارِثِ كَثْرَةً وَقِلَّةً، وَ يُمَكِّنُ مَعَهُ فَرَضٌ مَا امْتَنَعَ لِغَيْرِ الْعَوْلِ، فَيَجْتَمِعُ الرَّبْعُ مَعَ مِثْلِهِ فِي بَنَتَيْنِ وَ ابْنٍ، وَ مَعَ الثَّمَنِ فِي زَوْجَةٍ وَ بِنْتٍ وَ ثَلَاثِ بَنِينَ، وَ الثَّلَاثُ مَعَ السُّدُسِ فِي زَوْجٍ وَ أَبْوَيْنِ، وَ عَلَيَّ هَذَا.

این صورتهایی که ذکر شد مجموع صورتهایی بود که دو وارث فرض بر می توانند باهم اجتماع پیدا کنند که جمعاً سیزده صورت می شود، اما صورتهای اجتماع دو وارثی که فرض بر نباشند بلکه از باب قرابت وارث باشند بی شمار است [و منحصر به تعداد

خاصی نیست] زیرا با توجه به کم و زیاد شدن وراثت، این صورتهای نیز مختلف می شود و در جایی که اجتماع وراثت به سبب قرابت باشد صورتهایی که به خاطر دلیلی غیر از عول، اجتماع آنها ممکن نبود در اینجا ممکن می باشند [و اجتماع آنها جایز است؛] بنابر این:

الف - یک چهارم با یک چهارم قابل اجتماع است مانند دو دختر و یک پسر؛ [که به

دختران هر کدام یک چهارم می رسد و به پسر دوچهارم معادل نصف داده می شود.]

ب - یک چهارم با یک هشتم نیز جمع می شود مانند جایی که وراثت متوفی، زوجه و

یک دختر و سه پسر باشند، [که به زوجه یک هشتم داده می شود و به دختر نیز  $\frac{1}{8}$  از  $\frac{7}{8}$

باقیمانده می رسد و پسران نیز هر کدام  $\frac{2}{8}$  معادل  $\frac{1}{4}$  می برند.]

ج - یک سوم با یک ششم نیز قابل اجتماع است مانند این که زوج و پدر و مادر،

وراثت متوفی باشند [که به شوهر  $\frac{1}{4}$  و به مادر  $\frac{1}{4}$  داده می شود و بقیه ترکه  $\frac{1}{4}$  است که به

قرابت به پدر داده می شود.] و بقیه موارد نیز به همین ترتیب می باشد.

وَ إِذَا خَلَفَ الْمَيِّتُ ذَا فَرَضٍ أَخَذَ فَرَضَهُ، فَإِنْ تَعَدَّدَ فِي طَبَقَةٍ أَخَذَ كُلُّ فَرَضُهُ، فَإِنْ فَضَلَ

مِنَ التَّرَكَةِ شَيْءٌ عَنِ فُرُوضِهِمْ رُدَّ عَلَيْهِمْ عَلَى نِسْبَةِ الْفُرُوضِ مَعَ تَسَاوِيهِمْ فِي الْوَصْلَةِ عَدَا

الزَّوْجِ وَالزَّوْجَةِ وَالْمَحْجُوبِ عَنِ الزِّيَادَةِ.

هرگاه متوفی، وارث فرض برداشته باشد مقدار فرض خود را از ترکه برمی دارد [و بر

وارث قرابت بر مقدم می شود]؛ بنابراین اگر صاحبان فرض متعدد بوده و در یک طبقه

باشند هر کدام از آنها فرض خود را می گیرد، و پس از آن در صورتی که از ترکه، مقداری

زاید بر فرض آنان باقی بماند مقدار باقیمانده به نسبت سهم فرضی که دارند به خود آنان

بازگردانده می شود به شرط این که از لحاظ طبقه مساوی باشند، البته به استثنای زوج و

زوجه و کسی که از مقدار زیادتر محجوب شده است [مانند مادر با وجود حاجب؛ که در

این حالت فقط سهم فرض خود را می گیرند.]

## تعصیب

[تعصیب، مصدر باب تفعیل از ریشهٔ عصب، به معنی محکم کردن است و عصبه از همین ریشه و به معنی خویشاوندانی است که شخص را احاطه کرده‌اند.

در اصطلاح فقهی، تعصیب عبارت است از اختصاص دادن باقیمانده ترکه میت پس از اخراج فروض به خویشاوندان ذکور که بدون واسطه یا با واسطه ذکوری، خویشاوند میت هستند؛ مانند پسرِ پسر و برادر ابوینی یا ابی و عمو و پسر عمو. مذاهب اهل سنت، برادر میت را با دختر یا دختران در ارث شریک دانسته‌اند؛ همچنان‌که عمو را نیز با وجود خواهر یا خواهران متوفی در ارث شریک می‌دانند.

از نظر فقهای امامیه تعصیب باطل است و آنچه از سهام صاحبان فروض اضافه بیاید باید به صاحبان فرض نزدیک ردّ شود. مرجع اختلاف بین اهل سنت با امامیه در مسأله تعصیب، در حدیث «طاووس» است که اهل سنت این حدیث را قبول کرده ولی امامیه آن را انکار کرده است. در این حدیث آمده است که «ألحقوا الفرائض بأهلها، فما بقی فلأولی عصبه ذکر» که با عبارت دیگری نیز روایت شده که «... فما بقی فهو لرجل ذکر». فقهای امامیه به حدیث طاووس اعتماد نکرده و نسبت آن را به پیامبر (ص) انکار می‌کنند زیرا از نظر آنان طاووس از راویان ضعیف است و چنانچه به آن اعتماد می‌کردند به گفتار اهل سنت قایل می‌شدند. همچنین فقهای امامیه بر بطلان تعصیب به آیه ششم سورهٔ نساء استدلال کرده‌اند که خداوند می‌فرماید: «للرجال نصیب مما ترک الوالدان...» که به تساوی بین مردان و زنان در استحقاق ارث دلالت می‌کند و حال آن‌که کسانی که به تعصیب قایل شده‌اند بین زنان و مردان فرق گذاشته‌اند. یکی از دلایل مشروعیت توریث عصبات از نظر اهل سنت علاوه بر قرآن، همان حدیث مذکور است. ذکر کلمه «ذکر» به این منظور است که تصور نشود مراد از لفظ رجل، مرد بزرگ یا تواناست؛ زیرا بچه شیرخوار نیز استحقاق ارث بردن از طریق تعصیب را دارد. در حقوق اهل تسنن قاعده تعصیب پیاده می‌شود یعنی زاید بر سهام صاحبان فرض، به خویشاوندان ذکور پدری (عصبه) داده می‌شود اگر چه از درجه و یا طبقه مؤخر باشند. اینک بحث تعصیب را با توضیح عبارات شهید ادامه می‌دهیم و به بیان مواردی که تعصیب پیش می‌آید و نیز راه حلّ ریاضی آن می‌پردازیم.].

(وَلَا مِيرَاثَ) عِنْدَنَا (لِلْعَصْبَةِ) عَلَى تَقْدِيرِ زِيَادَةِ الْفَرِيضَةِ عَنِ السَّهَامِ (إِلَّا مَعَ عَدَمِ الْقَرِيبِ) أَيِ الْأَقْرَبِ مِنْهُمْ، لِعُمُومِ آيَةِ «أُولُوا الْأَرْحَامِ»، وَاجْتِمَاعِ أَهْلِ الْبَيْتِ عَلَيْهِ السَّلَامُ، وَتَوَاتُرِ أَخْبَارِهِمْ بِذَلِكَ (فَيُرَدُّ) فَضِلُّ الْفَرِيضَةِ (عَلَى الْبَنَاتِ وَالسَّبَاتِ وَالْأُخْتِ وَالْأَخْوَاتِ لِلْأَبِ وَالْأُمِّ، أَوْ لِلْأَبِ) مَعَ فَقْدِهِمْ، (وَعَلَى الْأُمِّ، وَعَلَى كَلَالَةِ الْأُمِّ مَعَ عَدَمِ وَاِرْثٍ فِي دَرَجَتِهِمْ) وَإِلَّا اخْتَصَّ غَيْرُهُمْ مِنَ الْإِخْوَةِ لِلْأَبَوَيْنِ، أَوْ لِلْأَبِ بِالرَّدِّ دُونَهُمْ. (وَلَا يُرَدُّ عَلَى الزَّوْجِ وَالزَّوْجَةِ إِلَّا مَعَ عَدَمِ كُلِّ وَاِرْثٍ عَدَا الْإِمَامِ) بَلِ الْفَاضِلُ عَنْ نَصِيبِهِمَا لِعَيْرِهِمَا مِنَ الْوَارِثِ وَ لَوْ ضَامِنَ الْجَرِيرَةِ.

از نظر فقهای امامیه، در صورت زاید بودن فریضه از سهام، میراثی برای عصبه نیست مگر آن‌که برای متوفی، خویشاوند، یعنی خویشاوند نزدیک‌تر از عصبه به متوفی وجود نداشته باشد [بنابراین چنانچه متوفی خویشاوندی داشته باشد که از عصبه به او نزدیکتر باشند نوبت به عصبه نمی‌رسد]؛ و دلیل این حکم سه چیز است:

اولاً - آیه «و أولوا الأرحام بعضهم أولى ببعض في كتاب الله» [نساء: ۷۵] از عمومیت برخوردار است.

ثانیاً - اجماع اهل بیت (ع) در اینباره وجود دارد.

ثالثاً - روایات متواتری وجود دارد مبنی بر این‌که هیچ میراثی به عصبه داده نمی‌شود. بنابراین مقدار زاید را به این افراد رد می‌کنند: ۱ - دختر، ۲ - دختران، ۳ - خواهر یا خواهران ابوی، ۴ - خواهر یا خواهران ابی، در صورتی که خواهران ابوی (پدری و مادری) وجود نداشته باشند. ۵ - مادر، ۶ - کلاله امی، به شرط این‌که وارثی در درجه آنان نباشد؛ ولی اگر وارثی در درجه آنان وجود داشته باشد مقدار زاید را به غیرکلاله امی یعنی به اخوه ابوی یا ابی رد می‌کنند، و به کلاله امی رد نمی‌کنند. اما مقدار زاید را به این افراد رد نمی‌کنند: ۱ - زوج، ۲ - زوجه، مگر آن‌که متوفی هیچ وارثی غیر از امام (ع) نداشته باشد بلکه مقدار زاید از سهم زوج و زوجه به وارثی غیر از این دو داده می‌شود هر چند که آن وارث، ضامن جریره باشد.

وَلَوْ فَقِدَ مَنْ عَدَا الْإِمَامَ مِنَ الْوَارِثِ، فَفِي الرَّدِّ عَلَيْهِمَا مُطْلَقًا، أَوْ عَدَمِهِ مُطْلَقًا، أَوْ عَلَيْهِ مُطْلَقًا دُونَهَا مُطْلَقًا، أَوْ عَلَيْهِمَا إِلَّا خَالَ حُضُورِ الْإِمَامِ عَلَيْهِ السَّلَامُ فَلَا يُرَدُّ عَلَيْهِمَا خَاصَّةً أَقْوَالٌ. مُسْتَنَدُهَا: ظَوَاهِرُ الْأَخْبَارِ الْمُخْتَلِفَةِ ظَاهِرًا وَ الْجَمْعُ بَيْنَهَا، وَ الْمَصْنُفُ اخْتَارَ هُنَا الْقَوْلَ

الْأَخِيرَ، كَمَا يُسْتَفَادُ مِنْ اسْتِثْنَائِهِ مِنَ الْمَنْفِيِّ الْمُتَقَضِّي لِإثْبَاتِ الرَّدِّ عَلَيْهِمَا دُونَ الْإِمَامِ مَعَ قَوْلِهِ: (وَ الْأَقْرَبُ إِزْتُهُ) أَيِ الْإِمَامِ (مَعَ الزَّوْجَةِ إِنْ كَانَ حَاضِرًا).

اگر هیچ وارثی بجز امام(ع) وجود نداشته باشد [و تنها زوج یا زوجه با امام باشد] چند قول وجود دارد:

قول اول: مقدار زاید به زوج و زوجه رد می شود مطلقاً [خواه امام حاضر بوده، یا غایب باشد].

قول دوم: مقدار زاید به زوج و زوجه رد نمی شود مطلقاً [خواه امام حاضر بوده، یا غایب باشد].  
قول سوم: مقدار زاید به زوج رد می شود مطلقاً [خواه امام حاضر بوده، یا غایب باشد]؛ و به زوجه رد نمی شود مطلقاً [خواه امام حاضر بوده، یا غایب باشد].

قول چهارم: مقدار زاید به زوج یا زوجه رد می شود، مگر در صورتی که امام(ع) حاضر بوده باشد که در این صورت مقدار زاید فقط به زوجه رد نمی شود [اما به زوج رد می شود]. و مستند و مدرک این اقوال، ظواهر روایاتی است که ظاهر آنها با یکدیگر مخالف است، و جمع بین این روایات [مدرک برخی از این اقوال گردیده است]. شهید اول (ره) در این کتاب «لمعه» قول اخیر [یعنی قول چهارم] را اختیار کرده است همچنان که این مطلب از استثنایی که آورده، فهمیده می شود زیرا ابتدا چنین گفت که «لایرد علی الزوج و الزوجه»، و سپس در مقام استثناء از این نفی گفت «الأمع عدم کل وارث عدا الامام»؛ و استثنا کردن از کلام منفی اقتضا می کند که مقدار زاید به زوج و زوجه رد می شود، نه به امام(ع)؛ و پس از این عبارت بیان کرد که «قول نزدیکتر به صواب آن است که اگر امام(ع) حاضر باشد با زوجه ارث می برد [و مقدار زاید بر فریضه را به امام(ع) می دهند].

أَمَّا الرَّدُّ عَلَى الزَّوْجِ مُطْلَقًا فَهُوَ الْمَشْهُورُ، بَلِ ادَّعَى جَمَاعَةٌ عَلَيْهِ الْإِجْمَاعُ وَ بِهِ أَخْبَارٌ كَثِيرَةٌ، كَصَحِيحَةِ أَبِي بَصِيرٍ عَنِ الصَّادِقِ عَلَيْهِ السَّلَامُ: أَنَّهُ قَرَأَ عَلَيْهِ فَرَائِضَ عَلِيِّ عَلَيْهِ السَّلَامُ فَإِذَا فِيهَا: «الزَّوْجُ يَحُوزُ الْمَالَ كُلَّهُ إِذَا لَمْ يَكُنْ غَيْرُهُ». وَأَمَّا التَّفْصِيلُ فِي الزَّوْجَةِ، فَلِدَّجْمِ بَيْنَ رِوَايَةِ أَبِي بَصِيرٍ عَنِ الْبَاقِرِ عَلَيْهِ السَّلَامُ أَنَّهُ سَأَلَهُ عَنِ امْرَأَةٍ مَاتَتْ وَ تَرَكَتْ زَوْجَهَا وَ لَا وَارِثَ لَهَا غَيْرُهُ قَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ: «إِذَا لَمْ يَكُنْ غَيْرُهُ فَلَهُ الْمَالُ، وَ الْمَرْأَةُ لَهَا الرُّبْعُ، وَ مَا بَقِيَ فَلِلْإِمَامِ». وَ مِنْهَا رِوَايَةُ مُحَمَّدِ بْنِ مَرْوَانَ عَنِ الْبَاقِرِ عَلَيْهِ السَّلَامُ، وَ بَيْنَ صَحِيحَةِ أَبِي بَصِيرٍ عَنِ الْبَاقِرِ عَلَيْهِ السَّلَامُ أَنَّهُ قَالَ لَهُ: رَجُلٌ مَاتَ وَ تَرَكَ امْرَأَةً

قَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ: «الْمَالُ لَهَا» بِحَمْلِ هَذِهِ عَلَى حَالَةِ الْعَيْبَةِ، وَذَيْنِكَ عَلَى حَالَةِ الْحُضُورِ، حَدْرًا مِنَ التَّنَاقُضِ. وَ الْمَصْنُفُ فِي الشَّرْحِ اخْتَارَ الْقَوْلَ الثَّلَاثَ، الْمُسْتَمَلَّ عَلَى عَدَمِ الرَّدِّ عَلَيْهَا مُطْلَقًا، مُحْتَجًّا بِمَا سَبَقَ، فَإِنَّ تَوَكُّدَ الْإِسْتِفْضَالِ دَلِيلُ الْعُمُومِ، وَلِلْأَصْلِ الدَّالُّ عَلَى عَدَمِ الزِّيَادَةِ عَلَى الْمَفْرُوضِ. وَ خَبَّرَ الرَّدُّ عَلَيْهَا مُطْلَقًا، وَإِنْ كَانَ صَحِيحًا إِلَّا أَنْ فِي الْعَمَلِ بِهِ مُطْلَقًا إِطْرَاحًا، لِتَلَكُّ الْأَخْبَارِ، وَ الثَّابِتُ بِهِ نَادِرٌ جِدًّا، وَ تَخْصِيصُهُ بِحَالَةِ الْعَيْبَةِ بَعِيدٌ جِدًّا، لِأَنَّ السُّؤَالَ فِيهِ لِلْبَاقِرِ عَلَيْهِ السَّلَامُ فِي «رَجُلٍ مَاتَ» بِصِغَةِ الْمَاضِي وَ أَمْرُهُمْ عَلَيْهِ السَّلَامُ حِينَئِذٍ ظَاهِرٌ، وَ الدَّفْعُ إِلَيْهِمْ مُمَكِّنٌ، فَحَمَلَهُ عَلَى حَالَةِ الْعَيْبَةِ الْمُتَأَخَّرَةِ عَنِ زَمَنِ السُّؤَالَ عَنِ مَيِّتٍ بِالْفِعْلِ بِأَزِيدٍ مِنْ مَائَةٍ وَ خَمْسِينَ سَنَةً أَبَعْدَ - كَمَا قَالَ ابْنُ إِدْرِيسَ - مِمَّا بَيْنَ الْمَشْرِقِ وَ الْمَغْرِبِ، وَ رَبَّمَا حُمِلَ عَلَى كَوْنِ الْمَرْأَةِ قَرِيبَةً لِلزَّوْجِ، وَ هُوَ بَعِيدٌ عَنِ الْإِطْلَاقِ إِلَّا أَنَّهُ وَجَّهٌ فِي الْجَمْعِ. وَ مِنْ هَذِهِ الْأَخْبَارِ ظَهَرَ وَجْهُ الْقَوْلِ بِالرَّدِّ عَلَيْهَا مُطْلَقًا كَمَا هُوَ ظَاهِرُ الْمُفْهِدِ، وَ رَوَى جَمِيلٌ فِي الْمُؤْتَقِ عَنِ الصَّادِقِ عَلَيْهِ السَّلَامُ «لَا يَكُونُ الرَّدُّ عَلَى زَوْجٍ وَ لَا زَوْجَةٍ» وَ هُوَ دَلِيلُ الْقَوْلِ الثَّانِي، وَ أَشْهَرُهَا الثَّلَاثُ.

اما در مورد رد کردن مقدار زاید به زوج مطلقاً [چه در عصر غیبت، و چه در زمان حضور]، قول مشهور فقها می باشد، بلکه عده ای از فقها بر آن ادعای اجماع کرده اند و روایات فراوانی نیز مطابق این قول وارد شده است؛ مانند روایت صحیح ابو بصیر از امام صادق (ع) که در آن آمده است: امام (ع) فرائضی را که علی (ع) فرموده بود بر ابو بصیر قرائت کرد، و در آن آمده بود: «اگر از متوفی فقط شوهر مانده باشد تمام ترکه به او می رسد.»<sup>۱</sup>

در مورد تفصیل پیرامون زوجه [که در زمان غیبت، زاید به او رد می شود ولی در زمان حضور از آن محروم است] = به خاطر جمع بین روایات می باشد؛ یعنی روایت ابو بصیر از امام باقر (ع) که در آن آمده است: ابو بصیر از آن حضرت درباره زنی سؤال کرده است که فوت نموده و شوهرش مانده است و هیچ وارثی غیر از او ندارد؛ حضرت فرمودند: اگر غیر از شوهر وارثی ندارد تمام مال به شوهر می رسد اما [اگر مرد فوت کند و هیچ وارثی بجز زوجه اش نداشته باشد] یک چهارم مال را به زن داده، و بقیه ترکه برای امام (ع)

۱. وسایل الشیعه، ج ۱۷، ص ۵۱۲، باب ۳، حدیث ۲. (مترجم)



می‌باشد.<sup>۱</sup> و مضمون روایت محمد بن مروان از امام باقر(ع)<sup>۲</sup> نیز مثل همین روایت است؛ و بین روایت صحیحه ابوبصیر از امام باقر(ع)، که به آن حضرت عرض می‌کند: مردی فوت می‌کند و همسرش وارث اوست [چه باید کرد؟] حضرت می‌فرماید: «تمام ترکه برای زن است»<sup>۳</sup>؛ و جمع بین این روایات چنین است که روایت اخیر از ابوبصیر را بر زمان غیبت حمل کرده، و آن دو روایت [یعنی روایت ابوبصیر و روایت محمد بن مروان] را بر زمان حضور امام(ع) حمل نمود تا این‌که تناقض میان آنها برطرف شود. و شهید اول(ره) در کتاب «شرح ارشاد»، قول سوم را اختیار کرده است مبنی بر این‌که مقدار زاید به زوجه ردّ نمی‌شود مطلقاً [خواه امام(ع) حاضر بوده، یا غایب باشد]؛ در حالی‌که دلیل ایشان [دو چیز] است:

اولاً - همان روایت ابوبصیر و محمد بن مروان است که قبلاً بیان شد، زیرا در این دو روایت، امام(ع) [بین زمان حضور و زمان غیبت] فرق نگذاشته است و این فرق نگذاشتن، دلیل بر عمومیت داشتن حکم است [یعنی مقدار زاید مطلقاً به زوجه ردّ نمی‌شود].

ثانیاً - اصل [یعنی اصل عدم استحقاق زوجه نسبت به مقدار زاید،] دلالت می‌کند بر این‌که زوجه بیش از فرض خود را استحقاق نداشته باشد؛ اما جواب روایتی که بر ردّ کردن مقدار زاید به زوجه به‌طور مطلق دلالت می‌کند این است که:

اولاً - اگر چه این روایت صحیح است اما اگر به‌طور مطلق [یعنی در عصر غیبت و حضور] به آن عمل شود لازمه‌اش کنار گذاشتن روایاتی است که به‌طور مطلق زوجه را از مقدار زاید ممنوع می‌داند.

ثانیاً - قائلین به این قول [یعنی ردّ مقدار زاید به زوجه مطلقاً] بسیار اندک است. ثالثاً - اختصاص دادن روایت دوم ابوبصیر به زمان غیبت بسیار بعید می‌باشد، زیرا در این روایت از امام باقر(ع) با «رجل مات» که صیغه ماضی است سؤال شده است

۱. استبصار، ج ۳، ص ۱۴۹، حدیث ۱. (مترجم)

۲. همان منبع، ص ۱۵۰، حدیث ۴. (مترجم)

۳. همان منبع، حدیث ۶. (مترجم)

[یعنی سؤال درباره واقعه‌ای است که روی داده است،] و موقعت ائمه (ع) در آن زمان بسیار روشن بوده، و تقدیم کردن مال به آن حضرت ممکن و سهل بوده است؛ بنابراین حمل کردن این روایت به زمان غیبت که بیش از صدوپنجاه سال از زمان سؤال کردن درباره کسی که فوت کرده، متأخر است همانگونه که ابن ادریس گفته است دورتر از فاصله میان مشرق و مغرب می‌باشد. چه بسا روایتی که مقدار زاید را به زوجه ردّ می‌کند حمل شده است بر موردی که زوجه متوفی، خویشاوند او می‌باشد [مثلاً دختر عموی متوفی باشد] اما [از نظر شهیدثانی] حمل کردن روایت بر این مورد بعید است اما وجه خوبی برای جمع بین روایات می‌باشد؛ و از این روایات دلیل قول کسانی که مقدار زاید را قابل ردّ به زوج و زوجه می‌دانند مطلقاً، معلوم می‌گردد همچنانکه ظاهر کلام شیخ مفید نیز همین است؛ و جمیل بن درّاج در روایت مؤثق از امام صادق (ع) نقل کرده است که: «مقدار زاید از فریضه به زوج و زوجه ردّ نمی‌شود<sup>۱</sup>»، و این روایت دلیل قائلین به قول دوم است؛ و [از نظر شهیدثانی] مشهورترین این اقوال، همان قول سوم است [یعنی مقدار زاید به زوج ردّ می‌شود مطلقاً، و به زوجه ردّ نمی‌شود مطلقاً]

۱. وسایل الشیعه، ج ۱۷، ص ۵۱۶، حدیث ۱۰. (مترجم)

[به لحاظ اهمیت بحث تعصیب و این که نحوه برگرداندن مقدار زاید بر فرض به چه روشی به صاحبان فروض انجام می‌گیرد بحث تکمیلی ذیل از خارج کتاب آورده می‌شود.

### بحث تکمیلی

مواردی که تعصیب پیش می‌آید ذیلاً نام برده می‌شود و سه نمونه را مورد بررسی قرار می‌دهیم و نحوه (فرمول) برگرداندن باقیمانده را به صاحبان فروض بیان می‌کنیم.

- ۱- وراثت: پدر، مادر، دختر، که باقیمانده به هر سه ردّ می‌شود.
- ۲- وراثت: دختران، پدر، زوجه؛ که باقیمانده به دختران و پدر ردّ می‌شود.
- ۳- وراثت: دختر، پدر، زوج؛ که باقیمانده به دختر و پدر ردّ می‌شود.
- ۴- وراثت: مادر، دختران، که باقیمانده به همه آنها ردّ می‌شود.
- ۵- وراثت: پدر، دختران، که باقیمانده به همه آنها ردّ می‌شود.
- ۶- وراثت: زوج، دختر؛ که باقیمانده به دختر ردّ می‌شود.
- ۷- وراثت: زوجه، دختر؛ که باقیمانده به دختر ردّ می‌شود.
- ۸- وراثت: زوج، دختران؛ که باقیمانده به دختران ردّ می‌شود.
- ۹- وراثت: زوجه، دختران، که باقیمانده به دختران ردّ می‌شود.
- ۱۰- وراثت: پدر، مادر، دختر، زوجه، که باقیمانده به پدر و مادر و دختر ردّ می‌شود.
- ۱۱- وراثت: دختر، مادر، زوجه، که باقیمانده به دختر و مادر ردّ می‌شود.
- ۱۲- وراثت: دختر، مادر، زوج؛ که باقیمانده به دختر و مادر ردّ می‌شود.
- ۱۳- وراثت: دختر، پدر، زوجه؛ که باقیمانده به دختر و پدر ردّ می‌شود.
- ۱۴- وراثت: دختر، پدر، زوج، که باقیمانده به دختر و پدر ردّ می‌شود.
- ۱۵- وراثت: دختران، مادر، زوجه، که باقیمانده به دختران و مادر ردّ می‌شود.
- ۱۶- وراثت: دختر، مادر؛ که باقیمانده به هر دو ردّ می‌شود.

### نحوه محاسبه تقسیم باقیمانده به نسبت فرض

- ۱- وراثت: مادر، دو دختر

صورت سهام تعصیب

$$\text{مجموع سهام} = \frac{1}{6} + \frac{2}{3} = \frac{1+4}{6} = \frac{5}{6}$$

فریضه

$\frac{1}{6}$  باقی می ماند که باید به نسبت  $\frac{1}{6}$  و  $\frac{2}{3}$  بین آنان تقسیم شود.

فرمول ۱: فریضه  $\times$  صورت سهام تعصیب

$$6 \times 5 = 30$$

فرمول ۲: محاسبه باقیمانده: باقیمانده  $\div$  صورت سهام تعصیب  $\times$  صورت هر

شخص در تعصیب

$$\frac{1}{6} + \frac{2}{3} = \frac{5+20}{30} = \frac{25}{30}$$

مادر دختر

$$\frac{(5+1) + (20+4)}{30} = \frac{30}{30}$$

همانگونه که ملاحظه می شود  $\frac{1}{6}$  باقیمانده به نسبت سهام فرض آنان، به آنها رد می شود و با دقت در این مثال درمی یابید همانگونه که سهم بالفرض دختران (۲۰)، چهار برابر سهم بالفرض مادر (۵) می باشد سهم بالرد دختران (۴) نیز چهار برابر سهم بالرد مادر (۱) می باشد و این، همان معنای رد کردن به تناسب سهم بالفرض است. فراموش نشود که مقدار باقیمانده با عنوان «بالرد» به مادر و دختران داده می شود. در فقه اهل تسنن اگر متوفی در طبقه دوم، یک یا چند برادر ابوینی یا ابی داشته باشد یا در طبقه سوم عمو یا پسر عمو داشته باشد اضافی مذکور به برادر یا برادران ابوینی یا ابی یا عمو داده می شود.

۲ - وزات: پدر، مادر، دختر

$$\text{مجموع سهام} = \frac{1}{6} + \frac{1}{6} + \frac{1}{4} = \frac{1+1+3}{6} = \frac{5}{6}$$

$\frac{1}{6}$  اضافه می آید که این مقدار زاید باید به نسبت سهام به پدر و مادر و دختر رد شود.

اینک پس از ایجاد تعصیب، سهام را در مقیاس بالاتر محاسبه می کنیم و بدین منظور فریضه را در صورت سهام تعصیب (۵) ضرب می کنیم.

باقیمانده

$$6 \times 5 = 30 \quad \frac{5 + 5 + 15 + (5)}{30}$$

حال سهم بالفرض و بالرد آنان با توجه به فرمول قبلی این است:

$$\frac{\text{دختر} \quad \text{مادر} \quad \text{پدر}}{(5+1) + (5+1) + (15+3)} = \frac{30}{30}$$

پدر و مادر هر کدام یک سهم و دختر سه سهم را بالرد می‌گیرند. حالا اگر اخوه، حاجب مادر باشند در این صورت مادر از مقدار زاید، سهمی نخواهد گرفت.  
۳- وراثت: دختر، پدر، زوج

$$\text{مجموع سهام} = \frac{1}{4} + \frac{1}{2} + \frac{1}{6} = \frac{3+6+2}{12} = \frac{11}{12}$$

و  $\frac{1}{4}$  اضافه می‌آید که بین دختر و پدر به نسبت سهم برمی‌گردد و زوج فقط سهم بالفرض خود را می‌برد و از باقیمانده چیزی به او تعلق نمی‌گیرد.

صورت سهام تعصیب

$$\frac{1}{3} + \frac{1}{6} = \frac{3+1}{6} = \frac{4}{6}$$

باقیمانده

$$12 \times \frac{4}{6} = 48 \quad \frac{12 + 24 + 8 + (4)}{48}$$

پدر دختر زوج

$$\frac{12 + (24 + 3) + (8 + 1)}{48} = \frac{48}{48}$$

چنان‌که ملاحظه می‌شود در این مثال سهم بالفرض دختر (۲۴) سه برابر سهم بالفرض پدر (۸) می‌باشد. سهم بالرد دختر (۳) نیز سه برابر سهم بالرد پدر (۱) می‌باشد و زوج نیز فقط سهم بالفرض خود (۱۲) را می‌گیرد و از باقیمانده سهمی ندارد.

(وَلَا عَوْلَ فِي الْفَرَائِضِ) أَي: لَا زِيَادَةَ فِي السَّهَامِ عَلَيْهَا عَلَيَّ وَجِهٍ يَحْصُلُ النَّقْصُ عَلَى الْجَمِيعِ بِالنِّسْبَةِ، وَ ذَلِكَ بِدُخُولِ الزَّوْجِ وَ الزَّوْجَةِ (بَلْ) عَلَى تَقْدِيرِ الزِّيَادَةِ (يَدْخُلُ النَّقْصُ) عِنْدَنَا (عَلَى الْأَبِ وَ الْبِنْتِ وَ الْبَنَاتِ، وَ الْأُخْتِ] وَ الْأَخَوَاتِ لِلْأَبِ وَ الْأُمِّ، أَوْ لِلْأَبِ) خِلَافًا لِلْجُمْهُورِ حَيْثُ جَعَلُوهُ مُوزَّعًا عَلَى الْجَمِيعِ بِالْحَاقِ السَّهْمِ الرَّائِدِ لِلْفَرِيضَةِ وَ قَسَمَتِهَا عَلَى الْجَمِيعِ،

[عول: در لغت به معنای زیادی افراد تحت تکفل شخص، زیادی سهام و ارتفاع سهام

می‌باشد؛ و در اصطلاح فقهی عبارت است از توزیع کسری ترکه، که به‌عنوان سهم نسبت به آن حاصل شده است به نسبت مساوی بین تمام ورثه. در فقه امامیه این نوع تقسیم ترکه پذیرفته نشده است و نقص ترکه به سهم یک دختر و چند دختر وارد می‌شود و سایر فرض برها، فرض خود را به‌طور کامل دریافت می‌کنند؛ بنابراین عول آن است که مجموع سهام از ترکه بیشتر باشد که در این صورت اختلاف نظر فقها بر سر آن است که آیا نقص بر هر یک از صاحبان فرض وارد می‌شود، و یا تنها بر برخی از آنان؟ در اینباره شهید اول قایل است به این‌که:

در فرائض عول نیست؛ یعنی هرگز سهام بیشتر از فرائض نمی‌شود به‌گونه‌ای که نقص و کاستن سهام بر همه افراد به نسبت فرض آنان وارد شود، و زیاد بودن سهام بر فرائض در صورتی حاصل می‌شود که زوج یا زوجه در میان وراثت باشند. بلکه از نظر فقهای امامیه، در صورتی که سهام بیشتر از فرائض باشد نقص و کاستی بر [این افراد] وارد می‌شود:

۱ - پدر [ذکر پدر در زمره کسانی که نقص بر آنان وارد می‌شود مسامحتاً می‌باشد وگرنه نقص هیچگاه بر پدر وارد نمی‌شود]. ۲ - دختر، ۳ - دختران، ۴ - خواهر ابوی یا ابی، ۵ - خواهران ابوی یا ابی  
برخلاف نظر فقهای اهل سنت که نقص را بر همه وراثت وارد می‌نمایند، به این صورت که مقدار زاید را به فریضه اضافه کرده و سپس آن را بر تمام آنان توزیع می‌کنند.

[مواردی را که در آنها مقداری از ترکه کم می‌آید و سهام بیش از ترکه است بررسی می‌کنیم (موارد عول):

الف) وراثت: پدر، مادر، دختران، زوج  $\frac{15}{12} = \frac{2+2+8+3}{12} = \frac{1}{4} = \frac{2}{8} + \frac{1}{6} + \frac{1}{6} =$  مجموع سهام

که در اینجا سهام  $\frac{3}{12}$  بیشتر است و نقص بر دختران وارد می‌شود یعنی بجای  $\frac{8}{12}$ ،  $\frac{5}{12}$  می‌گیرند.

ب) وارث: پدر، مادر، دختران، زوجه  $\frac{27}{24} = \frac{4 + 4 + 16 + 3}{24}$  = مجموع  $\frac{1}{6} + \frac{1}{6} + \frac{2}{3} + \frac{1}{8}$

سهام

که سهام  $\frac{3}{24}$  اضافه تر از ترکه است و دختران به جای  $\frac{16}{24}$ ،  $\frac{13}{24}$  می‌گیرند.

ج) وارث: پدر، مادر، دختر، زوج  $\frac{13}{12} = \frac{2 + 2 + 6 + 3}{12}$  = مجموع  $\frac{1}{6} + \frac{1}{6} + \frac{1}{4} + \frac{1}{4}$

سهام

که در اینجا نقص بر دختر وارد میشود، یعنی به جای  $\frac{6}{12}$ ،  $\frac{5}{12}$  می‌گیرد.

د) وارث: دختران، پدر، زوج  $\frac{13}{12} = \frac{8 + 2 + 3}{12}$  = مجموع سهام  $\frac{2}{3} + \frac{1}{6} + \frac{1}{4}$

که در اینجا دختران بجای  $\frac{8}{12}$  ترکه،  $\frac{7}{12}$  می‌گیرند.

ه) وارث: دختران، مادر، زوج  $\frac{13}{12} = \frac{8 + 2 + 3}{12}$  = مجموع سهام  $\frac{2}{3} + \frac{1}{6} + \frac{1}{4}$

که همانند مورد قبل عمل می‌شود.]

سُمِّيَ هَذَا الْقِسْمُ عَوْلًا، إِمَّا مِنَ الْمَيْلِ وَ مِنْهُ قَوْلُهُ تَعَالَى: ﴿ذَلِكَ أَدْنَىٰ أَلَّا تَعْوَلُوا﴾، وَ سُمِّيَتِ الْفَرِيضَةُ عَائِلَةً عَلَىٰ أَهْلِهَا لِمْيَلِهَا بِالْجَوْرِ عَلَيْهِمْ بِنُقْضَانِ سَهَامِهِمْ، أَوْ مِنْ عَالِ الرَّجُلِ إِذَا كَثُرَ عِيَالُهُ، لِكَثْرَةِ السَّهَامِ فِيهَا، أَوْ مِنْ عَالٍ إِذَا غَلَبَ، لِعَلْبَةِ أَهْلِ السَّهَامِ بِالنَّقْصِ، أَوْ مِنْ عَالَتِ النَّاقَةِ ذَنْبِهَا إِذَا رَفَعْتَهُ، لِإِرْتِفَاعِ الْفَرَايِضِ عَلَىٰ أَصْلِهَا بِزِيَادَةِ السَّهَامِ، وَ عَلَىٰ مَا ذَكَرْنَاهُ إِجْمَاعُ أَهْلِ النَّبِيِّ ﷺ، وَ أَخْبَارُهُمْ بِهِ مُتَّظَفَةً، قَالَ الْبَاقِرُ عَلَيْهِ السَّلَامُ: كَانَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ يَقُولُ: «إِنَّ الَّذِي أَحْصَى رَمْلَ عَالِجٍ، لَيَعْلَمَنَّ أَنَّ السَّهَامَ لَا تَعْوَلُ عَلَىٰ سِتِّهِ لَوْ يُبْصِرُونَ وَ جَهَهَا لَمْ تَجْزُ سِتِّهِ». وَ كَانَ ابْنُ عَبَّاسٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ يَقُولُ: «مَنْ شَاءَ بَاهَلْتُهُ عِنْدَ الْحَجْرِ الْأَسْوَدِ أَنَّ اللَّهَ لَمْ يَذْكُرْ فِي كِتَابِهِ نِصْفَيْنِ وَ ثُلثًا».

وَ قَالَ أَيْضًا: «سُبْحَانَ اللَّهِ الْعَظِيمِ أَتَرُونَ أَنَّ الَّذِي أَحْصَى رَمْلَ عَالِجٍ عَدَدًا جَعَلَ فِي مَالٍ نِصْفًا وَ نِصْفًا وَ ثُلثًا، فَهَذَانِ التَّصْفَانِ قَدْ ذَهَبَا بِالْمَالِ فَأَيُّنِ مَوْضِعُ الثُّلْثِ! فَقَالَ لَهُ زُفَرٌ: يَا أَبَا الْعَبَّاسِ فَمَنْ أَوَّلُ مَنْ أَعَالَ الْفَرَايِضُ؟

فَقَالَ: عُمَرُ، لَمَّا التَفَّتِ الْفَرَايِضُ عِنْدَهُ وَ دَفَعَتْ بَعْضَهَا بَعْضًا قَالَ: وَ اللَّهُ مَا أَدْرِي أَيُّكُمْ قَدَّمَ

اللَّهُ وَ أَيُّكُمْ آخَرَ؟

وَ مَا أَحَدٌ شَيْئًا هُوَ أَوْسَعُ مِنْ أَنْ أَقْسَمَ عَلَيْكُمْ هَذَا الْمَالُ بِالْحِصَصِ. ثُمَّ قَالَ ابْنُ عَبَّاسٍ: وَ

أَيُّمُ اللَّهِ لَوْ قَدَّمْتُمْ مَنْ قَدَّمَ اللَّهُ وَ آخَرْتُمْ مَنْ آخَرَ اللَّهُ مَا عَالَتْ فَرِيضَةٌ. فَقَالَ لَهُ زُفَرٌ: وَ أَيُّهَا

قَدَّمَ وَ أَيَّهَا أَخَرَ؟ فَقَالَ: كُلُّ فَرِيضَةٍ لَمْ يُهَيِّطْهَا اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ عَنْ فَرِيضَةٍ إِلَّا إِلَى فَرِيضَةٍ، فَهَذَا مَا قَدَّمَ اللَّهُ وَ أَمَّا مَا أَخَرَ فَكُلُّ فَرِيضَةٍ إِذَا زَالَتْ عَنْ فَرِيضَتِهَا وَ لَمْ يَكُنْ لَهَا إِلَّا مَا بَقِيَ فَتِلْكَ الَّتِي أَخَرَ اللَّهُ، وَ أَمَّا الَّتِي قَدَّمَ فَالزَّوْجُ لَهُ التَّصْفُفُ فَإِذَا دَخَلَ عَلَيْهِ مَا يُزِيلُهُ عَنْهُ رَجَعَ إِلَى الرَّبِيعِ وَ لَا يُزِيلُهُ عَنْهُ شَيْءٌ وَ الزَّوْجَةُ لَهَا الرَّبِيعُ فَإِذَا زَالَتْ عَنْهُ صَارَتْ إِلَى التَّمَنِ لَا يُزِيلُهُ عَنْهُ شَيْءٌ. وَ الْأُمُّ لَهَا التَّلْتُ فَإِذَا زَالَتْ عَنْهُ صَارَتْ إِلَى السُّدُسِ وَ لَا يُزِيلُهَا عَنْهُ شَيْءٌ. فَهَذِهِ الْفَرُوضُ الَّتِي قَدَّمَ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ.

وَ أَمَّا الَّتِي أَخَرَ اللَّهُ فَفَرِيضَةُ الْبَنَاتِ وَ الْأَخَوَاتِ لَهَا التَّصْفُفُ وَ التَّلُّثَانِ فَإِذَا أَزَالَتْهُنَّ الْفَرَائِضُ عَنْ ذَلِكَ لَمْ يَكُنْ لِهِنَّ إِلَّا مَا بَقِيَ، فَتِلْكَ الَّتِي أَخَرَ اللَّهُ، فَإِذَا اجْتَمَعَ مَا قَدَّمَ اللَّهُ، وَ مَا أَخَرَ بُدِيَ بِمَا قَدَّمَ اللَّهُ، وَ أُعْطِيَ حَقَّهُ كَامِلًا فَإِنْ بَقِيَ شَيْءٌ كَانَ لِمَنْ أَخَرَ» الْحَدِيثُ. وَ إِنَّمَا ذَكَرْنَاهُ مَعَ طَوِيلِهِ، لِاشْتِمَالِهِ عَلَى أُمُورٍ مُهِمَّةٍ. مِنْهَا: بَيَانُ عِلَّةِ حُدُوثِ النِّقْصِ عَلَى مَنْ ذُكِرَ.

وجه تسمیه عول یکی از این موارد است:

الف - یا از عول به معنای «میل» است همانگونه که در آیه «ذلک أدنی الّاتعولوا» [نساء: ۶] به همین معنا آمده است، و چون فریضه مایل به جور بر مستحقین بوده و نسبت به سهام ایشان نقص وارد می‌کند فریضه را «عائل» می‌نامند.

ب - یا از «عال الرجل» گرفته شده است؛ و وقتی این را می‌گویند که نان‌خورهای شخص زیاد باشند؛ و چون سهام بر فرائض افزونی دارد آن را عول گفته‌اند.

ج - یا از «عال» به معنای «غلب» گرفته شده است، چرا که برخی از مستحقین سهام بر برخی دیگر غلبه نموده و بر آنها نقص وارد می‌نمایند.

د - یا از «عالت الناقه ذنبها: شتر دُم خود را بلند کرد» گرفته شده است؛ و از آنجایی که فرائض در اثر زیاد بودن سهم بر ترکه بالا رفته و فزونی پیدا کرده است به آن عول گفته شده است.

آنچه درباره بطلان عول بیان کردیم مورد اجماع اهل بیت بوده و روایات فراوانی در اینبار وارد شده است:

الف - امام باقر(ع) فرمودند: امیر مؤمنان(ع) می‌فرمود: «کسی که از تعداد ریگهای انبوه آگاه است می‌داند که سهام بیشتر از فرائض ششگانه نیست و از آنها فراتر نمی‌رود؛ و اگر اهل سنت وجه زیاد بودن سهام بر فرائض را می‌دانستند هرگز از فرائض ششگانه



تعدّی نمی‌کردند»؛ [مفاد روایت شریف آن است که محدوده علم خداوند متعال فراتر از آن است که در حساب سهام ارث اشتباه کرده باشد].

ب - ابن عباس رضی الله عنه می‌گفت: «هرکس بخواهد من در کنار حجر الأسود با او مباحله خواهم کرد، خداوند در کتاب خود نفرموده است که سهم نصف و نصف و ثلث باهم جمع می‌شوند»؛ همچنین گفت: «سبحان الله العظیم؛ آیا می‌پندارید خداوندی که تعداد ریگهای انبوه را می‌داند سهام ترکه را به صورت نصف و نصف و ثلث قرار داده است نه چنین نیست، زیرا این دو نصف تمام ترکه را فرامی‌گیرد پس چه جایی برای ثلث باقی می‌ماند؟! زفر به او عرض کرد: ای ابوالعباس، اولین کسی که در فرائض به عول عمل کرد چه کسی بود؟ ابن عباس فرمود: عمر؛ وقتی فرائض را نزد او آوردند و سهام برخی از وراثت را به آنان داد [ملاحظه کرد که ترکه تمام شده است ولی برخی از ورثه سهام خود را نگرفته‌اند] پس گفت: به خدا قسم نمی‌دانم خداوند کدام یک از شما را مقدّم کرده و کدام یک را مؤخر قرار داده است؟ و هیچ چاره‌ای بهتر از این نمی‌بینم که مال را میان شما به نسبت سهم هر یک از شما تقسیم کنم [تا نقص به‌طور مساوی بر همه وارد شود]؛ آنگاه ابن عباس گفت: به خداوند سوگند؛ اگر عمر کسی را که خداوند مقدّم کرده، مقدّم می‌کرد و کسی را که خداوند مؤخر کرده، مؤخر می‌داشت هرگز عول در فرائض پیش نمی‌آمد. زفر به ابن عباس گفت: کدام یک از ورثه مقدّم، و کدام یک مؤخر شده‌اند؟ پس ابن عباس گفت: هر فریضه‌ای که خداوند آن را کاهش نداده است مگر به فریضه دیگر، پس صاحب آن فریضه مقدّم است؛ و فریضه مؤخر هر فریضه‌ای است که وقتی از مقدار فرض شده برای او زایل شد باقیمانده ترکه به او تعلق می‌گیرد [و سهم دیگری برای او معین نشده است]؛ اما کسانی که مقدّم شده‌اند یکی زوج است که سهم او نصف است و هرگاه شرایطی پیش آید که سهم او را کاهش می‌دهد [مثل آنجا که متوفی فرزند داشته باشد] سهم او یک چهارم خواهد شد و شوهر (زوج) هرگز از یک چهارم کمتر نمی‌گیرد؛ و دیگری زوجه است که سهم او یک چهارم است و اگر شرایطی پیش آید که سهم او را کاهش می‌دهد سهم او یک هشتم خواهد شد که هرگز از این مقدار کاهش پیدا نمی‌کند؛ و دیگری مادر است که سهم او یک سوم است و اگر شرایطی پیش آید که سهم ایشان را کاهش می‌دهد یک ششم خواهد شد و هرگز از این مقدار تغییر نمی‌کند؛ پس اینها

فرض‌هایی است که خداوند مقدم کرده است؛ اما سهم‌هایی که مؤخر می‌باشد فریضه دختران و خواهران متوفی است که سهم آنان نصف و در صورت متعدّد بودن دوسوم است، و هرگاه سهم آنان از این مقدار کاهش یابد باقیمانده ترکه به آنان تعلق می‌گیرد؛ بنابراین هرگاه در میان وراثت کسانی باشند که خداوند آنان را مقدم داشته است و کسانی باشند که خداوند آنان را مؤخر قرار داده است ابتدا باید فریضه کسانی را که خداوند مقدم کرده است به‌طور کامل و تمام پرداخت، و اگر چیزی باقی بماند همان را به کسانی می‌دهیم که خداوند آنان را مؤخر قرار داده است. تا آخر حدیث؛ ما این حدیث را با وجود آن‌که طولانی بود نقل کردیم زیرا نکات قابل اهمیتی در آن بیان شده است از جمله این‌که علت وارد شدن نقص بر افراد مذکور [یعنی دختر و خواهر متوفی] بیان گردیده است.

وَاعْلَمَنَّ أَنَّ الْوَارِثَ مُطْلَقًا إِذَا أَنْ يَرِثَ بِالْفَرَضِ خَاصَّةً وَهُوَ مَنْ سَمَّى اللَّهُ فِي كِتَابِهِ لَهُ سَهْمًا بِخُصُوصِهِ، وَهُوَ الْأُمُّ وَالْإِخْوَةُ مِنْ قَبْلِهَا، وَالزَّوْجُ وَالزَّوْجَةُ حَيْثُ لَا رَدَّ، أَوْ بِالْقَرَابَةِ خَاصَّةً، وَهُوَ مَنْ دَخَلَ فِي الْأَرْثِ بِعُمُومِ الْكِتَابِ فِي آيَةِ «أُولُوا الْأَرْحَامِ» كَالْأَخْوَالِ وَالْأَعْمَامِ.

أَوْ يَرِثَ بِالْفَرَضِ تَارَةً، وَبِالْقَرَابَةِ أُخْرَى، وَهُوَ الْأَبُ وَالْبِنْتُ، وَإِنْ تَعَدَّدَتْ وَالْأَخْتُ لِلْأَبِ كَذَلِكَ، فَالْأَبُ مَعَ الْوَلَدِ يَرِثُ بِالْفَرَضِ، وَمَعَ غَيْرِهِ أَوْ مُتَفَرِّدًا بِالْقَرَابَةِ وَالْبِنْتُ يَرِثُ مَعَ الْوَلَدِ بِالْقَرَابَةِ، وَمَعَ الْأَبَوَيْنِ بِالْفَرَضِ وَالْأَخْوَاتُ يَرِثْنَ مَعَ الْإِخْوَةِ بِالْقَرَابَةِ، وَمَعَ كِلَايَهُ الْأُمُّ بِالْفَرَضِ.

أَوْ يَرِثَ بِالْفَرَضِ وَالْقَرَابَةِ مَعًا، وَهُوَ ذُو الْفَرَضِ عَلَى تَقْدِيرِ الرَّدِّ عَلَيْهِ.

باید دانست که وراثت مطلقاً [خواه فرض بر باشند] از چند حال خارج نیستند:

الف - وراثتی که فقط به فرض ارث می‌برند: و آن کسی است که خداوند در قرآن کریم برای او سهم خاصی را معین کرده است و این وراثت عبارتند از: مادر، اخوه مادری، زوج، و زوجه به شرط این‌که از فریضه چیزی زیاد نیامده باشد تا این‌که به آنها ردّ شود.

ب - وراثتی که فقط به قرابت ارث می‌برند: و آن کسی است که به واسطه عموم آیه «اولوا الارحام بعضهم اولى ببعض في كتاب الله» در ارث داخل شده باشد نظیر دایی‌ها و خاله‌ها (اخوال) و عموها و عمه‌ها (اعمام).

ج - وراثتی که گاهی به فرض و گاهی به قرابت ارث می‌برند: که عبارتند از: پدر، دختر اگر چه متعدّد باشند؛ خواهران پدری اگر چه متعدّد باشند، زیرا:

الف - پدر، در صورتی که متوفی فرزند داشته باشد به فرض ارث می‌برد، و در صورتی که کسی غیر از فرزند [نظیر زوج یا زوجه] با پدر باشد، و یا این که پدر به تنهایی وارث متوفی را تشکیل دهد به قرابت ارث خواهد برد.

ب - دختران، در صورتی که متوفی فرزند ذکور (پسر) داشته باشد به قرابت ارث می‌برند، و با وجود پدر و مادر متوفی به فرض ارث خواهند برد؛ و خواهران نیز با وجود برادران متوفی، به قرابت ارث برده، و با وجود کلاله امی به فرض ارث می‌برند.

د - وراثتی که هم به فرض، و هم به قرابت ارث می‌برند: و آن عبارت است از وراثتی که به فرض ارث می‌برد در صورتی که مقداری از ترکه نیز به او ردّ شود [مانند اجتماع پدر با دختر، که یک ششم ترکه را به فرض و مقداری از باقیمانده را به ردّ ارث می‌برد].

وَمِنْ هَذَا التَّقْسِيمِ يَظْهَرُ أَنَّ ذَكَرَ الْمُصَنَّفِ الْأَبَ مَعَ مَنْ يَدْخُلُ التَّقْصُ عَلَيْهِمْ مِنْ ذَوِي الْفُرُوضِ لَيْسَ بِجَيِّدٍ، لِأَنَّهُ مَعَ الْوَالِدِ لَا يَنْقُصُ عَنِ الشُّدُسِ، وَمَعَ عَدَمِهِ لَيْسَ مِنْ ذَوِي الْفُرُوضِ وَ مَسْأَلَةُ الْعَوْلِ مُحْتَصَّةٌ بِهِمْ، وَقَدْ تَنَبَّهَ لِذَلِكَ الْمُصَنَّفُ فِي الدَّرُوسِ فَتَرَكَ ذِكْرَهُ، وَ قَبْلَهُ الْعَلَامَةُ فِي الْقَوَاعِدِ، وَ ذَكَرَهُ فِي غَيْرِهَا وَ الْمُحَقِّقُ فِي كِتَابِيهِ. وَ الصَّوَابُ تَرْكُهُ.

از این تقسیم‌بندی روشن می‌شود که محسوب کردن پدر در زمره وراثت فرض بر که نقص بر آنان وارد می‌شود بجا و پسندیده نیست، زیرا پدر در صورتی که با فرزند متوفی اجتماع پیدا کند سهم ایشان از یک ششم کمتر نمی‌شود؛ و در صورتی که فرزند با ایشان نباشد اساساً از جمله وراثت فرض بر محسوب نخواهد شد، و حال آن که مسأله عول به صاحبان فرض اختصاص دارد؛ شهید اول در کتاب «الدروس الشرعیه» به این نکته توجه کرده است و پدر را در زمره صاحبان فرض که نقص بر آنان وارد می‌شود نیاورده است، و قبل از ایشان نیز علامه حلی در کتاب «قواعد الاحکام» به این نکته توجه پیدا کرده است اما در عین حال علامه حلی در سایر کتابهای خود و نیز محقق حلی در دو کتاب خود [یعنی «شرایع الاسلام» و «المختصر النافع»]، پدر را در زمره کسانی که نقص بر آنها وارد می‌شود ذکر کرده‌اند و [از نظر شهیدثانی] نظر درست آن است که پدر را نباید از این افراد قرار داد.

## مسائل خمس

(الأولى: إذا انفرد كلُّ واحدٍ (من الأبوين) فلم يترك الميِّتُ قريباً في مَرَّتَيْهِ سِوَاهُ (فَالْمَالُ) كُلُّهُ لَهُ، لَكِنْ لِلْأُمِّ ثُلُثُ الْمَالِ بِالتَّسْمِيَةِ)، لِأَنَّهُ فَرَضُهَا حَيْثُ (وَالْبَاقِي بِالرَّدِّ) أَمَّا الْأَبُ فَإِزْنُهُ لِجَمِيعِ الْفَرَايَةِ إِذْ لَا فَرَضَ لَهُ حَيْثُ كَمَا مَرَّ (وَلَوْ اجْتَمَعَا فَلِلْأُمِّ الثُّلُثُ مَعَ عَدَمِ الْحَاجِبِ) مِنَ الْإِخْوَةِ (وَالسُّدُسُ مَعَ الْحَاجِبِ وَالْبَاقِي) مِنَ التَّرَكَةِ عَنِ الثُّلُثِ أَوْ السُّدُسِ (لِلْأَبِ).

## مسائل پنجگانه

[مقدمه: از آنجایی که مسأله اول درباره سهم الارث طبقه اول است شما را با سه اصطلاح «طبقه - صنف - درجه» آشنا می‌کنیم. منظور از طبقه (طبقات وراثت)، همان دسته‌بندی (طبقات) کلی بود که بیان کردیم، یعنی وراثت طبقه اول عبارتند از: پدر و مادر - اولاد و اولاد اولاد. منظور از صنف، همان دسته یا دسته‌ها از افرادی هستند که در درون هر طبقه ارث می‌برند؛ پس طبقه اول دو صنف دارد: الف) پدر و مادر میت که اصطلاحاً آن را اصل محصور می‌نامند. ب) اولاد میت هر قدر پایین رود که اصطلاحاً آن را فرع غیرمحصور می‌نامند. و منظور از درجه آن است که در داخل هر صنف از وراثت، عده‌ای هستند که به حسب نزدیکی و دوری آنان به متوفی از موقعیت آنها به «درجه» تعبیر می‌شود. به عبارت دیگر منظور از درجه رعایت قاعده «الأقرب يمنع الأبعد» می‌باشد.

با توجه به مطالب بالا، در مورد ارث طبقه اول باید توجه داشت که بین دو صنف طبقه اول درجه مطرح نیست، بدین معنا که آنها در عرض یکدیگر هستند و افراد هر یک از این دو صنف در صورت بودن افرادی از صنف دیگر، از میت ارث می‌برند مانند پدر

با پسر، مادر با دختر، پدر و مادر با نوه‌ها و ... .

اما در مورد افراد صنف اول از طبقه اول یعنی پدر و مادر، بازهم درجه مطرح نیست بدین معنی که در صورت وجود هر یک از آنها یا وجود هر دوی آنها، ارث خواهند برد و نزدیکی یا دوری درجه مطرح نیست ولی در مورد افراد صنف دوم از طبقه اول، رعایت درجه (دوری و نزدیکی به میت) کاملاً باید حفظ شود بدین معنی که در صورت بودن اولاد صلبی (بلافاصل) میت (یعنی پسران و دختران میت)، نوه‌ها ارث نمی‌برند و در صورت بودن نوه‌ها، اولاد آنان که نیره‌های میت هستند ارث نخواهند برد چون در درجه سوم قرار دارند و همینطور هر چه قدر پائین رود درجات بعدی را تشکیل می‌دهد و با بودن درجه مقدم، درجه موخر از ارث محروم می‌باشد.

با توضیح این مطلب در ادامه عبارات شهید، به بیان سهم الارث طبقه اول در حالت‌های مختلف می‌پردازیم.]

### مسئله اول - در صورتی که وارث:

الف - منحصراً پدر، و یا منحصراً مادر باشد و متوفی خویشاوندی در طبقه پدر یا مادر غیر از ایشان بجا نگذاشته باشد = تمامی ترکه به پدر یا مادر داده می‌شود [و به افراد سایر طبقات چیزی داده نمی‌شود] با این تفاوت که:

مادر یک سوم ترکه را به فرض می‌گیرد زیرا در چنین حالتی که تنها وارث متوفی می‌باشد یک سوم فرض مادر است، و بقیه [یعنی دو سوم باقیمانده] از باب ردّ به او داده می‌شود. اما پدر تمامی ترکه را به قرابت به ارث می‌برد زیرا همانگونه که قبلاً [در باب سهام وراثت] بیان شد در چنین حالتی که پدر، وارث منحصراً به فرد متوفی می‌باشد هیچ سهم بالفرض ندارد.

ب - پدر و مادر، هر دو باشند [و وارث دیگری در کار نباشد] = چنانچه مادر حاجب یعنی اخوه نداشته باشد یک سوم ترکه را می‌گیرد، و در صورت وجود حاجب، یک ششم ترکه به او می‌رسد؛ و باقیمانده ترکه از یک سوم [در صورت اول] و یا باقیمانده از یک ششم [در صورت دوم] به پدر داده می‌شود [و پدر در این حالت فرض بر نخواهد بود.]

(الْفَائِئَةُ لِلْإِبْنِ الْمُنْفَرِدِ الْمَالُ، وَكَذَا لِلزَّائِدِ) عَنِ الْوَاحِدِ مِنَ الْأَبْنَاءِ (بَيْنَهُمُ بالسَّوِيَّةِ،

وَلِلْبَنَاتِ الْمُتَفَرِّدَةِ النُّصْفُ تَسْمِيَةً وَ الْبَاقِي رَدًّا وَ لِلْبَنَاتَيْنِ فَضَاعِدًا الثُّلَاثَانِ تَسْمِيَةً وَ الْبَاقِي رَدًّا، وَ لَوِ اجْتَمَعَ الذُّكُورُ وَ الْإِنَاثُ فَلِلذَّكَرِ مِثْلُ حَظِّ الْأُنثِيَيْنِ، وَ لَوِ اجْتَمَعَ مَعَ الْوَالِدِ ذَكَرًا كَانَ أُمَّ أُتْنَى مُتَّحِدًا أُمَّ مُتَّعِدًّا (الْأَبْوَانِ، فَلِكُلِّ) وَاحِدٍ مِنْهُمَا (السُّدُسُ وَ الْبَاقِي) مِنَ الْمَالِ (لِلْإِنِّ) إِنْ كَانَ الْوَالِدُ الْمَفْرُوضُ ابْنًا (أَوِ الْبَنَاتَيْنِ، أَوِ الذُّكُورِ وَ الْإِنَاثِ عَلَى مَا قُلْنَاهُ) لِلذَّكَرِ مِنْهُمْ مِثْلُ حَظِّ الْأُنثِيَيْنِ.

**مسأله دوم:** در صورتی که وارث:

الف - پسر باشد: در صورتی که فقط یک پسر باشد = همه ترکه مال اوست. و در صورتی که بیش از یک پسر باشد = در این صورت نیز همه ترکه به آنان تعلق دارد که آن را به طور مساوی بین خود تقسیم می کنند؛ [مثلاً اگر متوفی فقط چهار پسر داشته باشد و ترکه ۸۰ تومان باشد در اینجا باید ۸۰ را به چهار تقسیم کرده، و به هر کدام از پسران ۲۰ تومان داده می شود].

ب - دختر باشد: در صورتی که فقط یک دختر باشد = نصف ( $\frac{1}{2}$ ) ترکه را به فرض (بالتسمیه)، و باقیمانده [که یک دوّم است] را به ردّ به او می دهند. و در صورتی که دو دختر به بالا باشند = دو سوّم ترکه به فرض، و باقیمانده [که یک سوّم است] به ردّ مال آنها می باشد.

ج - پسران و دختران باشند = [تمامی ترکه بین آنان تقسیم می شود به گونه ای که] سهم هر کدام از پسران [به تنهایی] دو برابر سهم دختر باشد؛ [لازم به ذکر است که در اینجا برای تقسیم ترکه باید هر کدام از پسران را دو نفر فرض کرد و ترکه را بر تعداد پسرها و دخترها تقسیم نمود؛ برای مثال اگر وراثت یک دختر و دو پسر باشند باید ترکه را بر پنج تقسیم کرد، پس اگر ترکه ۱۰۰ تومان باشد  $20 = 100 \div 5$ ، که در این حالت  $\frac{2}{5}$  سهم پسر اوّل [معادل ۴۰ تومان] و  $\frac{2}{5}$  سهم پسر دوّم [معادل ۴۰ تومان] و  $\frac{1}{5}$  سهم دختر [یعنی معادل ۲۰ تومان] است و چنان که ملاحظه می شود سهم هر یک از پسران به تنهایی دو برابر سهم دختر متوفی می شود، نه این که مجموعه سهم پسران، دو برابر سهم دختر شده باشد].

اگر علاوه بر فرزند، خواه پسر یا دختر، و خواه یک نفر باشد یا متعدّد باشند، پدر و مادر متوفی نیز جزء وراثت باشند = به هر کدام از پدر و مادر یک ششم ترکه داده می شود

و باقیمانده ترکه [که چهار ششم ( $\frac{4}{6}$ ) می شود]: برای پسر است در صورتی که فرض کنیم پسر وارث باشد. و برای دختران است [در صورتی که فرض کنیم دختران وارث باشند]. و یا برای پسران و دختران است به همان صورت که گفته شد، یعنی به پسران دو برابر سهم دختران داده می شود.

[در این عبارت این پنج صورت قابل فرض است:

الف - وراثت: پدر، مادر، پسر =  $\frac{1}{6} + \frac{1}{6} = \frac{1+1}{6} = \frac{2}{6}$ ، و باقیمانده که  $\frac{4}{6}$  است به پسر داده می شود.

ب - وراثت: پدر، مادر، پسران =  $\frac{1}{6} + \frac{1}{6} = \frac{1+1}{6} = \frac{2}{6}$ ، و باقیمانده که  $\frac{4}{6}$  است به پسران داده می شود.

ج - وراثت: پدر، مادر، دختر =  $\frac{1}{6} + \frac{1}{6} + \frac{1}{6} = \frac{3+1+1}{6} = \frac{5}{6}$ ؛ و باقیمانده به نسبت سهم هر یک به آنان رد می شود.

د - وراثت: پدر، مادر، دختران =  $\frac{1}{6} + \frac{1}{6} + \frac{2}{6} = \frac{4+1+1}{6} = \frac{6}{6}$ ؛ و چیزی اضافه نمی آید و به عبارت دیگر ترکه با سهام برابری می کند.

هـ - وراثت: پدر، مادر، پسر، دختر =  $\frac{1}{6} + \frac{1}{6} = \frac{1+1}{6} = \frac{2}{6}$ ؛ و باقیمانده یعنی  $\frac{4}{6}$  به پسران و دختران داده می شود به طوری که پسر دو برابر دختر ارث ببرد.

(وَلَهُمَا) أَيِ الْأَبَوَيْنِ (مَعَ الْبِنْتِ الْوَاحِدَةِ السُّدُسَانِ وَ لَهَا النِّصْفُ وَ الْبَاقِي) وَ هُوَ السُّدُسُ (يُرَدُّ) عَلَى الْأَبَوَيْنِ وَ الْبِنْتِ (أَخْمَاسًا) عَلَى نِسْبَةِ الْفَرِيضَةِ فَيَكُونُ جَمِيعُ التَّرَكَةِ بَيْنَهُمْ أَخْمَاسًا. لِلْبِنْتِ ثَلَاثَةُ أَخْمَاسٍ وَ لِكُلِّ وَاحِدٍ مِنْهُمَا خُمْسٌ، وَ الْفَرِيضَةُ جِيئَتْ مِنْ ثَلَاثِينَ، لِأَنَّ أَصْلَهَا سِتَّةٌ: مَخْرَجُ السُّدُسِ وَ النِّصْفِ ثُمَّ يَرْتَقِي بِالضَّرْبِ فِي مَخْرَجِ الْكُسْرِ إِلَى ذَلِكَ.

هَذَا إِذَا لَمْ يَكُنْ لِلْأُمَّ حَاجِبٌ عَنِ الرِّيَادَةِ عَلَى السُّدُسِ (وَمَعَ الْحَاجِبِ يُرَدُّ) الْفَاضِلُ (عَلَى الْبِنْتِ وَ الْأَبِ) خَاصَّةً (أَرْبَاعًا)، وَ الْفَرِيضَةُ جِيئَتْ مِنْ أَرْبَعَةٍ وَ عِشْرِينَ. لِلْأُمَّ سُدُسُهَا: أَرْبَعَةٌ. وَ لِلْبِنْتِ اثْنَا عَشَرَ بِالْأَصْلِ وَ ثَلَاثَةٌ بِالرَّدِّ، وَ لِلْأَبِ أَرْبَعَةٌ بِالْأَصْلِ وَ وَاحِدٌ بِالرَّدِّ (وَلَوْ كَانَ بِنْتَانِ فَصَاعِدًا مَعَ الْأَبَوَيْنِ فَلَا رَدَّ)، لِأَنَّ الْفَرِيضَةَ جِيئَتْ بِقَدْرِ السَّهَامِ.

در صورتی که آن دو، یعنی پدر و مادر: با یک دختر، وراثت متوفی را تشکیل دهند = دوششم به پدر و مادر [یعنی هر کدام یک ششم] داده می شود و یک دوم به دختر تعلق

می‌گیرد  $[\frac{5}{6} = \frac{3+1+1}{6} = \frac{1}{3} + \frac{1}{6} + \frac{1}{6}]$  و در این حالت در مورد مقدار باقیمانده [یعنی یک ششم]: در صورتی که مادر، حاجب از مقدار زاید بر یک ششم نداشته باشد = باقیمانده به پنج قسمت تقسیم می‌شود و به نسبت سهم هر یک به پدر و مادر و دختر ردّ می‌شود؛ بنابراین تمام ترکه را پنج قسمت می‌کنند؛ و به دختر سه پنجم [معادل ۱۸ سهم]، و به هر کدام از پدر و مادر یک پنجم [معادل ۶ سهم] داده می‌شود و مخرج مشترک فریضه در این مسأله، عدد ۳۰ می‌باشد  $[30 = 5 \times 6]$  زیرا اصل فریضه عدد ۶ است که مخرج مشترک یک ششم و نصف می‌باشد و سپس آن را در مخرج کسر یک پنجم [که عدد ۵] است ضرب می‌کنیم و حاصل آن ۳۰ می‌شود [و سپس به ترتیبی که در مبحث تعصیب بیان شد باقیمانده را به نسبت سهم هر یک از پدر و مادر و دختر به آنان ردّ می‌کنیم

$$[\frac{30}{6} = \frac{(3+15) + (1+5) + (5+1)}{6} =$$

اما در صورتی که مادر حاجب (اخوه) داشته باشد] = مقدار زاید [که  $\frac{1}{6}$  می‌شود] چهار قسمت می‌شود و فقط به دختر و پدر ردّ می‌شود، و فریضه در این مسأله عدد ۲۴ می‌شود [که از حاصل ضرب عدد ۴، یعنی صورت سهام تعصیب در فریضه که عدد ۶ می‌باشد بدست می‌آید]؛ و یک ششم آن یعنی  $\frac{4}{34}$  به مادر، و  $\frac{12}{34}$  آن به اصل [که سهم بالفرض است] و  $\frac{3}{34}$  به ردّ، به دختر داده می‌شود [و در مجموع سهم دختر  $\frac{15}{34}$  می‌شود]، و  $\frac{4}{34}$  آن به اصل برای پدر و  $\frac{1}{34}$  به ردّ مال پدر است [که در مجموع  $\frac{5}{34}$  می‌شود].

در صورتی که پدر و مادر، با دو دختر به بالا، و زّات متوفّی را تشکیل دهند = هیچ مقدار از ترکه ردّ نمی‌شود [و هر کدام فقط سهم بالفرض خود را می‌گیرد] زیرا در این حالت فریضه (ترکه) به مقدار سهام است [و چیزی اضافه نمی‌آید تا از باب ردّ به کسی داده شود پس مجموع سهام این است:  $\frac{1}{6} + \frac{1}{6} + \frac{2}{3} = \frac{4+1+1}{6} = \frac{6}{6}$ ]

(وَ لَوْ كَانَ الْبُنْتَانُ فِضَاعِدًا مَعَ أَحَدِ الْأَبْوَيْنِ) خَاصَّةً (يُرَدُّ السُّدُسُ) الْفَاضِلُ عَن سِهَامِهِمْ عَلَيْهِمْ جَمِيعًا (أَخْمَاسًا) عَلَى نِسْبَةِ السَّهَامِ.

در صورتی که: دو دختر به بالا فقط با پدر، و یا فقط با مادر وارث باشند = در این صورت یک ششم باقیمانده از مجموع سهام آنان پنج قسمت می‌شود و به نسبت سهم هر یک به آنان ردّ می‌شود؛ [این مسأله دو صورت دارد: الف - و زّات: دختران، پدر؛ ب



- وراثت: دختران، مادر. بنابراین مجموع سهام:  $\frac{2}{3} + \frac{1}{6} = \frac{1+4}{6} = \frac{5}{6}$  می شود و یک ششم ترکه اضافه می آید؛ حال حاصل ضرب فریضه در صورت سهام تعصیب  $30 = 5 \times 6$  می شود، و در این حالت:  $\frac{20+5}{30} + \frac{5}{30}$  عدد (۵) باقیمانده است و منظور از احماساً همین ۵ قسمت باقیمانده است که ۴ قسمت آن به دختران و یک قسمت آن به پدر رد می شود  $= \frac{(1+5)+(4+20)}{30} = \frac{30}{30}$ ؛ در نتیجه مجموع سهم به فرض و به رد دختران عدد ۲۴ شده و مجموع سهم به فرض و به رد پدر عدد ۶ می شود. اگر وراثت را دختران با مادر فرض کنیم بازهم به همین ترتیب عمل شود.]

(وَلَوْ كَانَ) مَعَ الْأَبَوَيْنِ، أَوْ أَحَدِهِمَا، وَ الْبِنْتِ، أَوْ الْبَنَاتَيْنِ فَضَاءٌ عِدًّا (زَوْجٌ أَوْ زَوْجَةٌ أَخَذَ) كُلُّ وَاحِدٍ مِنَ الزَّوْجِ وَالزَّوْجَةِ (نَصِيبُهُ الْأَدْنَى) وَ هُوَ الرَّبْعُ أَوْ الثُّمْنُ (وَلِلْأَبَوَيْنِ السُّدْسَانِ) إِنْ كَانَا (وَلِأَحَدِهِمَا السُّدُسُ) وَ الْبَاقِي لِلْأَوْلَادِ.

اگر همراه با پدر و مادر یا یکی از آنها، و یک دختر یا دختران، زوج یا زوجه متوفی نیز باشند = هر کدام از زوج یا زوجه، سهم پائین تر خود را که یک چهارم [برای زوج] و یک هشتم [برای زوجه] است می گیرد و در صورت وجود پدر و مادر، هر دو باهم،  $\frac{2}{6}$  به آنان داده می شود، و برای یک نفر از آنها یک ششم است، و بقیه ترکه به فرزندان [یعنی دختران در این مسأله] داده می شود.

صورت‌هایی که در عبارت اخیر مطرح شده است:

۱- وراثت = پدر - مادر - دختر - زوجه

۲- وراثت = پدر - مادر - دختران - زوجه

۳- وراثت = پدر - مادر - دختر - زوج

۴- وراثت = پدر - مادر - دختران - زوج

۵- وراثت = مادر - دختر - زوج

۶- وراثت = مادر - دختران - زوج

۷- وراثت = مادر - دختر - زوجه

۸- وراثت = مادر - دختران - زوجه

۹- وراثت = پدر - دختر - زوج

۱۰- وراثت = پدر - دختران - زوج

۱۱- وراث = پدر - دختر - زوجه

۱۲- وراث = پدر - دختران - زوجه

(وَ حَيْثُ يُفْضَلُ) مِنَ الْفَرِيضَةِ شَيْءٌ بِأَنَّ كَانَ الْوَارِثُ بِنْتًا وَاحِدَةً وَ أَبَوَيْنِ وَ زَوْجَةً، أَوْ بِنْتَيْنِ وَ أَحَدَ الْأَبَوَيْنِ وَ زَوْجَةً، أَوْ بِنْتًا وَ أَحَدَهُمَا وَ زَوْجًا أَوْ زَوْجَةً (يُرَدُّ) عَلَى الْبِنْتِ أَوْ الْبِنْتَيْنِ فَضَاءً، وَ عَلَى الْأَبَوَيْنِ أَوْ أَحَدِهِمَا مَعَ عَدَمِ الْحَاجِبِ، أَوْ عَلَى الْأَبِ خَاصَّةً مَعَهُ (بِالنِّسْبَةِ) دُونَ الزَّوْجِ وَ الزَّوْجَةِ.

(ه) هرگاه مقداری از ترکه اضافه بیاید مقدار زاید به دختر، یا دختران، و به پدر و مادر، و یا یکی از آنها در صورتی که مادر حاجب نداشته باشد، و یا فقط به پدر در صورتی که مادر حاجب داشته باشد به نسبت سهم هر کدام از آنان ردّ می شود؛ اما به زوج و زوجه چیزی [از مقدار زاید] ردّ نمی شود؛ و زاید آمدن مقداری از فریضه در این موارد است:

مورد اول: وراث = یک دختر، پدر، مادر، زوجه

$$[مجموع سهم: \frac{23}{24} = \frac{12+4+4+3}{24} = \frac{1}{8} + \frac{1}{6} + \frac{1}{6} + \frac{1}{4}; \text{ و } \frac{1}{44} \text{ اضافه می آید.}]$$

مورد دوم: وراث = دختران، پدر، زوجه

$$[مجموع سهم: \frac{23}{24} = \frac{16+4+3}{24} = \frac{1}{8} + \frac{1}{6} + \frac{2}{3}; \text{ و } \frac{1}{44} \text{ اضافه می آید.}]$$

مورد سوم: وراث = دختران، مادر، زوجه

$$[مجموع سهم: \frac{23}{24} = \frac{16+4+3}{24} = \frac{1}{8} + \frac{1}{6} + \frac{2}{3}; \text{ و } \frac{1}{44} \text{ اضافه می آید.}]$$

مورد چهارم = وراث = یک دختر، پدر، زوج

$$[مجموع سهم: \frac{11}{12} = \frac{6+2+3}{12} = \frac{1}{4} + \frac{1}{6} + \frac{1}{4}; \text{ و } \frac{1}{11} \text{ اضافه می آید.}]$$

مورد پنجم = وراث = یک دختر، مادر، زوج

$$[مجموع سهم: \frac{11}{12} = \frac{6+2+3}{12} = \frac{1}{4} + \frac{1}{6} + \frac{1}{4}; \text{ و } \frac{1}{11} \text{ اضافه می آید.}]$$

مورد ششم: وراث = یک دختر، پدر، زوجه

$$[مجموع سهم: \frac{19}{24} = \frac{12+4+3}{24} = \frac{1}{8} + \frac{1}{6} + \frac{1}{4}; \text{ و } \frac{5}{24} \text{ اضافه می آید.}]$$

مورد هفتم: وراث = یک دختر، مادر، زوج

$$[مجموع سهم: \frac{19}{24} = \frac{12+4+3}{24} = \frac{1}{8} + \frac{1}{6} + \frac{1}{4}; \text{ و } \frac{5}{24} \text{ اضافه می آید.}]$$

(وَلَوْ دَخَلَ نَقْصٌ) بِأَنَّ كَانَ الْوَارِثُ أَبَوَيْنِ وَبِنْتَيْنِ مَعَ الزَّوْجِ، أَوْ الزَّوْجَةَ، أَوْ بِنْتًا وَأَبَوَيْنِ مَعَ الزَّوْجِ، أَوْ بِنْتَيْنِ وَ أَحَدَ الْأَبَوَيْنِ مَعَهُ (كَانَ) التَّقْصُ (عَلَى الْبِنْتَيْنِ فَضَاعِدًا) أَوْ الْبِنْتِ (دُونَ الْأَبَوَيْنِ وَالزَّوْجِ)، لِمَا تَقَدَّمَ.

(و) هرگاه نقص و کمبودی پیش آید در این صورت نقص بر دو دختر به بالا، و یا بر دختر متوفی وارد می شود، و بر پدر و مادر و زوج نقص وارد نمی شود به خاطر دلیلی که قبلاً بیان شد؛ و وارد شدن نقص و کمبود در این موارد است:

مورد اول: وراثت = پدر، مادر، دختران، زوج

[مجموع سهام:  $\frac{15}{12} = \frac{2+2+8+3}{12}$ ؛ که نقص بر دختران وارد

می شود، یعنی به جای  $\frac{8}{12}$ ،  $\frac{5}{12}$  می گیرند.]

مورد دوم: وراثت = پدر، مادر، دختران، زوجه

[مجموع سهام:  $\frac{27}{44} = \frac{4+4+16+3}{44}$ ؛ که نقص بر دختران وارد

می شود، یعنی به جای  $\frac{16}{44}$ ،  $\frac{13}{44}$  می گیرند.]

مورد سوم: وراثت = دختر، پدر، مادر، زوج

[مجموع سهام:  $\frac{13}{12} = \frac{6+2+2+3}{12}$ ؛ که نقص بر دختر وارد می شود،

یعنی به جای  $\frac{6}{12}$ ،  $\frac{5}{12}$  می گیرند.]

مورد چهارم: وراثت = دختران، پدر، زوج

[مجموع سهام:  $\frac{13}{12} = \frac{8+2+3}{12}$ ؛ که دختران به جای  $\frac{8}{12}$ ،  $\frac{7}{12}$  می گیرند.]

مورد پنجم: وراثت = دختران، مادر، زوج

[مجموع سهام:  $\frac{13}{12} = \frac{8+2+3}{12}$ ؛ که همانند صورت قبلی است.]

(وَلَوْ كَانَ مَعَ الْأَبَوَيْنِ) خَاصَّةً (زَوْجٌ أَوْ زَوْجَةٌ، فَلَهُ نَصِيبُهُ الْأَعْلَى)، لِفَقْدِ الْوَالِدِ (وَلِلْأُمِّ ثُلُثُ الْأَصْلِ) مَعَ عَدَمِ الْحَاجِبِ، وَ سُدُّهُ مَعَهُ (وَ الْبَاقِي لِلْأَبِ) وَ لَا يَصْدُقُ اسْمُ التَّقْصِ عَلَيْهِ هُنَا، لِأَنَّهُ جَبْنٌ لَا تَسْمِيَةَ لَهُ، وَ هَذَا هُوَ الَّذِي أَوْجَبَ إِدْخَالَ الْأَبِ فِيمَنْ يَنْقُصُ عَلَيْهِ كَمَا سَلَفَ.

اگر تنها با پدر و مادر، زوج یا زوجه وارث متوفی باشند زوج یا زوجه سهم بالاتر خود را می گیرند، زیرا متوفی فرزند ندارد. و مادر در صورتی که حاجب نداشته باشد یک سوم

از اصل ترکه می‌گیرد، و در صورت وجود حاجب [یعنی اخوه]، یک ششم ترکه به مادر تعلق می‌گیرد. و باقیمانده به پدر داده می‌شود، و در این مسأله [که در صورت وجود حاجب برای مادر، مقدار کمتری از باقیمانده به پدر داده می‌شود و در صورت عدم وجود حاجب، به سهم پدر اضافه می‌گردد] صدق نمی‌کند که بر پدر نقص وارد شده است، زیرا [وارد شدن نقص در جایی است که وراثت فرض بر باشند و حال آن‌که] پدر در چنین حالتی که متوفی فرزند ندارد فرض مشخص و معین ندارد [بلکه باقیمانده را به ارث می‌برد] اما همین که سهم پدر در برخی از موارد کمتر از مادر می‌شود سبب شده است که شهید اول، پدر را در ردیف کسانی قرار دهند که نقص بر آنها وارد می‌شود، چنان‌که قبلاً بیان شد؛ [بنابراین در این عبارت دو صورت از اجتماع وراثت مطرح شده است که عبارتند از:

الف - وراثت: پدر، مادر، زوج:  $\frac{1}{3} + \frac{1}{3} = \frac{2}{3} = \frac{3+2}{6}$ ؛ و  $\frac{5}{6}$  باقیمانده به قرابت، مال پدر است. در این حالت سهم پدر کمتر از سهم مادر است اما توهم نشود که نقص بر پدر وارد می‌شود.

ب - وراثت: پدر، مادر، زوجه:  $\frac{1}{3} + \frac{1}{3} = \frac{2}{3} = \frac{3+2}{6}$ ؛ و  $\frac{5}{6}$  باقیمانده به قرابت به پدر می‌رسد و در اینجا سهم پدر از سهم مادر بیشتر می‌شود.

(الْأَثْنَاءُ: أَوْلَادُ الْأَوْلَادِ يَقُومُونَ مَقَامَ آبَائِهِمْ عِنْدَ عَدَمِهِمْ) سَوَاءٌ كَانَ الْأَبْوَانِ مَوْجُودِينَ أَمْ أَحَدَهُمَا أَمْ لَا، عَلَى أَصَحِّ الْقَوْلَيْنِ، خِلَافًا لِلصَّدُوقِ حَيْثُ شَرَطَ فِي تَوْرِيثِهِمْ عَدَمَ الْأَبَوَيْنِ (وَيَأْخُذُ كُلُّ مِنْهُمُ نَصِيبَ مَنْ يَتَقَرَّبُ بِهِ) فَلَابِنِ الْبِنْتِ ثُلُثٌ، وَلِبِنْتِ الْإِبْنِ ثُلُثَانٌ، وَكَذَا مَعَ التَّعَدُّدِ. هَذَا هُوَ الْمَشْهُورُ بَيْنَ الْأَصْحَابِ رِوَايَةً وَفَتْوَى.

وَ قَالَ الْمُؤْتَضِيُّ وَ جَمَاعَةٌ: يُعْتَبَرُ أَوْلَادُ الْأَوْلَادِ بِأَنْفُسِهِمْ. فَلِلذَكَرِ ضِعْفُ الْأُنْثَى وَإِنْ كَانَ يَتَقَرَّبُ بِأُمِّهِ وَ تَتَقَرَّبُ الْأُنْثَى بِأَبِيهَا، لِأَنََّّهُمْ أَوْلَادٌ حَقِيقَةٌ فَيَدْخُلُونَ فِي عُمُومِ ﴿يُوصِيكُمُ اللَّهُ فِي أَوْلَادِكُمْ لِلذَّكَرِ مِثْلُ حَظِّ الْأُنثِيَيْنِ﴾، إِذْ لَا شُبْهَةَ فِي كَوْنِ أَوْلَادِ الْأَوْلَادِ - وَإِنْ كُنَّ إِنَاثًا - أَوْلَادًا، وَ لِهَذَا حُرِّمَتْ حَلَائِلُهُمْ بِآيَةِ: ﴿وَ حَلَائِلُ أَبْنَائِكُمُ﴾، وَ حُرِّمَتْ بَنَاتُ الْإِبْنِ وَ الْبِنْتِ بِقَوْلِهِ تَعَالَى: ﴿وَ بَنَاتِكُمْ﴾ وَ أَحِلَّ رُؤْيَاهُ زِينَتَهُنَّ لِإِبْنَائِهِمْ أَوْلَادَهُنَّ مُطْلَقًا بِقَوْلِهِ تَعَالَى: ﴿أَوْ أَبْنَائِهِنَّ أَوْ أَبْنَاءَ بَعُولَتِهِنَّ﴾ كَذَلِكَ إِلَى غَيْرِ ذَلِكَ مِنَ الْأَدِلَّةِ.

وَ هَذَا كُلُّهُ حَقٌّ لَوْ لَا دَلَالَةُ الْأَخْبَارِ الصَّحِيحَةِ عَلَى خِلَافِهِ هُنَا كَصَحِيحَةِ عَبْدِ الرَّحْمَنِ

بْنِ الْحَجَّاجِ عَنِ الصَّادِقِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ: «بَنَاتُ الْبَنَاتِ يَقُومْنَ مَقَامَ الْبَنَاتِ إِذَا لَمْ يَكُنْ لِلْمَيِّتِ وَلَدٌ وَ لَا وَارِثٌ غَيْرُهُنَّ» وَ صَحِيحَةٌ سَعْدِ بْنِ أَبِي خَلْفٍ عَنِ الْكَاطِمِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ: «بَنَاتُ الْبَنَاتِ يَقُومْنَ مَقَامَ الْبَنَاتِ إِذَا لَمْ يَكُنْ لِلْمَيِّتِ بَنَاتٌ وَ لَا وَارِثٌ غَيْرُهُنَّ، وَ بَنَاتُ الْإِبْنِ يَقُومْنَ مَقَامَ الْإِبْنِ إِذَا لَمْ يَكُنْ لِلْمَيِّتِ وَلَدٌ وَ لَا وَارِثٌ غَيْرُهُنَّ» وَ غَيْرِهِمَا، وَ هَذَا هُوَ الْمَخْصَصُ لِآيَةِ الْإِرْثِ.

**مسأله سوم:** فرزندان فرزندان در صورت نبودن پدرانشان؛ بجای آنها قرار می گیرند؛ و طبق صحیح ترین دو قول فرقی نمی کند که پدر و مادر متوفی و یا یکی از آنها زنده باشند، یا زنده نباشند؛ برخلاف نظر شیخ صدوق، که ارث بردن فرزندان فرزندان را مشروط به این می داند که پدر و مادر متوفی حیات نداشته باشند [ولی با وجود آنان نوبت به نوه یا نبیره نمی رسد] و طبق نظر مشهور فقهای امامیه، که هم شهرت روایی دارد و هم شهرت فتوایی: هر کدام از فرزندان فرزندان سهم کسی را می برد که به واسطه او با متوفی خویشاوند شده است؛ از اینرو پسر دختر متوفی [یعنی نوه دختری] یک سوم ترکه، و دختر پسر متوفی [یعنی نوه پسری] دو سوم ارث می برد، و به همین ترتیب در صورتی که متعدد باشند [فرزندان دختر متوفی نصف فرزندان پسر متوفی ارث می برند، زیرا سهم پسر دو برابر دختر است و سهم فرزندان آنان نیز همینگونه تقسیم می شود].

سید مرتضی و گروهی از فقها: گفته اند که خود فرزندان فرزندان ملاک هستند، بنابراین به نوه میّت در صورتی که پسر باشد دو برابر نوه ای می دهند که دختر باشد اگر چه آن پسر، نوه دختری متوفی؛ و آن دختر، نوه پسری متوفی باشد؛ و دلیل این حکم آن است که فرزندان فرزندان (نوه ها) حقیقتاً فرزندان متوفی محسوب می شوند و از اینرو مشمول آیه «یوصیکم الله فی اولادکم للذکر مثل حظّ الانثیین» [نساء: ۱۱] می باشند؛ چه آن که فرزندان فرزندان نیز اولاد (فرزندان) می باشند اگر چه دختر باشند و به همین خاطر است که به استناد آیه «و حلالل ابناءکم» [نساء: ۲۳] همسران فرزندان فرزندان بر اجداد حرام شده اند [و این آیه به حرمت همسر فرزند صلبی اختصاص ندارد] و به استناد آیه «حرمت علیکم... بناتکم» [نساء: ۲۳] دختران پسر و نیز دختران دختر [ازدواج اجداد با آنان] حرام شده است و به استناد آیه «أو ابناهنّ أو ابناء بعولتهنّ» [نور: ۳۱] دیدن زینت و جمال مادران برای پسران اولاد آنها مطلقاً [خواه نوه دختری، خواه نوه پسری] حلال است؛ و سایر ادله ای [که دلالت می کند بر این که به فرزند فرزند عرفاً «فرزند» صدق

می‌کند.]

جواب شهیدثانی آن است که: همه این مطالب [که سید مرتضی بیان کردند] درست و بجاست اگر روایات صحیحی که برخلاف کلام سیدمرتضی در مسأله ارث دلالت می‌کند وجود نمی‌داشت مانند روایت صحیحه عبدالرحمن بن حجاج از امام صادق(ع)<sup>۱</sup> که فرمود: «دختران دختر بجای دختر قرار می‌گیرند در صورتی که متوفی فرزند و وارثی غیر از ایشان نداشته باشد»؛ و روایت صحیحه سعد بن ابی خلف که در آن روایت از قول امام کاظم(ع)<sup>۲</sup> آمده است که: «دختران دختر جای دختر را می‌گیرند اگر متوفی دختران و وارثی غیر از ایشان نداشته باشد، و دختران پسر جای پسر را می‌گیرند اگر متوفی فرزند و وارثی غیر از ایشان نداشته باشد»؛ و روایات دیگری غیر از این دو روایت؛ و دلالت این روایات صحیحه، آیه ارث را تخصیص می‌زنند.

فَإِنْ قِيلَ: لَا دَلَالَهَ لِلرَّوَايَاتِ عَلَى الْمَشْهُورِ، لِأَنَّ قِيَامَهُنَّ مَقَامَهُمْ ثَابِتٌ عَلَى كُلِّ حَالٍ فِي أَصْلِ الْإِرْثِ، وَ لَا يَلْزَمُ مِنْهُ الْقِيَامُ فِي كَيْفِيَّتِهِ وَ إِنْ أَحْتَمَلَهُ، وَ إِذَا قَامَ الْأَحْتِمَالُ لَمْ يَصْلُحْ لِمُعَارَضَةِ الْآيَةِ الدَّالَّةِ بِالْقَطْعِ عَلَى أَنَّ لِلذَّكَرِ مِثْلَ حِظِّ الْأُنثِيَيْنِ.  
قُلْنَا: الظَّاهِرُ مِنْ قِيَامِ الْأَوْلَادِ مَقَامَ الْأَبَاءِ وَ الْأُمَّهَاتِ تَنْزِيلُهُمْ مَنزِلَتَهُمْ لَوْ كَانُوا مَوْجُودِينَ مُطْلَقًا، وَ ذَلِكَ يَدُلُّ عَلَى الْمَطْلُوبِ، مُضَافًا إِلَى عَمَلِ الْأَكْثَرِ.

[اشکال] اگر گفته شود: هیچ یک از این روایات بر قول مشهور دلالتی ندارند زیرا این که نوه‌های دختر جانشین مادران خود می‌شوند در هر حال نسبت به اصل ارث ثابت می‌باشد [و کسی آن را انکار نمی‌کند] اما مستلزم این نیست که در کیفیت ارث [و مقدار ارث] نیز جانشین مادر یا پدر خود باشند اگر چه احتمال دارد که جانشینی در مقدار ارث منظور باشد و وقتی که احتمال وجود دیگر روایات نمی‌تواند با آیه قرآن که به طور قطع بر دو برابر بودن سهم پسر نسبت به دختر دلالت دارد معارضه کنند [و آن را تخصیص بزنند].

جواب اشکال: در پاسخ می‌گوئیم که: اولاً - ظاهر این مطلب که فرزندان فرزندان،

۱. وسایل الشیعه، ج ۱۷، ص ۴۵۰، حدیث ۴. (مترجم)

۲. همان منبع، ص ۴۴۵، حدیث ۳. (مترجم)

جانشین پدران و مادران خود می شوند این است که اگر پدران و مادران موجود می بودند فرزندان فرزندان را نازل منزله آنان باید دانست مطلقاً [خواه در اصل ارث، و خواه در مقدار ارث؛ به طوری که عیناً همان حکم آنان را داشته باشند]، و همین ظاهر بر مطلوب ما دلالت می کند. ثانیاً - به علاوه این که بیشتر فقها مطابق همین معنا از روایات فتوا داده اند.

وَلَوْ تَعَدَّدَ أَوْلَادُ الْأَوْلَادِ فِي كُلِّ مَرْتَبَةٍ أَوْ فِي بَعْضِهَا، فَسَهُمُ كُلِّ فَرِيقٍ (يَقْتَسِمُونَ بَيْنَهُمْ) كَمَا افْتَسَمَ آبَاؤُهُمْ (لِلذَّكْرِ مِثْلُ حَظِّ الْأُنثِيَيْنِ وَإِنْ كَانُوا) أَيُّ الْأَوْلَادِ الْمُتَعَدِّدُونَ (أَوْلَادَ بِنْتٍ) عَلَى أَصْحَابِ الْقَوْلَيْنِ، لِعُمُومِ قَوْلِهِ تَعَالَى ﴿لِلذَّكْرِ مِثْلُ حَظِّ الْأُنثِيَيْنِ﴾ وَلَا مُعَارِضَ لَهَا هُنَا.

وَقِيلَ: يَقْتَسِمُ أَوْلَادُ الْبِنْتِ بِالسَّوِيَّةِ كَافْتِسَامٍ مَنْ يَنْتَسِبُ إِلَى الْأُمِّ كَالْخَالَةِ وَالْإِخْوَةِ لِلْأُمِّ، وَ يُعَارِضُ بِحُكْمِهِمْ بِافْتِسَامِ أَوْلَادِ الْأَخْتِ لِلْأَبِ مُتَّفَاوِتِينَ.

اگر فرزندان فرزندان (نوه‌ها) در هر مرتبه [یعنی نوه‌های پسری و نوه‌های دختری]، و یا در برخی از مراتب [مثلاً نوه‌های دختری] متعدد باشند: طبق صحیح ترین دو قول: هر گروهی سهم خود را می گیرد و آنگونه که پدرانشان تقسیم می کردند آن را بین خود تقسیم می کنند به گونه ای که پسر دو برابر دختر سهم ببرد اگر چه همه نوه‌ها، نوه دختری باشند، زیرا آیه شریفه «لِلذَّكْرِ مِثْلُ حَظِّ الْأُنثِيَيْنِ» عمومیت دارد، و در مورد نحوه تقسیم سهم نوه‌ها بین خودشان هیچ معارضی برای عموم آیه وجود ندارد. ولی طبق نظر برخی از فقها: اولاد دختر ارث را بین خود به طور مساوی تقسیم می کنند [و پسرها و دخترها یکسان سهم می برند] همانگونه که خویشاوندانی که از طرف مادر به متوفی منسوب می شوند نظیر خاله و دایی و برادران و خواهران مادری، ارث را به طور مساوی بین خود تقسیم می نمایند. و از نظر شهیدثانی: این قول برخی از فقها [یک قاعده کلی نیست و] با حکم فقها مبنی بر این که خواهرزاده‌های پدری متوفی [در صورتی که پسر و دختر باشند] ارث را به طور متفاوت [و پسر دو برابر دختر] تقسیم می کنند نقض می شود [با وجود این که آنان از طرف مادر خود با متوفی خویشاوند هستند].

(الرَّابِعَةُ: يُحِبُّ) أَيُّ: يُعْطَى (الْوَلَدُ الْأَكْبَرُ) أَيُّ: أَكْبَرُ الذُّكُورِ إِنْ تَعَدَّدُوا وَإِلَّا فَالذَّكْرُ (مِنْ تَرَكَةِ أَبِيهِ) زِيَادَةً عَلَى غَيْرِهِ مِنَ الْوَرَاثِ (بِثِيَابِهِ، وَ خَاتَمِهِ، وَ سَيْفِهِ، وَ مُصْحَفِهِ).

وَهَذَا الْجِبَاءُ مِنْ مُتَّفَرِّدَاتِ عُلَمَائِنَا، وَ مُسْتَنَدُهُ رِوَايَاتٌ كَثِيرَةٌ عَنِ أُمَّةِ الْهُدَى.  
وَالْأَظْهَرُ: أَنَّهُ عَلَى سَبِيلِ الْأِسْتِحْقَاقِ. وَ قِيلَ: عَلَى سَبِيلِ الْأِسْتِحْبَابِ، وَ فِي الرِّوَايَاتِ  
مَا يَدُلُّ عَلَى الْأَوَّلِ، لِأَنَّهُ جَعَلَهَا فِيهَا لَهُ بِاللَّامِ الْمُفِيدَةِ لِلْمَلِكِ أَوْ الْأَخْتِصَاصِ أَوْ  
الْإِسْتِحْقَاقِ.

وَ الْأَشْهَرُ: اخْتِصَاصُهُ بِهَا مَجَانًّا، لِإِطْلَاقِ التُّصَوُّصِ بِهِ. وَ قِيلَ: بِالْقِيَمَةِ أَفْتِصَارًا فِيمَا  
خَالَفَ الْأَصْلَ وَ نَصَّ الْكِتَابِ عَلَى مَوْضِعِ الْوِفَاقِ.

### مسأله چهارم - حبوه:

در صورتی که فرزندان متوفی متعدّد باشند به فرزند بزرگتر، یعنی بزرگترین پسر، و  
گر نه [اگر فرزند بزرگتر او دختر باشد] به پسر متوفی [که از نظر سنّ از دختران کوچکتر  
است] این چیزها حبوه می شود یعنی داده می شود: ۱ - لباس، ۲ - انگشتر، ۳ -  
شمشیر، ۴ - قرآن؛ و دادن این چیزها علاوه بر سهمی است که با سایر ورّاث در آن  
شریک می باشد؛ و دادن حبوه به بزرگترین پسر متوفی از اختصاصات امامیه بوده، و  
روایات بسیاری از ائمه هدی (ع) مدرک و مستند این حکم می باشد.

طبق قول ظاهرتر، دادن حبوه به پسر بزرگتر از باب این است که وی استحقاق آن را  
دارد [و دیگران در آن حقی ندارند و بر آنان واجب است که حقّ پسر بزرگتر را به او  
بدهند] و برخی از فقها گفته اند که دادن حبوه استحباب دارد اما روایاتی وجود دارد که بر  
قول اوّل [یعنی وجوب دادن حبوه] دلالت می کند زیرا در آن روایات حبوه را برای فرزند  
بزرگتر قرار داده است و از لازم [یعنی «له»] که افاده ملکیت یا اختصاص یا استحقاق  
می کند تعبیر نموده است [که با استحباب سازگاری نخواهد داشت].

طبق قول مشهورتر: حبوه به طور مجّانی به پسر بزرگتر اختصاص دارد، زیرا در  
روایات به طور مطلق آمده است که حبوه برای پسر بزرگتر است. ولی طبق قول برخی از  
فقها: حبوه در مقابل قیمت آن به پسر بزرگتر داده می شود، زیرا در حکمی که برخلاف  
اصل و نصّ قرآن است به موردی که محلّ اتّفاق است اکتفا شود [و قدر متیقّن صورتی  
است که صاحب حبوه، قیمت آن را به سایر ورّاث بپردازد، چه آن که نصّ قرآن برای هر  
یک از ورّاث، سهم معینی را مشخص کرده است و برای پسر بزرگتر سهم بیشتری قایل  
نشده است].



وَالْمُرَادُ بِثِيَابِهِ: مَا كَانَ يَلْبَسُهَا أَوْ أَعَدَّهَا لِلْبَسِ وَإِنْ لَمْ يَكُنْ لِبَسِهَا، لِذِلَالَةِ الْعُرْفِ عَلَى كَوْنِهَا ثِيَابَهُ وَلِبَاسَهُ، وَثِيَابُ جِلْدِهِ، عَلَى مَا وَرَدَ فِي الْأَخْبَارِ. وَلَوْ فُصِّلَتْ وَ لَمْ تَكْمُلْ خِيَاطُهَا فَفِي دُخُولِهَا وَجْهَانِ: مِنْ إِضَافَتِهَا إِلَيْهِ بِذَلِكَ. وَ مِنْ عَدَمِ صِدْقِ كَوْنِهَا ثِيَاباً بِالْإِضَافَاتِ الْمَذْكُورَةِ عُرْفاً. وَالْأَقْوَى أَنَّ الْعِمَامَةَ مِنْهَا وَإِنْ تَعَدَّدَتْ، أَوْ لَمْ تُبْس إِذَا اتَّخَذَهَا لَهُ، وَ كَذَا السَّرَاوِيلُ، وَ فِي دُخُولِ شَدِّ الْوَسْطِ نَظَرٌ.

منظور از «لباس»، لباسهایی است که متوفی آنها را می پوشیده است، و یا این که آنها را برای پوشیدن آماده کرده بوده است [و آنها را به تن نکرده است] به خاطر آن که عرف این دسته از لباس ها را نیز ثياب و لباس متوفی محسوب می کند؛ و لباس زیر (زیرپوش) [که به منظور نگهداری سایر لباس ها از کثیف شدن به واسطه عرق و امثال آن پوشیده می شود] چنان که در روایات آمده است نیز لباس بشمار می آید؛ و اگر متوفی [در زمان حیات] پارچه ای را بریده باشد ولی هنوز دوختن آن تکمیل نشده باشد آیا لباس محسوب می شود یا نه؟ در اینباره دو احتمال است:

احتمال اول: [لباس محسوب می شود] زیرا به واسطه بریدن لباس آن را به متوفی نسبت می دهند [و به عنوان لباس او نام می برند].

احتمال دوم: [لباس محسوب نمی شود] زیرا اگر چه لباس را به متوفی نسبت می دهند ولی عرفاً به لباس بریده شده، «لباس» صدق نمی کند [چه آن که لباس به معنای خاص نیست تا این که بتوان عنوان لباس بودن را به آن نسبت داد].

قول قوی تر آن است که عمامه از جمله لباس ها محسوب می شود اگر چه متعدّد باشد، و یا این که متوفی آن را هنوز نپوشیده باشد به شرط آن که پارچه آن را به منظور عمامه تهیه کرده باشد؛ و شلوار نیز همان حکم عمامه را دارد [که جزء لباس محسوب می شود]؛ و درباره این که کمر بند نیز از جمله لباس ها بشمار می آید یا نه؟ محلّ تأمل است [زیرا اسم لباس بر آن صدق نمی کند].

أَمَّا الْحِذَاءُ وَ نَحْوُهُ مِمَّا يُتَّخَذُ لِلرَّجُلِ فَلَا، وَ كَذَا لَوْ كَانَ الْمُتَّخَذُ لِشَدِّ الْوَسْطِ غَيْرِ ثَوْبٍ. وَ فِي بَعْضِ الْأَخْبَارِ إِضَافَةُ السَّلَاحِ، وَ الدَّرْعِ وَ الْكُتْبِ وَ الرَّحْلِ وَ الرَّاحِلَةِ، وَ لَكِنَّ الْأَصْحَابَ أَعْرَضُوا عَنْهُ وَ خَصُّوْهَا بِالْأَزْبَعَةِ، مَعَ أَنَّهَا لَمْ تُذَكَّرْ فِي خَبَرِ مُجْتَمِعَةٍ، وَإِنَّمَا اجْتَمَعَتْ فِي أَخْبَارٍ، وَ الرَّوَايَةُ الْجَمَاعَةُ لِهَذِهِ الْأَشْيَاءِ صَحِيحَةٌ، وَ ظَاهِرُ الصَّدُوقِ اخْتِيَارُهَا، لِأَنَّهُ ذَكَرَهَا

فِي الْفَقِيهِ مَعَ التَّزَامِهِ أَنْ لَا يَزْوِي فِيهِ إِلَّا مَا يَعْمَلُ بِهِ، وَلَمْ يَذْكُرِ الْأَصْحَابُ الدَّرْعَ، مَعَ أَنَّهُ ذُكِرَ فِي عِدَّةِ أَخْبَارٍ. وَالْإِفْتِصَارُ عَلَى مَا ذَكَرُوهُ أَوْلَىٰ إِنْ لَمْ يُنَافِ الْأَوْلَوِيَّةَ أَمْرًا آخَرَ. أَمَّا غَيْرُ الدَّرْعِ مِنْ آلَاتِ الْحَرْبِ كَالْبَيْضَةِ فَلَا يَدْخُلُ قَطْعًا، لِعَدَمِ دُخُولِهِ فِي مَفْهُومِ شَيْءٍ مِمَّا ذُكِرَ.

وَ فِي دُخُولِ الْفَلَنْسُوَةِ وَ التَّوْبِ مِنَ اللَّبْدِ نَظَرٌ. مِنْ عَدَمِ دُخُولِهِمَا فِي مَفْهُومِ التَّيَابِ وَ تَنَاوُلِ الْكِسْوَةِ الْمَذْكُورَةِ فِي بَعْضِ الْأَخْبَارِ لَهُمَا. وَ يُمَكِّنُ الْفَرْقُ، وَ دُخُولُ الثَّانِي دُونَ الْأَوَّلِ: بِمَنْعِ كَوْنِ الْفَلَنْسُوَةِ مِنَ الْكِسْوَةِ، وَ مِنْ ثَمَّ لَمْ تُجْزَ فِي كِفَارَةِ الْيَمِينِ الْمُجْزِي فِيهَا مَا يُعَدُّ كِسْوَةً.

اما این چیزها جزء لباس محسوب نمی شود: ۱ - کفش و چیزهایی از قبیل آن، که برای پوشش پا استفاده می شود. ۲ - اگر چیزی که به کمر می بندند از غیرجنس پارچه باشد [مانند کمر بند چرمی].

در برخی روایات، سلاح و زره و کتاب، و زین و مرکب سواری نیز به عنوان حبه افزوده شده است اما فقهای امامیه از این موارد اعراض کرده و حبه را به همان چهار چیز [یعنی لباس، انگشتر، شمشیر و قرآن] اختصاص داده اند با وجود این که چهار مورد مذکور همگی در یک روایت ذکر نشده است، بلکه در روایات متعدّد بیان شده اند؛ و روایتی که این چهار چیز در آن یکجا آمده است روایت صحیح است و از ظاهر کلام شیخ صدوق برمی آید که حبه بودن این چهار مورد را اختیار کرده است زیرا آنها را در کتاب «من لایحضره الفقیه» ذکر نموده است و ایشان ملتزم است که روایاتی را در این کتاب بیاورد که به آنها عمل می کند؛ ولی فقهای امامیه [در باب حبه] زره را نام نبرده اند با این که در تعدادی از روایات ذکر شده است؛ و [از نظر شهیدثانی] شایسته است که به آنچه فقها ذکر کرده اند [یعنی همان چهار موردی که ذکر شد] اکتفا شود به شرط این که اولویّت مزبور با امر دیگری منافات نداشته باشد [مثلاً اگر مستحقّ حبه، صغیر باشد احتیاط اقتضا می کند که مصادیق احتمالی حبه نیز به او داده شود، حال اگر حبه را منحصر در همان چهار چیز بدانیم با احتیاط مذکور منافات دارد]. اما سایر آلات و ادوات جنگ نظیر کلاهخود، قطعاً از مصادیق حبه محسوب نمی شود زیرا نمی توان آن را از مصادیق هیچ یک از موارد چهارگانه مذکور دانست.

درباره این که عرقچین و جامه‌ای که از پشم گوسفند به صورت نمد و امثال آن تهیه می‌کنند مشمول عنوان لباس می‌شود یا نه؟ دو احتمال است:

احتمال اول: [جزء لباس محسوب نمی‌شود] زیرا مفهوم «لباس»، شامل این دو مورد نمی‌شود [و در نتیجه از مصادیق حبه نخواهند بود].

احتمال دوم: [جزء لباس محسوب می‌شود] زیرا در برخی از روایات عنوان «کسوه» [به جای «ثياب»] آمده است که شامل این دو مورد نیز می‌شود.

شاید فرق بین عرقچین و جامه‌ای که از پشم گوسفند تهیه می‌کنند این باشد که مورد دوم [یعنی جامه] در عنوان کسوه داخل است ولی مورد اول [یعنی عرقچین] داخل در عنوان کسوه نمی‌باشد و ما قبول نداریم که عرقچین از مصادیق کسوه باشد، و شاهد بر این ادعا آن است که در کفاره قسم [وقتی با قسم مخالفت شود] اگر مخالفت کننده چیزی را که عنوان «کسوه» بر آن صدق می‌کند بپردازد کافی است ولی با این وجود اگر عرقچین بدهد کفایت نمی‌کند.

وَلَوْ تَعَدَّدَتْ هَذِهِ الْأَجْنَاسُ فَمَا كَانَ مِنْهَا بِلَفْظِ الْجَمْعِ كَالثِّيَابِ تَدْخُلُ أَجْمَعُ، وَمَا كَانَ بِلَفْظِ الْوَحْدَةِ كَالسَّيْفِ وَالْمُصْحَفِ يَتَنَاوَلُ وَاحِدًا، وَيَخْتَصُّ مَا كَانَ يَغْلِبُ نِسْبَتُهُ إِلَيْهِ، فَإِنْ تَسَاوَتْ تَخَيَّرَ الْوَارِثُ وَاحِدًا مِنْهَا عَلَى الْأَقْوَى وَ يَحْتَمِلُ الْقُرْعَةَ.

وَالْعِمَامَةُ مِنْ جُمْلَةِ الثِّيَابِ فَتَدْخُلُ الْمُتَعَدَّدَةُ، وَ فِي دُخُولِ حُلِيَّةِ السَّيْفِ، وَ جَفْنِهِ، وَ سُبُورِهِ، وَ بَيْتِ الْمُصْحَفِ وَ جِهَانٍ: مَنْ تَبَعِيَّتُهَا لَهَا عُرْفًا، وَ انْتِفَائُهَا عَنْهُمَا حَقِيقَةً. وَ الْأَقْوَى: دُخُولُهَا.

وَلَا يُشْتَرَطُ بُلُوغُ الْوَلَدِ، لِلْإِطْلَاقِ، وَ عَدَمُ ظُهُورِ الْمُلَازِمَةِ بَيْنَ الْحَيَوَةِ وَ الْقَضَاءِ.

اگر اجناس چهارگانه مذکور در حبه متعدد باشند: هر کدام از آنها که در روایات بالفظ جمع آمده است نظیر «ثياب» [که جمع «ثوب» است] همگی جزء حبه محسوب می‌شود [و به پسر بزرگتر اختصاص دارد]؛ و هر کدام که بالفظ مفرد وارد شده است نظیر «سیف» (شمشیر) و «مصحف» (قرآن)، فقط یکی از آنها را شامل می‌شود، و هر کدام از آنها که غالباً آن را به متوفی نسبت می‌دهند به حبه اختصاص پیدا می‌کند، و چنانچه انتساب تمامی آنها به متوفی به طور مساوی باشد طبق قول قوی تر: وارث هر کدام از آنها را که بخواهد [به عنوان حبه] اختیار می‌کند. البته احتمال دارد که: قرعه آن را [برای

حبوه] تعیین کند.

عمامه جزء لباس محسوب می شود و چنانچه متوفی چند عمامه داشته باشد همگی جزء حبوه خواهند بود؛ و درباره این که آیا اشیایی که به عنوان زینت برای شمشیر محسوب می شوند و نیز غلاف شمشیر و بند آن و نیز جعبه ای که قرآن را در آن می گذارند جزء حبوه محسوب می شود یا این که جزء حبوه بشمار نمی آید؟ دو احتمال وجود دارد:

احتمال اول [حبوه محسوب می شوند] زیرا این چیزها نیز عرفاً تابع شمشیر و قرآن می باشند [و همان حکم شمشیر و قرآن را دارند].

احتمال دوم [حبوه محسوب نمی شوند] زیرا عنوان شمشیر و قرآن حقیقتاً بر این چیزها صدق نمی کند [و لذا نمی توان آنها را از مصادیق حبوه دانست]. و از نظر شهیدثانی: قول قوی تر آن است که این موارد نیز داخل عنوان حبوه می باشند.

برای استحقاق پسر بزرگتر از حبوه شرط نیست که [به هنگام فوت پدر خود] بالغ باشد، زیرا روایات از اطلاق برخوردار است [و قید بلوغ در آنها نیامده است]؛ و [اگر کسی بگوید که حبوه در مقابل قضا کردن نمازهای فوت شده از پدر است و قضای آنها بر غیربالغ واجب نیست پس حبوه نیز نباید به غیربالغ داده شود در پاسخ می گوئیم که] بین حبوه و وجوب قضا کردن نمازهای پدر هیچ ملازمه ای برقرار نیست.

وَ فِي اشْتِرَاطِ اَنْفِصَالِهِ خَالَ مَوْتِ اَبِيهِ نَظَرٌ: مِنْ عَدَمِ صِدْقِ الْوَلَدِ الذَّكَرِ حِينَئِذٍ. وَ مِنْ تَحَقُّقِهِ فِي نَفْسِ الْاُمْرِ وَ اِنْ لَمْ يَكُنْ ظَاهِرًا، وَ مِنْ تَمَّ عَزَلَ لَهُ نَصِيبُهُ مِنَ الْمِيرَاثِ. وَ يُمَكِّنُ الْفَرْقُ بَيْنَ كَوْنِهِ جَنِينًا تَامًّا مُتَحَقِّقَ الذُّكُورِيَّةِ فِي الْوَاقِعِ حِينَ الْمَوْتِ، وَ بَيْنَ كَوْنِهِ عَلَقَةً، اَوْ مُضَعَّةً، اَوْ غَيْرُهُمَا. وَ الْاَفْوَى: الْاَوَّلُ. وَ عَدَمُ اشْتِرَاطِ اَنْتِفَاءِ قُصُورِ نَصِيبِ كُلِّ وَاْرَثٍ عَنِ قَدَرِهَا، وَ زِيَادَتِهَا عَنِ التُّلُثِ، لِلْعُمُومِ.

آیا [برای استحقاق حبوه] شرط است که فرزند به هنگام فوت پدر خود زنده متولد شده باشد یا نه؟ دو احتمال وجود دارد:

احتمال اول [زنده متولد شدن شرط است] زیرا در چنین حالتی که فرزند به صورت حمل است عنوان «فرزند پسر» بر او صدق نمی کند.

احتمال دوم [زنده متولد شدن شرط نیست] زیرا در واقع عنوان «فرزند پسر» تحقق

یافته است اگر چه این عنوان ظاهر و آشکار نیست، و به همین خاطر است که سهم او را از ترکه کنار می‌گذارند [و پس از تولد به او می‌دهند؛] و [از نظر شهیدثانی] ممکن است بتوان [بین مراتب حمل] چنین فرق بگذاریم که اگر حمل به هنگام فوت پدر، در مرحله جنین تام الخلقه باشد که پسر بودن او در واقع محرز و محقق است در این صورت حبه برای او ثابت است، اما اگر در مرحله علقه یا مضغه یا مراحل غیر از این دو باشد [که پسر بودن او محقق نمی‌باشد] حبه منتفی خواهد بود؛ و [از نظر شهیدثانی] قول اول [یعنی متولد شدن حمل به هنگام فوت پدر،] قول قوی‌تر می‌باشد.

[از نظر شهیدثانی]: شرط نیست که سهم هر یک از وراثت از مقدار حبه کمتر نباشد بلکه اگر سهم آنان کمتر از حبه باشد و حبه بیشتر از سهام وراثت باشد این حکم ثابت است. و شرط نیست که مقدار حبه بیشتر از ثلث ترکه نباشد [بلکه اگر از ثلث اصل مال نیز زیادتر باشد آن را به مستحقش باید بدهند]. زیرا عموم ادله حبه بر این حکم دلالت می‌کند.

وَ فِي اشْتِرَاطِ خُلُوِّ الْمَيِّتِ عَنْ دَيْنٍ أَوْ عَنْ دَيْنٍ مُسْتَعْرَقٍ لِلتَّرِكَةِ، وَ جِهَانٍ، مِنْ اِسْتِفَاءِ الْاِزْتِ عَلَى تَقْدِيرِ الْاِسْتِعْرَاقِ وَ تَوْزِيعِ الدَّيْنِ عَلَى جَمِيعِ التَّرِكَةِ، لِعَدَمِ التَّرْجِيحِ فَيُخَصُّهَا مِنْهُ بَشْيٍ ءِ وَ تَبْطُلُ بِنِسْبَتَيْهِ، وَ مِنْ اِطْلَاقِ النَّصِّ، وَ الْقَوْلِ بِاِنْتِقَالِ التَّرِكَةِ اِلَى الْوَارِثِ، وَ اِنْ لَزِمَ الْمَحْبُوبُ مَا قَابَلَهَا مِنَ الدَّيْنِ اِنْ اَرَادَ فَكَّهَا، وَ يَلْزَمُ عَلَى الْمَنْعِ مِنْ مُقَابِلِ الدَّيْنِ - اِنْ لَمْ يَفُكَّهْ - الْمَنْعُ مِنْ مُقَابِلِ الْوَصِيَّةِ النَّافِذَةِ اِذَا لَمْ تَكُنْ بِعَيْنٍ مَخْصُوصَةٍ خَارِجَةٍ عَنْهَا وَ مِنْ مُقَابِلِ الْكَفَنِ الْوَاجِبِ وَ مَا فِي مَعْنَاهُ، لِعَيْنِ مَا ذُكِرَ، وَ يَبْعُدُ ذَلِكَ بِاِطْلَاقِ النَّصِّ وَ الْفَتْوَى بِثُبُوتِهَا، مَعَ عَدَمِ اِنْفِكَافِ الْمَيِّتِ عَنْ ذَلِكَ غَالِبًا، وَ عَنِ الْكَفَنِ حَتْمًا.

آیا برای استحقاق حبه شرط است که متوفی دین، و یا دینی که تمام ترکه را فرامی‌گیرد نداشته باشد؟ دو احتمال وجود دارد:

احتمال اول: [شرط است] زیرا در صورتی که دین [بدهی] تمامی ترکه را فرا بگیرد ارث منتفی است، و [در صورتی که تمامی ترکه را فرانگیرد] دین بر همه ترکه متوفی توزیع و تقسیم می‌شود؛ زیرا هیچ یک از اموال بر دیگری ترجیح ندارد، و در نتیجه مقداری از دین به حبه اختصاص می‌یابد و به نسبت دین از حبه باطل می‌گردد.

احتمال دوم: [شرط نیست] زیرا: اولاً - روایتی [که حبه را ثابت دانسته است] از

اطلاق برخوردار است [و این قید که متوفی از دین بریء الذمه باشد در آن نیامده است].  
 ثانیاً - فقها [به طور مطلق] گفته‌اند که ترکه متوفی به وراثت او منتقل می‌شود [و مستحق حبوه، مالک آن می‌گردد] اگر چه پسر بزرگتر وقتی بخواهد حبوه را [که در قبال دین، گرو است] آزاد نماید باید مقداری از دین را که در برابر حبوه قرار دارد بپردازد؛<sup>۱</sup> و اگر در صورت آزاد نکردن دین قایل شویم به اینکه مستحق حبوه از آن مقدار حبوه که در برابر دین است ممنوع باشد لازمه‌اش این است که اگر متوفی وصیت نافذی بکند و متعلق آن [یعنی موصی به] را عین مشخصی که خارج از حبوه است قرار نداده باشد باید مستحق حبوه را از آن مقدار از حبوه که در برابر این وصیت نافذ [و کمتر از ثلث] است منع کرد، و نیز باید او را از آن مقدار از حبوه که در مقابل کفن واجب و سایر تجهیزات میت که در حکم کفن است [از قبیل کندن قبر و ...] منع کرد زیرا همان چیزی که در مورد دین گفته شد [مبنی بر این‌که ارث مؤخر از دین است] در این موارد نیز جاری می‌باشد؛ و آنچه در دلیل دوم بیان شد بعید به نظر می‌رسد زیرا روایت و فتوای فقها به طور مطلق حبوه را ثابت دانسته است [و مقید به این نیست که متوفی دین نداشته باشد و وصیت نکرده باشد و هزینه تجهیز برای او لازم نباشد]؛ به علاوه این‌که اموات غالباً از دین و وصیت نافذ و قطعاً از کفن و ملحقات آن منفک نمی‌باشند.

وَالْمُؤَافِقُ لِلْأُصُولِ الشَّرْعِيَّةِ الْبُطْلَانُ فِي مُقَابَلَةِ ذَلِكَ كُلِّهِ إِنْ لَمْ يَفْكَّهُ الْمَحْبُوبُ بِمَا يَحُضُّهُ،  
 لِأَنَّ الْحَبْوَةَ نَوْعٌ مِنَ الْأَرْثِ وَ اخْتِصَاصٌ فِيهِ، وَ الدَّيْنُ وَ الْوَصِيَّةُ وَ الْكَفْنُ وَ نَحْوُهَا تَخْرُجُ مِنْ  
 جَمِيعِ التَّرِكَةِ، وَ نِسْبَةُ الْوَرِثَةِ إِلَيْهِ عَلَى السَّوَاءِ. نَعَمْ لَوْ كَانَتْ الْوَصِيَّةُ بِعَيْنٍ مِنْ أَعْيَانِ التَّرِكَةِ  
 خَارِجَةٍ عَنِ الْحَبْوَةِ فَلَا مَنَعَ، كَمَا لَوْ كَانَتْ تِلْكَ الْعَيْنُ مَعْدُومَةً، وَ لَوْ كَانَتْ الْوَصِيَّةُ بِبَعْضِ  
 الْحَبْوَةِ اعْتَبِرَتْ مِنَ التَّلْثِ كَعَيْرِهَا مِنْ ضُرُوبِ الْأَرْثِ إِلَّا أَنَّهَا تَتَوَقَّفُ عَلَى إِجَازَةِ الْمَحْبُوبِ

۱. اگر فرض شود که متوفی ۵۰۰ تومان دین دارد و مجموع ترکه از جمله حبوه ۱۰۰۰ تومان بوده و معادل قیمت حبوه ۲۵۰ تومان باشد و سه فرزند پسر وارث او باشند در اینجا سهم هر کدام پس از دادن حبوه ۲۵۰ تومان می‌شود و سهم پسر بزرگتر با حبوه ۵۰۰ تومان است و از آنجایی که دین، نصف ترکه است پس بر هر وارثی لازم است که به نسبت سهم خود از دین را آزاد کند، بنابراین پسر بزرگتر باید نصف دین را بپردازد یعنی ۲۵۰ تومان، زیر وارث نصف ترکه است، و پسر دوم ۱۲۵ تومان زیرا وارث ربع ترکه است، و پسر سوم نیز ۱۲۵ تومان، زیرا وارث ربع ترکه است. (مترجم)

خَاصَّةً.

وَ يُفْهَمُ مِنَ الدُّرُوسِ: أَنَّ الدَّيْنَ غَيْرَ الْمُسْتَعْرَقِ غَيْرُ مَانِعٍ، لِتَخْصِيصِهِ الْمَنْعَ بِالْمُسْتَعْرَقِ وَ اسْتَفْرَبَ ثُبُوتَهَا حِينَئِذٍ لَوْ قَصَى الْوَرِثَةُ الدَّيْنَ مِنْ غَيْرِ التَّرَكَةِ، لِثُبُوتِ الْإِرْثِ حِينَئِذٍ، وَ يَلْزَمُ مِثْلُهُ فِي غَيْرِ الْمُسْتَعْرَقِ بِطَرِيقِ أَوْلَى.

وَ كَذَا الْحُكْمُ لَوْ تَبَرَّعَ مُتَبَرِّعٌ بِقِضَاءِ الدَّيْنِ، أَوْ أَبْرَأَهُ الْمَدِينُ، مَعَ اخْتِمَالِ انْتِفَائِهَا حِينَئِذٍ مُطْلَقاً، لِإِطْلَانِهَا حِينَ الْوَفَاةِ بِسَبَبِ الدَّيْنِ وَ فِيهِ: أَنَّهُ بَطْلَانٌ مُرَاعَى، لَا مُطْلَقاً.

آنچه که با اصول و قواعد شرعی سازگار است این است که اگر پسر بزرگتر امور مذکور را به اندازه‌ای که به او مربوط می‌شود نپردازد آن مقدار از حبه که در برابر دین و وصیت نافذ و کفن واجب قرار می‌گیرد باطل می‌شود، زیرا حبه نوعی از ارث است که ویژگی خاصی دارد و دین و وصیت و کفن و سایر تجهیزات مانند آن از اصل ترکه خارج می‌شود [زیرا واجبات مالی می‌باشند] و نسبت ورثه به آنها به‌طور مساوی است [و برای خارج کردن آنها هیچ یک از وراثت بر دیگری اولویت ندارد]؛ البته اگر متعلق وصیت، عین خاصی از اعیان ترکه باشد که خارج از حبه است [مثلاً متوفی به فرش خود وصیت کرده باشد] این وصیت مانع از حبه نیست، و نظیر آن است که عین مورد وصیت اصلاً وجود نداشته است؛ و اگر متوفی به قسمتی از حبه وصیت کرده باشد لازم است که آن را همچون اموال دیگر غیر از حبه، از ثلث خارج نمایند با این تفاوت که در اینجا فقط اجازه مستحق حبه شرط می‌باشد [اما در اموال دیگر اگر به بیشتر از ثلث وصیت شود همه وراثت باید مقدار زاید را اجازه دهند].

از عبارت شهید اول در کتاب «الدروس الشرعیة» چنین فهمیده می‌شود که وقتی دین تمامی ترکه را فرانگیرد مانع از دادن حبه به مستحق آن نیست، زیرا مصنف در این کتاب فقط دینی که تمامی ترکه را فرامی‌گیرد مانع دادن حبه دانسته است و در چنین حالتی که دین تمامی ترکه را فرامی‌گیرد اگر ورثه آن را از غیرترکه بردارند ثابت بودن حبه را قول نزدیک به صواب دانسته است زیرا وقتی ورثه، دین را اداکنند ارث ثابت می‌گردد؛ و [از نظر شهیدثانی] در مورد دینی که تمامی ترکه را فرانگیرد این حکم به طریق اولی ثابت است؛ همچنین اگر شخصی دین متوفی را تبرعاً بپردازد و یا این که طلبکار میت را ابراء کند حبه ثابت خواهد بود، البته این احتمال نیز وجود دارد که اگر دین تمامی ترکه را

فرا بگیرد حبوه باطل می‌گردد مطلقاً [در تمامی صورتهایی که ذکر شد] به دلیل آن که به هنگام فوت مورث (بدهکار)، به واسطه چنین دینی، ارث که از جمله آن حبوه است باطل شده است، اما این احتمال مورد اشکال است زیرا بطلان ارث و از جمله حبوه، معلق به نپرداختن دین می‌باشد، نه این که مطلقاً [و حتی در صورت پرداختن دین توسط ورثه] باطل باشد [بلکه اگر ورثه آن را از سایر اموال بپردازند ارث ثابت می‌باشد].

(وَعَلَيْهِ) أَيُّ: عَلَى الْمَحْبُوبِ (قِضَاءُ مَا فَاتَهُ) أَيُّ: فَاتَ الْمَيِّتَ (مِنْ صَلَاةٍ وَ صِيَامٍ) وَقَدْ تَقَدَّمَ تَفْصِيلُهُ وَ شَرَائِطُهُ فِي بَابِهِ.

بر او، یعنی بر کسی که حبوه به او داده می‌شود واجب است که آنچه از نماز و روزه قضایی که به عهده متوفی است بجای آورد؛ و تفصیل این مطلب و شرایط آن را قبلاً در باب صلوة [مبحث قضاء] بیان کردیم.

(وَ) الْمَشْهُورُ أَنَّهُ (يُشْتَرَطُ) فِي الْمَحْبُوبِ (أَنْ لَا يَكُونَ سَفِيهًا، وَ لَا فَاسِدَ الرَّأْيِ) أَيِ الْأَعْتَادِ بِأَنْ يَكُونَ مُخَالَفًا لِلْحَقِّ، ذَكَرَ ذَلِكَ ابْنُ إِدْرِيسَ وَ ابْنُ حَمْرَةَ وَ تَبِعَهُمَا الْجَمَاعَةُ، وَ لَمْ نَقِفْ لَهُ عَلَى مُسْتَنَدٍ، وَ فِي الدَّرُوسِ نَسَبَ الشَّرْطِ إِلَى قَائِلِهِ مُشْعَرًا بِتَمَرِيضِهِ. وَ إِطْلَاقُ التَّصْوِصِ يَدْفَعُهُ.

وَ يُمَكِّنُ إِثْبَاتَ الشَّرْطِ الثَّانِي خَاصَّةً لِلزَّامِ لِلْمُخَالَفِ بِمُعْتَقَدِهِ، كَمَا يُلْزَمُ بغيرِهِ مِنْ الْأَحْكَامِ الَّتِي تُثَبَّتُ عِنْدَهُ لَا عِنْدَنَا، كَأَخْذِ سَهْمِ الْعَصَبَةِ مِنْهُ وَ حِلِّ مُطْلَقَتِهِ ثَلَاثًا لَنَا، وَ غَيْرِهِمَا، وَ هُوَ حَسَنٌ.

وَ فِي الْمُحْتَلَفِ اخْتَارَ اسْتِحْبَابَ الْحَبْوَةِ كَمَا ذَهَبَ ابْنُ الْجُنَيْدِ وَ جَمَاعَةٌ، وَ مَالَ إِلَى قَوْلِ السَّيِّدِ بِاخْتِسَابِهَا بِالْقِيَمَةِ، وَ اخْتَارَ فِي غَيْرِهِ الْأَسْتِحْقَاقَ مَجَانًا.

طبق نظر مشهور، در مستحق حبوه این چیزها شرط می‌باشد:

۱ - سفيه نباشد

۲ - فاسد الرأي نباشد؛ یعنی دارای عقیده باطل نباشد، و بطلان عقیده به آن است که آن عقیده مخالف حق بوده [و منکر تشیع باشد]. این شرط دوم را ابن ادريس و ابن حمزه بیان کرده، و گروهی از فقها نیز از ایشان تبعیت کرده‌اند و [از نظر شهیدثانی] مستندی برای شرط بودن آن نیافتیم؛ و شهید اول در کتاب «الدروس الشرعية» آن را به صورت «قیل» نقل کرد که به ضعیف بودن این شرط دلالت می‌کند و اطلاق روایات نیز این شرط



دوم را نفی می‌کند؛ البته ممکن است فقط این شرط دوم را از این راه اثبات کرد که وقتی مخالف (سنّی) حبوه را باطل می‌داند لذا اگر فرزند بزرگ سنّی بود او را از حبوه محروم نموده و طبق اعتقاد خودش ملزم می‌نمائیم همانگونه که وی را به سایر احکام غیر از حبوه که از نظر او ثابت است ولی به عقیده امامیه ثابت نیست الزام و اجبار می‌نمایند نظیر گرفتن سهم عصبه از وارثی که سنّی است، و زنی که شوهر سنّی او، وی را سه بار در یک مجلس طلاق داده است [و به اعتقاد او صحیح است] برای ما حلال می‌باشد و سایر احکام غیر از این دو؛ و [از نظر شهیدثانی] این استدلال [برای اثبات شرط دوم] نیکو و پسندیده است؛ و علامه حلّی در کتاب «مختلف الشیعه» به استحباب حبوه قایل شده است همچنان که ابن جنید و گروهی از فقها به آن قایل شده‌اند و علامه حلّی به قول سید مرتضی مبنی بر این که قیمت حبوه از سهم پسر بزرگتر کسر می‌شود [و حبوه به او داده می‌شود] تمایل پیدا کرده است، اما علامه حلّی در سایر کتابهایش غیر از «مختلف الشیعه» فرزند بزرگتر را مستحق حبوه دانسته است به طور مجانی [و بدون این که پرداخت قیمت آن به وراثت لازم باشد].

(وَ) كَذَا يُشْتَرَطُ (أَنْ يُخْلَفَ الْمَيِّتُ مَا لَا غَيْرَهَا) وَإِنْ قَلَّ، لِئَلَّا يَلْزَمَ الْأَجْحَافُ بِالْوَرَثَةِ، وَ النَّصُوصُ خَالِيَةً عَنِ هَذَا الْقَبْدِ إِلَّا أَنْ يُدَّعَى أَنْ الْحَبَاءَ يَدُلُّ بِظَاهِرِهِ عَلَيْهِ.  
(وَلَوْ كَانَ الْأَكْبَرُ أَثْنَى أُعْطِيَ) الْحَبْوَةَ (أَكْبَرُ الذَّكُورِ) إِنْ تَعَدَّدُوا وَإِلَّا فَالذَّكَرُ وَإِنْ كَانَ أَصْغَرَ مِنْهَا، وَ هُوَ مُصَرَّحٌ فِي صَحِيحَةِ رَبِيعٍ عَنِ الصَّادِقِ عَلَيْهِ السَّلَامُ.

۳ - متوفی غیر از حبوه، مال دیگری از خود بجای گذاشته باشد، هر چند که آن مال بسیار کم و ناچیز باشد؛ به دلیل آن که به ورثه ظلم نشود [و به آنان نیز سهمی از ترکه داده شود]؛ البته این قید در روایات نیامده است مگر آن که ادعا شود ظاهر واژه «حباء» بر این شرط دلالت می‌کند.

اگر فرزند بزرگتر متوفی دختر باشد حبوه به بزرگترین فرزند پسر داده می‌شود در صورتی که متوفی چند پسر داشته باشد؛ اما اگر فقط یک پسر داشته باشد حبوه به همان پسر تعلق می‌گیرد اگر چه از دختران کوچکتر باشد؛ و این مطلب در روایت صحیحه

ربعی از امام صادق(ع)<sup>۱</sup> تصریح شده است.

(الْخَامِسَةُ: لَا يَرِثُ الْأَجْدَادُ مَعَ الْأَبَوَيْنِ)، وَلَا مَعَ أَحَدِهِمَا، وَلَا مَعَ مَنْ هُوَ فِي مَرَّتَيْهِمَا، وَهُوَ مَوْضِعٌ وَفَاقٌ إِلَّا مِنْ ابْنِ الْجَنَيْدِ فِي بَعْضِ الْمَوَارِدِ (وَ) لَكِنْ (يُسْتَحَبُّ لَهُمَا الطَّعْمَةُ) لِأَبَوَيْهِمَا (حَيْثُ يَفْضَلُ لِأَحَدِهِمَا سُدُسٌ فَصَاعِدًا فَوْقَ السُّدُسِ) الْمَعْنَى لَهُمَا، عَلَى تَقْدِيرِ مُجَامَعَتَيْهِمَا لِلْوَلَدِ، فَيُسْتَحَبُّ لَهُمَا إِطْعَامُ هَذَا السُّدُسِ الزَّائِدِ. وَكَوْزَادَ نَصِيبُهُمَا عَنْهُ فَالْمُسْتَحَبُّ إِطْعَامُ السُّدُسِ خَاصَّةً.

(وَرُبَّمَا قِيلَ) وَ الْفَائِلُ ابْنُ الْجَنَيْدِ: يُسْتَحَبُّ أَنْ يُطْعَمَ (حَيْثُ يَزِيدُ نَصِيبُهُ عَنِ السُّدُسِ) وَإِنْ لَمْ يَتَّبَعِ الزِّيَادَةُ سُدُسًا، وَالْأَشْهُرُ الْأَوَّلُ.

(وَتَظْهَرُ الْفَائِدَةُ) بَيْنَ الْقَوْلَيْنِ (فِي اجْتِمَاعِهِمَا مَعَ الْبِنْتِ أَوْ أَحَدِهِمَا مَعَ الْبَنَاتَيْنِ فَإِنَّ الْفَائِلَ) مِنْ نَصِيبِ أَحَدِ الْأَبَوَيْنِ (يَنْقُصُ عَنِ سُدُسِ) الْأَصْلِ (فَيُسْتَحَبُّ لَهُ الطَّعْمَةُ عَلَى الْقَوْلِ الثَّانِي) دُونَ الْأَوَّلِ، لِفَقْدِ الشَّرْطِ وَهُوَ زِيَادَةُ نَصِيبِهِ عَنِ السُّدُسِ بِسُدُسٍ.

#### مسأله پنجم: (طعمه)

اگر متوفی پدر و مادر داشته باشد، و یا در صورت بودن یک از آن دو، و یا در صورت وجود وارثی که در طبقه آنان است [منظور اولاد متوفی است که در طبقه اول قرار دارد] اجداد متوفی ارث نمی‌برند؛ و این مطلب مورد اتفاق فقها بوده، و فقط ابن جنید در برخی از موارد با آن مخالفت کرده است [مثل آنجا که از متوفی یک دختر و پدر و مادر و جد مادری بجا مانده باشد که در این صورت نصف برای دختر و دوششم برای پدر و مادر است و یک ششم اضافه می‌آید که طبق نظر ایشان باید آن را به جد داد ولی طبق نظر مشهور آن را به پدر و مادر و دختر رد می‌کنند و به جد چیزی نمی‌دهند چون در طبقه دوم است]؛ اما [در باره طعمه]: نظر مشهور فقها: این است که برای پدر و مادر متوفی مستحب است که اگر برای آنها علاوه بر یک ششم، یعنی سهمی که برای آنها در صورت اجتماع با فرزند متوفی تعیین شده است یک ششم یا بیشتر از آن اضافه آید آن یک ششم زاید بر فرض خود را به جد و جدّه متوفی [یعنی به پدر و مادر خود] به عنوان طعمه بدهند؛ و اگر مقدار زاید از سهم پدر و مادر، بیش از یک ششم باشد تنها دادن یک

۱. وسایل الشیعه، ج ۱۷، ص ۴۳۹، حدیث ۱. (مترجم)

ششم بر آنان مستحب است [نه این که همه مقدار زاید را بدهند].  
طبق قول برخی از فقها که ابن جنید اسکافی به آن قایل شده است: هرگاه نصیب پدر و مادر از یک ششم بیشتر باشد مستحب است مقدار زاید را به جد و جدّه بدهند هر چند که مقدار زاید بر فرض آنان به اندازه یک ششم نباشد؛ ولی قول مشهورتر همان قول اول است [یعنی استحباب در فرضی است که مقدار زاید به اندازه یک ششم و بیشتر از آن باشد].

ثمره بین قول مشهور فقها، و قول ابن جنید در [این سه مورد] معلوم می شود:  
مورد اول: در جایی که پدر و مادر با یک دختر وارث متوفی باشند [که نصف سهم دختر و دوششم سهم پدر و مادر است] و مقدار زاید از سهم پدر و مادر از یک ششم کمتر می باشد.

مورد دوم: در جایی که پدر با دختران وارث متوفی باشند [که سهم دختران دوسوم، و سهم پدر یک ششم است] و مقدار زاید از سهم پدر کمتر از یک ششم اصل ترکه می باشد.

مورد سوم: در جایی که مادر با دختران وارث متوفی باشند [که سهم دختران دوسوم بوده، و سهم مادر یک ششم است] و مقدار زاید از سهم مادر [که به او رد می شود] کمتر از یک ششم اصل ترکه است؛ از اینرو بنابر قول دوم [یعنی قول ابن جنید] برای پدر یا مادر مستحب است که مقدار زاید را به جد و جدّه بدهد اما بنابر قول اول [یعنی قول مشهور] مستحب نمی باشد زیرا شرط استحباب یعنی زیاد بودن سهم از یک ششم اصل ترکه به مقدار یک ششم منتفی می باشد.

وَالْمَشْهُورُ أَنَّ قَدْرَ الطَّعْمَةِ - حَيْثُ يُسْتَحَبُّ - سُدُسُ الْأَصْلِ.

وَقِيلَ: سُدُسٌ مَا حَصَلَ لِلْوَلَدِ الَّذِي تَقَرَّبَ بِهِ.

وَقِيلَ: يُسْتَحَبُّ مَعَ زِيَادَةِ التَّصْيَبِ عَنِ السُّدُسِ إِطْعَامُ أَقَلِّ الْأَمْرَيْنِ مِنَ سُدُسِ الْأَصْلِ، وَ الزِّيَادَةُ. بِنَاءٍ عَلَى عَدَمِ اشْتِرَاطِ بُلُوغِ الزِّيَادَةِ سُدُسًا. وَ الْأَخْبَارُ نَاطِقَةٌ بِاسْتِحْبَابِ طَعْمَةِ السُّدُسِ، وَ هِيَ تُنَافِي ذَلِكَ.

درباره مقدار طعمه، طبق نظر مشهور فقها: در جایی که طعمه مستحب است یک ششم اصل ترکه می باشد. و طبق نظر برخی از فقها: یک ششم سهم فرزندی است که جد

از طریق او به متوفی منسوب می‌شود [یعنی پدر و مادر پدر متوفی مستحب است یک ششم سهم پدر متوفی را ببرند، و پدر و مادر مادر متوفی یک ششم سهم مادر به آنها داده شود].

البته طبق نظر برخی از فقها: در صورتی که سهم پدر و مادر از یک ششم بیشتر باشد مستحب است بین یک ششم اصل و مقدار زاید، هر کدام را که کمتر باشد به جد و جدّه بدهند؛ بنابراین اگر مقدار زاید از یک ششم برای پدر بیشتر از یک ششم باشد مستحب است فقط یک ششم را به عنوان طعمه بدهد مانند جایی که وارث فقط پدر و مادر باشند که در این حالت مقدار زیادی، از یک ششم اصل ترکه بیشتر است؛ اما اگر مقدار زاید از یک ششم کمتر باشد مستحب است همان مقدار زاید به عنوان طعمه داده شود مانند جایی که پدر و دختران وارث متوفی باشند که در این حالت مقدار زاید از یک ششم اصل ترکه از یک ششم کمتر می‌باشد و مستحب است که همین مقدار زاید را به عنوان طعمه بدهد؛ البته این قول مبتنی بر آن است که در استحباب طعمه شرط نباشد که مقدار زاید به اندازه یک ششم رسیده باشد، و حال آنکه روایات وارد شده در این باب برای استحباب طعمه رسیدن مقدار زاید به یک ششم را اعتبار کرده است و این مضمون با قول اخیر منافات دارد.

وَ الْإِسْتِحْبَابُ مُخْتَصٌّ بِمَنْ يَزِيدُ نَصِيْبَهُ كَذَلِكَ لِأَبَوَيْهِ، دُونَ أَبِي الْأَخْرِ، فَلَوْ كَانَتْ الْأُمُّ مَحْجُوبَةً بِالْإِخْوَةِ فَالْمُسْتَحَبُّ إِطْعَامُ الْأَبِ خَاصَّةً، وَ لَوْ كَانَ مَعَهُمَا زَوْجٌ مِنْ غَيْرِ حَاجِبٍ فَالْمُسْتَحَبُّ لَهَا خَاصَّةً.

وَ لَوْ لَمْ يَكُنْ سِوَاهُمَا وَ لَا حَاجِبٌ أُسْتَحَبَّ لَهُمَا، وَ إِنَّمَا يُسْتَحَبُّ طُعْمَةُ الْأَجْدَادِ مِنَ الْأَبَوَيْنِ، فَلَا يُسْتَحَبُّ لِلْأَوْلَادِ طُعْمَةُ الْأَجْدَادِ، لِلْأَصْلِ، وَ لَوْ كَانَ أَحَدُ الْجَدَّيْنِ مَفْقُوداً فَالطُّعْمَةُ لِلْأَخْرِ، فَإِنْ وَجَدَا فَهِيَ بَيْنَهُمَا بِالسَّوِيَّةِ.

استحباب طعمه فقط مخصوص کسی است که به مقدار یک ششم بیشتر از سهم اصلی او ارث برده باشد، اما هر کدام از پدر و مادر که سهم او واجد چنین شرطی نباشد طعمه در حق او مستحب نخواهد بود؛ بنابراین با توجه به یکی از این حالات:

الف - اگر مادر متوفی به واسطه وجود اخوه ابوینی یا ابی از مازاد بر یک ششم ممنوع باشد فقط بر پدر مستحب است که [به پدر و مادر خود] طعمه بدهد [زیرا مادر بیشتر از

یک ششم فرض خود سهمی ندارد.]

ب - اگر با پدر و مادر متوفی، زوج نیز اجتماع کرده باشد و مادر حاجب نداشته باشد در این حالت دادن طعمه فقط برای مادر استحباب دارد [زیرا زوج نصف ترکه را می برد و مادر یک سوم را می گیرد و باقیمانده یعنی یک ششم به پدر می رسد و در نتیجه پدر مازاد بر یک ششم ارث نبرده است.]

ج - اگر تنها وراثت متوفی پدر و مادر او باشند و حاجب وجود نداشته باشد در این حالت بر پدر و مادر، هر دو مستحب است که طعمه بدهند [زیرا هر کدام از آن دو زیادتیر از یک ششم اصل ترکه سهمی می برند و مقدار زیادتیر، از یک ششم بیشتر می شود.]  
 استحباب طعمه به اجداد فقط به پدر و مادر متوفی مربوط می شود لذا بر فرزندان متوفی مستحب نیست که به اجداد متوفی طعمه بدهند، زیرا اصل [عدم استحباب است در موردی که شرعاً ثابت نشده باشد.]

اگر یکی از دو جد زنده نباشد: دادن طعمه به جدی که زنده است مستحب خواهد بود. ولی چنانچه هر دو جد [یعنی پدر بزرگ و مادر بزرگ] زنده باشند: طعمه به طور مساوی بین آنان تقسیم خواهد شد [زیرا ارث نیست تا این که به مذکر، دو برابر مؤنث داده شود.]

## أَلْقَوْلُ فِي مِيرَاثِ الْأَجْدَادِ وَالْإِخْوَةِ

(وَفِيهِ مَسَائِلُ):

(الْأُولَى: لِلْجَدِّ) إِذَا انْفَرَدَ (وَحَدَهُ الْمَالُ) كُلُّهُ (لِلْأَبِ) كَانَ (أَوْ لِأُمِّ، وَكَذَا الْأَخُ لِلْأَبِ وَ  
الْأُمُّ، أَوْ لِلْأَبِ) عَلَى تَقْدِيرِ انْفِرَادِهِ، (وَلَوْ اجْتَمَعَا) أَيُّ الْأَخِ وَالْجَدِّ وَكَانَا مَعًا (لِلْأَبِ  
فَالْمَالُ بَيْنَهُمَا نِصْفَانِ).

(وَلِلْجَدَّةِ الْمُتَفَرِّدَةِ لِأَبٍ) كَانَتْ (أَوْ لِأُمِّ، الْمَالُ).  
(وَلَوْ كَانَ جَدًّا أَوْ جَدَّةً، أَوْ كِلَيْهِمَا لِأَبٍ، مَعَ جَدٍّ وَاحِدٍ) أَوْ جَدَّةً أَوْ كِلَيْهِمَا لِأُمِّ،

## بحث پیرامون ارث اجداد و اخوه

در این مبحث چند مسأله وجود دارد

[مقدمه: وراثت طبقه دوم مانند وراثت طبقه اول، بر دو صنفانند:

الف - اجداد و جدات؛ ب - برادران و خواهران و اولاد آنها.

در صورتی که هیچ یک از افراد وراثت طبقه اول نباشد ترکیه بین وراثت طبقه دوم تقسیم می شود. اجداد کسانی هستند که شخص به یک یا چند واسطه از آنها متولد شده است، خواه از طرف مادر با شخص مزبور نسبت داشته باشند که آنان را اجداد امی (مادری) می نامند مانند مادر پدر و مادر مادر هر چه که بالا رود، و خواه از طرف پدر نسبت با شخص داشته باشند که آنان را اجداد ابی (پدری) گویند مانند پدر پدر و مادر پدر، هر چه که بالا رود. بین اجداد درجه مطرح است؛ یعنی در میان اجداد میت، جد ادنی جد اعلی را که دورتر است حاجب می شود، مثلاً جد و جدّه در درجه اول هستند و جد و جدّه اعلی در درجه دوم و همچنین پدر و مادر اینان در درجه سوم و همینگونه هر چه بالا رود. هر درجه مقدم، درجه مؤخر را از ارث محروم می کند خواه پدری باشد و خواه

مادری، یعنی اجداد پدری با اجداد مادری در یک درجه هستند، بنابراین هرگاه در درجه اول فقط جد و جدۀ پدری موجود باشند و در درجه دوم، جدّ و جدۀ اعلیٰ مادری متوفی، در این صورت جد و جدۀ پدری متوفی، جد و جدۀ اعلیٰ مادری را که در درجه دوم هستند طبق قاعده اقریبیت (الأقرب یمنع الأبعد) از ارث محروم می‌دارند.

صنف دوم که به نام دستۀ «اطراف» نامیده شده عبارتند از کسانی که با متوفی از یک نفر به وجود آمده‌اند مانند برادر و خواهر متوفی که هر دو از پدر یا مادر و یا ابوین متوفی متولد شده‌اند و همچنین است برادرزاده یا خواهرزاده یا نوه برادر و نوه خواهر متوفی که غیرمستقیم از پدر یا مادر و یا ابوین او به وجود آمده است.

در صورتی که برادر یا خواهر فقط از طرف پدر با میت نسبت داشته باشند اخوة ابی یا کلاله ابی گویند و چنانچه فقط از طرف مادر با متوفی نسبت داشته باشند اخوه امّی یا کلاله امّی نامیده می‌شوند و هرگاه با متوفی از یک پدر و مادر باشند اخوه ابوینی یا کلاله ابوینی گویند.]

### مسأله اول: در صورتی که:

الف - وارث متوفی جدّ به تنهایی باشد = تمام ترکه مال اوست؛ خواه آن جدّ، جدّ پدری بوده، و یا جدّ مادری باشد.

ب - وارث متوفی برادر ابوینی یا برادر ابی به تنهایی باشد = در این حالت نیز همه ترکه به او تعلق می‌گیرد.

ج - هر دو، یعنی برادر و جدّ وارث متوفی باشند و هر دو پدری باشند: مال به طور مساوی بین آنان تقسیم می‌شود [و به هر کدام نصف ترکه تعلق می‌گیرد].

د - وارث متوفی جدّ به تنهایی باشد = همه ترکه مال اوست؛ فرقی نمی‌کند که آن جدّ، جدّ پدری [یعنی مادر پدر متوفی] بوده، و یا جدّۀ مادری [یعنی مادر مادر متوفی] باشد.

فَلِلْمُتَرَبِّبِ (مِنَ الْأَجْدَادِ بِالْأَبِ الثُّلَثَانِ) اتَّحَدَ أُمُّ تَعَدَّدَ (لِلذَّكَرِ مِثْلُ حَظِّ الْأُنثِيَيْنِ) عَلَى تَقْدِيرِ التَّعَدُّدِ.

(وَلِلْمُتَرَبِّبِ بِالْأُمِّ) مِنَ الْأَجْدَادِ (الثُّلُثُ) اتَّحَدَ أُمُّ تَعَدَّدَ (بِالسَّوِيَّةِ) عَلَى تَقْدِيرِ التَّعَدُّدِ. هَذَا هُوَ الْمَشْهُورُ بَيْنَ الْأَصْحَابِ، وَفِي الْمَسْأَلَةِ أَقْوَالٌ نَادِرَةٌ: مِنْهَا: قَوْلُ الصَّدُوقِ: لِلْجَدِّ مَنَ

الْأُمُّ مَعَ الْجَدِّ لِلْأَبِ أَوْ الْأَخِ لِلْأَبِ الشُّدُسُ، وَ الْبَاقِي لِلْجَدِّ لِلْأَبِ، أَوْ الْأَخِ.  
 وَ مِنْهَا: أَنَّهُ لَوْ تَرَكَ جَدَّتَهُ: أُمُّ أُمِّهِ، وَ أُخْتَهُ لِلْأَبَوَيْنِ فَلِلْجَدَّةِ الشُّدُسُ.  
 وَ مِنْهَا: أَنَّهُ لَوْ تَرَكَ جَدَّتَهُ: أُمُّ أُمِّهِ، وَ جَدَّتَهُ: أُمُّ أَبِيهِ، فَلِلْأُمِّ الشُّدُسُ، وَ لِلْأَبِ  
 النِّصْفُ، وَ الْبَاقِي يُرَدُّ عَلَيْهِمَا بِالنِّسْبَةِ. وَ الْأَظْهَرُ الْأَوَّلُ.

اگر جد پدری یا جد مادری، و یا جد و جد مادری هر دو، با جد مادری یا جد مادری یا جد و جد مادری هر دو، وراثت متوفی را تشکیل دهند در این صورت، نظر مشهور فقهای امامیه: آن است که برای جد یا جدّه‌ای که از طرف پدر متوفی با او خویشاوندی دارد دو سوم ترکه است؛ خواه یکی باشد یا متعدد بوده باشند که در صورت متعدد بودن اجداد پدری دو سوم را به گونه‌ای تقسیم می‌کنند که به مذکر [یعنی جد] دو برابر مؤنث [یعنی جدّه] داده شود؛ و به اجدادی که از طرف مادر با متوفی خویشاوندی دارند یک سوم ترکه داده می‌شود، خواه یکی باشد یا متعدد بوده باشند؛ که در صورت متعدد بودن، یک سوم را به‌طور مساوی بین خود تقسیم می‌کنند. و در این مسأله اقوال نادری نیز وجود دارد از قبیل:

قول شیخ صدوق آن است که: به جد مادری در صورتی که با جد پدری یا برادر پدری وارث متوفی باشد یک ششم داده می‌شود، و بقیه برای جد پدری یا برادر پدری است.

قول برخی دیگر: آن است که اگر ورثه متوفی، جدّه یعنی مادر مادر و خواهر ابوینی باشد به جدّه یک ششم ترکه را می‌دهند.

قول برخی دیگر: آن است که اگر متوفی جدّه، یعنی مادر مادر، و جدّه پدری یعنی مادر پدر داشته باشد به مادر مادر یک ششم ترکه و به مادر پدر نصف ترکه داده می‌شود و باقیمانده [که دو ششم می‌شود] به نسبت سهم آنان به مادر مادر و به مادر پدر ردّ می‌شود [به این صورت که از چهار قسمت، یک قسمت به مادر مادر، و سه قسمت دیگر به مادر پدر داده می‌شود]. و از نظر شهیدثانی: قول ظاهرتر، همان قول اول [یعنی نظر مشهور فقهای امامیه] می‌باشد.

(الْأُنثَانِيَةُ لِلْأَخْتِ لِلْأَبَوَيْنِ أَوْ لِلْأَبِ مُنْفَرِدَةً، النِّصْفُ تَسْمِيَةً وَ الْبَاقِي رَدًّا، وَ لِلْأَخْتَيْنِ فَصَاعِدًا الثَّلَاثَانِ) تَسْمِيَةً (وَ الْبَاقِي رَدًّا) وَ قَدْ تَقَدَّمَ (وَلِلْأَخْوَةِ وَ الْأَخْوَاتِ مِنَ



الْأَبَوَيْنِ، أَوْ مِنْ الْأَبِ) مَعَ عَدَمِ الْمُتَقَرَّبِ بِالْأَبَوَيْنِ (الْمَالُ) أَجْمَعُ (لِلذَّكَرِ الضَّعْفِ):  
ضِعْفُ الْأُنثَى.

**مسأله دوم:** در صورتی که متوفی:

الف - یک خواهر ابوینی (پدر و مادری) یا یک خواهر ابی داشته باشد = نصف ترکه را به فرض می‌گیرد و باقیمانده [که یک دوّم است] به عنوان ردّ مال او می‌شود.

ب - دو خواهر ابوینی به بالا داشته باشد = دو سوم ترکه به فرض، و باقیمانده [که یک سوم است] به ردّ مال آنان می‌شود؛ و این مورد قبلاً بیان شد.

ج - برادران و خواهران ابوینی، یا ابی در صورت نبودن خویشاوندان ابوینی داشته باشد = همه ترکه مال آنان است که به مذکر (برادران) دو برابر مؤنث (خواهران) داده می‌شود.

(الْفَالِئَةُ: لِلْوَاحِدِ مِنَ الْأُخُوَّةِ أَوْ الْأَخَوَاتِ لِلْأُمِّ) عَلَى تَقْدِيرِ انْفِرَادِهِ (السُّدُسُ) تَسْمِيَةً، (وَلِلْأَكْثَرِ) مِنْ وَاحِدٍ (الثُّلُثُ بِالسَّوِيَّةِ) ذُكُورًا كَانُوا أُمَّ إِنْثَاءً أَمْ مُتَقَرِّبِينَ، (وَالْبَاقِي) عَنِ السُّدُسِ فِي الْوَاحِدِ، وَعَنِ الثُّلُثِ فِي الْأَزِيدِ يُرَدُّ عَلَيْهِمْ (رَدًّا).

**مسأله سوم:** در صورتی که متوفی:

الف - یک خواهر یا یک برادر مادری (امی) داشته باشد و فرض بر این باشد که وارثی در طبقه ایشان وجود نداشته باشد = یک ششم ترکه به فرض به او داده می‌شود و باقیمانده یک ششم در این حالت که یک نفر است به عنوان ردّ به ایشان داده می‌شود.

ب - چند خواهر و برادر مادری (امی) داشته باشد = یک سوم ترکه به فرض به آنها داده می‌شود و باقیمانده [یعنی دو سوم] در این حالت که چند خواهر و برادر می‌باشند به عنوان ردّ به آنان داده می‌شود؛ فرقی نمی‌کند که همگی برادر باشند، یا همگی خواهر باشند، و یا این که برخی برادر و برخی خواهر باشند یک سوم ترکه را به طور مساوی بین خود تقسیم می‌کنند.

(الرَّابِعَةُ: لَوْ اجْتَمَعَ الْأُخُوَّةُ مِنَ الْكَلَالَاتِ) الثَّلَاثِ (سَقَطَ كَلَالَةُ الْأَبِ وَحَدَهُ) بِكَلَالَةِ الْأَبَوَيْنِ (وَلِكَلَالَةِ الْأُمِّ السُّدُسُ إِنْ كَانَ وَاحِدًا، وَالثُّلُثُ إِنْ كَانُوا أَكْثَرَ بِالسَّوِيَّةِ) كَمَا مَرَّ (وَلِكَلَالَةِ الْأَبَوَيْنِ الْبَاقِي) اتَّحَدَتْ أَمْ تَعَدَّدَتْ (بِالتَّفَاوُتِ) لِلذَّكَرِ مِثْلُ حَظِّ الْأُنثَيَيْنِ عَلَى تَقْدِيرِ التَّعَدُّدِ مُخْتَلِفًا.

**مسأله چهارم:** اگر برادران و خواهران (کلاله) از سه جهت (ابوینی و ابی و امی) باهم وارث متوفی باشند: فقط کلاله ابی به واسطه وجود کلاله ابوینی از ارث محروم می شود [چه آن که کلاله ابوینی حاجب او محسوب می شود]. و به کلاله امی در صورتی که تنها باشد یک ششم ترکه داده می شود، و در صورتی که متعدد باشند یک سوم ترکه داده می شود که به طور مساوی بین خود تقسیم می کنند همانگونه که قبلاً بیان شد. و باقیمانده ترکه به کلاله ابوینی می رسد؛ خواه یک نفر باشد؛ و خواه متعدد باشند که در صورت متعدد بودن [و وجود برادران و خواهران] باقیمانده را به طور متفاوت به گونه ای که برادر دو برابر خواهر سهم ببرد بین خود تقسیم می کنند.

(الْخَامِسَةُ: لَوْ اجْتَمَعَ أُخْتُ لِلْأَبَوَيْنِ مَعَ وَاحِدٍ مِنْ كَلَالَةِ الْأُمِّ أَوْ جَمَاعَةٍ، أَوْ أُخْتَانِ لِلْأَبَوَيْنِ مَعَ وَاحِدٍ مِنْ كَلَالَةِ الْأُمِّ فَالْمَرْدُودُ) وَ هُوَ الْفَاضِلُ مِنَ الْفُرُوضِ (عَلَى قَرَابَةِ الْأَبَوَيْنِ)، وَ هُوَ الْأُخْتُ أَوْ الْأُخْتَانِ عَلَى الْأَشْهَرِ. وَ تَفَرَّدَ الْحَسَنُ بِنُ أَبِي عَقِيلٍ، وَ الْفَضْلُ بِنُ شَاذَانَ بَانَ الْبَاقِي يُرَدُّ عَلَى الْجَمِيعِ بِالنِّسْبَةِ أَرْبَاعاً، أَوْ أْخْمَاساً.

**مسأله پنجم:** اگر یک خواهر ابوینی با یک یا چند نفر از کلاله امی اجتماع کنند، و یا این که دو خواهر ابوینی با یک نفر از کلاله امی وراثت متوفی را تشکیل دهند، بنابر قول مشهورتر: مقدار زاید از سهام فرض [که با عنوان ردّ توزیع می شود] به خویشاوندان ابوینی یعنی خواهر یا خواهران ردّ می شود؛ [و در اینجا سه فرض مطرح شده است که عبارت است از:

الف - خواهر ابوینی با یک نفر از کلاله امی باشد که به خواهر نصف و به کلاله امی یک ششم می رسد  $(\frac{1}{3} + \frac{1}{6} = \frac{1+3}{6} = \frac{4}{6})$ ؛ و دوششم اضافه می آید.

ب - خواهر ابوینی با چند نفر از کلاله امی باشد که به خواهر نصف و به کلاله امی متعدد یک سوم می رسد  $(\frac{1}{3} + \frac{1}{3} = \frac{2+3}{6} = \frac{5}{6})$ ؛ و یک ششم اضافه می آید.

ج - خواهران ابوینی با یک نفر از کلاله امی باشد که به خواهران دوسوم و به کلاله امی واحد یک ششم می رسد  $(\frac{2}{3} + \frac{1}{6} = \frac{1+4}{6} = \frac{5}{6})$ ؛ و یک ششم اضافه می آید.]

البته حسن بن ابی عقیل و فضل بن شاذان: با قول مشهور مخالفت کرده و منحصرأ گفته اند که باقیمانده چهار قسمت می شود [در صورتی که خواهر با کلام امی واحد اجتماع کند] و یا پنج قسمت می شود [در صورتی که خواهر با کلاله امی متعدد باشد] و به

نسبت سهم هر کدام به تمامی وراثت برمی‌گردد.

(السُّدُسَةُ: الصُّورَةُ بِحَالِهَا) بِأَنَّ اجْتِمَاعَ كَلَالَةِ الْأُمِّ مَعَ الْأُخْتِ، أَوْ الْأُخْتَيْنِ (لَكِنَّ كَانَتْ الْأُخْتُ أَوْ الْأَخَوَاتُ لِلْأَبِ وَحْدَهُ، فَفِي الرَّدِّ عَلَى قَرَابَةِ الْأَبِ هُنَا) خَاصَّةً، أَوْ عَلَيْنَا (قَوْلَانِ) مَشْهُورَانِ:

أَحَدُهُمَا: قَوْلُ الشَّيْخَيْنِ وَآتَبَا عِهِمَا: يَخْتَصُّ بِهِ كَلَالَةُ الْأَبِ لِرِوَايَةِ مُحَمَّدِ بْنِ مُسْلِمٍ عَنِ الْبَاقِرِ عَلَيْهِ السَّلَامُ «فِي ابْنِ أُخْتٍ لِأَبٍ، وَابْنِ أُخْتٍ لِأُمٍّ. قَالَ: لِابْنِ الْأُخْتِ لِلْأُمِّ السُّدُسُ، وَ لِابْنِ الْأُخْتِ لِلْأَبِ الْبَاقِي» وَ هُوَ يَسْتَلْزِمُ كَوْنَ الْأُمِّ كَذَلِكَ، لِأَنَّ الْوَلَدَ إِنَّمَا يَرِثُ بِوَاسِطَتِهَا، وَ لِأَنَّ النَّقْصَ يَدْخُلُ عَلَى قَرَابَةِ الْأَبِ، دُونَ الْأُخْرَى، وَ مَنْ كَانَ عَلَيْهِ الْغُزْمُ فَلَهُ الْغَنَمُ (وَ ثُبُوتُهُ) أَي: ثُبُوتُ الرَّدِّ عَلَى قَرَابَةِ الْأَبِ خَاصَّةً (قَوِيٌّ)، لِلرِّوَايَةِ وَ الْإِعْتِبَارِ.

**مسأله ششم:** صورت مسأله پنجم به حال خود باشد به این صورت که کلاله مادر با یک خواهر یا خواهران وارث باشند اما خواهر یا خواهران متوفی فقط پدری باشند که در این حالت آیا مقدار باقیمانده فقط به خویشاوندان پدر رد می‌شود، یا این که به خویشاوندان پدر و مادر رد می‌شود؟ دو قول مشهور در اینباره وجود دارد:

قول اول: قول شیخ طوسی و شیخ مفید و پیروان آن دو است که طبق این قول، مقدار زاید فقط به کلاله پدر رد می‌شود، زیرا:

اولاً - در روایت محمد بن مسلم از امام باقر(ع) آمده است که درباره پسرخواهر پدری و پسر خواهر مادری سؤال شد و حضرت فرمودند: «به پسر خواهر مادری یک ششم می‌رسد و بقیه به پسر خواهر پدری داده می‌شود»؛ و این حکم امام(ع) مستلزم این است که مادر پسران نیز همین حکم را داشته باشد زیرا فرزند به واسطه مادر ارث می‌برد.

ثانیاً - [وقتی ترکه برای تمامی سهام کافی نباشد] نقص بر خویشاوندان پدر وارد می‌شود، نه بر دیگران؛ و مطابق قاعده معروف «هرکس که بر او ضرر وارد می‌شود منفعت و استفاده نیز نصیب او باید گردد.» و از نظر شهید اول: قول قوی آن است که مقدار زاید فقط به خویشاوندان پدر رد می‌شود؛ و دلیل آن دو چیز است: اولاً - روایت

محمد بن مسلم؛ ثانیاً - قاعده «من كان عليه الغرم فله الغنم: هر کسی که بر او ضرر وارد می شود منفعت و استفاده نیز نصیب او باید گردد.»

و الثانی: قَوْلُ الشَّيْخِ أَيْضاً وَ ابْنِ إِدْرِيسَ وَ الْمُحَقِّقِ وَ أَحَدُ قَوْلِي الْعَلَامَةِ يُرَدُّ عَلَيْهِمَا، لِتَسَاوِيهِمَا فِي الْمَرْتَبَةِ وَ فَقَدْ الْمُخَصَّصِ، اسْتِضْعَافاً لِلرَّوَايَةِ، فَإِنَّ فِي طَرِيقِهَا عَلَيَّ بِنَ فَضَالٍ وَ هُوَ فَطْحِيٌّ، وَ مَنَعَ افْتِضَاءً دُخُولِ النَّقْصِ الْإِخْتِصَاصِ، لِتَخْلُفِهِ فِي الْبَيْتِ مَعَ الْأَبَوَيْنِ. وَ أَجَابَ الْمُصَنِّفُ عَنْهُمَا بِأَنَّ ابْنَ فَضَالٍ ثِقَةٌ وَ إِنْ كَانَ فَاسِدَ الْعَقِيدَةِ، وَ تَخَلَّفَ الْحُكْمُ فِي الْبَيْتِ لِمَانِعٍ، وَ هُوَ وَجُودُ مُعَارِضٍ يَدْخُلُ النَّقْصُ عَلَيْهِ أَعْنِي الْأَبَوَيْنِ.

قول دوم: نیز قول شیخ طوسی بوده و ابن ادریس و محقق حلّی و علامه حلّی در یکی از دو قول خود آن را پذیرفته اند: این است که مقدار زاید را به هر دو گروه [یعنی کلاله پدر و کلاله مادر] ردّ می کنند. دلیل قائلین به قول دوّم این است که هر دو کلاله پدر و مادر از نظر مرتبه ارث مساوی هستند [و هر دو در طبقه دوّم وراثت می باشند]، و دلیلی که مقدار زاید را به یک گروه [یعنی به کلاله پدر] اختصاص دهد وجود ندارد، به دلیل آن که: اولاً - روایت محمد بن مسلم ضعیف می باشد، چه آن که در سند این روایت علی بن فضال قرار دارد که فطحی مذهب است [و به روایت او نمی توان استناد جست].

ثانیاً - ما قبول نداریم که وارد شدن نقص بر کلاله پدر اقتضا کند که مقدار زاید نیز به او اختصاص داشته باشد زیرا در جایی که وراثت متوفّی دختر با پدر و مادر باشد این مطلب نقص می شود [چرا که مقدار زاید به دختر و پدر و مادر ردّ می شود، در حالی که اگر این قاعده صحیح بود نباید به مادر ردّ می شد].

شهید اوّل (ره) به هر دو دلیل قائلین قول دوّم جواب داده است به این صورت که جواب دلیل اوّل: آن است که علی بن فضال اگر چه فاسد العقیده می باشد اما ثقه است [و می توان به خبر او اعتماد کرد]. و جواب دلیل دوّم: آن است که حکم مذکور در مورد اجتماع پدر و مادر با دختر مبنی بر این که اختصاص مقدار زاید به پدر نقص می شود [و به مادر نیز ردّ می شود] به خاطر وجود مانع است، و این مانع عبارت است از وجود معارض با پدر و مادر که بر هر دو نقص وارد می کند [یعنی چون دختر با پدر و مادر همراه است سهم آنان را کاهش می دهد و به آنان ضرر وارد می کند زیرا به هر کدام از آنان یک ششم می رسد؛ پس چون آنان ضرر می کنند مقدار زاید نیز به آنها ردّ می شود و در این

فرض یکی از مصادیق قاعده «من كان عليه الغرم فله الغنم» محسوب می شود. [السَّابِعَةُ: تَقْوَمُ كَلَالَةُ الْآبِ مَقَامَ كَلَالَةِ الْأَبْوَيْنِ عِنْدَ عَدَمِهِمْ فِي كُلِّ مَوْضِعٍ] اِنْفَرَدَتْ، أَوْ جَامَعَتْ كَلَالَةَ الْأُمِّ أَوْ الْأَجْدَادِ أَوْ هُمَا، فَلَهَا مَعَ كَلَالَةِ الْأُمِّ مَا زَادَ عَنِ الشُّدْسِ أَوْ الثُّلُثِ، وَمَعَ الْأَجْدَادِ مَا فَضَّلَ فِي كَلَالَةِ الْأَبْوَيْنِ مِنَ الْمُسَاوَاةِ وَ التَّفْضِيلِ وَ الْإِسْتِحْقَاقِ بِالْقَرَابَةِ، إِلَّا أَنْ تَكُونَ إِنْثَانًا فَتَسْتَحِقُّ النُّصْفَ أَوْ الثُّلُثَيْنِ تَسْمِيَةً، وَ الْبَاقِي رَدًّا إِلَى آخِرِ مَا ذُكِرَ فِي كَلَالَةِ الْأَبْوَيْنِ.

**مسأله هفتم:** هرگاه کلاله ابوینی نباشند کلاله ابی جای آنها را می گیرند، و این حکم به مورد خاصی منحصر نمی باشد؛ خواه متوفی فقط کلاله ابی داشته باشد یا این که با کلاله ابی، خویشاوندان مادری یا اجداد و یا هر دو وارث باشند؛ بنابراین:

الف - در صورتی که کلاله ابی با کلاله امی وارث باشند = مازاد بر یک ششم [در صورتی که کلاله امی یک نفر باشد] و یا مازاد بر یک سوم [در صورتی که کلاله امی متعدد باشند] به کلاله ابی داده می شود.

ب - در صورتی که کلاله ابی با اجداد وارث باشند = طبق همان تفصیلی که قبلاً درباره کلاله ابوینی بیان شد عمل می شود، از قبیل این که: گاهی ترکه را به طور مساوی تقسیم می کنند [و آن در جایی است که اجداد پدری باشند، زیرا ارث جد پدری با برادر پدری مساوی است همانگونه که با برادر ابوینی به طور مساوی ارث می برد]. و گاهی سهم کلاله ابی بیشتر از اجداد است [و آن در جایی است که اجداد مادری باشند، زیرا به جد مادری یک سوّم و به کلاله ابی دو سوّم داده می شود].

کلاله ابی از باب قرابت استحقاق ارث را دارند [و همانگونه که برای کلاله ابوینی سهم معینی تعیین نشده است برای کلاله ابی نیز همینگونه است] مگر آن که کلاله ابی مؤنث باشند [یعنی خواهر ابی باشد] که [در صورت تنها بودن] نصف ترکه، و [در صورت متعدد بودن] دو سوم ترکه را به فرض می برند [نه به قرابت]، و بقیه ترکه [یعنی نصف دیگر در صورت یکی بودن، و یک سوم باقیمانده در صورت متعدد بودن] به آنان رد می شود؛ و سایر احکامی که در مورد کلاله ابوینی بیان شد در مورد کلاله ابی نیز [در فرض نبودن کلاله ابوینی] صادق است.

(الْقَامِنَةُ: لَوْ اجْتَمَعَ الْإِخْوَةُ وَ الْأَجْدَادُ، فَلِقَرَابَةِ الْأُمِّ مِنَ الْأُخُوَّةِ وَ الْأَجْدَادِ الثُّلُثُ

بَيْنَهُمْ بِالسَّوِيَّةِ) ذُكُورًا كَانُوا أُمَّ إناثًا، أَمْ ذُكُورًا وَإناثًا، مُتَعَدِّدِينَ فِي الطَّرَفَيْنِ أَمْ مُتَّحِدِينَ. وَ لِقَرَابَةِ الْأَبِ مِنَ الْأُخُوَّةِ وَالْأَجْدَادِ الثُّلَاثِينَ، بَيْنَهُمْ لِلذَّكْرِ ضِعْفُ الْأُنثَى كَذَلِكَ. فَلَوْ كَانَ الْمُجْتَمِعُونَ فِيهِمَا جَدًّا وَجَدَّةً لِلأُمِّ، وَأَخًا وَأُخْتًا لَهَا، وَجَدًّا وَجَدَّةً لِلأَبِ، وَأَخًا وَأُخْتًا لَهُ، فَلِقَرَابَةِ الأُمِّ الثُّلُثُ: وَاحِدٌ مِنْ ثَلَاثَةِ أَصْلِ الفَرِيضَةِ وَ سِهَامُهُمْ أَرْبَعَةٌ، وَ لِأَقْرَبَاءِ الأَبِ اثْنَانِ مِنْهَا وَ سِهَامُهُمْ سِتَّةٌ، فَيُطْرَحُ الْمُتَدَاخِلُ وَ الْعَدَدَانِ يَتَوَافَقَانِ بِالنِّصْفِ، فَيُضْرَبُ الوَفْقُ وَ هُوَ اثْنَانِ فِي سِتَّةٍ ثُمَّ الْمُرْتَفِعُ فِي أَصْلِ الفَرِيضَةِ يَبْلُغُ سِتَّةً وَ ثَلَاثِينَ، ثُلُثُهَا لِأَقْرَبَاءِ الأُمِّ الأَرْبَعَةَ لِكُلِّ ثَلَاثَةٍ، وَ ثُلُثُهَا لِأَقْرَبَاءِ الأَبِ الأَرْبَعَةَ بِالتَّفَاوُتِ، فَلِكُلِّ أُنثَى أَرْبَعَةٌ، وَ لِكُلِّ ذَكَرٍ ثَمَانِيَةٌ.

**مسأله هشتم:** در صورتی که اخوه و اجداد متوفی باهم وارث باشند به اخوه مادری و اجداد مادری که خویشاوند مادری هستند یک سوم ترکه داده می شود و به طور مساوی آن را بین خود تقسیم می کنند؛ خواه همگی مذکر بوده، یا همگی مؤنث باشند، و یا برخی مذکر و برخی مؤنث باشند؛ و خواه در هر دو طرف [یعنی از طرف اخوه و از طرف جد]، وارث متعدّد باشد یا این که فقط یکی باشد [مثلاً فقط پدر مادر متوفی یا فقط مادر مادر متوفی یا یک برادر یا خواهر مادری وارث باشند؛ و یا این که فقط از یک طرف وارث متعدّد باشد]. و به اخوه پدری و اجداد پدری که خویشاوند پدری هستند دو سوم ترکه داده می شود و به گونه ای بین خود تقسیم می کنند که به مردان دو برابر زنان داده شود؛ خواه از هر دو طرف [یعنی از طرف اخوه و جد] متعدّد د بوده، یا این که فقط یکی باشد. بنابراین اگر وراثت متوفی در هر دو طرف اخوه و اجداد عبارت باشند از: جدّ و جدّه مادری، و برادر و خواهر مادری، و جدّ و جدّه پدری و نیز برادر و خواهر پدری؛ در این حالت تقسیم ترکه چنین است که: به خویشاوندان مادر یک سوم ترکه داده می شود یعنی یک قسمت از سه قسمتی که اصل ترکه را به آن تقسیم کرده اند و سهام ایشان چهارتاست [یعنی یک سوم را به چهار قسمت مساوی تقسیم کرده و به هر کدام از آنان یک قسمت داده می شود]. و به خویشاوندان پدر دو قسمت از سه قسمت اصل ترکه داده می شود و سهام آنان شش تاست [زیرا جدّ و برادر معادل چهار سهم داشته و با سهم جدّه و خواهر که یک سهم است شش سهم می شود]؛ و [عدد فریضه خویشاوندان پدری ۲، و سهام آنان ۶ می باشد، و عدد فریضه خویشاوندان مادری یک و سهام آنان ۶ می باشد و

عدد یک در عدد ۴ و عدد ۲ در عدد ۶ داخل است و در نتیجه دو عدد متداخل [یعنی یک و دو] را کنار گذاشته [و به ۴ و ۶ اکتفا می‌کنیم] و [برای بدست آوردن مخرج مشترک بین عدد ۴ و ۶ می‌بینیم که] عدد چهار و شش متوافق در نصف می‌باشند [زیرا هر دو را می‌توان به عدد ۲ تقسیم کرد] بنابراین دو را که نصف چهار است در شش ضرب می‌کنیم و حاصل آن را [که ۱۲ می‌شود] در اصل فریضه [یعنی عدد ۳ که ابتدا ترکه را به آن تقسیم کردیم] ضرب می‌نمائیم و حاصل ضرب ۳۶ می‌شود، که از این عدد معادل یک سوم [یعنی  $\frac{۱۲}{۳۶}$ ] به چهار خویشاوند مادری [یعنی جدّ و جدّه و برادر و خواهر مادری] داده می‌شود که [پس از تقسیم کردن به طور مساوی] به هر کدام سه قسمت می‌رسد؛ و معادل دو سوم [یعنی  $\frac{۲۴}{۳۶}$ ] به چهار خویشاوند پدری داده می‌شود که به مذکر دو برابر مؤنث می‌رسد؛ بنابراین به هر مؤنث چهار قسمت [یعنی  $\frac{۴}{۳۶}$ ] و برای هر مذکر هشت قسمت [یعنی  $\frac{۸}{۳۶}$ ] تعلق می‌گیرد.

وَ كَذَا الْحُكْمُ لَوْ كَانَ مِنْ طَرَفِ الْأُمِّ أَخٌ وَ جَدٌّ، وَ مِثْلُهُمَا مِنْ طَرَفِ الْأَبِ وَ إِنْ اخْتَلَفَتِ الْفَرِيضَةُ.

وَ لَوْ كَانَ الْمُجْتَمِعُ مِنْ طَرَفِ الْجُدُودَةِ لِلْأُمِّ جَدًّا وَاحِدًا، أَوْ جَدَّةً مَعَ الْأَجْدَادِ وَ الْإِخْوَةِ الْمُتَعَدِّدِينَ مِنْ طَرَفِ الْأَبِ، فَلِلْجَدِّ أَوْ الْجَدَّةِ لِلْأُمِّ الثُّلُثُ، وَ الْبَاقِي لِلْإِخْوَةِ وَ الْأَجْدَادِ لِلْأَبِ بِالسَّوِيَّةِ مَعَ تَسَاوِيهِمْ، ذُكُورِيَّةً وَ أُنثَوِيَّةً، وَ بِالْإِخْتِلَافِ مَعَ الْإِخْتِلَافِ.

اگر در طرف مادر [به جای چهار نفر] فقط برادر و جدّ باشد و در طرف پدر نیز فقط برادر و جدّ باشد = در این صورت نیز همانند صورت قبل [که از هر طرف چهار نفر بودند] اصل فریضه را به سه قسمت تقسیم کرده و یک قسمت آن را به خویشاوندان مادری و دو قسمت آن را به خویشاوندان پدری می‌دهند؛ با این تفاوت که فریضه در این صورت با فریضه در صورت قبل فرق می‌کند [زیرا مخرج کسر در طرف امی و ابی عدد ۲ می‌شود و مخرج مشترک آن نیز عدد ۲ می‌شود که با ضرب آن در عدد ۳ که اصل فریضه است عدد ۶ بدست می‌آید و در این صورت ترکه را باید شش قسمت کرد یعنی شش تا دو تومان که ۱۲ تومان می‌گردد، و یک سوم آن را که چهار تومان می‌شود به جدّ و برادر امی می‌دهیم که به هر کدام دو تومان می‌رسد، و دو سوم آن که معادل ۸ تومان است به برادر و جدّ پدری داده می‌شود که به هر کدام چهار تومان می‌رسد.]

وَلَوْ فُرِضَ جَدَّةٌ لِأُمِّ، وَجَدَّةٌ لِأَبٍ وَأَخٌ لِأَبٍ فَلِكُلِّ وَاحِدٍ مِنْهُمْ ثُلُثٌ، وَلَوْ كَانَ بَدَلُ الْجَدِّ لِلْأَبِ جَدَّةً فَلَهَا ثُلُثُ الثُّلُثَيْنِ: - اِثْنَانِ مِنْ تِسْعَةٍ - وَكَذَا لَوْ كَانَ بَدَلُ الْأَخِ أَخْتًا فَلَهَا ثُلُثُهُمَا.

اگر در طرف مادر، فقط جد یا جدّه باقی بوده، و از طرف پدر اجداد و اخوه که هر دو متعدّد هستند [یعنی جدّ و جدّه و برادر و خواهر] مانده باشند = به جدّ یا جدّه مادری یک سوم ترکه داده می شود و باقیمانده به اخوه و اجداد پدری تعلق دارد که اگر همگی مذکر یا مؤنث باشند باقیمانده را به طور مساوی بین خود تقسیم می کنند، و اگر برخی مذکر و برخی مؤنث باشند به مذکر دو برابر مؤنث داده می شود.

اگر فرض کنیم که متوفی، جدّه مادری و جدّ پدری و برادر پدری داشته باشد = به هر یک از آنان یک سوم ترکه داده می شود [زیرا یک سوم اصل مال را به جدّه مادری می دهیم و دو سوم باقیمانده به جدّ و برادر پدری می رسد که به نصف بین خود تقسیم می کنند و در نتیجه به هر کدام از آنان نیز یک سوم اصل ترکه می رسد.]

اگر به جای جدّ پدری [در فرض قبلی] جدّه پدری باشد = یک سوم از دو سوم باقیمانده را به جدّه پدری می دهیم، یعنی از نه قسمت [که اصل مخرج مشترک است] دو قسمت آن به جدّه پدر داده می شود [و بقیه دو سوم که شش قسمت می شود چهار قسمت آن یعنی  $\frac{4}{9}$  به برادر، و سه قسمت دیگر به جدّه مادری یا جدّ مادری داده می شود.] همچنین اگر [در فرض قبلی] به جای برادر پدری، خواهر پدری باشد = یک سوم از دو سوم [یعنی  $\frac{2}{9}$ ] به خواهر پدری داده می شود.

وَلَوْ خَلَفَ أَخًا أَوْ أُخْتًا لِأُمِّ مَعَ الْأَجْدَادِ مُطْلَقًا لِلْأَبِ، فَلِلْأَخِ أَوْ الْأُخْتِ السُّدُسُ، وَالْبَاقِي لِلْأَجْدَادِ، وَلَوْ تَعَدَّدَ الْإِخْوَةُ لِلْأُمِّ فَلَهُمُ الثُّلُثُ. وَهَذَا بِخِلَافِ الْجَدِّ وَالْجَدَّةِ لِلْأُمِّ فَإِنَّ لَهُ الثُّلُثَ وَإِنْ اتَّحَدَ.

وَلَوْ خَلَفَ الْجَدَّيْنِ لِلْأُمِّ أَوْ أَحَدَهُمَا مَعَ الْإِخْوَةِ لِلْأُمِّ، وَجَدًّا أَوْ جَدَّةً لِلْأَبِ فَلِلْمُتَقَرَّبِ بِالْأُمِّ مِنَ الْجُدُودَةِ وَالْإِخْوَةِ الثُّلُثُ، وَلِلْجَدَّةِ لِلْأَبِ الثُّلُثَانِ وَعَلَى هَذَا قِسْمٌ مَا يَرِدُ عَلَيْكَ. اگر متوفی یک برادر یا یک خواهر مادری با اجداد ابی باقی گذارده باشد مطلقاً [خواه اجداد متعدّد بوده، یا یکی باشد؛ و خواه مذکر بوده، یا مؤنث باشند] حکم این است که = به برادر یا خواهر مادری یک ششم ترکه تعلق می گیرد و باقیمانده [یعنی پنج ششم آن] به اجداد می رسد؛ و چنانچه اخوه مادری متعدّد باشند یک سوم ترکه را به آنان می دهند،



ولی در مورد جدّ و جدّه مادری چنین نیست زیرا سهم آنان یک سوّم است اگر چه یک نفر باشد.

اگر متوفی جدّ و جدّه مادری، یا یکی از این دو را همراه با اخوه مادری و جدّ یا جدّه پدری باقی گذارده باشد = به خویشاوندان مادری یعنی جدّ و جدّه و اخوه مجموعاً یک سوّم ترکه داده می شود [که به طور مساوی بین خود تقسیم می کنند]؛ و دو سوّم دیگر به [جدّ یا] جدّه پدری داده می شود؛ و سایر موارد که اتفاق می افتد به همین قیاس می توان حکم آن را بدست آورد.

(التَّاسِعَةُ: الْجَدُّ وَ إِنْ عَلَا يُقَاسِمُ الْأَخُوَّةَ) وَ لَا يَمْنَعُ بَعْدَ الْجَدِّ الْأَعْلَى بِالنَّسَبَةِ إِلَيَّ الْجَدُّ الْأَسْفَلُ الْمُسَاوِي لِلْأَخُوَّةِ، لِإِطْلَاقِ النَّصُوصِ بِتَسَاوِي الْأَخُوَّةِ وَ الْأَجْدَادِ الصَّادِقِ بِذَلِكَ (وَ) كَذَا (ابْنُ الْأَخِ وَ إِنْ نَزَلَ يُقَاسِمُ الْأَجْدَادَ) الدُّنْيَا وَ إِنْ كَانُوا مُسَاوِينَ لِلْأَخُوَّةِ الْمُتَقَدِّمِينَ رُتْبَةً عَلَى أَوْلَادِهِمْ، لِمَا ذُكِرَ.

#### مسأله نهم:

جدّ متوفی، هر اندازه بالا رود، و برادران و خواهران متوفی: ترکه را میان خود تقسیم می کنند [و در عرض یکدیگر ارث می برند]؛ و دور بودن جدّ اعلی نسبت به جدّ پایین که با اخوه در یک درجه قرار دارند مانع ارث بردن جدّ اعلی نمی شود زیرا ادله ای که بر مساوی بودن ارث اخوه و اجداد متوفی دلالت می کنند اطلاق دارند و این اطلاق بر جدّ اعلی نیز صدق می کند [زیرا عنوان «جدّ» بر جدّ اعلی و جدّ پایین اطلاق می شود بدون این که بین آنها فرقی باشد].

همچنین پسر برادر (برادرزاده)، هر قدر پایین رود، و اجداد نزدیک متوفی: ارث را میان خود تقسیم می کنند اگر چه اجداد نزدیک با اخوه که از لحاظ رتبه بر اولاد خود مقدم هستند مساوی بوده و در یک عرض قرار دارند؛ و دلیل آن همان است که بیان شد [یعنی اطلاق روایات و ادله بر این حکم دلالت می کند].

(وَ إِنَّمَا يَمْنَعُ الْجَدُّ) - بِالرَّفْعِ - (الْأَدْنَى) وَ الْجَدَّةُ وَ إِنْ كَانَا لِلْأُمِّ (الْجَدُّ) - بِالتَّصْبِ - (الْأَعْلَى) وَ إِنْ كَانَ لِلْأَبِ، دُونَ أَوْلَادِ الْأَخُوَّةِ مُطْلَقًا، وَ كَذَا يَمْنَعُ كُلُّ طَبَقَةٍ مِنَ الْأَجْدَادِ مَنْ فَوْقَهَا وَ لَا يَمْنَعُهُمُ الْأَخُوَّةُ.

(وَ يَمْنَعُ الْأَخُ) وَ إِنْ كَانَ لِلْأُمِّ وَ مِثْلُهُ الْأَخْتُ (ابْنُ الْأَخِ) وَ إِنْ كَانَ لِلْأَبَوَيْنِ، لِأَنَّهُمَا جِهَةٌ

وَاحِدَةٌ يَمْنَعُ الْأَقْرَبُ مِنْهَا الْأَبْعَدُ.

در مورد جدّ نزدیک و جدّه نزدیک اگر چه امّی (مادری) باشند = مانع ارث بردن جدّ دورتر می شوند اگر چه جدّ دورتر (اعلی)، جدّ پدری باشد، و مانع ارث بردن اولاد اخوه نمی شوند مطلقاً [خواه ابوینی بوده، یا ابی یا امّی باشند]؛ همچنین هر طبقه ای از اجداد، طبقه بالاتر را از ارث محروم می کند، و اخوه مانع ارث بردن اجداد نمی شوند؛ [در عبارت «أَمَّا يَمْنَعُ الْجَدُّ الْأَدْنَى الْجَدَّ الْأَعْلَى»]، کلمه «الجدّ» مرفوع است [تافاعل باشد] و «الجدّ» منصوب است [تا این که مفعول به باشد].

برادر، اگر چه برادر مادری باشد و نیز خواهر = برادرزاده را از ارث ممنوع می کند اگر چه برادرزاده ابوینی باشد؛ به دلیل آن که برادر و برادرزاده در یک جهت قرار دارند و هر کدام که نزدیکتر است مانع ارث بردن دورتر می گردد.

(و) كَذَا (يَمْنَعُ ابْنُ الْأَخِ) مُطْلَقًا (ابْنُ ابْنِهِ) مُطْلَقًا (وَعَلَى هَذَا) الْقِيَاسُ يَمْنَعُ كُلُّ أَقْرَبٍ بِمَرْتَبَةٍ وَإِنْ كَانَ لِلْأُمَّمِ الْأَبْعَدَ وَإِنْ كَانَ لِلْأَبَوَيْنِ، خِلَافًا لِلْفَضْلِ بْنِ شَاذَانَ مِنْ قَدَمَائِنَا، حَيْثُ جَعَلَ لِلْأَخِ مِنَ الْأُمَّمِ السُّدُسَ، وَ الْبَاقِي لِابْنِ الْأَخِ لِلْأَبَوَيْنِ كَأَبِيهِ وَ كَذَا الْحُكْمُ فِي الْأَوْلَادِ الْمُتَرْتَبِينَ، مُحْتَجًّا بِاجْتِمَاعِ السَّبَبِينَ. وَ يُضَعَّفُ بِتَفَاوُتِ الدَّرَجَتَيْنِ الْمُسْتَقِطِ لِاعْتِبَارِ السَّبَبِ.

همچنین فرزند برادر مطلقاً [خواه ابوینی بوده یا ابی یا امّی باشد] = مانع ارث بردن فرزند فرزند برادر می شود مطلقاً [خواه ابوینی بوده یا ابی یا امّی باشد]؛ و به همین ترتیب [وراثی که در یک جهت قرار دارند] هرکسی که از لحاظ درجه به متوفی نزدیکتر است اگر چه انتساب او به متوفی از طرف مادر باشد مانع ارث بردن خویشاوندی می شود که از لحاظ درجه دورتر می باشد اگر چه انتساب او به متوفی از طرف پدر و مادر (ابوینی) باشد؛ و در اینباره فضل بن شاذان از فقهای متقدم مخالفت کرده است، زیرا برای برادر مادری یک ششم ترکه و بقیه را برای برادرزاده ابوینی دانسته است همانگونه که سهم پدرش [یعنی برادر ابوینی متوفی با برادر امّی او] این مقدار است [که یک ششم را به برادر امّی می دهند و بقیه به برادر ابوینی داده می شود]؛ و در مورد فرزندان فرزندان که هر کدام مترتب بر دیگری هستند نیز همین حکم جاری است [پس اگر برادرزاده امّی با فرزند برادرزاده ابوینی وارث باشند یک ششم ترکه سهم برادرزاده امّی بوده و

باقیمانده به فرزند برادرزاده تعلق دارد؛ و دلیل فضل بن شاذان این است که برادرزاده ابوینی دو سبب دارد [یعنی ابی و امی است]، اما جواب شهیدثانی: آن است که قول فضل بن شاذان ضعیف می‌باشد به دلیل آن که درجه برادرزاده با برادر متفاوت است و همین تفاوت درجه باعث می‌شود که سبب اعتبار نداشته باشد [زیرا اعتبار سبب در فرض مساوی بودن درجه می‌باشد].

(الْعَاشِرَةُ: الزَّوْجُ وَ الزَّوْجَةُ مَعَ الْأَخْوَةِ) وَ أَوْلَادِهِمْ (وَ الْأَجْدَادُ) مُطْلَقًا (يَأْخُذَانِ نَصِيبَهُمَا الْأَعْلَى) وَ هُوَ النِّصْفُ وَ الرَّبْعُ (وَ لِأَجْدَادِ الْأُمِّ أَوْ الْأَخْوَةِ لِلْأُمِّ، أَوْ الْقَبِيلَتَيْنِ ثُلُثُ الْأَصْلِ، وَ الْبَاقِي لِقَرَابَةِ الْأَبَوَيْنِ) الْأَجْدَادِ وَ الْأَخْوَةِ (أَوْ لِأَخْوَةِ) (الْأَبِ مَعَ عَدَمِهِمْ). فَلَوْ فُرِضَ أَنْ قَرَابَةُ الْأُمِّ جَدُّ وَ جَدَّةٌ وَ أَخٌ وَ أُخْتُ، وَ قَرَابَةُ الْأَبِ كَذَلِكَ مَعَ الزَّوْجِ، فَلِلزَّوْجِ النِّصْفُ: ثَلَاثَةٌ مِنْ سِتَّةِ أَصْلِ الْفَرِيضَةِ، لِأَنَّهَا الْمُجْتَمِعُ مِنْ ضَرْبِ أَحَدٍ مَخْرَجِي النِّصْفِ وَ الثُّلُثِ فِي الْآخِرِ، وَ لِقَرَابَةِ الْأُمِّ الثُّلُثُ: اِثْنَانِ، وَ عَدَدُهُمْ أَرْبَعَةٌ، وَ لِقَرَابَةِ الْأَبِ وَاحِدٌ وَ عَدَدُهُمْ سِتَّةٌ، يَنْكَسِرُ عَلَى الْفَرِيقَيْنِ وَ يَدْخُلُ النَّصِيبُ فِي السَّهَامِ، وَ تَتَوَافَقُ فَيُضْرَبُ وَفُقُ أَحَدِهِمَا فِي الْآخِرِ، ثُمَّ الْمُجْتَمِعُ فِي أَصْلِ الْفَرِيضَةِ تَبْلُغُ اِثْنَيْنِ وَ سَبْعِينَ.

**مسئله دهم:** هرگاه زوج و زوجه با اخوه و فرزندان اخوه و اجداد مطلقاً [خواه پدری یا مادری] وارث متوفی باشند: زوج و زوجه سهم بالاتر خود را که  $\frac{1}{4}$  برای زوج و  $\frac{1}{4}$  برای زوجه است می‌گیرند. و به اجداد مادری یا اخوه مادری، و یا در صورت وجود اجداد و اخوه باهم یک سوم اصل ترکه داده می‌شود و باقیمانده، سهم خویشاوندان ابوینی است یعنی به اجداد و اخوه ابوینی داده می‌شود؛ و در صورت نبودن خویشاوندان ابوینی برای اخوه ابی خواهد بود؛ بنابراین اگر فرض شود که خویشاوندان مادری، جد و جدّه و برادر و خواهر بوده، و از خویشاوندان پدر نیز همین افراد مذکور باقی مانده است، و علاوه بر اینها زوج نیز جزء وراثت قرار دارد در این حالت:

الف - سهم شوهر: نصف یعنی سه قسمت از شش قسمت اصل فریضه است، زیرا شش قسمت اصل فریضه از ضرب کردن مخرج نصف [یعنی عدد ۲ که فریضه زوج است] در مخرج ثلث [یعنی عدد ۳ که فریضه خویشاوندان مادری است] حاصل می‌شود.

ب - سهم خویشاوندان مادری: ثلث یعنی دو قسمت از شش قسمت است در

حالی که تعداد آنان چهار نفر [جد، جدّه، برادر، خواهر] است [و مقدار مذکور به طور مساوی بین آنان تقسیم می شود].

ج - سهم خویشاوندان پدری: یک قسمت از شش قسمت اصل فریضه است و تعداد سهام آنان شش است [زیرا جد و برادر، دو برابر جدّه و خواهر می گیرند] و سهم هر گروه از خویشاوندان مادری و خویشاوندان پدری بر تعداد سهام آنان منکسر می شود [و مستلزم کسر می گردد؛ و برای بدست آوردن مخرج مشترک] می بینیم که نصیب خویشاوندان مادری [یعنی عدد ۲] در عدد سهام ایشان [که عدد چهار است] متداخل بوده؛ و نصیب خویشاوندان پدری [یعنی عدد یک] در عدد سهام آنان [که عدد ۶ می باشد] داخل است [لذا عدد دو و یک را کنار گذاشته و به عدد ۴ و ۶ اکتفا می کنیم] و بین این دو عدد توافق است [و توافق بر عدد ۲ می باشد زیرا هر دو به این عدد قابل تقسیم اند] از اینرو نصف یکی را در دیگری ضرب می کنیم [یعنی یا نصف عدد ۴ را در ۶ ضرب می کنیم، و یا نصف عدد ۶ را در ۴ ضرب می کنیم] و سپس حاصل ضرب را [که عدد ۱۲ می شود] در اصل فریضه [که عدد ۶ می باشد] باید ضرب کنیم که پس از عمل ضرب عدد ۷۲ حاصل می شود [و در نتیجه ترکه متوفی ۷۲ قسمت می شود که از این مقدار نصف آن معادل ۳۶ قسمت به زوج داده می شود و یک سوم آن یعنی معادل ۲۴ قسمت به خویشاوندان مادری می رسد، و ۱۲ قسمت باقیمانده به خویشاوندان پدری داده می شود که به هر کدام از جد و برادر ۴ قسمت، و به هر یک از جدّه و خواهر ۲ قسمت می رسد].

(الْحَادِيَةَ عَشْرَةَ: لَوْ تَرَكَ) ثَمَانِيَةَ أَجْدَادٍ: (الْأَجْدَادُ الْأَرْبَعَةَ لِأَبِيهِ) أَي: جَدُّ أَبِيهِ وَ جَدَّتُهُ لِأَبِيهِ، وَ جَدَّهُ وَ جَدَّتَهُ لِأُمِّهِ (وَ مِثْلَهُمْ لِأُمِّهِ) وَ هَذِهِ الثَّمَانِيَةَ أَجْدَادُ الْمَيِّتِ فِي الْمَرْتَبَةِ الثَّانِيَةِ، فَإِنَّ كُلَّ مَرْتَبَةٍ تَزِيدُ عَنِ السَّابِقَةِ بِمِثْلِهَا، فَكَمَا أَنَّ لَهُ فِي الْأُولَى أَرْبَعَةً فِي الثَّانِيَةِ ثَمَانِيَةَ وَ فِي الثَّلَاثَةِ سِتَّةَ عَشَرَ وَ هَكَذَا (فَالْمَسْأَلَةُ) يَعْنِي أَصْلَ مَسْأَلَةِ الْأَجْدَادِ الثَّمَانِيَةِ (مِنْ ثَلَاثَةِ أَشْهُمٍ) هِيَ مَخْرَجٌ مَا فِيهَا مِنَ الْفَرُوضِ وَ هُوَ الثُّلُثُ وَ ذَلِكَ هُوَ ضَابِطُ أَصْلِ كُلِّ مَسْأَلَةٍ فِي هَذَا الْبَابِ. (سَهْمٌ) مِنْ الثَّلَاثَةِ (لِاقْرِبَاءِ الْأُمِّ) وَ هُوَ ثُلُثُهَا (لَا يَنْقَسِمُ عَلَيَّ) عَدَدِهِمْ وَ هُوَ (أَرْبَعَةٌ، وَ سَهْمَانٍ لِاقْرِبَاءِ الْأَبِّ لَا يَنْقَسِمُ عَلَيَّ) سَهَامِهِمْ، وَ هِيَ (تِسْعَةٌ) لِأَنَّ ثُلُثِي الثَّلَاثِينَ لِحَدِّ أَبِيهِ وَ جَدَّتِهِ لِأَبِيهِ بَيْنَهُمَا أَثَلَاثًا، وَ ثُلُثُهُ لِحَدِّ أَبِيهِ وَ جَدَّتِهِ لِأُمِّهِ أَثَلَاثًا أَيْضًا،

فَتَرْتَقِي سِهَامُ الْأَرْبَعَةِ إِلَى تِسْعَةٍ، فَقَدْ انْكَسَرَتْ عَلَى الْفَرِيقَيْنِ، وَبَيْنَ عَدَدِ كُلِّ فَرِيقٍ وَنَصِيبِهِ مُبَايَنَةٌ. وَكَذَا بَيْنَ الْعَدَدَيْنِ فَيُطْرَحُ النَّصِيبُ وَيُضْرَبُ أَحَدُ الْعَدَدَيْنِ فِي الْآخِرِ (وَمَضْرُوبُهُمَا) أَي: مَضْرُوبُ الْأَرْبَعَةِ فِي التَّسْعَةِ (سِتَّةٌ وَثَلَاثُونَ) ثُمَّ يُضْرَبُ الْمُرْتَفِعُ فِي أَصْلِ الْفَرِيقَةِ وَهُوَ الثَّلَاثَةُ (وَمَضْرُوبُهَا فِي الْأَصْلِ مِائَةٌ وَثَمَانِيَةٌ

ثُلُثُهَا): سِتَّةٌ وَثَلَاثُونَ (يَتَقَسَّمُ عَلَى) أَجْدَادِ أُمِّهِ (الْأَرْبَعَةِ) بِالسَّوِيَّةِ، لِكُلِّ وَاحِدٍ تِسْعَةٌ (وَثُلُثَاهَا) اثْنَانِ وَسَبْعُونَ (تَنْقَسِمُ عَلَى تِسْعَةٍ) لِكُلِّ سَهْمٍ ثَمَانِيَّةٌ، فَلِجَدِّ الْأَبِ وَجَدَّتِهِ لِأَبِيهِ ثُلُثًا ذَلِكَ: ثَمَانِيَّةٌ وَأَرْبَعُونَ، ثُلُثُهُ لِلْجَدَّةِ: سِتَّةٌ وَعَشْرُونَ. وَثُلُثَاهُ لِلْجَدِّ: اثْنَانِ وَثَلَاثُونَ، وَ لِجَدِّ الْأَبِ وَجَدَّتِهِ لِأُمِّهِ أَرْبَعَةٌ وَعِشْرُونَ، ثُلُثًا ذَلِكَ لِلْجَدِّ: سِتَّةٌ وَعَشْرُونَ، وَثُلُثُهُ لِلْجَدَّةِ، ثَمَانِيَّةٌ.

**مسأله یازدهم:** هرگاه متوفی هشت جد از خود بجای گذارد یعنی چهار جد از پدرش که عبارتند از: جد و جدّه پدری پدر متوفی و جد و جدّه مادری پدر متوفی؛ و چهار جد از مادرش که عبارتند از: جد و جدّه پدری مادر متوفی و جد و جدّه مادری مادر متوفی؛ این هشت نفر اجداد مرتبه دوم محسوب می شوند، زیرا هر مرتبه‌ای از اجداد نسبت به مرتبه قبل از خود یک برابر بیشتر است؛ لذا همانگونه که متوفی در مرتبه اول اجداد چهار نفر جد دارد در مرتبه دوم هشت جد و در مرتبه سوم شانزده نفر می شوند و به همین ترتیب [در مراتب بعدی به تعداد اجداد اضافه می شود؛] بنابراین، مسأله یعنی اصل مسأله اجداد هشتگانه (ثمانیه) از سه سهم می باشد [یعنی ترکه را باید به سه قسمت تقسیم کرد] و عدد ۳ منخرج فرض هایی است که در این مسأله وجود دارد که همان  $\frac{1}{3}$  است؛ و ضابطه و قاعده کلی در هر مسأله‌ای که به باب اجداد ثمانیه مربوط می شود این است که اصل آن را باید از عدد ۳ حساب کرد و:

الف - یک قسمت از این سه قسمت به خویشاوندان مادری داده می شود که یک سوم اصل ترکه است، و بر تعداد سهام آنان [که چهار تاست] تقسیم نمی شود [بلکه کسر لازم می آید].

ب - دو قسمت برای خویشاوندان پدری است که [به طور صحیح] بر تعداد سهام آنان که نه تاست تقسیم نمی شود [و کسر لازم می آید؛] و دلیل این که تعداد سهام آنان نه تاست به خاطر آن است که [دو ثلث را باید به سه قسمت تقسیم کرد] و دو سوم ثلثین برای جد و جدّه پدری پدر متوفی است که سه قسمت می شود [و دو قسمت آن به جد

پدری پدر و یک قسمت آن به جدّه پدری پدر داده می شود]، و یک سوّم ثلثین به جدّ و جدّه مادری پدر متوفی داده می شود که آن هم سه قسمت می شود [و دو قسمت آن به جدّ مادری پدر و یک قسمت آن به جدّه مادری پدر داده می شود؛ از اینرو تعداد سهام این چهار جدّ به ۹ می رسد و در هر دو طرف [یعنی اجداد پدر متوفی و اجداد مادر متوفی] کسر لازم می آید؛ و میان عدد هر دو گروه و نصیب آنان تباین است [یعنی بین ۲ و ۹ در طرف اجداد ابی، و بین ۱ و ۴ در طرف اجداد امی تباین می باشد]، چنانکه بین عدد (۹) و (۴) نیز تباین است از اینرو باید دو عدد نصیب [یعنی (۱) و (۲)] را کنار گذاشت و فقط دو عدد (۴) و (۹) را در یکدیگر ضرب کرد و حاصل ضرب آنها، یعنی حاصل ضرب (۴) [که سهم گروه اجداد مادری است] در (۹) [که سهم گروه اجداد پدری است] ۳۶ می شود و سپس این عدد بدست آمده را در اصل فریضه که (۳) است ضرب می کنیم که حاصل ضرب آن عدد (۱۰۸) می شود و:

الف - یک سوم این عدد که ۳۶ می شود بر تعداد اجداد مادری که چهار تاست به طور مساوی تقسیم می شود و به هر کدام ۹ سهم می رسد.

ب - دو سوم این عدد که ۷۲ می شود بر ۹ سهم تقسیم می شود [و ۹ سهم تعداد سهام خویشاوندان پدری است که به هر سهم هشت قسمت می رسد [بدون این که کسر لازم آید] بنابراین: به جدّ و جدّه پدری پدر متوفی: دو سوم از ۷۲، داده می شود که معادل ۴۸ قسمت است که یک سوم آن یعنی ۱۶ قسمت به جدّه، و دو سوم آن یعنی ۳۲ قسمت به جدّ می رسد. به جدّ و جدّه مادری پدر متوفی: [یک سوم از ۷۲ یعنی] ۲۴ قسمت داده می شود که دو سوم آن یعنی ۱۶ قسمت به جدّ، و یک سوم آن یعنی ۸ قسمت به جدّه می رسد.

هَذَا هُوَ الْمَشْهُورُ بَيْنَ الْأَصْحَابِ، ذَهَبَ إِلَيْهِ الشَّيْخُ وَ تَبِعَهُ الْأَكْثَرُ، وَ فِي الْمَسْأَلَةِ قَوْلَانِ  
أَخْرَانِ:

أَحَدُهُمَا لِلشَّيْخِ مُعِينِ الدِّينِ المِصْرِيِّ: إِنَّ ثُلُثَ الثُّلُثِ لِأَبَوَيْ، أُمُّ الْأُمِّ بِالسَّوِيَّةِ. وَ ثُلُثَاهُ لِأَبَوَيْ أَبِيهَا بِالسَّوِيَّةِ أَيْضًا. وَ ثُلُثُ الثُّلُثَيْنِ لِأَبَوَيْ أُمِّ الْأَبِ بِالسَّوِيَّةِ، وَ ثُلُثَاهُمَا لِأَبَوَيْ أَبِيهِ أَثْلَانًا. فَسَهَامُ قَرَابَةِ الْأُمِّ سِتَّةٌ، وَ سَهَامُ قَرَابَةِ الْأَبِ ثَمَانِيَّةٌ عَشْرٌ، فَيُجْتَرَأُ بِهَا، لِدُخُولِ الْأُخْرَى فِيهَا وَ يُضْرَبُ فِي أَصْلِ الْمَسْأَلَةِ يَبْلُغُ أَرْبَعَةً وَ خَمْسِينَ، ثُلُثُهَا: ثَمَانِيَّةٌ عَشْرٌ لِأَجْدَادِ الْأُمِّ، مِنْهَا

اثنَا عَشَرَ لِأَبَوَيْ أَبِيهَا بِالسَّوِيَّةِ، وَ سِتَّةٌ لِأَبَوَيْ أُمِّهَا كَذَلِكَ، وَ سِتَّةٌ وَ ثَلَاثُونَ لِأَجْدَادِ الْأَبِ.  
 مِنْهَا اثنَا عَشَرَ لِأَبَوَيْ أُمِّهِ بِالسَّوِيَّةِ، وَ أَرْبَعَةٌ وَ عِشْرُونَ لِأَبَوَيْ أَبِيهِ أَثَلَاثًا. وَ هُوَ ظَاهِرٌ.  
 وَ الثَّانِي لِلشَّيْخِ زَيْنِ الدِّينِ مُحَمَّدِ بْنِ الْقَاسِمِ البُرْزُهِيِّ: إِنَّ ثُلُثَ الثُّلُثِ لِأَبَوَيْ أُمِّ الْأُمِّ  
 بِالسَّوِيَّةِ، وَ ثُلُثِيهِ لِأَبَوَيْ أَبِيهَا أَثَلَاثًا، وَ قِسْمَةُ أَجْدَادِ الْأَبِ كَمَا ذَكَرَهُ الشَّيْخُ، وَ صَحَّتْهَا أَيْضًا  
 مِنْ أَرْبَعَةٍ وَ خَمْسِينَ، لَكِنْ يَحْتَلِفُ وَجْهُ الِازْتِفَاعِ، فَإِنَّ سَهَامَ أَقْرَبَاءِ الْأُمِّ هُنَا ثَمَانِيَةَ عَشَرَ وَ  
 أَقْرَبَاءِ الْأَبِ تِسْعَةً تَدْخِلُهَا، فَيُجْتَزَى بِضَرْبِ الثَّمَانِيَةِ عَشَرَ فِي الثَّلَاثَةِ أَصْلِ الفَرِيضَةِ.  
 وَ مَنْشَأُ الإِخْتِلَافِ: النَّظَرُ إِلَى أَنَّ قِسْمَةَ الْمُتَنَسِّبِ إِلَى الْأُمِّ بِالسَّوِيَّةِ، فَمِنْهُمْ مَنْ لَا حَظَّ  
 الْأُمُومَةَ فِي جَمِيعِ أَجْدَادِ الْأُمِّ، وَ مِنْهُمْ مَنْ لَا حَظَّ الْأَصْلِ، وَ مِنْهُمْ مَنْ لَا حَظَّ الْجِهَتَيْنِ.

تقسیم ترکه میان اجداد هشتگانه متوفی به گونه‌ای که بیان شد مبتنی بر نظر مشهور  
 فقهای امامیه است که شیخ طوسی بدان قایل شده است و بیشتر فقها از ایشان پیروی  
 کرده‌اند؛ اما در این مسأله دو قول دیگر وجود دارد که عبارت است از:

قول اول: قول شیخ معین‌الدین مصری است که طبق نظر ایشان [ترکه را به سه قسمت  
 می‌کنیم و] یک سوم ثلث را به والدین مادرِ مادرِ متوفی می‌دهیم که به‌طور مساوی میان  
 آنان تقسیم می‌شود و دو سوم ثلث دیگر آن را به والدین پدرِ مادرِ متوفی می‌دهیم که  
 به‌طور مساوی میان آنان تقسیم می‌شود، و یک سوم دو ثلث اصل را به والدین مادرِ پدر  
 داده که به‌طور مساوی میان آنان تقسیم می‌شود و دو سوم از دو ثلث دیگر آن را به والدین  
 پدرِ پدر می‌دهیم که آن را سه قسمت می‌کنند [به طوری که دو قسمت آن به پدرِ پدرِ پدر  
 متوفی داده می‌شود و یک قسمت آن به مادرِ پدرِ پدرِ متوفی می‌رسد]؛ بنابراین تعداد  
 سهام خویشاوندان مادری شش تا و تعداد سهام خویشاوندان [اجداد] پدری هجده تا  
 می‌باشد، و از آنجایی که عدد ۶ در عدد ۱۸ داخل است ترکه به ۱۸ سهم تقسیم می‌شود  
 و این عدد در اصل مسأله [که ۳ است] ضرب می‌شود و حاصل آن ۵۴ می‌شود که از این  
 مقدار یک سوم آن معادل ۱۸ قسمت به اجداد مادری داده می‌شود که ۱۲ سهم آن برای  
 والدین پدرِ مادر است که آن را به‌طور مساوی بین خود تقسیم می‌کنند و ۶ قسمت آن [که  
 یک سوم هجده سهم می‌شود] به والدین مادرِ مادرِ متوفی داده می‌شود که آنان نیز به‌طور  
 مساوی بین خود تقسیم می‌کنند [و به هر یک سه سهم می‌رسد]؛ و ۳۶ سهم از ۵۴ [که دو  
 سوم آن می‌شود] به اجداد پدری داده می‌شود که [آن را به سه قسمت می‌کنند و یک

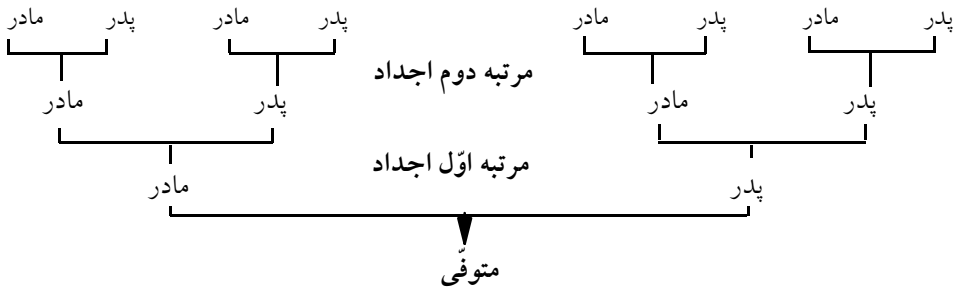
سوم آن را معادل] ۱۲ قسمت به والدین مادر پدر می دهند که به طور مساوی آن را تقسیم می کنند [و به هر کدام ۶ سهم می رسد]، و ۲۴ قسمت دیگر آن را [که معادل دوسوم است] به والدین پدر پدر می دهند که سه قسمت می شود [که دو قسمت آن معادل ۱۶ سهم به پدر پدر پدر، و یک قسمت آن معادل ۸ سهم به مادر پدر پدر داده می شود]؛ و این مطلبی که معین الدین مصری بیان کرده است معلوم و روشن است.

قول دوم: قول شیخ زین الدین محمد بن قسم برزهی است که طبق نظر ایشان [ترکه را به سه قسمت می کنیم و] یک سوم ثلث به والدین مادر مادر [یعنی اجداد مادری] داده می شود که به طور مساوی میان آنها تقسیم می شود و دوسوم ثلث به والدین پدر مادر می رسد که سه قسمت می شود [و دو قسمت به پدر پدر مادر، و یک قسمت به مادر پدر مادر می رسد]؛ و نحوه تقسیم دو ثلث اصل برای اجداد پدری به همان شکلی است که شیخ طوسی بیان کرده است؛ بنابراین مخرج مشترک سهام طبق این رأی همان (۵۴) است اما نحوه رسیدن به این عدد با آنچه که در قول معین الدین مصری آمده بود فرق می کند، زیرا سهام خویشاوندان مادری طبق این قول [یعنی قول برزهی] ۱۸ است و سهام خویشاوندان پدری ۹ می باشد و چون عدد ۹ در ۱۸ متداخل است به عدد ۱۸ اکتفا شده و سپس آن را در عدد ۳ که اصل فریضه است ضرب می کنیم [و بدین ترتیب عدد (۵۴) بدست می آید].

منشأ اختلاف این سه قول، توجه به این مطلب است که سهم کسانی که از طریق مادر به متوفی انتساب می یابند باید به طور مساوی بین آنان تقسیم گردد؛ بنابراین برخی از فقها [همچون نظر مشهور] هر چهار جدّ مادر متوفی را از جهت مادر به متوفی منتسب می دانند [و لذا یک سوم را اجداد چهارگانه مادری به طور مساوی بین خود تقسیم می کنند]؛ و برخی دیگر از فقها، اصل [یعنی مبدأ انتساب جدّ] را لحاظ کرده اند و برخی از فقها هر دو جهت را لحاظ کرده اند.



[نمودار اجداد ثمانیه]



[اجداد در مرتبه دوم هشت نفرند]

- |           |   |   |                        |
|-----------|---|---|------------------------|
| (مادری) : | { | ۱ - پدر پدر پدر متوفی (۳۲)  | ۲ - پدر پدر متوفی (۹)  |
|           |   | ۲ - مادر پدر پدر متوفی (۱۶)   | ۳ - مادر پدر متوفی (۹) |
|           |   | ۳ - پدر مادر پدر متوفی (۱۶)   | ۴ - پدر مادر متوفی (۹) |
|           |   | ۴ - مادر مادر پدر متوفی $\left(\frac{۸}{۷۲}\right)$ $\left(\frac{۹}{۳۶}\right)$ مادر مادر متوفی - ۸ |                        |

الثَّانِيَةَ عَشْرَةَ: أَوْلَادُ الْإِخْوَةِ يَتَوَمَّوْنَ مَقَامَ آبَائِهِمْ عِنْدَ عَدَمِهِمْ، وَيَأْخُذُ كُلُّ وَاحِدٍ مِنَ الْأَوْلَادِ (نَصِيبَ مَنْ يَتَقَرَّبُ بِهِ)، فَلِأَوْلَادِ الْأَخْتِ الْمُتَفَرِّدَةِ لِأَبَوَيْنِ أَوْ الْأَبِّ، التَّصْفُ تَسْمِيَةً وَالْبَاقِي رَدًّا، وَإِنْ كَانُوا ذُكُورًا، وَلِأَوْلَادِ الْأَخِ لِلْأَبِّ الْمُتَفَرِّدِ الْمَالُ، وَإِنْ كَانَ أُنْثَى فَرَابِئَةً، وَلَوْلِدِ الْأَخِ أَوْ الْأَخْتِ لِلْأُمِّ السُّدُسُ وَإِنْ تَعَدَّدَ الْوَالِدُ، وَلِأَوْلَادِ الْإِخْوَةِ الْمُتَعَدِّدِينَ لَهَا التُّلْثُ، وَالْبَاقِي لِأَوْلَادِ الْمُتَقَرَّبِ بِالأَبَوَيْنِ إِنْ وُجِدُوا، وَإِلَّا فَلِلْمُتَقَرَّبِ بِالأَبِّ، وَإِلَّا رُدَّ البَاقِي عَلَى وُلْدِ الأَخِ لِلْأُمِّ، وَعَلَى هَذَا القِيَاسِ بَاقِي الأَقْسَامِ.

**مسأله دوازدهم:** فرزندان برادر و خواهران (اخوه) در صورت نبودن پدران و مادران

خود جایگزین آنها می شوند و هر کدام از فرزندان اخوه سهم کسی را می برند که به واسطه او با متوفی خویشاوند شده اند؛ بنابراین [نحوه تقسیم ارث] چنین است که:

الف - فرزندان خواهر ابوینی یا ابی که تنهاست = نصف ترکه را به فرض می گیرد و

باقیمانده [که نصف دیگر است] با عنوان ردّ به آنان داده می شود، هر چند که فرزندان

خواهر، مذکر (پسر) باشند [زیرا آنان سهم مادر خود را می گیرند، و سهم مادر آنان که

خواهر متوفی محسوب می شود همین مقدار است].

ب - فرزندان برادر ابی که تنهاست = همه ترکه را به قرابت می برد، هر چند که فرزند برادر، مؤنث (دختر) بوده باشد [زیرا سهم پدر خود را می برد که برادر متوفی محسوب می شود].

ج - به فرزند برادر امی و فرزند خواهر امی: یک ششم ترکه داده می شود اگر چه فرزندان متعدّد باشند [زیرا سهم پدر یا مادر آنان از آنجایی که امی بوده و تنها هستند یک ششم به فرض است]. و در صورتی که اخوه امی متعدّد باشند [و از آنان فرزندان باقی مانده باشد] = یک سوم ترکه به فرزندان داده می شود، و بقیه [که دو سوم است] به فرزندان اخوه ابوی می رسد اگر وجود داشته باشند و در غیر این صورت [اگر در قید حیات نباشند] به فرزندان اخوه ابی داده می شود، و اگر آنان هم نباشند باقیمانده به فرزند برادر مادری ردّ می شود؛ و بقیه صورتها نیز بر همین قیاس و قاعده عمل می شوند.

وَ اِفْتِسَامُ الْاَوْلَادِ مَعَ تَعَدُّدِهِمْ وَ اِخْتِلَافِهِمْ ذُكُورِيَّةً وَ اُنْثَوِيَّةً كَابَائِهِمْ: (فَإِنْ كَانُوا اَوْلَادَ كِلَالَةِ اُمِّمٌ فَبِالسَّوِيَّةِ) اَيُّ الذَّكَرِ وَ الْاُنْثَى سَوَاءً (وَ اِنْ كَانُوا اَوْلَادَ كِلَالَةِ الْاَبْوَيْنِ، اَوْ الْاَبِّ فَبِالتَّفَاوُتِ)، لِذَكَرٍ مِثْلَ حَظِّ الْاُنْثَيَيْنِ.

در صورتی که فرزندان اخوه متعدّد باشند و برخی مذکور (پسر) و برخی مؤنث (دختر) باشند: ارث را همانند پدران و مادران خود تقسیم می کنند؛ بنابراین: اگر آنها فرزندان برادر یا خواهر مادری (کلاله امی) باشند = سهم آنان به طور مساوی تقسیم می شود؛ یعنی مذکر و مؤنث به طور مساوی ارث می برند. ولی اگر آنها فرزندان برادر یا خواهر ابوی یا ابی باشند = به طور متفاوت ارث می برند؛ یعنی به مذکر دو برابر مؤنث داده می شود.

## الْقَوْلُ فِي مِيرَاثِ الْأَعْمَامِ وَالْأَخْوَالِ وَالْأَوْلَادِهِمْ.

وَهُمُ الْأَوْلَادُ الْأَرْحَامِ، إِذْ لَمْ يَرِدْ عَلَىٰ إِرْثِهِمْ نَصٌّ فِي الْقُرْآنِ بِخُصُوصِهِمْ وَإِنَّمَا دَخَلُوا فِي آيَةِ «أَوْلُوا الْأَرْحَامِ»، وَإِنَّمَا يَرِثُونَ مَعَ فَقْدِ الْإِخْوَةِ وَبَنِيهِمْ، وَالْأَجْدَادِ فَصَاعِدًا عَلَى الْأَشْهَرِ، وَنُقِلَ عَنِ «الْفُضْلِ» أَنَّهُ لَوْ خَلَفَ خَالًا وَجَدَّةً لِأُمَّ اقْتَسَمَا الْمَالَ نِصْفَيْنِ.

### بحث پیرامون ارث اعمام و اخوال و فرزندان آنها

[مقدمه: وقتی که وارثی از طبقه اول و دوم نباشد نوبت به ارث بردن طبقه سوم می‌رسد. وراثت طبقه سوم را بنابه قولی یک صنف و بنابه قولی دو صنف تشکیل می‌دهند، اما به نظر می‌رسد همانطور که برادران و خواهران خود میت که در طبقه دوم قرار دارند یک صنف را تشکیل می‌دهند برادران و خواهران ابوین میت که در طبقه سوم قرار دارند نیز یک صنف باشند که همان اعمام (عموها - عمه‌ها) و اخوال (دایی‌ها - خاله‌ها) هستند.

آنچه که درباره سهم الارث وراثت طبقه سوم باید مورد توجه قرار گیرد آن است که: اولاً - اعمام و عمات با اخوال و خالات در یک ردیف هستند یعنی طبق قاعده اقربیت ارث می‌برند، مثلاً هرگاه کسی بمیرد و دارای یک عمو و یک پسردایی باشد عمو مانع از ارث بردن پسردایی می‌گردد زیرا پسردایی دورتر از عمو به متوفی می‌باشد. پس عمو و عمه و دایی و خاله متوفی در درجه اول هستند و اولاد آنها در درجه دوم و نوه آنها در درجه سوم و همینگونه است هر قدر که پایین رود. و البته استثنای قاعده اقربیت فقط در خصوص عموی ابی و پسرعمو ابوینی است که پسرعمو با این‌که از میت دورتر است مانع ارث عمو که به میت نزدیک‌تر است می‌گردد.

ثانیاً - چون اعمام و عمات و اخوال و خالات همگی برادر و خواهر ابوین میت

هستند مقررات اخوه ابوینی و اخوه ابی و اخوه امی در اینجا هم جاری است؛ یعنی با وجود اعمام یا عمات یا احوال یا خالات ابوینی، ابی ارث نخواهد برد و هر یک از این چهار گروه اگر امی باشند در صورت تنها بودن  $\frac{1}{2}$  ترکه و در صورت متعدد بودن  $\frac{1}{3}$  ترکه را می‌برند.

ثالثاً - قاعده تساوی سهم الارث ذکور و اناث در خویشاوندان امی، در اعمام و عمات امی نیز رعایت می‌شود، بدین نحو که هرگاه اعمام و عمات متوفی همه امی باشند سهم الارث بین آنها بالسویه تقسیم می‌گردد ولی اگر ابوینی یا ابی باشند ذکور دو برابر اناث از ترکه سهم خواهند برد.

«اعمام (عموها و عمه‌ها) و احوال (دایی‌ها و خاله‌ها) از وراثتی هستند که از باب «أولوا الارحام» [یعنی به قرابت] ارث می‌برند زیرا در قرآن کریم در خصوص آنان نص صریحی وارد نشده است بلکه در عموم آیه «و اولوا الارحام بعضهم أولى ببعض فی کتاب الله» داخل می‌باشند. این طبقه از وراثت در صورتی ارث می‌برند که اخوه و فرزندان آنها و اجداد هر قدر بالا روند موجود نباشند که قول مشهورتر همین است؛ و از فضل بن شاذان نقل شده است که اگر متوفی دایی و جدّه مادری بجای گذاشته باشد ترکه را بین خود تقسیم می‌کنند [با وجود این که جدّه در طبقه دوم، و دایی در طبقه سوم قرار دارد].

### (و فیه مسائل)

(الأولی: العم) المُنْفَرِدُ (یَرِثُ الْمَالَ) أَجْمَعُ لِأَبٍ كَانَ أُمَّ لِأُمٍّ (وَ كَذَا الْعَمَّةُ) الْمُنْفَرِدَةُ.  
(و لِلْأَعْمَامِ) أَي الْعَمَّيْنِ فِضَاءً عِدًّا (الْمَالُ) بَيْنَهُمْ (بِالسَّوِيَّةِ وَ كَذَا الْعَمَّاتُ) مُطْلَقًا  
فِيهِمَا.

(وَ لَوْ اجْتَمَعُوا): الْأَعْمَامُ وَ الْعَمَّاتُ (اِقْتَسَمُوهُ بِالسَّوِيَّةِ إِنْ كَانُوا) جَمِيعًا أَعْمَامًا أَوْ عَمَّاتٍ (لِأُمٍّ) أَي: إِخْوَةَ أَبِ الْمَيِّتِ مِنْ أُمِّهِ خَاصَّةً (وَ الْإِ) يَكُونُوا لِأُمٍّ خَاصَّةً، بَلْ لِلْأَبَوَيْنِ أَوْ لِلْأَبِّ (فِي التَّفَاوُتِ): لِلذَّكَرِ مِثْلَ حَظِّ الْأُنثَيَيْنِ.

در این مبحث چند مسأله است

مسأله اول - در صورتی که:

الف - فقط عمو تنها وارث متوفی باشد = تمام مال را به ارث می‌برد؛ خواه عمومی

پدری (ابی) باشد، یا عمومی مادری (امی) باشد.

ب - فقط عمه تنها وارث متوفی باشد = همین حکم عمو را دارد [که تمام ترکه را به ارث می‌برد؛ خواه عمه پدری باشد یا عمه مادری باشد].

ج - عموها، یعنی دو یا چند عمو وارث متوفی باشند = تمام ترکه را به طور مساوی بین خود تقسیم می‌کنند [و این حکم در مورد عموها به طور مطلق جاری است].

د - عمه‌ها وارث متوفی باشند مطلقاً [خواه ابوینی بوده یا ابی یا امی باشند] = تمام ترکه را به طور مساوی بین خود تقسیم می‌کنند [و این حکم در مورد عمه‌ها به طور مطلق جاری است].

اگر آنان یعنی عموها و عمه‌ها باهم وراثت متوفی باشند = تقسیم ارث میان آنان به این صورت است که: اگر همگی عموها و عمه‌های مادری متوفی باشند، یعنی برادران و خواهران پدر متوفی فقط از طرف مادر باشند = تمام ترکه را به طور مساوی بین خود تقسیم می‌کنند. و اگر عموها و عمه‌های مادری نباشند، بلکه عمو و عمه ابوینی یا ابی باشند = ترکه را به طور متفاوت بین خود تقسیم می‌کنند، یعنی به مذکر (عمو) دو برابر مؤنث (عمه) داده می‌شود.

(وَ الْكَلَامُ فِي قَرَابَةِ الْأَبِّ وَ حُدَّةٍ) مِنَ الْأَعْمَامِ وَ الْأَحْوَالِ (كَمَا سَلَفَ فِي الْأَخْوَةِ) مِنْ أَهْلِهَا لَا تَرْتُّ إِلَّا مَعَ فَقْدِ قَرَابَةِ الْأَبْوَيْنِ، مَعَ تَسَاوِيهِمَا فِي الدَّرَجَةِ وَ اسْتِحْقَاقِ الْفَاضِلِ عَنْ حَقِّ قَرَابَةِ الْأُمِّ مِنَ السُّدُسِ وَ الثُّلُثِ وَ غَيْرِ ذَلِكَ.

بحث درباره موردی که فقط خویشاوندان پدری یعنی عموها و عمه‌ها و دایی‌ها و خاله‌های پدری (ابی) وارث باشند همانند بحثی است که قبلاً درباره اخوه متوفی بیان شد؛ مبنی بر این‌که:

الف - اعمام و احوال ابی تنها در صورتی ارث می‌برند که خویشاوند ابوینی وجود نداشته باشد به شرط این‌که مرتبه و درجه آنان مساوی باشد [مثلاً با وجود عمومی ابوینی، عمومی ابی ارث نمی‌برد].

ب - خویشاوند پدری در صورتی که با خویشاوند مادری جمع شود مقدار زاید بر یک ششم یا یک سوم [پس از دادن سهم خویشاوند مادری] به خویشاوند ابی داده می‌شود؛ و سایر احکام که درباره اخوه بیان شد در اینجا نیز جاری است.

(الثَّانِيَةُ: لِلْعَمِّ الْوَاحِدِ لِلْأُمِّ أَوْ الْعَمَّةِ) الْوَاحِدَةَ لَهَا (مَعَ قَرَابَةِ الْأَبِ) أَيِ الْعَمِّ أَوْ الْعَمَّةِ لِلْأَبِ الشَّامِلِ لِلْأَبَوَيْنِ وَاللَّابِ وَخَدَّهُ (السُّدُسُ وَاللِّزَائِدُ) عَنِ الْوَاحِدِ مُطْلَقاً (الثَّلَاثُ) بِالسَّوِيَّةِ كَمَا فِي الْإِخْوَةِ (وَالْبَاقِي) عَنِ السُّدُسِ وَالثَّلَاثِ مِنَ الْمَالِ، (لِقَرَابَةِ الْأَبِ) وَالْأُمِّ أَوْ الْأَبِ مَعَ فَقْدِهِ (وَإِنْ كَانَ) قَرَابَةُ الْأَبِ (وَاحِداً) ذَكَراً أَوْ أُنْثَى، ثُمَّ إِنْ تَعَدَّدَ وَاخْتَلَفَ بِالذُّكُورَةِ وَالْأُنْثَوَةِ فَلِلذَّكَرِ مِثْلُ حَظِّ الْأُنْثَيَيْنِ كَمَا مَرَّ.

**مسأله دوم:** اگر یک عموی مادری یا یک عمه مادری همراه با خویشاوند پدری یعنی عمو یا عمه پدری که شامل عمو یا عمه ابوینی (پدری و مادری) و عمو یا عمه پدری (ابی) می شود وراثت متوفی را تشکیل دهند در این حالت:

الف - به عموی مادری یا عمه مادری یک ششم ترکه داده می شود و باقیمانده یک ششم [یعنی پنج ششم] به خویشاوند پدری و مادری (ابوینی)، و در صورت نبودن آنان به خویشاوند ابی [یعنی به عمو یا عمه پدری] می رسد [اگر چه خویشاوند پدری یک نفر بوده باشد].

ب - اگر متوفی بیش از یک عمو یا یک عمه مادری داشته باشد = یک سوم ترکه به آنان داده می شود که آن را به طور مساوی بین خود تقسیم می کنند مطلقاً [خواه تمام آنها مذکر بوده، یا مؤنث باشند، و یا برخی مذکر و برخی مؤنث باشند، مثلاً یک عمو و یک عمه باشند]؛ همانگونه که اخوه مادری نیز ترکه را اینگونه تقسیم می کنند؛ و مقدار باقیمانده از یک سوم ترکه به خویشاوندان ابوینی، و در صورت نبودن آنان به خویشاوندان ابی [یعنی به عموها یا عمه های پدری] داده می شود هر چند که خویشاوند پدری یک نفر باشد؛ فرقی نمی کند که خویشاوندان پدری مذکر (عمو) بوده، یا مؤنث (عمه) باشند. حال اگر خویشاوندان پدری متعدد بوده و برخی مذکر (عمو) و برخی مؤنث (عمه) باشند = به مذکر دو برابر مؤنث داده می شود همانگونه که قبلاً [در مسأله اول] بیان شد.

(الثَّالِثَةُ: لِلْخَالِ أَوْ الْخَالَةِ، أَوْ هُمَا، أَوْ الْأَخْوَالِ أَوْ الْخَالَاتِ مَعَ الْإِنْفِرَادِ الْمَالِ بِالسَّوِيَّةِ)، لِأَبِ كَانُوا أُمَّ لِلْأُمِّ أُمَّ لَهَا.

(وَلَوْ) اجْتَمَعُوا وَ (تَقَرَّقُوا) بَأَنْ خَلَفَ خَالاً لِأَبِيهِ أَيْ: أَخَاهُ لِأَبِيهَا، وَ خَالاً لِأُمِّهِ أَيْ: أَخَاهَا لِأُمِّهَا خَاصَّةً، وَ خَالاً لِأَبَوَيْهِ أَيْ: أَخَاهَا لِأَبَوَيْهَا، أَوْ خَالَاتٍ كَذَلِكَ أَوْ مُجْتَمِعِينَ

(سَقَطَ كَلَالَةُ الْأَبِ) وَخَدَهُ بِكَلَالَةِ الْأَبَوَيْنِ (وَكَانَ لِكَلَالَةِ الْأُمِّ السُّدُسُ إِنْ كَانَ وَاحِدًا، وَالثُّلُثُ إِنْ كَانَ أَكْثَرَ بِالسُّوِيَّةِ) وَ إِنْ اِخْتَلَفُوا فِي الذُّكُورَةِ وَ الْأُنُوثَةِ، (وَ لِكَلَالَةِ الْأَبِ الْبَاقِي بِالسُّوِيَّةِ) أَيْضًا عَلَى الْأَطْهَرِ، لِإِشْتِرَاكِ الْجَمْعِ فِي التَّقَرُّبِ بِالْأُمَّ. وَ نَقَلَ الشَّيْخُ فِي الْخِلَافِ عَنِ بَعْضِ الْأَصْحَابِ أَنَّهُمْ يَقْتَسِمُونَهُ لِلذَّكْرِ ضِعْفُ الْأُنْثَى وَ هُوَ نَادِرٌ.

**مسأله سوم:** در صورتی که:

الف - متوفی دایی یا خاله، یا دایی و خاله، و یا چند دایی یا چند خاله داشته باشد و کس دیگری [یعنی عمو و عمه] با آنها وارث نباشد = تمامی ترکه متوفی به آنها تعلق می‌گیرد و [در فرضی که متعدد باشند] آن را به طور مساوی بین خود تقسیم می‌کنند [یعنی سهمی که به دایی داده می‌شود با سهم خاله مساوی است؛] فرقی نمی‌کند که دایی و خاله پدری (ابی) باشند، یا دایی و خاله مادری (امی)، و یا دایی و خاله ابوینی باشند.

ب - دایی و خاله‌ها باهم وارث بوده، و گوناگون باشند، به این صورت که متوفی فقط یک دایی پدری یعنی برادر پدری مادرش و یک دایی مادری یعنی برادر مادری مادرش، و دایی ابوینی یعنی برادر ابوینی مادرش داشته باشد، و یا این که فقط خاله‌هایی به همین شکل داشته باشد [یعنی خاله ابی و خاله امی و خاله ابوینی داشته باشد؛ و یا این که دایی‌ها و خاله‌های ابی و امی و ابوینی باهم وارث او باشند در این صورت نحوه تقسیم چنین است که:

الف - خویشاوندان پدری به واسطه خویشاوندان ابوینی از ارث محروم می‌شوند، و خویشاوندان امی از ارث محروم نمی‌شوند.

ب - کلاله امی در صورتی که یک نفر باشد یک ششم ترکه را می‌گیرد، و در صورت متعدد بودن یک سوم ترکه به آنان داده می‌شود که آن را به طور مساوی بین خود تقسیم می‌کنند اگر چه برخی مذکر و برخی از آنان مؤنث باشند [یعنی برخی دایی مادری و برخی خاله مادری متوفی بوده باشند].

ج - کلاله ابی مقدار باقیمانده [از یک ششم یا یک سوم] را می‌گیرد و آنان نیز باقیمانده را به طور مساوی بین خود تقسیم می‌کنند؛ بنابر قول ظاهرتر [دایی‌ها و خاله‌های ابوینی هم ارث را به طور مساوی بین خود قسمت می‌کنند] زیرا خویشاوندان ابوینی و ابی از لحاظ این که از طریق مادر به متوفی انتساب دارند باهم مشترکند [یعنی

دایی پدری نیز برادر پدری مادر متوفی است و از طریق مادر به متوفی منسوب است؛ و شیخ طوسی در کتاب «الخلافا» به نقل از برخی فقهای امامیه گفته است که دایی‌ها و خاله‌های ابوینی مال را به گونه‌ای تقسیم می‌کنند که به مذکر (دایی‌ها) دو برابر مؤنث (خاله‌ها) داده شود و [از نظر شهیدثانی] این قول نادر می‌باشد.

(الرَّابِعَةُ: لَوْ اجْتَمَعَ الْأَعْمَامُ وَالْأَخْوَالُ) أَي الْجِنْسَانِ، لِيَشْمَلَ الْوَاحِدَ مِنْهُمَا وَالْمُتَعَدِّدَ (فَلِلْأَخْوَالِ الثَّلَاثُ، وَإِنْ كَانَ وَاحِدًا لِأُمِّ عَلَى الْأَصْحِ، وَلِلْأَعْمَامِ الثَّلَاثَانِ وَإِنْ كَانَ وَاحِدًا)، لِأَنَّ الْأَخْوَالَ يَرْتُونَ نَصِيبَ مَنْ تَقَرَّبُوا بِهِ وَهُوَ الْأَخْتُ وَنَصِيبُهَا الثَّلَاثُ، وَالْأَعْمَامُ يَرْتُونَ نَصِيبَ مَنْ يَتَقَرَّبُونَ بِهِ وَهُوَ الْأَخُّ وَنَصِيبُهُ الثَّلَاثَانِ.

وَمِنْهُ يَظْهَرُ عَدَمُ الْفَرْقِ بَيْنَ اتِّحَادِ الْخَالِ وَتَعَدُّدِهِ، وَدُكُورِيَّتِهِ، وَأُنُوَيْبِيَّتِهِ، وَالْأَخْبَارُ مَعَ ذَلِكَ مُتَّظَفَرَةٌ بِهِ. فَفِي صَحِيحَةِ أَبِي بَصِيرٍ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ (ع) إِنَّ فِي كِتَابِ عَلِيِّ صَلَوَاتُ اللَّهِ عَلَيْهِ «رَجُلٌ مَاتَ وَتَرَكَ عَمَّهُ وَخَالَه؟ فَقَالَ: لِلْعَمِّ الثَّلَاثَانِ، وَ لِلْخَالِ الثَّلَاثُ».

وَإِنَّ فِيهِ أَيْضًا: «إِنَّ الْعَمَّةَ بِمَنْزِلَةِ الْأَبِّ وَالْخَالَهَ بِمَنْزِلَةِ الْأُمِّ، وَبُنْتُ الْأَخِّ بِمَنْزِلَةِ الْأَخِّ. قَالَ: وَكُلُّ ذِي رَحِمٍ فَهَوَّ بِمَنْزِلَةِ الرَّحِمِ الَّذِي يُجَرِّبُهُ، إِلَّا أَنْ يَكُونَ وَارِثٌ أَقْرَبُ إِلَى الْمَيِّتِ مِنْهُ فَيُخْجَبُهُ».

**مسأله چهارم:** اگر عموها و عمه‌ها و دایی‌ها و خاله‌ها با یکدیگر وارث متوفی باشند؛ یعنی جنس عمو و دایی منظور است تا شامل یک نفر یا چند نفر از آنان شود، در این صورت، طبق قول صحیح‌تر: به دایی‌ها یک سوّم ترکه داده می‌شود اگر چه آن دایی یک نفر بوده و دایی مادری باشد، و به عموها دو سوّم ترکه داده می‌شود اگر چه آن عمو یک نفر بوده باشد؛ و دلیل تقسیم ارث به این صورت آن است که:

اولاً - به خاطر آن است که دایی‌ها سهم کسی را می‌گیرند که به واسطه او با متوفی خویشاوند می‌شوند و آن شخص خواهرشان است [که مادر متوفی می‌باشد] و نصیب خواهر یک سوّم است؛ و عموها نیز سهم کسی را می‌گیرند که از طریق او با متوفی خویشاوند می‌شوند و آن شخص برادرشان است [که پدر متوفی می‌باشد] و نصیب برادر دو سوّم است؛ و از این توضیحات معلوم می‌شود که فرقی نیست بین این‌که دایی یک نفر بوده، یا متعدّد باشد، و مذکر (دایی) بوده یا مؤنث (خاله) باشد.

ثانیاً - علاوه بر استدلال مذکور، روایات زیادی نیز بر این حکم دلالت می‌کنند: در



روایت صحیحۀ ابوبصیر از امام صادق(ع) آمده است که: در کتاب علی(ع) است که شخصی فوت می‌کند و عمو و دایی از او بجا می‌ماند [پس ارث چگونه تقسیم می‌شود؟] حضرت فرمودند: «به عمو دو سوم و به دایی یک سوم داده می‌شود»<sup>۱</sup>؛ و نیز در همین کتاب آمده است: «عمه به منزله پدر، و خاله به منزله مادر، و دختر برادر به منزله برادر است. فرمودند: هر خویشاوندی در حکم کسی است که به واسطه او با متوفی انتساب پیدا می‌کند مگر این‌که وراثی نزدیکتر از او به متوفی وجود داشته باشد که در این صورت حاجب او می‌گردد.»<sup>۲</sup>

و مَقَابِلُ الْأَصْحَاقِ قَوْلُ ابْنِ أَبِي عَقِيلٍ: إِنَّ لِلْخَالَ الْمُنْحَدِ السُّدُسَ، وَ لِلْعَمِّ النُّصْفَ حَيْثُ يَجْتَمِعُ الْعَمُّ وَ الْخَالُ، وَ الْبَاقِي يُرَدُّ عَلَيْهِمَا بِقَدْرِ سِهَامِهِمَا، وَ كَذَا لَوْ تَرَكَ عَمَّهُ وَ خَالَهٗ، لِلْعَمَّةِ النُّصْفَ وَ لِلْخَالَهٗ السُّدُسَ، وَ الْبَاقِي يُرَدُّ عَلَيْهِمَا بِالنَّسْبَةِ. وَ هُوَ نَادِرٌ وَ مُسْتَنْدَهُ غَيْرٌ وَاضِحٌ. وَ قَدْ تَقَدَّمَ مَا يَدُلُّ عَلَى قَدْرِ الْأَسْتِحْقَاقِ وَ كَيْفِيَّةِ الْقِسْمَةِ لَوْ تَعَدَّدُوا. فَلَوْ كَانُوا مُتَقَرَّبِينَ، فَلِلْأَخْوَالِ مِنْ جِهَةِ الْأُمِّ ثُلُثُ الثُّلُثِ، وَ مَعَ الْإِتِّحَادِ سُدُسُهُ، وَ الْبَاقِي مِنَ الثُّلُثِ لِلْأَخْوَالِ مِنْ جِهَةِ الْأَبِ وَ إِنْ كَانَ وَاحِدًا. وَ الثُّلُثَانِ لِلْأَعْمَامِ، سُدُسُهُمَا لِلْمُتَقَرَّبِ مِنْهُم بِالْأُمِّ إِنْ كَانَ وَاحِدًا، وَ ثُلُثُهُمَا إِنْ كَانَ أَكْثَرَ، بِالسُّوِيَّةِ، وَ إِنْ ائْتَفَقُوا فِي الذُّكُورِيَّةِ وَ الْأُنثَوِيَّةِ. وَ الْبَاقِي لِلْأَعْمَامِ الْمُتَقَرَّبِينَ بِالْأَبِ بِالتَّفَاوُتِ.

در مقابل قول صحیح‌تر، ابن ابی عقیل گفته است: [نحوه تقسیم ارث بین اعمام و احوال چنین است که]:

الف - اگر دایی و عمو وارث باشند به یک دایی یک ششم و به یک عمو نصف ترکه داده می‌شود و باقیمانده [یعنی دو ششم] به نسبت سهام دایی و عمو به آنان رد می‌شود.  
ب - همچنین اگر متوفی عمه و خاله از خود بجای گزارده باشد نصف ترکه به عمه و یک ششم آن به خاله داده می‌شود و باقیمانده به نسبت سهام عمه و خاله به آنها رد می‌شود. و از نظر شهیدثانی: قول ابن ابی عقیل، قول نادر است که مدرک آن واضح و روشن نیست؛ و قبلاً [در مسأله دوم و سوم] مطالبی بیان شد که مقدار ارث افراد مذکور و

۱. وسایل الشیعه، ج ۱۸، ص ۵۰۴، حدیث ۱. (مترجم)

۲. همان منبع، ج ۱۷، ص ۵۰۵، حدیث ۶. (مترجم)

کیفیت تقسیم آن را در صورت متعدّد بودن آنها نشان می دهد.

اگر احوال (دایی ها و خاله ها) و اعمام (عموها و عمه ها) باهم وراثت متوفی را تشکیل دهند = در این صورت [ابتدا ترکه را به سه قسمت تقسیم می کنیم و یک ثلث آن را به احوال و دو ثلث آن را به اعمام می دهیم و سپس تقسیم ارث چنین است که]:

الف - یک سوم از ثلث را به دایی و خاله مادری می دهیم، و در صورتی که یک نفر باشد یک ششم از ثلث به او می رسد؛ و باقیمانده از یک سوم [یا یک ششم] به دایی و خاله پدری داده می شود اگر چه یک نفر باشد.

ب - دو ثلث اصل ترکه به عموها و عمه ها می رسد که از این مقدار یک ششم [یعنی یک ششم از دو سوم اصل ترکه] به عمو و عمه مادری داده می شود اگر یک نفر باشد؛ و چنانچه متعدّد باشند یک سوم آن [یعنی یک سوم از دو سوم اصل ترکه] به آنان داده می شود که آن را به طور مساوی بین خود تقسیم می کنند اگر چه برخی مذکر (عمو) و برخی مؤنث (عمه) باشند؛ و باقیمانده از دو ثلث را به عموها و عمه های ابی (پدری) می دهند که به مذکر (عمو) دو برابر مؤنث (عمه) داده می شود.

(الْخَامِسَةُ: لِلزَّوْجِ وَ الزَّوْجَةِ مَعَ الْأَعْمَامِ وَ الْأَحْوَالِ نَصِيْبُهُ الْأَعْلَى)، النَّصْفُ أَوْ الرُّبْعُ (وَ لِلأَحْوَالِ) وَ إِنْ اتَّخَدُوا أَوْ كَانُوا لِأُمِّ كَمَا مَرَّ (الثَّلْثُ مِنَ الْأَصْلِ) لَا مِنْ الْبَاقِي (وَ لِلأَعْمَامِ الْبَاقِي) وَ هُوَ السُّدُسُ عَلَى تَقْدِيرِ الزَّوْجِ، وَ هُوَ مَعَ الرُّبْعِ عَلَى تَقْدِيرِ الزَّوْجَةِ.  
مسأله پنجم:

الف - در صورتی که زوج یا زوجه به همراه اعمام (عموها و عمه ها) و احوال (دایی ها و خاله ها) وراثت متوفی را تشکیل دهند = در این صورت زوج یا زوجه سهم بالاتر خود یعنی یک دوم برای زوج یا یک چهارم برای زوجه را می گیرند، و به دایی ها و خاله ها یک سوم اصل ترکه داده می شود، نه یک سوم از مقدار باقیمانده [پس از آن که سهم زوج یا زوجه داده شد]. فرقی نمی کند که دایی ها و خاله ها متعدّد بوده یا یک نفر باشد، و یا این که مادری (امی) باشند [یا پدری باشند، و یا این که ابویی باشند؛ فرقی نمی کند] همان گونه که قبلاً بیان شد؛ و پس از آن که سهم زوج یا زوجه و احوال داده شد باقیمانده به اعمام (عموها و عمه ها) داده می شود؛ و مقدار باقیمانده عبارت است از:

الف - در صورتی که زوج [با اعمام و احوال] وارث باشد = یک ششم می شود

[یعنی:  $\frac{1}{3} + \frac{1}{3} = \frac{2+3}{6} = \frac{5}{6}$ ؛ و  $\frac{1}{6}$  باقی می ماند.]

ب - در صورتی که زوجه [با اعمام و احوال] وارث باشد = باقیمانده مجموع یک ششم با یک چهارم می شود؛ [فرض کنیم اگر ترکه شش تومان باشد یک چهارم آن معادل پانزده ریال به زوجه و یک سوم آن معادل ۲ تومان به احوال می رسد و باقیمانده یعنی ۲۵ ریال به اعمام داده می شود که این مبلغ مجموع یک چهارم یعنی ۱۵ ریال و یک ششم یعنی یک تومان است.]

وَلَوْ تَفَرَّقَ الْأَعْمَامُ وَالْأَحْوَالُ مَعَ أَحَدِ الزَّوْجَيْنِ أَحَدًا نَصِيبُهُ الْأَعْلَى، وَلِلْأَحْوَالِ الثُّلُثُ، سُدُسُهُ لِمَنْ تَقَرَّبَ بِالْأُمَّ مِنْهُمْ إِنْ كَانَ وَاحِدًا وَثُلُثُهُ إِنْ كَانَ أَكْثَرَ، وَالْبَاقِي مِنَ الثُّلُثِ لِلْأَحْوَالِ مِنْ قِبَلِ الْأَبَوَيْنِ أَوْ الْأَبِ. وَالْبَاقِي بَعْدَ نَصِيبِ أَحَدِ الزَّوْجَيْنِ وَالْأَحْوَالِ لِلْأَعْمَامِ سُدُسُهُ لِلْمُتَقَرَّبِ مِنْهُمْ بِالْأُمَّ إِنْ كَانَ وَاحِدًا، وَثُلُثُهُ إِنْ كَانَ أَكْثَرَ بِالسَّوِيَّةِ، وَالْبَاقِي مِنْهُمْ بِالْأَبَوَيْنِ، أَوْ بِالْأَبِ بِالتَّفَاوُتِ.

ب - اگر اعمام (عموها و عمه‌ها) و احوال (دایی‌ها و خاله‌ها) برخی امی و برخی ابی یا ابوی باشند و با زوج یا زوجه وراثت متوفی را تشکیل دهند: زوج یا زوجه [هر کدام از آنها که وارث باشند] سهم بالاتر خود را [که یک دوم برای زوج و یک چهارم برای زوجه است] می‌گیرند. و سپس یک سوم ترکه را به احوال (دایی‌ها و خاله‌ها) می‌دهند، که از این مقدار یک ششم به دایی یا خاله مادری داده می‌شود در صورتی که یک نفر باشد، و در صورتی که بیشتر از یک نفر باشند یک سوم این مبلغ را می‌گیرند؛ و بقیه یک سوم [یا بقیه یک ششم در صورت یکی بودن دایی یا خانه مادری] به دایی‌ها و خاله‌های ابوی یا ابی تعلق می‌گیرد. و پس از آن که سهم زوج یا زوجه و سهم احوال داده شد باقیمانده آن به اعمام (عموها و عمه‌ها) تعلق می‌گیرد، که آنان نیز یک ششم از این مبلغ را به عمو و عمه مادری می‌دهند در صورتی که یک نفر باشد، و در صورتی که بیشتر از یک نفر باشند یک سوم از مبلغ باقیمانده را می‌گیرند و آن را به‌طور مساوی بین خود تقسیم می‌کنند، و پس از آن مقدار باقیمانده [از یک ششم یا یک سوم باقیمانده که به اعمام تعلق گرفته بود] به عموها و عمه‌های ابوی، و یا ابی [در صورت نبودن ابوی‌ها] داده می‌شود و آن را به گونه‌ای تقسیم می‌کنند که مذکر (عمو) دو برابر مؤنث (عمه) سهم ببرد.

وَلَوْ اجْتَمَعَ الزَّوْجَانِ مَعَ الْأَعْمَامِ خَاصَّةً أَوْ الْأَحْوَالِ، فَلِكُلِّ مِنْهُمَا نَصِيبُهُ الْأَعْلَى كَذَلِكَ.

وَالْبَاقِي لِلْأَعْمَامِ أَوْ لِلْأَخْوَالِ وَإِنْ اتَّحَدُوا، وَمَعَ التَّعَدُّدِ وَاتِّفَاقِ الْجِهَةِ كَالْأَعْمَامِ مِنَ الْأَبِّ خَاصَّةً، أَوْ مِنَ الْأُمِّ أَوْ الْأَخْوَالِ كَذَلِكَ، يَفْتَسِمُونَ الْبَاقِي كَمَا فَضَّلَ.

وَلَوْ اخْتَلَفَتْ كَمَا لَوْ خَلَفَتْ زَوْجاً وَخَالاً مِنَ الْأُمِّ، وَخَالاً مِنَ الْأَبَوَيْنِ أَوْ الْأَبِّ، فَلِلزَّوْجِ التَّصْفِ، وَ لِلْخَالِ مِنَ الْأُمِّ سُدُسُ الْأَصْلِ، كَمَا نَقَلَهُ الْمُصَنِّفُ فِي الدُّرُوسِ عَنْ ظَاهِرِ كَلَامِ الْأَصْحَابِ، كَمَا لَوْ لَمْ يَكُنْ هُنَاكَ زَوْجٌ، لِأَنَّ الزَّوْجَ لَا يُزَاحِمُ الْمُتَقَرَّبَ بِالْأُمِّ، وَأَشَارَ إِلَيْهِ هُنَا بِقَوْلِهِ:

اگر زوج یا زوجه فقط با عموها و عمه‌ها، و یا [به جای آنان] فقط با دایی‌ها و خاله‌ها وارث باشند: زوج یا زوجه سهم بالاتر خود را می‌گیرند همانند صورتی که زوج یا زوجه به همراه اعمام و احوال وارث متوفی بودند [که در فرض قبلی مطرح شد]؛ و باقیمانده ترکه به اعمام (عموها و عمه‌ها) و یا به احوال [دایی‌ها و خاله‌ها] تعلق می‌گیرد اگر چه یک نفر باشد؛ اما در صورتی که اعمام و احوال متعدّد باشند [و چند نفر از آنان باقی مانده باشند] در این حالت: اگر جهت انتساب آنان به متوفی یکی باشد، مثلاً همگی فقط چند عموی پدری (ابی) باشند، یا همگی چند عموی مادری (امی) باشند، و یا چند دایی پدری یا چند دایی مادری باشند = در این صورت مقدار باقیمانده [پس از خارج کردن سهم زوج یا زوجه] را طبق همان تفصیلی که قبلاً [در مسأله دوم و سوم و پایان مسأله چهارم] بیان کردیم بین خود تقسیم می‌کنند. ولی اگر جهت انتساب آنان به متوفی متفاوت باشد، نظیر این که متوفی زوج و یک دایی مادری و یک دایی ابوینی یا ابی داشته باشد = در این صورت [نحوه تقسیم ترکه میان زوج و دایی به این صورت است که]: زوج: نصف ترکه [یعنی یک دوم آن] را می‌گیرد. دایی مادری: یک ششم اصل ترکه را می‌گیرد بر طبق آنچه که شهید اول از ظاهر کلام فقهای امامیه نقل کرده است [که آنان معتقدند به دایی مادری یک ششم از اصل مال داده می‌شود، نه یک ششم از باقیمانده که نصف است]؛ همچنان که اگر زوج در بین وراث وجود نداشت یک ششم اصل ترکه را به او می‌دادند؛ و دلیل این حکم آن است که زوج هرگز مزاحم ارث بردن خویشاوندان مادری نمی‌شود [و نمی‌تواند سهم آنان را کاهش دهد]؛ و [با توجه به این که درباره مقدار ارث دایی مادری اختلاف نظر است] شهید اول با عبارت بعدی به این مطلب [که سهم دایی مادری یک ششم از اصل ترکه است] اشاره کرده است [و گفته است]:

(وَقِيلَ: لِلْخَالِ مِنَ الْأُمِّ - مَعَ الْخَالِ مِنَ الْأَبِ وَالزَّوْجِ - ثُلُثُ الْبَاقِي) تَنْزِيلًا لِخَالِ الْأُمِّ مَنزِلَةَ الْخُوَلَةِ، حَيْثُ تَقَرَّبَ بِالْأُمِّ، وَ خَالَ الْأَبِ مَنزِلَةَ الْعُمُومَةِ حَيْثُ تَقَرَّبَ بِهِ. وَ هَذَا الْقَوْلُ لَمْ يَذْكُرْهُ الْمُصَنِّفُ فِي الدَّرُوسِ، وَ لَا الْعَلَامَةُ حَيْثُ نَقَلَ الْخِلَافَ.

(وَقِيلَ: سُدُسُهُ) أَي: سُدُسُ الْبَاقِي. وَ هَذَا الْقَوْلُ نَقَلَهُ الْمُصَنِّفُ فِي الدَّرُوسِ وَالْعَلَامَةُ فِي الْفَوَاعِدِ وَ التَّحْرِيرِ عَنِ بَعْضِ الْأَصْحَابِ وَ لَمْ يُعَيِّنُوا قَائِلَهُ.

وَ اخْتَارَ الْمُصَنِّفُ فِي الدَّرُوسِ، وَالْعَلَامَةُ وَ وَلَدَهُ السَّعِيدُ، أَنَّ لَهُ سُدُسَ الثُّلُثِ، لِأَنَّ الثُّلُثَ نَصِيبُ الْخُوَلَةِ، فَلِلْمُتَقَرَّبِ بِالْأُمِّ مِنْهُمْ سُدُسُهُ مَعَ اتِّحَادِهِ، وَ ثُلُثُهُ مَعَ تَعَدُّدِهِ.

وَ يُشْكَلُ بِأَنَّ الثُّلُثَ إِنَّمَا يَكُونُ نَصِيبُهُمْ مَعَ مُجَامَعَةِ الْأَعْمَامِ، وَ الْإِفْجَاعِ الْمَالِ لَهُمْ، فَإِذَا زَا حَمَّهُمْ أَحَدُ الزَّوْجَيْنِ زَا حَمَ الْمُتَقَرَّبِ مِنْهُمْ بِالْأَبِ، وَ بَقِيَتْ حِصَّةُ الْمُتَقَرَّبِ بِالْأُمِّ وَ هُوَ السُّدُسُ مَعَ وَحْدَتِهِ، وَ الثُّلُثُ مَعَ تَعَدُّدِهِ خَالِيَةً عَنِ الْمُعَارِضِ.

[در باره مقدار ارث دایی مادری]: طبق نظر برخی از فقها: در صورتی که دایی مادری با دایی پدری و زوج وراثت متوفی را تشکیل دهند یک سوم باقیمانده [پس از دادن سهم زوج] به دایی مادری داده می شود؛ زیرا دایی مادری [در مقابل دایی پدری]، به منزله دایی [در مقابل عمو] می باشد چرا که از طرف مادر با متوفی انتساب دارد؛ و دایی پدری نیز به منزله عمو است زیرا از طرف پدر به متوفی منسوب می شود [و لذا همانگونه که دایی در مقابل عمو، یک سوم ترکه را ارث می برد دایی مادری در برابر دایی پدری نیز یک سوم ارث می برد]؛ این قول را شهید اول در کتاب «الدروس الشرعیة» ذکر نکرده است همچنان که علامه حلی نیز به هنگام نقل کردن اختلاف اقوال، این قول را متذکر نشده اند.

طبق نظر برخی از فقها: یک ششم آن، یعنی یک ششم باقیمانده به دایی مادری داده می شود؛ و این قول را شهید اول در کتاب «الدروس الشرعیة» و علامه حلی در کتابهای «قواعد» و «تحریر» از برخی فقهای امامیه نقل کرده اند اما قایل آن را بیان نکرده اند.

شهید اول در کتاب «الدروس الشرعیة» و علامه حلی و سعید فرزند ایشان: این قول را برگزیده اند که به دایی مادری یک ششم از یک سوم اصل ترکه داده می شود، به دلیل آن که سهم دایی ها و خاله ها یک سوم ترکه است [و دو سوم دیگر به عموها و عمه ها داده می شود]؛ بنابراین به دایی مادری در صورتی که یک نفر باشد یک ششم از یک سوم، و

در صورتی که چند نفر باشند یک سوّم از این مقدار [یعنی یک سوم یک سوّم] داده می شود.

اشکال قول شهید اوّل و علامه و فرزند ایشان: آن است که یک سوّم فقط در فرضی به احوال داده می شود که با اعمام، باهم وارث باشند، و در غیر این صورت [چنانچه فقط احوال از متوفی بجا مانده باشد] تمام مال به احوال تعلق دارد؛ حال اگر [در چنین حالتی] زوج یا زوجه نیز با احوال وارث باشد زوج یا زوجه فقط مزاحم احوال پدری (ابی) [یا ابوی] می شود؛ از اینرو سهم احوال امی (مادری) یعنی یک ششم - اگر یک نفر باشد - یا یک سوّم - اگر چند نفر باشند - بدون معارض می ماند؛ [و نتیجه این که سهم احوال امی در این فرض یک ششم یا یک سوم از اصل ترکه است، نه یک ششم از یک سوم، یا یک سوم از یک سوّم].

وَلَوْ كَانَ مَعَ أَحَدِ الزَّوْجَيْنِ أَعْمَامٌ مُتَفَرِّقُونَ، فَلِمَنْ تَقَرَّبَ مِنْهُمْ بِالْأُمَّ سُدُسُ الْأَصْلِ، أَوْ ثُلُثُهُ بِإِخْتِلافٍ، عَلَى مَا يَظْهَرُ مِنْهُمْ، وَ الْبَاقِي لِلْمُتَقَرَّبِ بِالْأَبِ. وَ يَحْتَمِلُ عَلَى مَا ذَكَرُوهُ فِي الْخُضُولَةِ أَنْ يَكُونَ لِلْعَمِّ لِلْأُمَّ سُدُسُ الْبَاقِي خَاصَّةً، أَوْ ثُلُثُهُ أَوْ سُدُسُ الثُّلُثَيْنِ خَاصَّةً، أَوْ ثُلُثُهُمَا بِتَفَرُّيبِ مَا سَبَقَ.

اگر زوج یا زوجه با اعمام امی و ابی یا ابوی وارث باشند: به عمو و عمه مادری یک ششم اصل ترکه [در صورتی که یک نفر باشد]، و یا یک سوّم اصل ترکه [در صورتی که چند نفر باشند] داده می شود؛ و آنگونه که از ظاهر کلام فقها برمی آید در این حکم اختلاف نظری وجود ندارد؛ و باقیمانده به عمو و عمه پدری تعلق خواهد گرفت.

بنابر آنچه که در مورد دایی ها گفته شد احتمال دارد که [وقتی زوج یا زوجه با اعمام و زات متوفی باشند]: ۱ - یا فقط یک ششم باقیمانده به عمومی مادری داده شود. ۲ - یا یک سوم باقیمانده به عمومی مادری داده شود. ۳ - یا این که فقط یک ششم از دو سوّم [در صورتی که یک نفر باشد] و یا یک سوم از دو سوّم [در صورتی که چند نفر باشند] به اعمام امی داده شود [و بقیه به اعمام ابی تعلق گیرد]؛ و این احتمالات طبق همان اقوالی است که پیش از این درباره دایی بیان کردیم.

(السَّادِسَةُ: عُمُومَةُ الْمَيِّتِ وَ عَمَّاتِهِ) لِأَبِ وَ أُمِّ، أَوْ لِأَحَدِهِمَا (وَ خُضُولَتُهُ وَ خَالَاتُهُ) كَذَلِكَ وَ أَوْلَادُهُمْ وَ إِنْ نَزَلُوا عِنْدَ عَدَمِهِمْ (أَوْلَى مِنْ عُمُومَةِ أَبِيهِ وَ عَمَّاتِهِ وَ خُضُولَتِهِ وَ

خَالَاتِهِ، وَ مِنْ عُمُومَةِ أُمِّهِ وَ عَمَّاتِهَا وَ خُؤُولَتِهَا وَ خَالَاتِهَا)، لِأَنَّهُمْ أَقْرَبُ مِنْهُمْ بِدَرَجَةٍ. (وَيَقُومُونَ) أَي: عُمُومَةُ الْأَبِ وَ الْأُمِّ وَ خُؤُولَتُهُمَا (مَقَامَهُمْ عِنْدَ عَدَمِهِمْ وَ عَدَمِ أَوْلَادِهِمْ وَ إِنْ نَزَلُوا) وَ يُقَدَّمُ الْأَقْرَبُ مِنْهُمْ إِلَى الْمَيِّتِ وَ أَوْلَادِهِ فَالْأَقْرَبُ، فَابْنُ الْعَمِّ مُطْلَقًا أَوْلَى مِنْ عَمِّ الْأَبِ، وَ ابْنُ عَمِّ الْأَبِ أَوْلَى مِنْ عَمِّ الْجَدِّ، وَ عَمُّ الْجَدِّ أَوْلَى مِنْ عَمِّ أَبِي الْجَدِّ وَ هَكَذَا، وَ كَذَا الْخُؤُولَةُ وَ كَذَلِكَ الْخَالَ لِلْأُمِّ أَوْلَى مِنْ عَمِّ الْأَبِ.

**مسأله ششم:** عموها و عمه‌ها و دایی‌ها و خاله‌های متوفی - خواه ابوینی بوده، یا ابی یا امی باشند - و فرزندان آنان - هر قدر پایین رود - در صورت نبودن خود عموها و عمه‌ها و دایی‌ها و خاله‌ها، بر عموها و عمه‌ها و دایی‌ها و خاله‌های پدر متوفی، و بر عموها و عمه‌ها و دایی‌ها و خاله‌های مادر متوفی اولویت دارند، به دلیل آن‌که عموها و عمه‌ها و دایی‌ها و خاله‌های خود متوفی نسبت به عموها و عمه‌ها و دایی‌ها و خاله‌های پدر و مادر متوفی یک درجه به متوفی نزدیکتر هستند.

آنان یعنی عموها و عمه‌ها و دایی‌ها و خاله‌های پدر و مادر متوفی، در صورت نبودن خود اعمام [عموها و عمه‌ها] و احوال (دایی‌ها و خاله‌ها) و فرزندان آنان - هر اندازه که پایین رود - [یعنی نوه، نبیره ...] جایگزین آنها می‌شوند، و هر کدام از آنها، و نیز فرزندان آنها که به متوفی نزدیکتر باشد [طبق قاعده اقریبیت] بر کسی که دورتر باشد مقدم می‌شود؛ بنابراین: پسرعموی متوفی مطلقاً [خواه ابوینی بوده یا ابی یا امی باشد] بر عموی پدر متوفی اولویت دارد. و پسرعموی پدر متوفی بر عموی جد متوفی اولویت دارد. و عموی جد متوفی بر عموی پدر جد متوفی اولویت دارد؛ و به همین ترتیب [سایر موارد همین حکم را دارد]. و در مورد دایی‌ها نیز همینگونه است [مثلاً پسردایی متوفی بر دایی پدر یا مادر متوفی اولویت دارد و ...] و دایی مادری متوفی نیز بر عموی پدر متوفی اولویت دارد.

وَ يُفَاسِمُ كُلُّ مِنْهُمْ الْأَخَرَ مَعَ تَسَاوِيهِمْ فِي الدَّرَجَةِ، فَلَوْ تَرَكَ الْمَيِّتُ عَمَّ أَبِيهِ وَ عَمَّتَهُ، وَ خَالَهَ وَ خَالَتَهُ، وَ عَمَّ أُمِّهِ وَ عَمَّتَهَا، وَ خَالَهَا وَ خَالَتَهَا وَ رَثُوا جَمِيعًا، لِاسْتِوَاءِ دَرَجَتِهِمْ. فَالْتُّلْتُ لِقَرَابَةِ الْأُمِّ بِالسَّوِيَّةِ عَلَى الْمَشْهُورِ، وَ التُّلْتَانِ لِقَرَابَةِ الْأَبِ عُمُومَةً وَ خُؤُولَةً تُلْتُهُمَا لِلْخَالَ وَ الْخَالَهَ بِالسَّوِيَّةِ، وَ تُلْتُهُمَا لِلْعَمِّ وَ الْعَمَّةِ أَثْلَانًا. وَ صَحَّتْهَا مِنْ مِائَةٍ وَ ثَمَانِيَةٍ كَمَسَالَةِ الْأَجْدَادِ الثَّمَانِيَةِ، إِلَّا أَنَّ الطَّرِيقَ هُنَا: أَنَّ سِهَامَ أَقْرَبَاءِ الْأَبِ ثَمَانِيَةَ عَشَرَ، تُوَافِقُ سِهَامَ أَقْرَبَاءِ الْأُمِّ

الْأَرْبَعَةَ بِالنِّصْفِ، فَيُضْرَبُ نِصْفُ أَحَدِهِمَا فِي الْآخِرِ ثُمَّ الْمُجْتَمِعُ فِي أَصْلِ الْفَرِيضَةِ وَهُوَ ثَلَاثَةٌ.

وَ قِيلَ: لِخَالِ الْأُمِّ وَ خَالَتِهَا تُلْتُ الثُّلُثِ بِالسَّوِيَّةِ، وَ ثُلُثَاهُ لِعَمِّهَا وَ عَمَّتِهَا بِالسَّوِيَّةِ. فَهِيَ كَمَسْأَلَةِ الْأَجْدَادِ عَلَى مَذْهَبِ مُعِينِ الدِّينِ الْمِصْرِيِّ،  
وَ قِيلَ: لِلْأَحْوَالِ الْأَرْبَعَةَ الثُّلُثِ بِالسَّوِيَّةِ، وَ لِلْأَعْمَامِ الثُّلُثَانِ: ثُلُثُهُ لِعَمِّ الْأُمِّ وَ عَمَّتِهَا بِالسَّوِيَّةِ أَيْضًا، وَ ثُلُثَاهُ لِعَمِّ الْأَبِ وَ عَمَّتِهِ أَثْلَاثًا وَ صِحَّتُهَا مِنْ مِائَةٍ وَ ثَمَانِيَّةٍ كَالْأَوَّلِ.

هر کدام از اعمام و احوال که از نظر درجه باهم مساوی باشند ترکه را بین خود تقسیم می‌کنند؛ بنابراین در صورتی که متوفی عمو و عمه و دایی و خاله پدری و نیز عمو و عمه و دایی و خاله مادری داشته باشد همه آنها ارث خواهند برد، به دلیل آن که آنان از لحاظ ارث بردن در یک درجه قرار دارند؛ بنابراین [نحوه تقسیم ارث میان آنان به این صورت است که]:

طبق نظر مشهور فقها: یک سوم ترکه به خویشاوندان مادری داده می‌شود که آن را به‌طور مساوی بین خود تقسیم می‌کنند؛ و دوسوم دیگر به خویشاوندان پدری داده می‌شود یعنی به عموها و عمه‌ها و دایی‌ها و خاله‌های پدری؛ که یک سوم از این دوسوم برای دایی و خاله است که به‌طور مساوی سهم می‌برند، و دوسوم از این دوسوم به عمو و عمه داده می‌شود که [سه قسمت می‌شود و] به عمو دو برابر [یعنی دو قسمت] و به عمه یک قسمت می‌رسد. و اگر بخواهیم فریضه را بین این هشت وارث تقسیم کنیم به گونه‌ای که سهم هر یک به‌طور صحیح برسد و کسر لازم نیاید مخرج مشترک را از عدد (۱۰۸) باید فرض کنیم همانگونه که در مسأله اجداد ثمانیه (هشتگانه) چنین بود؛ با این تفاوت که در اینجا راه بدست آوردن این عدد فرق می‌کند و به این صورت عمل می‌شود که: سهم خویشاوندان پدر ۱۸ است [زیرا عدد ۲ در طرف دایی و خاله در عدد ۳ که مخرج در طرف عمو و عمه است ضرب شده و حاصل آن (۶) در عدد ۳ که اصل مخرج در طرف خویشاوندان پدری است ضرب شده و حاصل ضرب آن عدد ۱۸ بدست می‌آید]؛ و این عدد با سهم خویشاوندان مادری که ۴ است با عدد ۲ توافق دارد و بنابراین نصف یکی از آنها در دیگری ضرب می‌شود [و حاصل آن ۳۶ می‌شود] و سپس این عدد بدست آمده [یعنی عدد ۳۶] در اصل فریضه که ۳ می‌باشد ضرب می‌شود [و حاصل آن

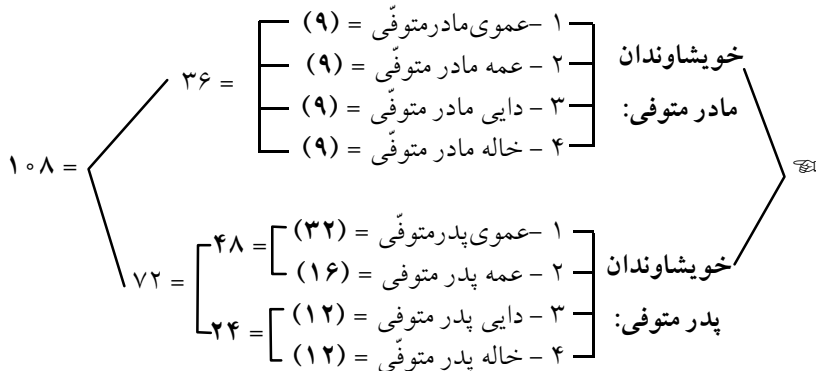


عدد (۱۰۸) بدست می‌آید.

طبق نظر برخی از فقها: به دایی و خاله مادر یک سوم ثلث داده می‌شود [یعنی ترکه را ابتدا به سه قسمت تقسیم کرده و یک سوم آن را به خویشاوندان مادر می‌دهیم] که به‌طور مساوی بین خود تقسیم می‌کنند؛ و دو سوم ثلث آن به عمو و عمه مادر به‌طور مساوی داده می‌شود [و دو قسمت دیگر از اصل ترکه به خویشاوندان پدری تعلق دارد]، همان‌گونه که در مسأله اجداد ثمانیه برطبق نظر معین‌الدین مصری به همین شکل عمل می‌شد.

طبق نظر برخی از فقها: [ترکه را ابتدا سه قسمت نموده و] به دایی و خاله پدر، و دایی و خاله مادر یک سوم ترکه داده می‌شود که آن را به‌طور مساوی میان خود تقسیم می‌کنند؛ و سپس دو سوم دیگر را به عمو و عمه پدر، و عمو و عمه مادر می‌دهیم و [سپس این مقدار را سه قسمت کرده که] یک سوم آن برای عمو و عمه مادر است که آن هم به‌طور مساوی بین این دو نفر تقسیم می‌شود و دو سوم دیگر را به عمو و عمه پدر می‌دهیم و آن را به‌گونه‌ای بین خود تقسیم می‌کنند که به عمو دو برابر عمه داده شود؛ و مخرج مشترک این تقسیم [یعنی فریضه] نیز همانند قول اول [یعنی قول مشهور]، از عدد (۱۰۸) می‌باشد.

### «نحوه تقسیم ارث براساس نظر مشهور فقها»



(السَّابِعَةُ: أَوْلَادُ الْعُمُومَةِ وَالْخُؤُولَةِ يَتَوَمَّونَ مَقَامَ آبَائِهِمْ) وَأُمَّهَاتِهِمْ (عِنْدَ عَدَمِهِمْ وَيَأْخُذُ كُلُّ مِنْهُمْ نَصِيبَ مَنْ يَتَقَرَّبُ بِهِ) فَيَأْخُذُ وَلَدُ الْعَمَّةِ - وَإِنْ كَانَ أُنْثَى - التُّلْثَيْنِ، وَوَلَدُ الْخَالِ، وَإِنْ كَانَ ذَكَرًا التُّلْثَ، وَإِبْنُ الْعَمَّةِ مَعَ بِنْتِ الْعَمِّ التُّلْثَ كَذَلِكَ، وَيَسَاوَى ابْنُ الْخَالِ وَابْنُ الْخَالَةِ، وَيَأْخُذُ أَوْلَادُ الْعَمِّ لِلْأُمِّ السُّدُسَ إِنْ كَانَ وَاحِدًا، وَالتُّلْثَ إِنْ كَانَ أَكْثَرَ، وَالباقِي لِأَوْلَادِ الْعَمِّ لِلْأَبَوَيْنِ أَوْ لِلْأَبِ.

وَكَذَا الْقَوْلُ فِي أَوْلَادِ الْخُؤُولَةِ الْمُتَقَرَّبِينَ. وَلَوْ اجْتَمَعُوا جَمِيعًا، فَلَأَوْلَادِ الْخَالِ الْوَاحِدِ أَوْ الْخَالَةِ لِلْأُمِّ سُدُسُ التُّلْثِ، وَلِأَوْلَادِ الْخَالَيْنِ أَوْ الْخَالَتَيْنِ أَوْ هُمَا ثُلُثُ التُّلْثِ، وَبَاقِيهِ لِلْمُتَقَرَّبِ مِنْهُنَّ بِالْأَبِ، وَكَذَا الْقَوْلُ فِي أَوْلَادِ الْعُمُومَةِ الْمُتَقَرَّبِينَ بِالنَّظَرِ إِلَى التُّلْثَيْنِ، وَهَكَذَا.

### مسأله هفتم:

الف - فرزندان عموها و عمه‌ها (اعمام) و فرزندان دایى‌ها و خاله‌ها (احوال) در صورتی‌که پدران و مادران آنها موجود نباشند جایگزین آنها می‌شوند و هر کدام از این فرزندان سهم کسی را می‌برند که به واسطه او با متوفی خویشاوند می‌شوند؛ بنابراین:

الف - فرزند عمه اگر چه دختر باشد دو سوم ترکه را می‌گیرد و فرزند دایى اگر چه مذکر (پسر) باشد یک سوم ترکه را دریافت می‌کند.

ب - پسر عمه با وجود دختر عمو اگر وارث باشد یک سوم ترکه را دریافت می‌کند؛ [یعنی به پسر عمه یک سوم داده می‌شود، و دو سوم باقیمانده برای دختر عمو می‌باشد]؛ و پسردایى با پسرخاله سهام خود را به‌طور مساوی تقسیم می‌کنند [زیرا خود دایى با خود خاله به‌طور مساوی سهم می‌برند].

ج - فرزندان عموی مادری در صورتی‌که عمو یک نفر باشد یک ششم ترکه را می‌برند، و در صورتی‌که عمو چند نفر باشند یک سوم ترکه را به آنان می‌دهیم، و باقیمانده به فرزندان عموی ابویى یا ابی [در صورت نبودن ابویى] داده می‌شود.

در مورد فرزندان احوال (دایى و خاله) که برخی ابویى و برخی ابی و برخی امی باشند نیز به همین ترتیب عمل می‌شود. و اگر اولاد مزبور همگی باهم وارث متوفی باشند = به فرزندان یک دایى یا یک خاله مادری یک ششم از ثلث، و به فرزندان دو دایى یا دو خاله مادری، و یا فرزندان دو دایى و دو خاله یک سوم از ثلث تعلق می‌گیرد، و باقیمانده ثلث را به خویشاوندان پدری [یعنی به فرزندان دایى و خاله پدری] می‌دهیم.

در مورد فرزندان عموها و عمه‌ها که برخی امی و برخی ابی باشند نسبت به دوسوم به همین ترتیب عمل می‌شود [به این صورت که به فرزندان عمو یا عمه مادری یک ششم از دوسوم؛ و به فرزندان دو عمو یا دو عمه مادری یک سوم از دوسوم داده می‌شود و بقیه برای فرزندان عمو یا عمه ابوینی یا ابی (در صورت نبودن ابوینی) است.] و در مورد فرزندان فرزندان، و نیز فرزندان فرزندان آنان نیز به همین ترتیب عمل می‌گردد.

(وَيَقْتَسِمُ أَوْلَادُ الْعُمُومَةِ مِنَ الْأَبَوَيْنِ) إِذَا كَانُوا إِخْوَةً مُخْتَلِفِينَ بِالذَّكُورِيَّةِ وَالْأُنثَوِيَّةِ (بِالتَّفَاوُتِ) لِلذَّكَرِ مِثْلُ حَظِّ الْأُنثَيَيْنِ (وَكَذَا) أَوْلَادُ الْعُمُومَةِ (مِنَ الْأَبِ) حَيْثُ يَرْتُونَ مَعَ فَقَدِ الْمُنْتَقَرِّبِ بِالْأَبَوَيْنِ. (وَ) يَقْتَسِمُ (أَوْلَادُ الْعُمُومَةِ مِنَ الْأُمِّ بِالتَّسَاوِي، وَكَذَا أَوْلَادُ الْخُثُولَةِ) مُطْلَقًا وَ لَوْ جَامِعَهُمْ زَوْجٌ أَوْ زَوْجَةٌ، فَكَمُجَامَعَتِهِ لِأَبَائِهِمْ، فَيَأْخُذُ النِّصْفَ أَوْ الرُّبْعَ، وَ مَنْ تَقَرَّبَ بِالْأُمِّ نَصِيبُهُ الْأَصْلِيُّ مِنْ أَصْلِ التَّرَكَةِ. وَ الْبَاقِي لِقَرَابَةِ الْأَبَوَيْنِ أَوْ الْأَبِ.

در مورد فرزندان عموها و عمه‌های ابوینی در صورتی که خواهر و برادر باشند و از لحاظ مذکر بودن و مؤنث بودن باهم متفاوت باشند = ترکه را به تفاوت تقسیم می‌کنند، به گونه‌ای که به مذکر (پسرها) دو برابر مؤنث (دخترها) داده شود. و در مورد فرزندان عموها و عمه‌های پدری در جایی که فرزندان عموها و عمه‌های ابوینی وجود نداشته باشند = آنان نیز ترکه را به همین کیفیت صورت قبلی تقسیم می‌کنند [یعنی به پسرها دو برابر دخترها داده می‌شود].

فرزندان عموها و عمه‌های مادری [یعنی فرزندان کسی که با پدر متوفی از طرف مادر، فقط برادر یا خواهر باشد] = ترکه را به طور مساوی تقسیم می‌کنند [و مذکر معادل سهم مؤنث ارث می‌برد.] و در مورد فرزندان دایی‌ها و خاله‌ها مطلقاً [خواه دایی و خاله ابوینی بوده، یا فقط ابی باشد، یا فقط امی باشد] = ایشان نیز ترکه را به طور مساوی بین خود تقسیم می‌کنند.

در این صورتهایی که ذکر شد اگر زوج یا زوجه نیز با فرزندان عموها و عمه‌ها، یا فرزندان دایی‌ها و خاله‌ها باهم وارث متوفی باشند = همان حکم موردی را دارد که زوج یا زوجه با پدران و مادران آنها وارث می‌بودند؛ بنابراین نصف [در صورت وجود زوج]، یا یک چهارم [در صورت وجود زوجه] داده می‌شود، و خویشاوندان مادری [یعنی فرزندان اعمام و احوال] نصیب اصلی خود را از اصل ترکه می‌گیرند [یعنی همان سهمی

که در صورت نبودن زوج یا زوجه به آنان داده می‌شد، که همان یک سوم است؛ و باقیمانده به خویشاوندان ابوینی یا ابی [یعنی فرزندان اعمام و احوال ابوینی یا ابی] داده می‌شود.

(الثَّامِنَةُ: لَا يَرِثُ الْأَبْعَدُ مَعَ الْأَقْرَبِ فِي الْأَعْمَامِ وَالْأَخْوَالِ) وَإِنْ لَمْ يَكُنْ مِنْ صِنْفِهِ. فَلَا يَرِثُ ابْنُ الْخَالِ وَ لَوْ لِلأَبَوَيْنِ، مَعَ الْخَالِ وَ لَوْ لِلأُمِّ، وَ لَا مَعَ الْعَمِّ مُطْلَقًا، وَ لَا ابْنُ الْعَمِّ مُطْلَقًا مَعَ الْعَمَّةِ كَذَلِكَ، وَ لَا مَعَ الْخَالِ مُطْلَقًا. (وَ) كَذَا (أَوْلَادُهُمْ) لَا يَرِثُ الْأَبْعَدُ مِنْهُمْ عَنِ الْمَيِّتِ مَعَ الْأَقْرَبِ إِلَيْهِ، كَابْنِ ابْنِ الْعَمِّ مَعَ ابْنِ الْعَمِّ، أَوْ ابْنِ الْخَالِ. (إِلَّا فِي مَسْأَلَةِ ابْنِ الْعَمِّ) لِلأَبَوَيْنِ (وَ الْعَمِّ) لِلأَبِ فَإِنَّهَا خَارِجَةٌ مِنَ الْقَاعِدَةِ بِالْإِجْمَاعِ وَ قَدْ تَقَدَّمَ.

**مسأله هشتم:** هر کدام از اعمام (عموها و عمه‌ها) و احوال (دایی‌ها و خاله‌ها) که [از لحاظ درجه] از متوفی دورتر باشند با وجود اعمام و احوال نزدیکتر به متوفی ارث نمی‌برند اگر چه خویشاوند نزدیکتر از صنف خویشاوندان دورتر نباشد؛ بنابراین:

الف - پسردایی هر چند ابوینی باشد اگر با دایی هر چند دایی مادری باشد وارث باشند، و یا با عمو وارث باشد مطلقاً [خواه ابوینی بوده یا ابی یا امی باشد] پسردایی ارث نمی‌برد.

ب - پسرعمو مطلقاً [خواه ابوینی بوده، یا ابی یا امی باشد] در صورتی که با عمه - خواه ابوینی بوده یا ابی یا امی باشد - وارث باشند، و یا در صورتی که پسرعمو با دایی مطلقاً - خواه ابوینی بوده، یا ابی یا امی باشد - وارث باشند پسرعمو ارث نمی‌برد [زیرا درجه عمه و دایی به متوفی نزدیکتر است].

فرزندان عموها و عمه‌ها و دایی‌ها و خاله‌ها نیز هر کدام از آنها که [از لحاظ درجه] از متوفی دورتر باشند در صورت وجود کسی که به متوفی نزدیکتر است ارث نمی‌برد؛ مانند این که وارث، پسر پسرعمو با پسرعمو؛ و یا با پسردایی باشد که پسر پسرعمو ارث نمی‌برد [و پسرعمو یا پسردایی ارث را به خود اختصاص می‌دهد]؛ مگر [در یک مورد که استثناء شده است و آن] مسأله پسرعموی ابوینی با عموی ابی است که به اجماع فقها این مورد از شمول قاعده کلی [«الأقرب يمنع الأبعد»] خارج شده است [و در اینجا پسرعمو ارث می‌برد با وجود این که عمو به متوفی نزدیکتر است] و قبلاً درباره آن بحث کردیم.

وَ هَذَا بِخِلَافِ مَا تَقَدَّمَ فِي الإِخْوَةِ وَ الْأَجْدَادِ فَإِنَّ قَرِيبَ كُلِّ مِنَ الصَّنْفَيْنِ لَا يَمْنَعُ بَعِيدَ

الْآخِرِ. وَالْفَرْقُ: أَنَّ مِيرَاثَ الْأَعْمَامِ وَالْأَحْوَالِ ثَبَتَ بِعُمُومِ آيَةِ «أُولُوا الْأَرْحَامِ»، وَقَاعِدَتُهَا تَقْدِيمُ الْأَقْرَبِ فَلِلْأَقْرَبِ مُطْلَقًا، بِخِلَافِ الْأَخْوَةِ وَالْأَجْدَادِ، فَإِنَّ كُلَّ وَاحِدٍ ثَبَتَ بِخُصُوصِهِ مِنْ غَيْرِ اعْتِبَارِ الْآخِرِ، فَيُشَارِكُ الْبَعِيدُ الْقَرِيبَ، مُضَافًا إِلَى التُّصُوصِ الدَّالِّ عَلَيْهِ، فَرَوَى سَلَمَةُ ابْنُ مُحَرَّرٍ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام قَالَ «فِي ابْنِ عَمٍّ وَخَالَةٍ: الْمَالُ لِلْخَالَةِ، قَالَ: وَقَالَ فِي ابْنِ عَمٍّ وَخَالٍ: الْمَالُ لِلْخَالِ». وَأَمَّا التُّصُوصُ الدَّالُّ عَلَى مُشَارَكَةِ الْأَبْعَدِ مِنْ أَوْلَادِ الْأَخْوَةِ لِلْأَقْرَبِ مِنَ الْأَجْدَادِ فَكَثِيرَةٌ جِدًّا، فَفِي صَحِيحَةِ مُحَمَّدِ بْنِ مُسْلِمٍ قَالَ «نَظَرْتُ إِلَى صَحِيفَةٍ يَنْظُرُ فِيهَا أَبُو جَعْفَرٍ عليه السلام: قَالَ: وَقَرَأْتُ فِيهَا مَكْتُوبًا: ابْنُ أَخٍ وَجَدَّ الْمَالُ بَيْنَهُمَا سَوَاءً، فَقُلْتُ لِأَبِي جَعْفَرٍ عليه السلام: إِنَّ مَنْ عِنْدَنَا لَا يَقْضِي بِهَذَا الْقَضَاءِ، لَا يَجْعَلُونَ لِابْنِ الْأَخِ مَعَ الْجَدِّ شَيْئًا فَقَالَ أَبُو جَعْفَرٍ عليه السلام: أَمَا إِنَّهُ إِمْلَاءُ رَسُولِ اللَّهِ صلى الله عليه وآله وَحَطَّ عَلَيَّ عليه السلام».

وَعَنْ مُحَمَّدِ بْنِ مُسْلِمٍ عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ عليه السلام قَالَ: «حَدَّثَنِي جَابِرٌ عَنْ رَسُولِ اللَّهِ صلى الله عليه وآله - وَكَمْ يَكُنْ يَكْذِبُ جَابِرٌ - أَنَّ ابْنَ الْأَخِ يُقَاسِمُ الْجَدَّ».

حکم مذکور در مورد اجتماع پسرعموهای ابی، برخلاف حکمی است که قبلاً درباره اجتماع اخوه و اجداد بیان کردیم چه آنکه فرد نزدیکتر به متوفی در هر یک از این دو صنف اخوه و اجداد، مانع ارث بردن فرد دورتر نمی شود، [یعنی با وجود برادر به پدر جدّ که دورتر است ارث می رسد؛ همچنانکه با وجود جدّ به پسر برادر که دورتر است ارث می رسد]، و فرق بین این دو مسأله آن است که:

اولاً - ارث بردن عموها و داییها و خالهها به واسطه عموم آیه «و أولوا الأرحام بعضهم أولى ببعض فی کتاب الله» ثابت می شود و قاعده ای که از این آیه بدست می آید این است که خویشاوند نزدیکتر بر خویشاوند دورتر مقدم می شود مطلقاً [خواه خویشاوندان نزدیک از یک صنف بوده، یا از یک صنف نباشند]؛ برخلاف مسأله اخوه و اجداد؛ زیرا ارث بردن هر کدام از این دو صنف به طور جداگانه و بدون در نظر گرفتن دیگری ثابت شده است؛ از اینرو هر کدام از این دو صنف که دورتر است با کسی که نزدیکتر است ارث می برد [و مانع اونمی شود].

ثانیاً - به علاوه این که نصوص و روایاتی بر مشارکت خویشاوند دورتر با نزدیکتر

دلالت می‌کند؛ سلمه بن محرز از امام صادق(ع)<sup>۱</sup> نقل می‌کند که حضرت فرمودند: «در صورت اجتماع پسرعمو و خاله، همه ترکه به خاله تعلق دارد؛ و در صورت اجتماع پسرعمو و دایی، همه مال به دایی داده می‌شود.» و روایاتی که دلالت می‌کنند بر این که فرزندان اخوه متوفی که دورترند با اجداد متوفی که نزدیکترند ارث می‌برند بسیار زیاد است؛ از جمله این دو روایت:

الف - در روایت صحیحه محمد بن مسلم<sup>۲</sup> آمده است که گوید: به صحیفه‌ای که امام باقر(ع) آن را می‌دید نگاه کردم و در آن صحیفه این نوشته را خواندم: پسر برادر و جد مال را به طور مساوی بین خود تقسیم می‌کنند؛ به امام باقر(ع) عرض کردم: نزد ما کسانی هستند که اینگونه حکم نکرده‌اند و برای پسر برادر با وجود جد مالی به عنوان ارث تعلق نمی‌گیرد؛ پس امام باقر(ع) فرمودند: «بدان که این حکم به املاء رسول خدا(ص) و خط علی(ع) است.»

ب - محمد بن مسلم از امام باقر(ع)<sup>۳</sup> نقل می‌کند که حضرت فرمودند: جابر از رسول خدا(ص) برای من نقل کرد که حضرت فرمودند پسر برادر، مال را با جد تقسیم می‌کند، و جابر شخص دروغگویی نبوده است.

(التاسعة: مَنْ لَهُ سَبَبَانِ أَيْ: مُوجِبَانِ لِلْإِرْثِ، أَعَمُّ مِنَ السَّبَبِ السَّابِقِ فَإِنَّ هَذَا يَشْمَلُ النَّسَبَ (يَرِثُ بِهِمَا) إِذَا تَسَاوَيَا فِي الْمَرْتَبَةِ (كَعَمٍّ هُوَ خَالٌ) كَمَا إِذَا تَزَوَّجَ أَخُوهُ لِأَبِيهِ أُخْتَهُ لِأُمِّهِ، فَإِنَّهُ يَصِيرُ عَمًّا لَوْلَدِهِمَا لِلْأَبِ، خَالًا لِلْأُمِّ، فَيَرِثُ نَصِيْبَهُمَا لَوْ جَامَعَهُ غَيْرُهُ، كَعَمٍّ آخَرَ أَوْ خَالٍ: وَ هَذَا مِثَالٌ لِلنَّسَبَيْنِ أَمَّا السَّبَبَانِ بِالْمَعْنَى الْأَخْصِ فَيَتَّفِقَانِ كَذَلِكَ فِي زَوْجٍ هُوَ مُعْتَقٌ، أَوْ ضَامِنٌ جَرِيرَةٌ.

**مسأله نهم:** کسی که دو سبب، یعنی دو موجب ارث داشته باشد - و سبب در اینجا اعم از سبب [در مقابل نسب] است که قبلاً [در ابتدای باب ارث] بیان شد و شامل نسب نیز می‌شود - در این صورت [حکم ارث بردن او آن است که]: در صورتی که آن دو سبب

۱. وسایل الشیعه، ج ۱۷، ص ۵۰۹، حدیث ۴. (مترجم)

۲. همان منبع، ص ۴۸۶، حدیث ۵. (مترجم)

۳. همان منبع، ص ۴۸۶، حدیث ۳. (مترجم)

در یک مرتبه قرار داشته باشند = به واسطه هر دو سبب می‌تواند ارث ببرد، و مثال برای کسی که دو نسب دارد مانند کسی که هم عمومی متوفی بوده، و هم دایی او باشد؛ [به این صورت که مثلاً زید دو همسر داشته باشد و از هر کدام همسران خود یک پسر: از همسر اولی پسری به نام بکر، و از همسر دومی پسری به نام عمرو؛ و سپس زید همسر دوم خود را طلاق دهد و آن زن با مرد دیگری ازدواج کند و از این شوهر دوم دختری به نام لیلی بیاورد، بنابراین عمرو برادر مادری لیلی بوده، و برادر پدری بکر است اما بین بکر و لیلی هیچ نسبی نیست و به همین خاطر با او ازدواج کرده، و فرزندی به نام علی آورده است تا این‌که عمرو، عمومی پدری علی بوده و دایی مادری او باشد؛ بنابراین اگر برادر پدری عمرو [در این مثال] با خواهر مادری او ازدواج کند عمرو، عمومی پدری و دایی مادری فرزند آنها خواهد بود، و در صورتی که با وارث دیگری غیر از دایی که عمو نیز می‌باشد نظیر عمومی دیگر یا دایی دیگر جمع شود در این حالت عمویی که دایی نیز می‌باشد هم نصیب عمو را می‌برد و هم نصیب دایی را.

اما مثال برای کسی که دو سبب به معنای اخص آن [که در برابر نسب است] داشته باشد = شوهری است که معتق یا ضامن جریره همسر خود محسوب شود.

(وَلَوْ كَانَ أَحَدُهُمَا) أَي السَّبَبَانِ بِالْمَعْنَى الْأَعْمَى (يَحْجُبُ الْآخَرَ وَرِثَ) مَنْ جَمَعَهُمَا (مِنْ جِهَةٍ) السَّبَبِ (الْحَاجِبِ) خَاصَّةً (كَابْنِ عَمٍّ هُوَ أَخٌ لِأُمِّ)، فَيَرِثُ بِالْأُخُوَّةِ. هَذَا فِي النَّسَبَيْنِ، وَ أَمَّا فِي السَّبَبَيْنِ اللَّذَيْنِ يَحْجُبُ أَحَدُهُمَا الْآخَرَ، كَالْإِمَامِ إِذَا مَاتَ عَتَبَتْهُ فَإِنَّهُ يَرِثُ بِالْعَتَقِ لَا بِالإِمَامَةِ، وَ كَمُعْتِقٍ هُوَ ضَامِنٌ جَرِيرَةٌ.

وَ يُمَكِّنُ فَرَضَ أَنْسَابٍ مُتَعَدِّدَةٍ لَا يَحْجُبُ أَحَدُهَا الْبَاقِيَ كَابْنِ ابْنِ عَمٍّ لِأَبٍ، هُوَ ابْنُ ابْنِ خَالٍ لِأُمِّ، هُوَ ابْنُ بِنْتِ عَمَّتِهِ، هُوَ ابْنُ بِنْتِ خَالَاتِهِ، وَ قَدْ يَتَعَدَّدُ كَذَلِكَ مَعَ حَجْبِ بَعْضِهَا لِبَعْضٍ، كَأَخٍ لِأُمِّ هُوَ ابْنُ عَمٍّ وَ ابْنُ خَالٍ.

در صورتی که یکی از آن دو، یعنی یکی از آن دو سبب به معنای اعم، حاجب سبب دیگر باشد = کسی که هر دو سبب را دارا می‌باشد فقط از ناحیه سببی که حاجب محسوب می‌شود ارث می‌برد؛ و مثال برای کسی که دو نسب دارد و یک نسب، حاجب دیگری است: مانند کسی که هم پسر عمومی متوفی بوده، و هم برادر مادری او محسوب شود که در این حالت فقط از جهت برادر مادری بودن ارث می‌برد.

اما مثال برای اجتماع دو سبب که یکی از آن دو حاجب دیگری باشد: مانند امام (ع) که بنده آزاد شده توسط او فوت کند [که در اینجا دو سبب یعنی امامت و ولاء عتق جمع شده است ولی ولاء عتق، حاجب امامت است] و ارث فقط به واسطه ولاء عتق حاصل می شود، نه از جهت امامت؛ و نیز مانند کسی که هم معتق بوده و ضامن جریره نیز باشد. می توان نسب های متعددی را در یک نفر فرض کرد که هیچ یک از آنها حاجب دیگر نسب ها نباشد؛ مانند پسرِ پسرعموی پدری متوفی که در عین حال پسرِ پسرِدایی مادری متوفی، و پسرِ دخترعمه و پسرِ دخترخاله متوفی نیز می باشد. و یا این که برخی از آن نسب ها، حاجب برخی دیگر باشند؛ مانند کسی که هم برادر مادری بوده، و هم پسرعمو و هم پسرِدایی باشد.



## الْقَوْلُ فِي مِيزَاتِ الْأَزْوَاجِ

الرَّوْحَانِ (يَتَوَارَثَانِ) وَ يُصَاحِبَانِ جَمِيعَ الْوَرَثَةِ مَعَ خُلُوهِمَا مِنَ الْمَوَانِعِ (وَ إِنْ لَمْ يَدْخُلِ) الرَّوْحُ (إِلَّا فِي الْمَرِيضِ) الَّذِي تَزَوَّجَ فِي مَرَضِهِ، فَإِنَّهُ لَا يَرِثُهَا، وَلَا تَرِثُهُ (إِلَّا أَنْ) يَدْخُلَ، أَوْ (يَبْرَأَ) مِنْ مَرَضِهِ فَيَتَوَارَثَانِ بَعْدَهُ، وَإِنْ مَاتَ قَبْلَ الدُّخُولِ، وَلَوْ كَانَتِ الْمَرِيضَةُ هِيَ الرَّوْحَةَ تَوَارَثَا وَإِنْ لَمْ يَدْخُلْ عَلَى الْأَقْرَبِ كَالصَّحِيحَةِ، عَمَلًا بِالْأَصْلِ. وَ تَخَلَّفَهُ فِي الرَّوْحِ لِذَلِيلٍ خَارِجٍ، لَا يُوجِبُ إِلْحَاقَهَا بِهِ لِأَنَّهُ قِيَاسٌ.

### بحث پیرامون ارث زوج و زوجه

زوج و زوجه [در صورت فوت دیگری] از یکدیگر ارث می‌برند و چنانچه موانع ارث [از قبیل قتل و کفر و رقیت در آنها نباشد] با همه وراثت [در هر یک از طبقات و مراتب ارث که باشند] همراه شده و از ارث بهره‌مند می‌گردند؛ [و این حکم برقرار است] حتی اگر شوهر با زن نزدیکی نکرده باشد مگر در موردی که زوج بیمار بوده و در حال بیماری با زنی ازدواج کرده باشد [و قبل از انجام عمل نزدیکی، زوج با همان بیماری فوت کند] که در این حالت نه شوهر از آن زن ارث می‌برد [اگر زوجه فوت کند]، و نه آن زن از شوهر خود ارث می‌برد [اگر زوج فوت کند]؛ به استثنای شوهری که بیمار است [پس از عقد] با زن خود نزدیکی کند [و سپس با همان بیماری از دنیا برود]. یا از آن بیماری بهبودی پیدا کند [و پس از آن فوت کند]؛ که در این صورت پس از ایجاد بهبودی آن دو از یکدیگر ارث می‌برند اگرچه شوهر قبل از نزدیکی کردن بمیرد.

اگر زوجه بیمار باشد [و در زمان بیماری ازدواج کند و پس از عقد ازدواج با همان بیماری از دنیا برود] = قول نزدیکتر به صواب آن است که زن و شوهر از یکدیگر ارث می‌برند اگر چه با آن زن مریض نزدیکی واقع نشده باشد، همانند زنی که در حال صحت

ازدواج می‌کند و دلیل این حکم عمل کردن به اصل [یعنی اصل مانع نبودن بیماری زن از توارث] می‌باشد، و این‌که در مورد زوج نمی‌توان به این اصل تمسک کرد به خاطر دلیل خارجی [یعنی روایت] است [که از این قاعده مستثنی می‌شود] و این دلیل خارجی سبب نمی‌شود که زن را در این حکم به مرد ملحق سازیم زیرا این الحاق کردن قیاس محسوب می‌شود.

(وَ الطَّلَاقُ الرَّجْعِيُّ لَا يَمْنَعُ مِنَ الْإِرْثِ) مِنَ الطَّرْفَيْنِ (إِذَا مَاتَ أَحَدُهُمَا فِي الْعِدَّةِ الرَّجْعِيَّةِ، لِأَنَّ الْمُطَلَّاقَةَ رَجْعِيًّا بِحُكْمِ الزَّوْجَةِ (بِخِلَافِ الْبَائِنِ) فَإِنَّهُ لَا يَقَعُ بَعْدَهُ تَوَارِثٌ فِي عِدَّتِهِ (إِلَّا) أَنْ يُطَلَّقَ وَ هُوَ (فِي الْمَرَضِ) فَإِنَّهَا تَرْتُهُ إِلَى سَنَةِ، وَ لَا يَرِثُهَا هُوَ (عَلَى مَا سَلَفَ) فِي كِتَابِ الطَّلَاقِ،

در مورد طلاق رجعی: در صورتی که زن یا شوهر در مدت عدّه رجعی فوت کند مانع ارث بردن زن و شوهر از یکدیگر نمی‌شود، زیرا زنی که طلاق رجعی داده شده است در حکم زوجه می‌باشد. اما در طلاق باین: برخلاف حالت قبل، پس از این‌که طلاق واقع شود در صورت فوت زن یا شوهر در ایام عدّه از یکدیگر ارث نمی‌برند، مگر این‌که شوهر در هنگام بیماری زن خود را طلاق باین دهد که در این فرض اگر شوهر از زمان طلاق تا یک سال بعد فوت کند زن از او ارث می‌برد، ولی [اگر زن فوت کند] شوهر از او ارث نمی‌برد؛ طبق آنچه که قبلاً در باب طلاق بیان کردیم.

ثُمَّ الزَّوْجَةُ إِنْ كَانَتْ ذَاتَ وَلَدٍ مِنَ الزَّوْجِ وَرِثَتْ مِنْ جَمِيعِ مَا تَرَكَهَ كَعَبْرِهَا مِنَ الْوَرَثَةِ عَلَى الْمَشْهُورِ، خُصُوصاً بَيْنَ الْمُتَأَخِّرِينَ، وَ كَذَا يَرِثُهَا الزَّوْجُ مُطْلَقاً.  
(وَ تَمْنَعُ الزَّوْجَةُ غَيْرَ ذَاتِ الْوَلَدِ مِنَ الْأَرْضِ) مُطْلَقاً (عَيْنًا وَ قِيمَةً) وَ (تَمْنَعُ) مِنَ الْأَلَاتِ) أَي: آلَاتِ الْبِنَاءِ مِنَ الْأَخْشَابِ وَ الْأَبْوَابِ (وَ الْأَبْنِيَّةِ) مِنَ الْأَحْجَارِ وَ الطُّوبِ وَ غَيْرِهَا (عَيْنًا وَ قِيمَةً) فَيَقْوَمُ الْبِنَاءُ وَ الدَّوْرُ فِي أَرْضِ الْمُتَوَفَّى خَالِيَةً عَنِ الْأَرْضِ بَاقِيَةً فِيهَا إِلَى أَنْ تَفْنَى بِغَيْرِ عَوْضٍ عَلَى الْأَطْهَرِ، وَ تُعْطَى مِنَ الْقِيمَةِ الرَّبْعَ، أَوْ الثُّمْنَ.

مطلب بعدی این‌که زوجه در صورتی که از شوهر خود فرزند داشته باشد طبق نظر مشهور فقها از تمامی ترکه شوهر خود ارث می‌برد، همانگونه که سایر وراثت غیر از زوجه از تمامی ترکه ارث می‌برند؛ مخصوصاً از نظر فقهای متأخر این حکم قطعی است؛ و شوهر نیز [در صورت فوت زوجه] از او ارث می‌برد مطلقاً [خواه زوج از زوجه فرزند

داشته باشد، یا نداشته باشد.] و در صورتی که از شوهر خود فرزند نداشته باشد = در این حالت [نحوه ارث بردن زوجه در صورت فوت شوهر چنین است که]: از زمین ارث نمی برد مطلقاً [خواه عین زمین باشد، یا قیمت آن.] و از عین آلات و ابزار، یعنی عین ابزار و آلات ساختمان از قبیل چوب‌ها و درها ارث نمی برد، ولی از قیمت ابزار و آلات ارث می برد. و از عین بناء مانند سنگ‌ها و آجرها و غیره ارث نمی برد، ولی از قیمت بناء ارث می برد؛ بنابراین بنابه قول أظهر [به منظور تعیین نصیب زوجه،] بناء و خانه‌هایی را که در زمین متوفی قرار دارد منهای زمین با این خصوصیت که آن ساختمان تا زمان خراب شدن در آن زمین باقی بوده است به شرط این که در قبال آن عوضی دریافت نگردد قیمت‌گذاری می کنند و سپس از قیمت بدست آمده، یک چهارم [در صورتی که شوهر فرزند نداشته باشد] و یا یک هشتم [در صورتی که شوهر فرزند داشته باشد] به زوجه می دهند.

و يَظْهَرُ مِنَ الْعِبَارَةِ أَنَّهَا تَرْتُّ مِنْ عَيْنِ الْأَشْجَارِ الْمُثْمِرَةِ وَ غَيْرِهَا، لِعَدَمِ اسْتِثْنَائِهَا فَتَدْخُلُ فِي عُمُومِ الْأَرْثِ، لِأَنَّ كُلَّ مَا خَرَجَ عَنِ الْمُسْتَشْنَى تَرْتُّ مِنْ عَيْنِهِ كَغَيْرِهَا. وَ هُوَ أَحَدُ الْأَقْوَالِ فِي الْمَسْأَلَةِ، إِلَّا أَنَّ الْمُصَنِّفَ لَا يُعْهَدُ ذَلِكَ مِنْ مَذْهَبِهِ، وَإِنَّمَا الْمَعْرُوفُ مِنْهُ وَ مِنَ الْمُتَأَخِّرِينَ حِرْمَانُهَا مِنْ عَيْنِ الْأَشْجَارِ كَالْأَبْنِيَّةِ، دُونَ قِيَمَتِهَا.

وَ يُمَكِّنُ حَمْلَ الْأَلَاتِ عَلَى مَا يَشْمَلُ الْأَشْجَارَ كَمَا حَمَلَ هُوَ وَ غَيْرَهُ كَلَامَ الشَّيْخِ فِي النَّهَايَةِ عَلَى ذَلِكَ، مَعَ أَنَّهُ لَمْ يَتَعَرَّضْ لِلْأَشْجَارِ، وَ جَعَلُوا كَلَامَهُ كَقَوْلِ الْمُتَأَخِّرِينَ فِي حِرْمَانِهَا مِنْ عَيْنِ الْأَشْجَارِ، حَيْثُ ذَكَرَ الْأَلَاتِ، وَ هُوَ حَمْلٌ بَعِيدٌ عَلَى خِلَافِ الظَّاهِرِ، وَ مَعَ ذَلِكَ يَبْقَى فَرْقٌ بَيْنَ الْأَلَاتِ هُنَا، وَ بَيْنَهَا فِي عِبَارَتِهِ فِي الدُّرُوسِ وَ عِبَارَةِ الْمُتَأَخِّرِينَ حَيْثُ صَمُّوا إِلَيْهَا ذَكَرَ الْأَشْجَارِ، فَإِنَّ الْمُرَادَ بِالْأَلَاتِ فِي كَلَامِهِمْ: مَا هُوَ الظَّاهِرُ مِنْهَا، وَ هِيَ الْآلَةُ الْبِنَاءِ وَ الدُّورِ، وَ لَوْ حَمِلَ كَلَامُ الْمُصَنِّفِ هُنَا، وَ كَلَامُ الشَّيْخِ وَ مَنْ تَبِعَهُ عَلَى مَا يَظْهَرُ مِنْ مَعْنَى الْأَلَاتِ، وَ يُجْعَلُ قَوْلًا بِرَأْسِهِ فِي حِرْمَانِهَا مِنَ الْأَرْضِ مُطْلَقًا، وَ مِنَ الْآلَةِ الْبِنَاءِ عَيْنًا لَا قِيَمَةً، وَ إِرْتِنَا مِنْ الشَّجَرِ كَغَيْرِهِ كَانَ أَجْوَدَ، بَلِ التُّصُوصُ الصَّحِيحَةُ وَ غَيْرُهَا دَالَّةٌ عَلَيْهِ أَكْثَرَ مِنْ دَلَالَتِهَا عَلَى الْقَوْلِ الْمَشْهُورِ بَيْنَ الْمُتَأَخِّرِينَ.

از عبارت شهید اول (ره) برمی آید که زوجه بدون فرزند از عین درختان میوه دار و غیر میوه دار ارث می برد زیرا این مورد را استثناء نکرد، از اینرو مشمول عموم ادله ارث

می شود، چه آنکه هر چیزی که از مستثنی [یعنی از زمین و بناء و آلات و ابزار] خارج شده باشد زوجه از عین آن ارث می برد همانگونه که سایر وراثت غیر از زوجه ارث می برند؛ و این حکم [یعنی ارث بردن زوجه از عین درختان] یکی از اقوال موجود در این مسأله می باشد اما باید بگوئیم [گرچه ما این حکم را از عبارت شهید اول استظهار نمودیم اما] این حکم از نظر ایشان معهود و معروف نبوده است بلکه آنچه از نظر شهید اول و فقهای متأخر معروف بوده آن است که زوجه بدون فرزند از عین درختان محروم می شود همانند بناء؛ ولی از قیمت آن ارث می برد.

می توان [عبارت شهید اول را چنین توجیه کرد که] آلات و ابزار را بر معنای عامی حمل کنیم که شامل درختان نیز بشود، همانگونه که خود شهید اول و دیگران لفظ «آلات» را در کلام شیخ طوسی در کتاب «نهایه» بر همین معنای عام حمل کرده اند [و آن را شامل درختان نیز دانسته اند]؛ با وجود آنکه خود شیخ طوسی حکم درختان را بیان نکرده است در حالی که مصنف و متأخرین از آنجا که شیخ طوسی آلات و ابزار را ذکر کرده است کلام ایشان را همچون کلام متأخرین قرار داده اند از لحاظ این که زوجه از ارث عین درختان محروم است؛ و [از نظر شهید ثانی] حمل کردن کلام شیخ طوسی بر این معنا بعید بوده و برخلاف ظاهر می باشد، و علاوه بر این که بعید است بین کلمه «آلات» در کتاب لمعه و بین این لفظ در عبارت شهید اول در کتاب «الدروس الشرعیه» و نیز در عبارت متأخرین که پس از ذکر کلمه «آلات»، درختان (أشجار) را نیز به آن ضمیمه کرده اند فرق وجود داشته باشد؛ چه آنکه منظور از «آلات در کلام مصنف و متأخرین همان معنای ظاهری این کلمه یعنی ابزار و آلات بناء (ساختمان) و خانه ها می باشد [نه معنایی که شامل درختان نیز می شود]؛ و اگر کلام شهید اول در این کتاب لمعه و کلام شیخ طوسی و پیروان ایشان را بر همان معنای ظاهری «آلات» حمل کرده، و مفاد این معنای ظاهری را یک قول مستقل و جداگانه بدانیم مبنی بر این که زوجه بدون فرزند از زمین مطلقاً [خواه عین آن یا قیمت آن] ارث می برد همچنان که از سایر اموال غیر از درخت ارث می برد این حمل کردن بهتر خواهد بود، بلکه روایات صحیحه و غیر صحیحه [که در این زمینه وارد شده اند] دلالت آنها بر این قول [یعنی ارث بردن زوجه از درختان] به مراتب بیشتر از دلالت آنها بر قول مشهور بین متأخرین می باشد.

وَ الظَّاهِرُ عَدَمُ الفَرْقِ فِي الأَبْنِيَةِ بَيْنَ مَا اتَّخَذَ لِلسُّكْنَى وَ غَيْرِهَا مِنَ المَصَالِحِ كَالرَّحَى، وَ الحَّمَامِ، وَ مَعْصَرَةَ الزَّيْتِ وَ السَّمْسِمِ وَ العِنَبِ، وَ الإِصْطَبَلِ، وَ المُرَّاحِ، وَ غَيْرِهَا، لِشُمُولِ الأَبْنِيَةِ لِذَلِكَ كُلِّهِ وَ إِنْ لَمْ يَدْخُلْ فِي الرِّبَاعِ المُعَبَّرِ عَنْهُ فِي كَثِيرٍ مِنَ الأَخْبَارِ، لِأَنَّهُ جَمْعُ رِبْعٍ وَ هُوَ الدَّارُ.

در مورد حکم مذکور پیرامون بناها، ظاهراً فرقی نیست بین بنائی که برای سکونت ساخته شده است، و بین بنائی که برای مصالح و اغراض دیگری از قبیل: آسیاب، حمام، اتاقی که در آن روغن زیتون و روغن کنجد تهیّه می‌کنند، اتاقی که در آن آب انگور می‌گیرند، اصطبل، طویله و غیر آن ساخته می‌شود زیرا لفظ «ابنیه» شامل تمامی این مصادیق می‌گردد اگر چه این امور در عنوان «رباع» که در بسیاری از روایات آمده است داخل نمی‌باشند، زیرا «رباع»، جمع کلمه «ربع» به معنای خانه است [و به بناهای مذکور، خانه اطلاق نمی‌شود].

وَ لَوْ اجْتَمَعَ ذَاتُ الوَلَدِ وَ الخَالِيَةُ عَنْهُ، فَالْأَقْوَى اخْتِصَاصُ ذَاتِ الوَلَدِ بِثُمْنِ الأَرْضِ أَجْمَعِ، وَ ثُمْنِ مَا حُرِمَتِ الأُخْرَى مِنْ عَيْنِهِ، وَ اخْتِصَاصُهَا بِدَفْعِ القِيَمَةِ دُونَ سَائِرِ الوَرَثَةِ، لِأَنَّ سَهْمَ الزَّوْجِيَّةِ مُنْحَصِرٌ فِيهِمَا فَإِذَا حُرِمَتْ إِحْدَاهُمَا مِنْ بَعْضِهِ اخْتَصَّ بِالأُخْرَى، وَ أَنَّ دَفْعَ القِيَمَةِ عَلَى وَجْهِ القَهْرِ لَا الإِخْتِيَارِ. فَهُوَ كَالدَّيْنِ لَا يَفْرُقُ فِيهِ بَيْنَ بَدَلِ الوَارِثِ العَيْنِ وَ عَدَمِهِ، وَ لَا بَيْنَ امْتِنَاعِهِ مِنَ القِيَمَةِ وَ عَدَمِهِ، فَيَبْقَى فِي ذِمَّتِهِ إِلَى أَنْ يُمَكِّنَ الحَاكِمَ إِجْبَارُهُ عَلَى إِدَائِهَا، أَوْ البَيْعِ عَلَيْهِ قَهْرًا غَيْرِهِ مِنَ المُتَمَنِّعِينَ مِنْ إِدَاءِ الحَقِّ، وَ لَوْ تَعَدَّرَ ذَلِكَ كُلَّهُ بَقِيَ فِي ذِمَّتِهِ إِلَى أَنْ يُمَكِّنَ لِلزَّوْجَةِ تَخْلِيصَهُ وَ لَوْ مُفَاصَّةً سِوَاءَ فِي ذَلِكَ الحِصَّةِ وَ غَيْرِهَا.

اگر متوفی دو همسر داشته باشد که یکی دارای فرزند بوده، و دیگری بدون فرزند باشد: طبق قول قوی‌تر، یک هشتم تمام زمین، و نیز یک هشتم چیزهایی که زوجه بدون فرزند از عین آن محروم است به زوجه دارای فرزند تعلق می‌گیرد، ولی زوجه دارای فرزند به تنهایی باید نصف قیمت اعیانی را که زوجه دیگر متوفی از عین آن محروم است به او ردّ نماید و سایر ورثه چنین تکلیفی ندارند؛ به دلیل آن‌که سهم زوجیت منحصر در همین دو نفر [یعنی زوجه با فرزند، و زوجه بدون فرزند] است؛ بنابراین هرگاه یکی از این دو نفر [یعنی زوجه بدون فرزند] از مقداری از این سهم [یعنی از عین ابنیه و آلات] محروم شود مقدار مذکور به دیگری داده می‌شود؛ و پرداخت قیمت اعیان به زوجه

بدون فرزند اجباری و الزامی است، و اختیاری نمی‌باشد؛ و این حقّ زوجه به منزله دین [بر ذمه وارث] است، و در مورد آن فرقی نیست بین این‌که وارث، عین را به زوجه بدهد، یا عین را ندهد؛ و فرقی نیست بین این‌که وارث از پرداخت قیمت امتناع ورزد، یا این‌که امتناع نکند؛ بنابراین مبلغ مذکور بر ذمه وارث باقی است تا این‌که حاکم شرع وارث را بر ادا کردن این دین مجبور نماید، یا این‌که عین را قهراً علیه وارث بفروشد [و از عوض آن، قیمت را به زوجه ردّ کند]، چنان‌که حکم سایر افرادی که از ادا کردن حقّی که بر ذمه آنان است امتناع می‌کنند همین است؛ و چنانچه هیچ‌یک از این کارها ممکن نباشد [و حقّ زوجه به او داده نشود] حقّ زوجه بر ذمه وارث [یعنی زوجه دارای فرزند] باقی می‌ماند تا این‌که زوجه [ای که از عین محروم است] بتواند آن را هر چند به شکل تقاصّ باشد وصول نماید؛ فرقی نمی‌کند که آن را از عین [مالی که باید قیمت آن به او پرداخت می‌شد] تقاصّ کند، و یا از سایر اموال غیر از آن عین.

وَ اعْلَمَنَّ أَنَّ التُّصَوِّصَ مَعَ كَثْرَتِهَا فِي هَذَا الْبَابِ خَالِيَةٌ عَنِ الْفَرْقِ بَيْنَ الزَّوْجَتَيْنِ، بَلْ تَدُلُّ عَلَى اسْتِزْاِكِهِمَا فِي الْحِرْمَانِ، وَ عَلَيْهِ جَمَاعَةٌ مِنَ الْأَصْحَابِ. وَ التَّغْلِيلُ الْوَارِدُ فِيهَا لَهُ وَ هُوَ الْخَوْفُ مِنْ إِدْخَالِ الْمَرْأَةِ عَلَى الْوَرَثَةِ مَنْ يَكْرَهُونَ شَامِلٌ لِهَمَا أَيْضاً، وَ إِنْ كَانَ فِي الْخَالِيَةِ مِنَ الْوَالِدِ أَقْوَى.

باید دانست با وجود این‌که روایات در این باب زیاد است اما بین زوجه دارای فرزند، و زوجه بدون فرزند فرق نگذاشته‌اند، بلکه هر دو را در مورد محرومیت [از زمین و از عین آلات و بناها] مشترک قرار داده‌اند، و گروهی از فقهای امامیه نیز بر همین عقیده‌اند؛ و علتی که در روایات برای محروم شدن زوجه از امور مذکور بیان شده است شامل هر دو [یعنی زوجه دارای فرزند، و زوجه بدون فرزند] می‌شود اگر چه این علت در مورد زوجه بدون فرزند قوی‌تر می‌باشد؛ و این علت عبارت است از ترس این‌که زن دارای فرزند [با مرد دیگری ازدواج کند و] او را در خانه‌ای که اقوام شوهر سابق او هستند بیاورد در حالی که آنان از ورود این فرد کراهت دارند.

وَ وَجْهُ فَرْقِ الْمُصَنِّفِ وَ غَيْرِهِ، بَيْنَهُمَا وَرُودُهُ فِي رِوَايَةِ ابْنِ أَدْبَنَةَ وَ هِيَ مَقْطُوعَةٌ تَقْصُرُ عَنْ تَخْصِيصِ تِلْكَ الْأَخْبَارِ الْكَثِيرَةِ، وَ فِيهَا الصَّحِيحُ وَ الْحَسَنُ، إِلَّا أَنَّ فِي الْفَرْقِ تَقْلِيلاً لِتَخْصِيصِ آيَةِ إِثْرِ الزَّوْجَةِ مَعَ وَقُوعِ الشُّبْهَةِ بِمَا ذُكِرَ فِي عُمُومِ الْأَخْبَارِ فَلَعَلَّهُ أَوْلَى مِنْ

تَقْلِيلِ تَخْصِيصِ الْأَخْبَارِ مُضَافاً إِلَى ذَهَابِ الْأَكْثَرِ إِلَيْهِ.  
و فِي الْمَسْأَلَةِ أَقْوَالٌ أُخَرَّ وَ مَبَاحِثُ طَوِيلَةٌ، حَقَّقْنَاهَا فِي رِسَالَةٍ مُتَفَرِّدَةٍ تَشْتَمِلُ عَلَى  
فَوَائِدٍ مُهِمَّةٍ، فَمَنْ أَرَادَ تَحْقِيقَ الْحَالِ فَلْيَتَقَفْ عَلَيْهَا.

دلیل فرق گذاشتن مصنف و سایر فقها بین زوجه دارای فرزند، و زوجه بدون فرزند:  
این است که در روایت ابن اذینه<sup>۱</sup> این فرق گذارده شده است.

[از نظر شهیدثانی:] این روایت مقطوع است [و از امام(ع) نقل نشده است] و  
ضعیفتر از آن است که بتواند آن روایات فراوان را که در بین آنها روایت صحیح و حسن  
وجود دارد، تخصیص بزند؛ اما [از سوی دیگر باید بگوئیم که] اگر بین زوجه دارای  
فرزند و زوجه بدون فرزند فرق گذاشته شود به آیه ارث زوجه [«لَهُنَّ الثَّمَنُ مِمَّا تَرَكَتُمْ»]  
تخصیص کمتری وارد می شود، به علاوه این که با وجود روایت ابن اذینه، در عموم  
روایاتی [که به محرومیت زوجه دارای فرزند و بدون فرزند دلالت می کند] تردید حاصل  
می شود؛ و شاید کم کردن تخصیص آیه، به مراتب سزاوارتر از کم کردن تخصیص  
روایات باشد؛ علاوه بر این که بیشتر فقها به وجود فرق بین زوجه دارای فرزند و زوجه  
بدون فرزند، [و این که فقط زوجه بدون فرزند از امور مذکور، محروم می شود] قایل  
شده اند.

درباره این مسأله اقوال دیگری نیز وجود دارد و مباحث طولانی شده است که ما آنها  
را در رساله جداگانه ای تحقیق کرده ایم، که این رساله فوائد مهمی دارد و هر کس که  
خواهان تحقیق در این مسأله است باید به آن رساله مراجعه کند.

(وَلَوْ طَلَّقَ ذُو الْأَرْبَعِ أَحَدِي الْأَرْبَعِ وَ تَزَوَّجَ) بِخَامِسَةٍ (وَمَاتَ) قَبْلَ تَعْيِينِ الْمُطَلَّقَةِ  
أَوْ بَعْدَهُ، (ثُمَّ اشْتَبَهَتْ الْمُطَلَّقَةَ) مِنَ الْأَرْبَعِ (فَلِلْمَعْلُومَةِ) بِالزَّوْجِيَّةِ وَ هِيَ الَّتِي تَزَوَّجَ بِهَا  
أَخِيرًا (رُبْعُ النَّصِيبِ) الثَّابِتُ لِلزَّوْجَاتِ وَ هُوَ الرُّبْعُ أَوْ الثَّمَنُ، (وَ ثَلَاثَةٌ أَرْبَاعِهِ بَيْنَ) الْأَرْبَعِ  
(الْبَاقِيَاتِ) الَّتِي اشْتَبَهَتْ الْمُطَلَّقَةَ فِيهِنَّ بِحَيْثُ اخْتَمَلَ أَنْ يَكُونَ كُلُّ وَاحِدَةٍ هِيَ الْمُطَلَّقَةَ  
(بِالسُّوِيَّةِ). هَذَا هُوَ الْمَشْهُورُ بَيْنَ الْأَصْحَابِ لَا نَعْلَمُ فِيهِ مُخَالَفًا، غَيْرَ ابْنِ إِدْرِيسَ، وَ  
مُسْتَنَدُهُ رِوَايَةُ أَبِي بَصِيرٍ عَنِ الْبَاقِرِ عَلَيْهِ السَّلَامُ، وَ مَحْضُوهَا مَا ذَكَرْنَاهُ، وَ فِي طَرِيقِ الرِّوَايَةِ عَلَيَّ بِنُ

فَضَّالٍ وَ خَالُهُ مَشْهُورٌ، وَمَعَ ذَلِكَ فِي الْحُكْمِ مُخَالَفَةٌ لِلْأَصْلِ مِنْ تَوْرِيثِ مَنْ يُعْلَمُ عَدَمَ إِزْتِه،  
لِلْقَطْعِ بِأَنَّ إِحْدَى الْأَرْبَعِ غَيْرُ وَاثِرَةٍ. (وَ) مِنْ ثَمَّ (قِيلَ) وَ الْقَائِلُ ابْنُ إِدْرِيسَ: (بِالْقُرْعَةِ)،  
لِأَنَّهَا لِكُلِّ أَمْرٍ مُشْتَبِهٍ أَوْ مُشْتَبِهٍ فِي الظَّاهِرِ مَعَ تَعَيُّنِهِ فِي نَفْسِ الْأَمْرِ، وَ هُوَ كَذَلِكَ، لِأَنَّ إِحْدَى  
الْأَرْبَعِ فِي نَفْسِ الْأَمْرِ لَيْسَتْ وَاثِرَةً، فَمَنْ أَخْرَجَتْهَا الْقُرْعَةُ بِالطَّلَاقِ مُبَعَّتٌ مِنَ الْإِزْتِ، وَ  
حُكْمٌ بِالتَّبْصِيبِ لِلْبَاقِيَاتِ بِالسَّوِيَّةِ وَ سَقَطَ عَنْهَا الْإِعْتِدَادُ أَيْضاً، لِأَنَّ الْمَقْرُوضَ انْقِضَاءً  
عَدَّتْهَا قَبْلَ الْمَوْتِ، مِنْ حَيْثُ إِنَّهُ قَدْ تَزَوَّجَ بِالْخَامِسَةِ.

اگر مردی که چهار همسر دارد یکی از همسران خود را طلاق دهد و با زن پنجمی ازدواج کند و قبل از این که معلوم کند کدام یک از همسران خود را طلاق داده است فوت کند، و یا پس از تعیین کردن او فوت کند و سپس زنی که طلاق داده شده، بین آن چهار زن مشتبّه گردد، در این صورت: طبق نظر مشهور فقهای امامیه، که جز ابن ادریس کس دیگری را نمی شناسیم که با این حکم مخالفت کرده باشد به زنی که زوجیت او معلوم است یعنی زوجه‌ای که اخیراً با او ازدواج کرده است یک چهارم سهمی که برای همسران متوفی ثابت است یعنی یک چهارم یا یک هشتم، داده می شود، و سه چهارم دیگر آن بین چهار زن دیگر که مطلقه در بین آنان مشتبّه گردیده و ممکن است هر کدام از آنان مطلقه باشد به طور مساوی تقسیم می شود؛ این نظر مشهور امامیه است که مخالفی غیر از ابن ادریس با آن پیدا نشده است؛ و مدرک این حکم روایت ابوبصیر از امام باقر(ع)<sup>۱</sup> می باشد و حاصل مضمون این روایت همان است که ما بیان کردیم اما [با دو اشکال روبرو می باشد و آن عبارت از این که: اولاً - در طریق این روایت، علی بن فضال واقع شده است که وضعیّت ایشان معروف و معلوم است [که فطحی مذهب می باشد]. ثانیاً - به علاوه ضعیف بودن سند روایت، حکم مذکور در این روایت با اصل، یعنی حکم به ارث بردن کسی که قطعاً وارث نیست، مخالف می باشد؛ چه آن که به طور قطع و یقین یکی از این چهار زن [که مطلقه در میان آنان مشتبّه گردیده] وارث نمی باشد؛ و به همین خاطر ابن ادریس گفته است. [برای تعیین مطلقه] به قرعه متوسّل می شویم؛ زیرا قرعه برای هر امر مشتبّه، و یا برای هر امری است که در ظاهر مشتبّه بوده، و در واقع معین

۱. وسایل الشیعه، ج ۱۷، ص ۵۲۵، حدیث ۱. (مترجم)



باشد و در اینجا نیز مورد بحث همینگونه است زیرا یکی از چهار زن در واقع وارث نیست [و مطلقه است]؛ بنابراین هرکدام از زنان را که قرعه به عنوان مطلقه خارج کند از ارث محروم می‌شود و سهم زوجیت میان سایر زنان به طور مساوی تقسیم می‌شود و بر زنی که از قرعه خارج می‌شود لازم نیست عده نیز نگه‌دارد زیرا فرض بر این است که عده او پیش از فوت شوهر منقضی شده است از این جهت که شوهر توانسته است با زن پنجم ازدواج کند.

و عَلَى الْمَشْهُورِ هَلْ يَتَعَدَّى الْحُكْمُ إِلَى غَيْرِ الْمَنْصُوصِ كَمَا لَوْ اشْتَبَهَتْ الْمُطَلَّعَةُ فِي اثْنَتَيْنِ أَوْ ثَلَاثٍ خَاصَّةً، أَوْ فِي جُمْلَةِ الْخَمْسِ، أَوْ كَانَ لِلْمُطَلَّقِ دُونَ أَرْبَعِ زَوَاجَاتٍ فَطَلَّقَ وَاحِدَةً وَ تَزَوَّجَ بِأُخْرَى وَ حَصَلَ الْإِشْتِبَاهُ بِوَاحِدَةٍ أَوْ بِأَكْثَرٍ، أَوْ لَمْ يَتَزَوَّجْ وَ اشْتَبَهَتْ الْمُطَلَّعَةُ بِالْبَاقِيَاتِ، أَوْ بِبَعْضِهِنَّ، أَوْ طَلَّقَ أَرْبَعَ مِنْ وَاحِدَةٍ وَ تَزَوَّجَ كَذَلِكَ حَتَّى لَوْ طَلَّقَ الْأَرْبَعَ وَ تَزَوَّجَ بِأَرْبَعٍ وَ اشْتَبَهَتْ، أَوْ فَسَخَ نِكَاحَ وَاحِدَةٍ لِعَيْبٍ وَ غَيْرِهِ، أَوْ أَرْبَعٍ وَ تَزَوَّجَ غَيْرَهَا، أَوْ لَمْ يَتَزَوَّجْ وَ جِهَانِ.

الْفُرْعَةُ، كَمَا ذَهَبَ إِلَيْهِ ابْنُ إِدْرِيسَ فِي الْمَنْصُوصِ، لِأَنَّهُ غَيْرُ مَنْصُوصٍ مَعَ عُمُومِ أَنَّهَا لِكُلِّ أَمْرٍ مُشْتَبِهٍ. وَ انْسِحَابُ الْحُكْمِ السَّابِقِ فِي جَمِيعِ هَذِهِ الْفُرُوعِ، لِمُشَارَكَتِهَا لِلْمَنْصُوصِ فِي الْمُقْتَضَى وَ هُوَ اشْتِبَاهُ الْمُطَلَّعَةِ بِغَيْرِهَا مِنَ الزَّوْجَاتِ، وَ تَسَاوِي الْكُلِّ فِي الْأَسْتِحْقَاقِ فَلَا تَرْجِيحَ، وَ لِأَنَّهُ لَا خُصُوصِيَّةَ ظَاهِرَةً فِي قَلَّةِ الْإِشْتِبَاهِ وَ كَثْرَتِهِ، فَالْتَّصُّ عَلَى عَيْنٍ لَا يُفِيدُ التَّخْصِصَ بِالْحُكْمِ، بَلِ التَّنْبِيهَ عَلَى مَا خَذَ الْحُكْمُ وَ الْخَافَةَ بِكُلِّ مَا حَصَلَ فِيهِ الْإِشْتِبَاهُ. فَعَلَى الْأَوَّلِ إِذَا اسْتُخْرِجَتِ الْمُطَلَّعَةُ قَسَمَ النَّصِيبَ بَيْنَ الْأَرْبَعِ، أَوْ مَا أَحَقَّ بِهَا بِالسَّوِيَّةِ. وَ عَلَى الثَّانِي يُقَسَّمُ نَصِيبُ الْمُشْتَبِهَةِ، وَ هُوَ رُبْعُ النَّصِيبِ إِنْ اشْتَبَهَتْ بِوَاحِدَةٍ، وَ نِصْفُهُ إِنْ اشْتَبَهَتْ بِاثْنَتَيْنِ أَوْ الثَّلَاثِ بِالسَّوِيَّةِ، وَ يَكُونُ لِلْمُتَعَيَّنَتَيْنِ نِصْفُ النَّصِيبِ، وَ لِلثَّلَاثِ ثَلَاثَةُ أَرْبَاعِهِ وَ هَكَذَا. وَ لَا يَخْفَى: أَنَّ الْقَوْلَ بِالْقُرْعَةِ فِي غَيْرِ مَوْضِعِ النَّصِّ هُوَ الْأَقْوَى، بَلْ فِيهِ إِنْ لَمْ يَخْضَلِ الْأَجْمَاعُ. وَ الصَّلُحُ فِي الْكُلِّ خَيْرٌ.

بنابر قول مشهور فقها، آیا حکم مذکور به غیر موردی که در روایت آمده است سرایت می‌کند؟ نظیر این موارد که [شوهر یکی از چهار زن خود را طلاق دهد و با زن پنجمی ازدواج کند ولی] زن مطلقه فقط بین دو زن، یا فقط بین سه زن مردد و مشتبه باشد، و یا این‌که بین هر پنج زن مشتبه گردد، و یا این‌که شوهر کمتر از چهار زن داشته

باشد و سپس یکی از آنها را طلاق دهد، و با زن دیگری ازدواج نماید و آن زنی که طلاق داده شده است بین یکی از آنها و یا بیشتر از یک زن مشتبه شده باشد؛ و یا این که [در تمامی این صورتها] شوهر اصلاً با زن دیگری ازدواج ننماید و زنی که طلاق داده شده با سایر زنان و یا برخی از آنان مشتبه شده باشد؛ و یا این که شوهر بیشتر از یک زن را طلاق دهد و با بیشتر از یک زن نیز ازدواج کرده باشد، تا آنجا که ممکن است هر چهار همسر خود را طلاق داده و سپس با چهار زن دیگر ازدواج کرده باشد و سپس تمامی زن های مطلقه مشتبه باشند؛ و یا این که شوهر، عقد یکی از زنان و یا بیش از یکی را به واسطه عیب یا سبب دیگری فسخ کرده، و با زن یا زنان دیگری ازدواج کرده، و یا این که ازدواج نکرده باشد؛ در اینباره دو احتمال است:

احتمال اول: طبق قرعه عمل می شود، همانگونه که ابن ادریس درباره موردی که در روایت آمده است نیز به همین نظر قایل شده است؛ و دلیل عمل کردن به قرعه این است که:

اولاً - هر یک از این صورتهای مذکور در روایت نیامده است [و با مورد روایت موافق نمی باشد].

ثانیاً - به علاوه این که عمومیت قاعده «قرعه برای هر امر مشکلی است» شامل این موارد نیز می شود.

احتمال دوم: حکمی که قبلاً [در روایت] بیان شد در تمامی این فروع مذکور نیز جاری است، و دلیل عمل کردن به روایت آن است که:

اولاً - تمامی این موارد از نظر مقتضی حکم با موردی که در روایت آمده است مشترک هستند، و مقتضی یعنی مشتبه شدن مطلقه با سایر زنان، و استحقاق هر یک از زنان نسبت به احتمال زوجیت؛ بنابراین هیچ ترجیحی در کار نیست.

ثانیاً - هیچ خصوصیت و ویژگی روشنی در کم یا زیاد بودن اشتباه نیست [تا این که بین مورد مذکور در روایت و این فروع فرق بگذاریم]؛ بنابراین وارد شدن روایت در مورد خاص و معین، بیان کننده اختصاص داشتن حکم به آن مورد نیست، بلکه منظور این است که مأخذ و مدرک حکم را بیان کرده، و آن را به هر موردی که اشتباه در آن ایجاد گردیده، تعمیم دهند.

بنابر قول اول [یعنی عمل به قرعه]: هرگاه مطلقه توسط قرعه خارج شود سهم زوجیت [یعنی یک چهارم یا یک هشتم] بین چهار زن [در مورد روایت]، و هر تعداد که در موارد الحاقی [در غیرروایت] آمده است به طور مساوی تقسیم می شود. و بنابر قول دوم [یعنی عمل بر طبق روایت]: سهم زنانی که مشتبه شده باشند به طور مساوی بین آنان تقسیم می شود، و اگر مطلقه با یک زن مشتبه شده باشد: یک چهارم سهم زوجیت بین آن دو نفر تقسیم می شود، و سه چهارم دیگر بین سه زن باقیمانده که زوجیت آنان معلوم است تقسیم می شود. ولی اگر مطلقه با دو نفر مشتبه شده باشد: نصف (یک دوم) سهم زوجیت بین آن سه نفر تقسیم می شود؛ و بین دو زن دیگر که زوجیت آنان معلوم است یک دوم سهم زوجیت تقسیم می شود؛ و سایر موارد نیز به همین ترتیب عمل می شود. پوشیده نماند که قایل شدن به قرعه در غیرموردی که در روایت آمده است قوی تر است، بلکه در مورد نص نیز اگر اجماع وجود نداشت قایل شدن به قرعه نیز صحیح است ولی در عین حال بهتر آن است که در تمامی این موارد زنان مشتبه با یکدیگر مصالحه نمایند.

## الفصل الثالث: في الولاء

يَفْتَحُ الْوَاوِ وَأَصْلُهُ: الْقُرْبُ وَالدُّنُو، وَالْمُرَادُ هُنَا: قُرْبُ أَحَدِ شَخْصَيْنِ فَصَاعِدًا إِلَى آخَرَ عَلَى وَجْهِ يُوجِبُ الْإِزْتِ بَعِيرِ نَسَبٍ وَلَا زَوْجِيَّةٍ وَأَقْسَامُهُ ثَلَاثَةٌ كَمَا سَبَقَ: وَلَائُ الْعِتْقِ، وَضَمَانِ الْجَرِيرَةِ، وَالْإِمَامَةِ.

### فصل سوم: ولاء

«ولاء» با فتحه واو، در لغت به معنای قرب و نزدیکی است، و منظور از آن در اینجا نزدیکی یک یا چند نفر به دیگری بوده به طوری که نزدیکی این دو نفر با یکدیگر موجب ارث شود بدون این که بین آنان نسب و زوجیتی در کار باشد. همان گونه که قبلاً بیان شد ولاء بر سه قسم است:

۱- ولاء عتق

۲- ولاء ضمان جریره

۳- ولاء امامت

(وَ يَرِثُ الْمُعْتَقُ عَتِيقَهُ إِذَا تَبَرَّعَ) بِعَتِيقِهِ (وَلَمْ يَتَبَرَّأْ) الْمُعْتَقُ (مِنْ ضَمَانِ جَرِيرَتِهِ) عِنْدَ الْعِتْقِ مُقَارِنًا لَهُ، لَا بَعْدَهُ عَلَى الْأَقْوَى (وَلَمْ يُخْلَفِ الْعَتِيقُ) وَارِثًا لَهُ (مُنَاسِبًا).  
(فَالْمُعْتَقُ فِي وَاجِبٍ) كَالْكَفَّارَةِ وَالتَّنْذِرِ (سَائِبَةً) أَي: لَا عَقْلَ بَيْنَهُ وَبَيْنَ مُعْتِقِهِ، وَلَا مِيرَاثَ.

قَالَ ابْنُ الْأَثِيرِ: قَدْ تَكَرَّرَ فِي الْحَدِيثِ ذِكْرُ السَّائِبَةِ وَالسَّوَائِبِ، كَانَ الرَّجُلُ إِذَا أَعْتَقَ عَبْدًا فَقَالَ: هُوَ سَائِبَةٌ فَلَا عَقْلَ بَيْنَهُمَا وَلَا مِيرَاثَ.

معتق از بنده ای که آزاد کرده است [یعنی از عتیق]، با این سه شرط ارث می برد:  
شرط اول = مولی او را تبرعاً آزاد کرده باشد [یعنی بدون این که آزاد کردن مملوک

به واسطه سببی از اسباب بر مولی واجب باشد مولی او را برای خدا آزاد کند. [ شرط دوم = مولی به هنگام عتق و همزمان با آزاد کردن مملوک، از ضمان جریره مملوک تبری نجسته باشد [یعنی به او نگوید که من ضامن جریره تو نیستم]؛ اما طبق قول قوی تر اظهار تبری از ضمان جریره پس از عتق، به ارث بردن مولی لطمه‌ای نمی‌زند. شرط سوم = عتیق (بنده آزاد شده) وارث نسبی نداشته باشد؛ بنابراین اگر مولی عبد را به خاطر سبب واجبی از قبیل کفاره و نذر آزاد کرده باشد او سائبه (رها و آزاد) محسوب می‌شود؛ و منظور از سائبه، مملوکی است که بین او و بین معتق او هیچ ارتباط و وابستگی نیست و مولی از او ارث نمی‌برد.

ابن اثیر می‌گوید: در احادیث بسیاری کلمه «سائبه» و «سوائب» وارد شده است، و این کلمه را وقتی به کار می‌برند که شخص بنده‌ای را آزاد نماید؛ پس در حق او گفته می‌شود: «هو سائبه» یعنی دیگر بین او و مولایش وابستگی وجود ندارد و در نتیجه میراثی تحقق ندارد.

و فِي الْحَاقِ اِنْعَتَاقِ اُمِّ الْوَلَدِ بِالْاِسْتِيْلَادِ، وَ اِنْعَتَاقِ الْقَرَابَةِ، وَ شِرَاءِ الْعَبْدِ نَفْسَهُ لَوْ اَجْرُنَاهُ بِالْعَتَقِ الْوَاجِبِ اَوْ التَّبَرُّعِ، قَوْلَانِ: اَجُودُهُمَا الْاَوَّلُ، لِعَدَمِ تَحَقُّقِ الْاِغْتِاقِ الَّذِي هُوَ شَرْطُ ثُبُوتِ الْوَلَاةِ.

(وَ كَذَا لَوْ تَبَرَّأَ الْمُعْتَقُ تَبَرُّعًا (مِنْ ضَمَانِ الْجَرِيرَةِ) حَالَةَ الْاِغْتِاقِ (وَ اِنْ لَمْ يُشْهَدْ) عَلَى التَّبَرُّيِّ شَاهِدَيْنِ عَلَى اَصْحِّ الْقَوْلَيْنِ، لِلاَصْلِ، وَ لِانَّ الْمُرَادَ مِنَ الْاَشْهَادِ الْاِثْبَاتُ عِنْدَ الْحَاكِمِ، لَا الثُّبُوتُ فِي نَفْسِهِ.

وَ ذَهَبَ الشَّيْخُ وَ جَمَاعَةٌ اِلَى اِسْتِرَاطِهِ، لِصَحِيحَةِ ابْنِ سِنَانٍ عَنِ الصَّادِقِ عَلَيْهِ السَّلَامُ «مَنْ اَعْتَقَ رَجُلًا سَائِبَةً فَلَيْسَ عَلَيْهِ مِنْ جَرِيرَتِهِ شَيْءٌ، وَ لَيْسَ لَهُ مِنَ الْمِيْرَاتِ شَيْءٌ، وَ لَيْشْهَدْ عَلَى ذَلِكَ»، وَ لَا دَلَالَةَ لَهَا عَلَى الْاِسْتِرَاطِ. وَ فِي رِوَايَةِ أَبِي الرَّبِيعِ عَنْهُ عَلَيْهِ السَّلَامُ مَا يُؤَدِّنُ بِالْاِسْتِرَاطِ وَ هُوَ قَاصِرٌ مِنْ حَيْثُ السَّنَدُ.

آیا ام ولد به واسطه آوردن بچه برای مولی و آزاد شدن از سهم الارث فرزندش پس از مرگ مولی، و کسی که برخی از خویشانش او را خریده و خود بخود آزاد شده است، و بنده‌ای که خودش را از مولایش می‌خرد [و آزاد می‌شود] - اگر چنین کاری را جایز بدانیم - آزاد شدن در این موارد به عتق واجب ملحق می‌شود، یا این که باید آن را به عتق

تبرّعی الحاق نمود؟ در اینباره دو قول است که [از نظر شهیدثانی] بهترین این دو قول، همان قول اوّل [یعنی الحاق به عتق واجب] است؛ به دلیل آن که اعتاق و آزاد کردن مملوک توسط مولی که شرط ثابت شدن ولاء عتق است تحقق نیافته است.

همچنین اگر مولایی که تبرّعاً بنده را آزاد کرده است به هنگام آزاد کردن او از ضمان جریره عتیق تبرّی جسته باشد؛ آن مملوک سائبه محسوب می شود و طبق صحیح ترین دو قول: اگر چه مولی به هنگام تبرّی، دو شاهد عادل بر تبرّی از ضمان جریره نگرفته باشد زیرا: اولاً - اصل [عدم وجوب شاهد گرفتن] است. ثانیاً - هدف از شاهد گرفتن اثبات تبرّی از ضمان جریره نزد حاکم شرع است، و ثبوت آن در واقع و نفس الامر متوقف بر شاهد گرفتن نمی باشد.

طبق نظر شیخ طوسی و گروهی از فقها: شاهد گرفتن شرط است، زیرا در روایت صحیحۀ ابن سنان از امام صادق (ع) آمده است که آن حضرت فرمودند: «کسی که مرد سائبه ای را آزاد نماید از جریره عتیق برعهده معتق چیزی ثابت نبوده، و معتق نیز از میراث او چیزی را نمی برد، البتّه بر معتق لازم است بر تبرّی از ضمان جریره شاهد بگیرد».<sup>۱</sup> و از نظر شهیدثانی: این روایت هیچ دلالتی بر شرط بودن شاهد گرفتن ندارد، البتّه در روایت ابی ربیع از امام صادق (ع) مضمونی آمده است که بر شرط بودن آن دلالت دارد ولی این روایت از لحاظ سند ضعیف می باشد.

(وَالْمُنْكَلُ بِهِ) مِنْ مَوْلَاهُ (أَيْضاً سَائِبَةٌ) لَا وِلَاءَ لَهُ عَلَيْهِ، لِأَنَّهُ لَمْ يُعْتَقَهُ، وَإِنَّمَا أَعْتَقَهُ اللَّهُ تَعَالَى قَهْرًا، وَمِثْلُهُ مَنِ انْعَتَقَ بِإِفْعَادٍ، أَوْ عَمَى، أَوْ جُدَامٍ، أَوْ بَرَصٍ عِنْدَ الْفُقَائِلِ بِهِ، لِاشْتِرَاكِ الْجَمِيعِ فِي الْعِلَّةِ، وَهِيَ عَدَمُ إِعْتَاقِ الْمَوْلَى. وَقَدْ قَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ: «الْوِلَاءُ لِمَنْ أَعْتَقَ».

همچنین مملوکی که توسط مولای خود مثله شده است [و به واسطه این عمل، مملوک آزاد شده است]: سائبه محسوب می شود و [پس از حاصل شدن آزادی] مولا هیچ ولایتی بر او ندارد زیرا مولایش او را آزاد نکرده است بلکه خداوند به طور قهری او را آزاد کرده است؛ و این افراد نیز مثل عبد مثله شده می باشند:

الف - مملوکی که در اثر زمین گیر شدن آزاد شده است.

۱. وسایل الشیعه، کتاب العتق، حدیث ۲. (مترجم)

ب - مملوکی به واسطه نابینایی آزاد شده است.

ج - مملوکی که به واسطه جذام آزاد شده است.

د - مملوکی که به واسطه برص آزاد شده است؛ البته از نظر کسانی که این امور را موجب آزاد شدن مملوک می دانند؛ زیرا تمامی این افراد در علت حکم مشترک می باشند؛ و آن علت این است که مولی آن مملوک را آزاد نکرده است [بلکه خداوند قهراً او را آزاد ساخته است]، و حال آن که رسول خدا (ص) فرمودند: «ولاء برای کسی است که بنده را آزاد کرده است.»<sup>۱</sup>

(وَالزَّوْجِ وَالزَّوْجَةِ) مَعَ الْمُعْتِقِ وَمَنْ يَحْكُمِهِ (نَصِيْبُهُمَا الْأَعْلَى): النَّصْفُ أَوْ الرُّبْعُ. وَ الْبَاقِي لِلْمُنْعِمِ أَوْ مَنْ يَحْكُمِهِ (وَمَعَ عَدَمِ الْمُنْعِمِ فَأَلْوَالَاءُ لِأَوْلَادِهِ) أَي أَوْلَادِ الْمُنْعِمِ (الذُّكُورِ وَالْإِنَاثِ عَلَى الْمَشْهُورِ بَيْنَ الْأَصْحَابِ)، لِقَوْلِهِ ﷺ: «الْوَالَاءُ لِحِمَّةٍ كَلْحِمَةِ النَّسَبِ» وَالذُّكُورُ وَالْإِنَاثُ يَشْتَرِكُونَ فِي إِثْبَاتِ النَّسَبِ فَيَكُونُ كَذَلِكَ فِي الْوَالَاءِ، سِوَاءَ كَانَ الْمُعْتِقُ رَجُلًا أَوْ امْرَأَةً.

وَفِي جَعْلِ الْمُصَنَّفِ هَذَا الْقَوْلَ هُوَ الْمَشْهُورَ نَظَرٌ، وَالَّذِي صَرَّحَ بِهِ هُوَ فِي شَرْحِ الْإِزْشَادِ: أَنَّ هَذَا قَوْلُ الْمُفِيدِ وَاسْتَحْسَنَهُ الْمُحَقِّقُ وَفِيهِمَا مَعَانٍ نَظَرٌ. وَالْحَقُّ أَنَّهُ قَوْلُ الصَّدُوقِ خَاصَّةً، وَ كَيْفَ كَانَ فَلَيْسَ بِمَشْهُورٍ. وَ فِي الْمَسْأَلَةِ أَقْوَالٌ كَثِيرَةٌ، أَجْوَدُهَا وَ هُوَ الَّذِي دَلَّتْ عَلَيْهِ الرِّوَايَاتُ الصَّحِيحَةُ مَا اخْتَارَهُ الشَّيْخُ فِي النِّهَايَةِ وَ جَمَاعَةٌ: أَنَّ الْمُعْتِقَ إِنْ كَانَ رَجُلًا وَرِثَتْهُ أَوْلَادُهُ الذُّكُورُ دُونَ الْإِنَاثِ، فَإِنَّ لَمْ يَكُنْ لَهُ وَلَدٌ ذُّكُورٌ وَرِثَتْهُ عَصَبَتُهُ، دُونَ غَيْرِهِمْ، وَإِنْ كَانَ امْرَأَةً وَرِثَتْهُ عَصَبَتُهَا مُطْلَقًا.

در صورت وجود معتق و کسی که در حکم اوست با زوج یا زوجه، طبق نظر مشهور فقهای امامیه: زوج و زوجه سهم اعلای خود را یعنی یک دوّم [برای شوهر در صورتی که کنیز فوت کرده باشد] و یا یک چهارم [برای زوجه در صورتی که بنده فوت کرده باشد] می گیرند و باقیمانده به معتق یا کسی که در حکم معتق است [یعنی فرزندان معتق] داده می شود؛ و چنانچه مملوک آزاد شده، مولایش باقی نمانده و لایمی [که برای مولی ثابت بوده پس از فوت او] برای اولاد، یعنی اولاد معتق ثابت است و ارث مملوک آزاد

۱. همان منبع، باب ۳۵، حدیث ۱. (مترجم)

شده به فرزندان پسر و دختر معتق داده می شود؛ و دلیل این حکم آن است که پیامبر (ص) فرمودند: «ولاء وابستگی ای است همانند وابستگی نسب<sup>۱</sup>؛ و پسر و دختر در ارث نسب مشترک اند؛ بنابراین در ولاء نیز باید اینچنین باشد؛ فرقی نمی کند که معتق [یعنی آزادکننده مملوک]، مرد بوده، یا زن باشد.

این که شهید اول این قول را نظر مشهور فقهای امامیه قرارداد محل نظر و تأمل است؛ و آنچه در کتاب «شرح ارشاد» به آن تصریح کرده این است که حکم مذکور، قول شیخ مفید بوده و محقق حلّی آن را قول خوبی دانسته است اما [از نظر شهیدثانی] هم در نسبت دادن این قول به شیخ مفید، و هم در نیکو شمردن آن از نظر محقق حلّی محل تأمل می باشد، و نظر درست آن است که قایل این قول، فقط شیخ صدوق می باشد و در هر حال قولی که شهید اول به مشهور فقها نسبت داد قول مشهور نمی باشد.

در این مسأله اقوال فراوانی است و بهترین این قوال که روایات صحیحه نیز بر آن دلالت دارند قولی است که شیخ طوسی در کتاب «نهایه» و گروهی از فقها آن را اختیار کرده اند مبنی بر این که اگر معتق مرد باشد فقط فرزندان پسرش و لاء را از او ارث می برند، نه فرزندان دختر؛ و چنانچه فرزند پسر نداشته باشد عصبه معتق و لاء را ارث می برند، نه دیگران؛ و چنانچه معتق زن باشد عصبه زن وارث معتق می باشند مطلقاً [خواه فرزند پسر و دختر داشته باشد، یا نداشته باشد].

و الْمُصَنَّفُ فِي الدَّرُوسِ اخْتَارَ مَذْهَبَ الشَّيْخِ فِي الْخِلَافِ، وَ هُوَ كَقَوْلِ النَّهَائِيِّ إِلَّا أَنَّهُ جَعَلَ الْوَارِثَ لِلرَّجُلِ ذُكُورَ أَوْلَادِهِ وَإِنَاثَهُمْ اسْتِنَاداً فِي إِدْخَالِ الْإِنَاثِ إِلَى رِوَايَةِ عَبْدِ الرَّحْمَنِ بْنِ الْحَجَّاجِ عَنِ الصَّادِقِ عَلَيْهِ السَّلَامُ «إِنَّ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ دَفَعَ مِيرَاثَ مَوْلَى حَمْرَةَ إِلَى ابْنَتِهِ» وَ إِلَى قَوْلِهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ: «الْوَلَاءُ لِحِمَّةٍ كُلِّحِمَّةٍ النَّسَبِ»، وَ الرُّوَايَاتُ ضَعِيفَتَا السَّنَدِ، الْأُولَى بِالْحَسَنِ بْنِ سَمَاعَةَ، وَ الثَّانِيَةَ بِالسَّكُونِيِّ مَعَ أَنَّهَا عُمْدَةُ الْقَوْلِ الَّذِي اخْتَارَهُ هُنَا وَ جَعَلَهُ الْمَشْهُورَ. وَ الْعَجَبُ مِنَ الْمُصَنَّفِ كَيْفَ يَجْعَلُهُ هُنَا مَشْهُوراً، وَ فِي الدَّرُوسِ قَوْلَ الصَّدُوقِ خَاصَّةً، وَ فِي الشَّرْحِ قَوْلَ الْمُفِيدِ. وَ أَعْجَبَ مِنْهُ أَنَّ ابْنَ إِدْرِيسَ مَعَ اطْرَاحِهِ خَبَرَ الْوَاحِدِ الصَّحِيحِ تَمَسَّكَ هُنَا بِخَبَرِ السَّكُونِيِّ مُخْتَجاً بِالْإِجْمَاعِ عَلَيْهِ، مَعَ كَثْرَةِ الْخِلَافِ، وَ تَسْبِإِ

۱. وسایل الشیعه، کتاب العتق، باب ۲۴، حدیث ۲. (مترجم)



## الْأَقْوَالِ، وَالرَّوَايَاتِ.

شهید اوّل در کتاب «الدروس الشرعیّه» قول شیخ طوسی در کتاب «خلاف» را برگزیده است، و قول ایشان در کتاب خلاف، همانند قول ایشان در کتاب «نهایه» است با این تفاوت که در کتاب خلاف، وارث معتق را در صورتی که مرد باشد فرزندان پسر و دختر او دانسته است در حالی که با استناد به [دو روایت] دختران معتق را در زمره وراثت داخل کرده است؛ و این دو روایت عبارت است از:

۱ - روایت عبدالرحمن ابن حجّاج از امام صادق (ع) که فرمودند: «رسول خدا (ص) میراث مملوک حمزه را به دختر حمزه داد».<sup>۱</sup>

۲ - رسول خدا (ص) فرمود: «ولاء وابستگی ای است همانند وابستگی نسب». و از نظر شهیدثانی: سند این دو روایت ضعیف است، و روایت اوّل به واسطه حسن بن سماعه، و روایت دوّم به واسطه سکونی که در سند حدیث قرار دارند با وجود این که همین روایت دوّم، مدرک عمده برای قولی است که مصنف در این کتاب لمعه آن را برگزیده و آن را قول مشهور دانسته است؛ و جای تعجب است که چگونه شهید اوّل این قول را در این کتاب، قول مشهور دانسته است و در کتاب «الدروس الشرعیّه» آن را صرفاً به مرحوم صدوق نسبت داده، و در «کتاب شرح ارشاد» آن را قول شیخ مفید دانسته است؛ و عجیب تر این که مرحوم ابن ادریس حلّی با این که خبر واحد صحیح را حجّت نمی داند در اینجا به روایت سکونی تمسک کرده است با این استدلال که مسأله مزبور را اجماعی دانسته است با وجود این که درباره آن اختلافات فراوانی است و اقوال و روایات با هم متباین می باشند.

وَلَوْ اجْتَمَعَ مَعَ الْأَوْلَادِ الْوَارِثِينَ أَبٌ شَارَكَهُمْ عَلَى الْأَقْوَى وَ قَبِيلٌ: الْإِبْنُ الْأُولَى، وَ كَذَا يَشْتَرِكُ الْجَدُّ لِلْأَبِ وَ الْأَخُّ مِنْ قَبِيلِهِ، أَمَّا الْأُمُّ فَيَبْنِي إِزْنُهَا عَلَى مَا سَلَفَ. وَ الْأَقْوَى أَنَّهَا تُشَارِكُهُمْ أَيْضاً.

اگر با اولاد معتق که وارث محسوب می شوند پدر او نیز باشد طبق قول قوی تر: پدر نیز با آنان در ارث بردن شریک است. و طبق قول برخی از فقها: فرزند معتق اولویت دارد

۱. همان منبع، ج ۱۷، ص ۵۴۰، باب ۱، حدیث ۱۰. (مترجم)

[و با وجود اولاد، پدر ارث نمی‌برد.] و اگر جد پدری و برادر پدری معتق وارث او باشند: در این صورت نیز هر دو باهم از مملوک ارث می‌برند. اما اگر مادر معتق وارث او باشد: ارث بردن مادر مبتنی بر مطالب قبلی است [که آیا زن از بنده آزاد شده ارث می‌برد یا نه؟ بنابراین اگر زنان را وارث دانستیم مادر معتق نیز وارث محسوب می‌شود]؛ و [از نظر شهیدثانی] قول قوی‌تر آن است که مادر معتق نیز با فرزندان او در ارث بردن از مملوک شریک می‌شود.

وَلَوْ عَدِمَ الْأَوْلَادُ اخْتَصَّ الْإِثْرُ بِالْأَبِ.

(ثُمَّ) مَعَ عَدَمِهِمْ أَجْمَعَ يَرِثُهُ (الْإِخْوَةُ وَالْأَخَوَاتُ) مِنْ قِبَلِ الْأَبِ وَالْأُمِّ أَوِ الْأَبِ، (وَلَا يَرِثُهُ الْمُتَقَرَّبُ بِالْأُمِّ) مِنَ الْإِخْوَةِ وَغَيْرِهِمْ كَالْأَجْدَادِ وَالْجَدَّاتِ وَالْأَعْمَامِ وَالْعَمَّاتِ وَالْأَحْوَالِ وَالْخَالَاتِ لَهَا. وَ مُسْتَنَّدٌ ذَلِكَ كُلُّهُ رِوَايَةُ السَّكُونِيِّ فِي اللَّحْمَةِ خُصَّ بِمَا ذَكَرْنَا، لِلْأَخْبَارِ الصَّحِيحَةِ فَيَبْقَى الْبَاقِي.

وَالْأَفْوَى أَنَّ الْإِنَاتَ مِنْهُمْ فِي جَمِيعِ مَا ذَكَرَ لَا يَرِثُنَّ، لِخَبَرِ الْعَصْبَةِ، وَ عَلَى هَذَا فَيَسْتَوِي إِخْوَةُ الْأَبِ وَ إِخْوَةُ الْأَبْوَيْنِ، لِسُقُوطِ نَسَبَةِ الْأُمِّ، إِذْ لَا يَرِثُ مَنْ يَتَقَرَّبُ بِهَا وَ إِنَّمَا الْمُقْتَضِي التَّقَرُّبُ بِالْأَبِ وَ هُوَ مُشْتَرَكٌ

اگر معتق فرزندی نداشته باشد و لاء فقط به پدر او می‌رسد؛ و در صورتی که هیچ یک از فرزندان و والدین وجود نداشته باشند ارث عتیق [مملوک آزاد شده] به برادران و خواهران ابوینی یا ابی [در صورت نبودن ابوینی] داده می‌شود و خویشاوندان مادری از قبیل برادران و خواهران مادری و سایرین نظیر جدّها، جدّه‌ها، عموها و عمه‌ها، و دایی‌ها و خاله‌های مادری معتق از ارث بهره‌ای ندارند؛ و مستند و مدرک تمامی این احکام روایت سکونی: «الولاء لحمه كلحمه النسب» می‌باشد که [این روایت عام بوده ولی] به دلیل روایات صحیح‌ای که در این باب وارد شده است آن را تخصیص زده و خویشاوندان مادری معتق را خارج نمودیم، و در نتیجه سایر موارد [یعنی خویشاوندان ابوینی و ابی] مشمول عموم آن باقی می‌ماند.

قول قوی‌تر آن است که خویشاوندان مؤنث معتق در تمامی موارد مذکور از عتیق ارث نمی‌برند، به خاطر روایتی که طبق آن باید ارث را به عصبه داد؛ بنابراین اخوه ابی با اخوه ابوینی از این جهت مساوی خواهند بود زیرا نسبت مادری ساقط شده است،

به دلیل آنکه خویشاوندان مادری اصلاً ارث نمی‌برند، و مقتضی صرفاً برای نسبت از طرف پدر است و نسبت از طرف پدر، مشترک [بین ابی و ابوینی] می‌باشد.

(فَإِنْ عُدِمَ قَرَابَةُ الْمَوْلَى) أَجْمَعُ (فَمَوْلَى الْمَوْلَى) هُوَ الْوَارِثُ إِنْ اتَّفَقَ، (ثُمَّ) مَعَ عَدَمِهِ فَالْوَارِثُ (قَرَابَةُ مَوْلَى الْمَوْلَى) عَلَى مَا فَضَّلَ، فَإِنْ عُدِمَ فَمَوْلَى مَوْلَى الْمَوْلَى ثُمَّ قَرَابَتُهُ. (وَ عَلَى هَذَا فَإِنْ عُدِمُوا) أَجْمَعُ (فَضَامِنُ الْجَرِيرَةِ) وَ هِيَ الْجِنَايَةُ (وَ إِنَّمَا يَضْمَنُ سَائِبَةً) كَالْمُعْتَقِ فِي الْوَاجِبِ، وَ حَرُّ الْأَصْلِ حَيْثُ لَا يُعْلَمُ لَهُ قَرِيبٌ، فَلَوْ عُلِمَ لَهُ قَرِيبٌ وَارِثٌ، أَوْ كَانَ لَهُ مُعْتَقٌ أَوْ وَارِثٌ مُعْتَقٍ كَمَا فَضَّلَ لَمْ يَصِحَّ ضَمَانُهُ.

اگر مولایی [که فوت کرده است] هیچ خویشاوندی نداشته باشد: میراث عتیق را به مولای مولای عتیق می‌دهند اگر وجود داشته باشد؛ و در صورت نبودن مولای مولی، خویشاوندان مولای مولی از عتیق ارث می‌برند طبق همان تفصیلی که قبلاً [در باره وراثت مرد و زن] بیان شد؛ و اگر آنان نیز وجود نداشته باشند ارث عتیق به مولای مولای مولی می‌رسد، و پس از او به خویشاوندان ایشان داده می‌شود؛ و در صورتی که هیچ یک از این افراد مذکور وجود نداشته باشند ضامن جریره، وارث عتیق محسوب می‌شود؛ و «جریره» به معنای جنایت می‌باشد.

ضامن جریره می‌تواند فقط جنایات مملوکی را که سائبه است به عهده بگیرد [به این معنا که بین این مملوک و دیگران هیچ علقه‌ای وجود ندارد] همانند عبدی که مولایش او را بابت کفاره واجب آزاد کرده است و همانند کسی که از اصل آزاد است و هیچ قریب و خویشاوندی برای او معلوم نمی‌باشد؛ بنابراین اگر برای او خویشاوند وارثی بشناسیم، و یا کسی که او را آزاد کرده و یا وارث او را بشناسیم به همان شرح و تفصیلی که قبلاً بیان شد در این صورت ضامن ضامن [با چنین کسی] صحیح نمی‌باشد.

وَ لَا تَرِثُ الْمَضْمُونُ الضَّامِنَ إِلَّا أَنْ يَشْتَرِكَ الضَّامِنُ بَيْنَهُمَا. وَ لَا يُشْتَرَطُ فِي الضَّامِنِ عَدَمُ الْوَارِثِ، بَلْ فِي الْمَضْمُونِ. وَ لَوْ كَانَ لِلْمَضْمُونِ رَوْحٌ، أَوْ زَوْجَةٌ فَلَهُ نَصِيبُهُ الْأَعْلَى، وَ الْبَاقِي لِلضَّامِنِ.

وَ صُورَةٌ عَقْدِ ضَمَانِ الْجَرِيرَةِ: أَنْ يَقُولَ الْمَضْمُونُ: عَاقَدْتُكَ عَلَى أَنْ تَنْصُرَنِي وَ تَدْفَعَ عَنِّي وَ تَعْقِلَ عَنِّي وَ تَرْتِنِي، فَيَقُولُ: قَبِلْتُ.

مضمون از ضامن ارث نمی‌برد مگر آن‌که ضامن مشترک بین هر دو باشد [به این معنا

که بین دو نفر، هر کدام عهده دار جنایات طرف دیگر گردد؛ و در ضامن شرط نیست که وارث نداشته باشد، بلکه این شرط فقط در مضمون اعتبار دارد. و اگر مضمون، زوج یا زوجه داشته باشد [که وارث او محسوب می شود] در این صورت به هر یک از آنها سهم اعلی داده می شود و باقیمانده را به ضامن جریره اش رد می کنند.

عقد ضمان جریره به این شکل است که مضمون می گوید: «با تو عقد بستم بر این که مرا یاری دهی، و خطرات را از من دور سازی، و دیه جنایت مرا بپردازی، و از من ارث ببری». و ضامن می گوید: [آنچه را ذکر کردی] قبول کردم.

وَلَوْ اشْتَرَكَ الْعَقْدُ بَيْنَهُمَا قَالَ أَحَدُهُمَا: عَلَيَّ أَنْ تَنْصُرَنِي وَأَنْصُرَكَ، وَتَعْقِلَ عَنِّي وَأَعْقِلَ عَنكَ، وَتَرْتِي وَارْتِكَ، أَوْ مَا أَذَى هَذَا الْمَعْنَى فَيَقْبَلِ الْآخَرُ.  
وَهُوَ مِنَ الْعُقُودِ اللَّازِمَةِ فَيُعْتَبَرُ فِيهِ مَا يُعْتَبَرُ فِيهَا، وَلَا يَتَعَدَّى الْحُكْمُ الضَّامِنِ وَإِنْ كَانَ لَهُ وَاثِرٌ.

وَلَوْ تَجَدَّدَ لِلْمَضْمُونِ وَاثِرٌ بَعْدَ الْعَقْدِ فَفِي بَطْلَانِهِ، أَوْ مُرَاعَاةِ بِمَوْتِ الْمَضْمُونِ كَذَلِكَ وَجِهَانِ، أَجُودُهُمَا: الْأَوَّلُ لِفَقْدِ شَرْطِ الصَّحَّةِ فَيُقَدِّحُ طَارِئاً كَمَا يُقَدِّحُ ابْتِدَاءً.

در صورتی که عقد ضمان جریره مشترک بین دو نفر باشد یکی از آن دو می گوید: «با تو عقد بستم بر این که مرا یاری کنی و من تو را یاری کنم؛ و دیه جنایت مرا بدهی و من دیه جنایت تو را بپردازم؛ و از من ارث ببری و من از تو ارث ببرم؛ و الفاضلی که این معنا را برساند، و طرف دیگر نیز قبول کند.

ضمان جریره از عقود لازم است، بنابراین هر چیزی که در عقود لازم شرط می باشد در ضمان جریره نیز شرط است. و حکم ارث بردن ضامن از مضمون، به کسی غیر از ضامن سرایت نمی کند اگر چه ضامن، وارث داشته باشد؛ [یعنی ارث مضمون را به وارث ضامن نمی دهند].

اگر برای مضمون پس از عقد وارث بوجود آید درباره این که عقد ضمان باطل شده، و یا معلق است به این که وقتی مضمون می میرد وارثی نداشته باشد؟ دو احتمال وجود دارد که [از نظر شهیدثانی] بهترین آن احتمال اول [یعنی بطلان ضمان] است، زیرا [وقتی مضمون، وارث داشته باشد] شرط صحّت عقد منتفی است؛ بنابراین همانگونه که وجود وارث به هنگام عقد باعث بطلان آن است حدوث آن پس از عقد نیز مانع صحّت عقد

خواهد بود.

(ثُمَّ) مَعَ فَقْدِ الضَّامِنِ فَالْوَارِثُ (الْإِمَامُ عَلَيْهِ السَّلَامُ) مَعَ حُضُورِهِ، لَا يَبْتَئِ الْمَالِ عَلَى الْأَصْحَحِّ فَيُدْفَعُ إِلَيْهِ يَصْنَعُ بِهِ مَا شَاءَ، وَلَوْ اجْتَمَعَ مَعَهُ أَحَدُ الزَّوْجَيْنِ فَلَهُ نَصِيبُهُ الْأَعْلَى كَمَا سَلَفَ. وَ مَا كَانَ يَفْعَلُهُ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ مِنْ قِسْمَتِهِ فِي فَقْرَاءِ بَلَدِ الْمَيْتِ وَ ضِعْفَاءِ جِيرَانِهِ فَهُوَ تَبَرُّعٌ مِنْهُ عَلَيْهِ السَّلَامُ. (وَ مَعَ غَيْبَتِهِ يُصْرَفُ فِي الْفُقَرَاءِ وَ الْمَسَاكِينِ مِنْ بَلَدِ الْمَيْتِ) وَ لَا شَاهِدَ لِهَذَا التَّخْصِصِ إِلَّا مَا رُوِيَ مِنْ فِعْلِ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ. وَ هُوَ مَعَ ضَعْفِ سَنَدِهِ لَا يُدَلُّ عَلَى ثُبُوتِهِ فِي غَيْبَتِهِ. وَ الْمَرْوِيُّ صَحِيحاً عَنِ الْبَاقِرِ وَ الصَّادِقِ عَلَيْهِمَا السَّلَامُ «أَنَّ مَالَ مَنْ لَا وَارِثَ لَهُ مِنَ الْأَنْفَالِ» وَ هِيَ لَا تَخْتَصُّ بِبَلَدِ الْمَالِ. فَالْقَوْلُ بِجَوَازِ صَرْفِهَا إِلَى الْفُقَرَاءِ وَ الْمَسَاكِينِ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ مُطْلَقاً - كَمَا اخْتَارَهُ جَمَاعَةٌ مِنْهُمْ الْمُصَنِّفُ فِي الدَّرُوسِ - أَقْوَى إِنْ لَمْ نُجْزِ صَرْفَهُ فِي غَيْرِهِمْ مِنْ مَصْرَفِ الْأَنْفَالِ وَ قِيلَ: يَجِبُ حِفْظُهُ لَهُ كَمَا سَتَحِقُّهُ فِي الْخُمْسِ وَ هُوَ أَحْوَطُ.

در مرتبه بعد اگر ضامن جریره وجود نداشته باشد در صورتی که امام (ع) حضور داشته باشد = وارث، امام (ع) می باشد، و بنابه قول صحیح تربیت المال وارث نیست؛ از اینرو ارث کسی که هیچ وارثی ندارد باید به امام (ع) داده شود تا هرگونه که بخواهد آن را مصرف کند؛ و چنانچه زوج یا زوجه متوفی نیز با امام (ع) وارث باشد همانگونه که قبلاً بیان شد زوج یا زوجه، سهم اعلاى خود را برمی دارند؛ و این که علی (ع) چنین میراثی را بین فقراى شهر متوفی و همسایگان تنگدست او تقسیم می کرد کاری بود که تبرعاً و با میل و رضایت باطنی خود آن حضرت انجام می شد. و در صورتی که امام (ع) غایب باشد در این صورت طبق نظر شهید اول: ارث را باید به مصرف فقرا و مساکین شهر متوفی رساند، و [از نظر شهیدثانی] هیچ دلیل و شاهدهی برای تخصیص مال متوفی به فقراى شهر او وجود ندارد جز آنچه که از علی (ع) روایت شده است؛ و [از نظر شهیدثانی]: اولاً - این روایت از لحاظ سند ضعیف است. ثانیاً - به علاوه این که به ثبوت این حکم در عصر غیبت هیچ دلالتی ندارد؛ و در روایت صحیح از امام باقر (ع) و امام صادق (ع) آمده است که: «مال میتی که هیچ وارثی ندارد جزء انفال است»؛ و انفال به شهری که مال در آن موجود است اختصاص ندارد. و طبق نظر شهیدثانی: قول قوی تر آن است که جایز است این مال به مصرف فقرا و مساکین شیعه برسد مطلقاً [خواه در شهر متوفی باشند، یا در جای دیگری]؛ چنان که گروهی از فقها از جمله شهید اول در کتاب

«الدروس الشرعیه» همین قول را اختیار کرده است، البتّه این قول قوی‌تر است به شرط این‌که مصرف کردن آن را در سایر موارد انفال غیر از فقرا و مساکین جایز ندانیم. و طبق نظر برخی از فقها: واجب است این مال را برای امام(ع) حفظ نمود [و کسی حقّ تصرف در آن را ندارد] همانگونه که سهم امام(ع) از خمس چنین حکمی دارد؛ و [از نظر شهیدثانی] این قول مطابق با احتیاط است.

(وَلَا) يَجُوزُ أَنْ (يُدْفَعَ إِلَى سُلْطَانِ الْجَوْرِ مَعَ الْقُدْرَةِ) عَلَى مَنَعِهِ مِنْهُ، لِأَنَّهُ غَيْرُ مُسْتَحِقٍّ لَهُ عِنْدَنَا، فَلَوْ دَفَعَهُ إِلَيْهِ دَافِعٌ اخْتِيَاراً كَانَ ضَامِناً لَهُ، وَ لَوْ أَمَكَّنَهُ دَفَعَهُ عَنْهُ بِبَعْضِهِ وَجَبَ، فَإِنْ لَمْ يَفْعَلْ ضَمِنَ مَا كَانَ يُمَكِّنُهُ مَنَعُهُ مِنْهُ، وَ لَوْ أَخَذَهُ الظَّالِمُ قَهْرًا فَلَا ضَمَانَ عَلَى مَنْ كَانَ يَبِيدُهُ.

جایز نیست میراث کسی که هیچ وارثی ندارد به حاکم جور و ظلم داده شود در صورتی‌که بتوان مال را به او نداد؛ به دلیل آن‌که از نظر امامیه، چنین کسی استحقاق این مال را ندارد؛ بنابراین اگر کسی با اختیار خود این مال را به حاکم جور بدهد ضامن آن محسوب می‌شود.

اگر پرداخت کننده مال به ظالم، بتواند به واسطه پرداخت مقداری از آن به ظالم، مال را حفظ کند واجب است به این کار مبادرت ورزد؛ بنابراین: اگر این کار را نکند ضامن آن مقدار از مال است که می‌توانسته است آن را به حاکم ظلم و جور نپردازد. و اگر ظالم آن مال را از روی قهر و غلبه بگیرد: کسی که مال در اختیار او بوده است ضامن نخواهد بود.

## الفصل الرابع: في التَّوابع

(و فيه مسائل):

(الأولى) - في ميراث الخنثى، وهو من له فرج الرجال والنساء) وحكمه أن يورث على ما أي الفرج الذي يبول منه فإن بال منهما فعلى الذي (سبق منه البول) بمعنى إلحاقه بلازمه من ذكوريته وأنثويتيه، سواء تفارنا في الإنقطاع أم اختلفا، وسواء كان الخارج من السابق أكثر من الخارج من المتأخر أم أقل على الأشهر وقيل: يحكم للأكثر، (ثم) مع الخروج منهما دفعة يورث (على ما ينقطع منه أخيراً) على الأشهر. وقيل: أولاً. ومع وجود أحد هذه الأوصاف يلحقه جميع أحكام من لحق به ويسمى واضحاً.

## فصل چهارم: توابع

این فصل شامل چند مسأله می شود.

### مسأله اول: میراث خنثی

خنثی: عبارت است از کسی که فرج (آلت تناسلی) مردان و زنان، هر دو را داشته باشد؛ و حکم خنثی این است که [طبق نظر شهید اول] براساس آلتی که بول از آن خارج می شود ارث می برد [بنابراین اگر فقط از آلت مردان بول خارج شود سهم مردان را می گیرد، و اگر فقط از آلت زنانه بول خارج شود سهم زنان به او داده می شود]؛ و چنانچه بول از هر دو آلت خارج گردد براساس همان آلتی که ابتدا بول از آن خارج شده است ارث می برد؛ بدین معنا که خنثی را به ذکوریت و انویتی که لازمه آلتی که زودتر بول از آن خارج شده است ملحق می کنیم؛ [به این معنا اگر بول زودتر از آلت مردانه خارج شد حکم مذکر را دارد، و اگر زودتر از آلت زنانه خارج گردید حکم مؤنث را دارد]؛ فرقی نمی کند که قطع شدن بول از هر دو آلت باهم صورت بگیرد، یا این که از یک آلت زودتر

قطع شود؛ و طبق نظر مشهورتر: فرقی نمی‌کند بول خارج شده از آلت اولی، بیشتر از بولی باشد که از آلت متأخر خارج شده است، و یا کمتر از آن باشد. و طبق نظر برخی از فقها: براساس آلتی که بول بیشتری از آن خارج شده است حکم می‌شود.

سپس حکم خنثی این است که اگر بول از هر دو آلت تناسلی او باهم خارج شود حکم ارث بردن او چنین است که طبق نظر مشهورتر: براساس آلتی که دیرتر بول از آن قطع می‌شود ارث می‌برد. و طبق نظر برخی از فقها: براساس آلتی که ابتدا بول از آن خارج می‌شود ارث می‌برد.

در صورت وجود اوصاف مذکور، تمامی احکام کسی که خنثی به او ملحق شده، در حَقِّش جاری می‌گردد، و این نوع خنثی را اصطلاحاً «خنثای واضح» می‌نامند.

(ثُمَّ) مَعَ التَّسَاوِي فِي الْبَوْلِ أَخْذًا وَ انْقِطَاعًا (يَصِيرُ مُشْكَلًا) وَ قَدْ اخْتَلَفَ الْأَصْحَابُ فِي حُكْمِهِ جَنَيْدٌ قَبِيلٌ، تُعَدُّ أَضْلَاعُهُ، فَإِنْ كَانَتْ ثَمَانِيَةَ عَشَرَ فَهُوَ أُنْثَى، وَإِنْ كَانَتْ سَبْعَةَ عَشَرَ: مِنَ الْجَانِبِ الْأَيْمَنِ تِسْعٌ، وَ مِنَ الْأَيْسَرِ ثَمَانٍ فَهُوَ ذَكَرٌ. وَ كَذَا لَوْ تَسَاوَا وَ كَانَ فِي الْأَيْسَرِ ضَلْعٌ صَغِيرٌ نَاقِصٌ. وَ مُسْتَنَدٌ هَذَا الْقَوْلِ مَا رُوِيَ مِنْ قَضَاءِ عَلِيِّ عَلَيْهِ السَّلَامُ بِهِ مُعَلَّلًا بِأَنَّ حَوَاءَ خُلِقَتْ مِنْ ضِلْعِ آدَمَ عَلَيْهِ السَّلَامُ، وَإِنْ خَالَفَتْ فِي عَدَدِ الْأَضْلَاعِ، وَ انْحِضَارِ أَمْرِهِ بِالذُّكُورَةِ وَ الْأُنْثَوِيَّةِ، بِمَعْنَى أَنَّهُ لَيْسَ بِطَبِيعَةٍ ثَالِثَةٍ، لِمَفْهُومِ الْحَضَرِ فِي قَوْلِهِ تَعَالَى: ﴿يَهَبُ لِمَنْ يَشَاءُ إِنِثَاءً وَ يَهَبُ لِمَنْ يَشَاءُ الذُّكُورَ﴾.

وَ فِي الرِّوَايَةِ ضَعْفٌ. وَ فِي الْحَضَرِ مَنَعٌ، وَ جَاَزَ خُرُوجُهُ مَخْرَجَ الْأَغْلَبِ. وَ قَبِيلٌ: يُورَثُ بِالْقُرْعَةِ، لِأَنَّهَا لِكُلِّ أَمْرٍ مُشْتَبِهٍ.

سپس در صورتی که هر دو آلت از لحاظ شروع و قطع شدن بول باهم مساوی باشند وی را «خنثای مشکل» گویند؛ و در چنین حالتی فقهای امامیه درباره حکم او با یکدیگر اختلاف نظر دارند؛ پس طبق نظر برخی از فقها: دنده‌های خنثی شمرده می‌شود؛ پس اگر هجده دنده داشته باشد مؤنث بوده، و اگر هفده دنده داشته باشد به این صورت که نه دنده در طرف راست او هشت دنده در طرف چپ؛ در این صورت مذکر خواهد بود؛ و نیز اگر دنده‌های دو طرف باهم مساوی بوده، اما در طرف چپ یکی از دنده‌های او کوچکتر و ناقص باشد معلوم می‌شود که خنثای مزبور مرد است. مستند این قول، اولاً - روایتی است که علی (ع) براساس شمردن دنده‌های خنثی حکم کردند؛ و در مقام بیان



علت آن فرمودند: «حَوْأ از دنده آدم خلق شده است»، اگر چه تعداد دنده‌ها در این روایت با تعدادی که در کلام فقها آمده است تفاوت دارد. و از نظر شهیدثانی: سند این روایت ضعیف می‌باشد.

ثانیاً: شخص خنثی در واقع یا مذکر است، یا مؤنث؛ به این معنا که از طبیعت و جنس سوّمی نیست زیرا آیه «یَهَبُ لِمَن يَشَاءُ إِنَاثًا وَيَهَبُ لِمَن يَشَاءُ الذَّكَورَ» [شوری: ۴۹] از مفهوم حصر برخوردار است. و از نظر شهیدثانی: ما این حصر را قبول نداریم، و ممکن است حصر در آیه با توجه به اغلب موارد باشد [زیرا تولّد خنثی نادر است، و بچه یا پسر است یا دختر].

طبق نظر برخی از فقها: خنثی براساس قرعه ارث می‌برد [و به منظور تعیین مذکر بودن یا مؤنث بودن او قرعه خارج می‌شود]، زیرا قرعه برای هر امر مشکل و مشتبه می‌باشد.

(وَالْمَشْهُورُ) بَيْنَ الْأَصْحَابِ أَنَّهُ حِينَئِذٍ يُورَثُ (نِصْفَ النَّصِيبَيْنِ): نَصِيبِ الذَّكَرِ وَ نَصِيبِ الْأُنثَى، لِمَوْتَقَّةِ هِشَامِ بْنِ سَالِمٍ عَنِ الصَّادِقِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ: قَضَى عَلِيُّ عَلَيْهِ السَّلَامُ فِي الْخُنْثَى - لَهُ مَا لِلرِّجَالِ وَ لَهُ مَا لِلنِّسَاءِ - قَالَ: «يُورَثُ مِنْ حَيْثُ يَبُولُ، فَإِنْ خَرَجَ مِنْهُمَا جَمِيعًا فَمِنْ حَيْثُ سَبَقَ، فَإِنْ خَرَجَ سَوَاءً فَمِنْ حَيْثُ يَنْبَعِثُ، فَإِنْ كَانَا سَوَاءً وَرَثَ مِيرَاثَ الرِّجَالِ وَ النِّسَاءِ» وَ لَيْسَ الْمُرَادُ الْجَمْعَ بَيْنَ الْفَرْيَضَتَيْنِ إِجْمَاعًا، فَهُوَ نِصْفُهُمَا، وَ لِأَنَّ الْمَعْهُودَ فِي الشَّرْعِ قِسْمَةُ مَا يَقَعُ فِيهِ التَّنَازُعُ بَيْنَ الْخَصْمَيْنِ مَعَ تَسَاوِيهِمَا وَ هُوَ كَذَلِكَ، وَ لِاسْتِخَالَةِ التَّرْجِيحِ مِنْ غَيْرِ مُرَجِّحٍ.

طبق نظر مشهور بین فقهای امامیه: در چنین حالتی نصف دو نصیب، یعنی نصف نصیب مذکر، و نصف نصیب مؤنث به خنثی داده می‌شود، زیرا:

اولاً - در روایت موثقه هشام بن سالم از امام صادق<sup>(ع)</sup> آمده است که: «علی(ع) درباره خنثایی که هم آلت مردان و هم آلت زنان را داشت چنین حکم کرد که طبق هر آلتی که بول از آن خارج می‌گردد ارث می‌برد، و اگر از هر دو آلت باهم بول خارج شود بر طبق آلتی که زودتر از آن بول خارج گردیده، ارث می‌برد، و اگر از هر دو آلت به‌طور مساوی بول خارج شود براساس آلتی که بول با فشار و جهش از آن خارج می‌شود ارث

می برد، و اگر از این جهت نیز مساوی بودند ارث مردان و زنان را می برد؛ و به اجماع فقها، منظور امام (ع) این نیست که خنثای مشکل هم نصیب مردان را می برد، و هم نصیب زنان را؛ بنابراین ارث خنثای مشکل، نصف نصیب مرد و نصف نصیب زن خواهد بود.

ثانیاً - در شرع معروف و معلوم است که اگر دو نفر در مالی نزاع کنند و هیچ یک ترجیحی بر دیگری نداشته باشد مال را بین آنان تقسیم می کنند؛ و در مورد خنثای مشکل نیز قضیه از همین قرار است.

ثالثاً - ترجیح بدون مرجح [از نظر عقلاً] قبیح است [و محال می باشد].

فَلَهُ مَعَ الذَّكَرِ خَمْسَةٌ مِنْ اثْنَيْ عَشَرَ، لِأَنَّ الْفَرِيضَةَ عَلَى تَقْدِيرِ ذُكُورِيَّتِهِ مِنْ اثْنَيْنِ، وَعَلَى تَقْدِيرِ الْأُنثَوِيَّةِ مِنْ ثَلَاثَةٍ، وَهُمَا مُتَبَايِنَانِ، فَيُضْرَبُ أَحَدَاهُمَا فِي الْأُخْرَى، ثُمَّ يُضْرَبُ الْمُرْتَفِعُ فِي اثْنَيْنِ - وَهُوَ قَاعِدَةٌ مُطَّرَدَةٌ فِي مَسْأَلَةِ الْخَنَثَى - لِلْإِفْتِقَارِ إِلَى تَنْصِيفِ كُلِّ نَصِيبٍ وَذَلِكَ اثْنَا عَشَرَ، لَهُ مِنْهَا عَلَى تَقْدِيرِ الذُّكُورِيَّةِ سِتَّةٌ، وَعَلَى تَقْدِيرِ الْأُنثَوِيَّةِ أَرْبَعَةٌ فَلَهُ نِصْفُهُمَا: خَمْسَةٌ، وَالْبَاقِي لِلذَّكَرِ.

بنابراین، خنثای مشکل: در صورتی که با پسر متوفی وارث باشد پنج دوازدهم ترکه را ارث می برد [به این که صورت پنج قسمت از دوازده قسمت ترکه به خنثای مشکل، و هفت قسمت آن به پسر متوفی داده می شود]؛ زیرا در صورتی که خنثی پسر باشد فریضه دو قسمت می شود [چون پسر دوم متوفی محسوب شده که مال را باید به طور مساوی به نصف تقسیم کنند]، و در صورتی که دختر باشد فریضه را سه قسمت می کنیم؛ و چون عدد دو و سه متباین اند در یکدیگر ضرب می شوند و سپس حاصلضرب را [که عدد ۶ می باشد] در عدد (۲) ضرب می کنیم [و عدد ۱۲ به دست می آید]؛ و این ضرب کردن عدد بدست آمده در عدد (۲) یک قاعده کلی در مسأله خنثی می باشد که در تمامی صورتها باید این اقدام انجام شود، زیرا سرانجام باید نصیب هر کدام از پسر بودن و دختر بودن را نصف کرد، و به هر حال حاصلضرب عدد بدست آمده در عدد دو، عدد (۱۲) می شود که از این عدد دوازده، شش قسمت در فرض پسر بودن خنثی، و چهار قسمت آن در فرض دختر بودن او به خنثی داده می شود، و مجموع این دو عدد (۱۰) می شود که نصف آن یعنی پنج قسمت به خنثای مشکل می رسد و بقیه آن [که هفت قسمت می شود] به پسر متوفی داده می شود.

(وَمَعَ الْأُنثَى سَبْعَةٌ) بِتَفْرِيبِ مَا سَبَقَ، إِلَّا أَنَّ لَهُ عَلَى تَقْدِيرِ الذُّكُورِيَّةِ ثَمَانِيَّةً، وَعَلَى

تَقْدِيرِ الْأُثُوْبِيَّةِ سِتَّةً وَنِصْفَهُمَا سَبْعَةً.

(وَمَعَهُمَا) مَعًا (ثَلَاثَةَ عَشَرَ مِنْ أَرْبَعِينَ سَهْمًا)، لِأَنَّ الْفَرِيضَةَ عَلَى تَقْدِيرِ الْأُثُوْبِيَّةِ مِنْ أَرْبَعَةٍ، وَعَلَى تَقْدِيرِ الذُّكُورِيَّةِ مِنْ خَمْسَةٍ، وَمَضْرُوبُ إِحْدَاهُمَا فِي الْأُخْرَى عِشْرُونَ، وَمَضْرُوبُ الْمُرْتَفِعِ فِي اثْنَيْنِ أَرْبَعُونَ. فَلَهُ عَلَى تَقْدِيرِ فَرْضِهِ ذَكَرًا «سِتَّةَ عَشَرَ»، وَعَلَى تَقْدِيرِهِ أُثْنِي «عَشْرَةً». وَنِصْفُهُمَا ثَلَاثَةَ عَشَرَ. وَالْبَاقِي بَيْنَ الذَّكَرِ وَالْأُنْثَى أَثْلَانًا.

اما در صورتی که با دختر متوفی وارث باشد هفت دوازدهم ترکه را ارث می برد، به همان کیفیتی که [در فرض قبلی] بیان کردیم، با این تفاوت که اگر خنثای مشکل پسر فرض شود هشت دوازدهم، و اگر دختر فرض شود شش دوازدهم نصیب او می گردد که نصف مجموع این دو مقدار، هفت قسمت [یعنی هفت دوازدهم] می شود که به خنثای مشکل داده می شود [و بقیه به دختر متوفی می رسد].

و در صورتی که با پسر و دختر متوفی، هر دو وارث باشند [به این صورت که متوفی یک پسر، و یک دختر، و یک خنثای مشکل داشته باشد] سیزده سهم از چهل سهم را ارث می برد، زیرا فریضه در فرض دختر بودن خنثی چهار قسمت، و در فرض پسر بودن او پنج قسمت می شود، و حاصل ضرب این دو عدد، بیست است، و اگر این عدد بدست آمده را در عدد (۲) ضرب کنیم عدد چهل بدست می آید؛ بنابراین اگر خنثی پسر فرض شود شانزده سهم، و اگر دختر فرض شود ده سهم از چهل سهم را می برد، و نصف مجموع این دو مقدار سیزده سهم از چهل سهم می شود که به خنثای مشکل داده می شود، و بقیه [که بیست و هفت سهم است] به پسر و دختر متوفی می رسد که آن را به گونه ای تقسیم می کنند که به پسر دو برابر دختر داده شود [پس پسر هجده سهم، و دختر نه سهم می گیرد].

(وَالضَّابِطُ) فِي مَسْأَلَةِ الْخُنْثَى (أَنَّكَ تَعْمَلُ الْمَسْأَلَةَ تَارَةً أُثُوْبِيَّةً) أَي: تَقْرُضُهُ أُثْنِي (وَتَارَةً ذُّكُورِيَّةً وَتُعْطِي كُلَّ وَارِثٍ) مِنْهُ وَمِنْ اجْتِمَاعِ مَعَهُ (نِصْفَ مَا اجْتَمَعَ لَهُ فِي الْمَسْأَلَتَيْنِ) مُضَافًا إِلَى ضَرْبِ الْمُرْتَفِعِ فِي اثْنَيْنِ كَمَا قَرَّرْنَا. فَعَلَى هَذَا لَوْ كَانَ مَعَ الْخُنْثَى أَحَدُ الْأَبْوَيْنِ، فَالْفَرِيضَةُ عَلَى تَقْدِيرِ الذُّكُورِيَّةِ سِتَّةً، وَعَلَى تَقْدِيرِ الْأُثُوْبِيَّةِ أَرْبَعَةً، وَهُمَا مُتَوَافِقَانِ بِالنِّصْفِ، فَتَضْرِبُ ثَلَاثَةَ فِي أَرْبَعَةٍ ثُمَّ الْمُجْتَمِعُ فِي اثْنَيْنِ يَبْلُغُ أَرْبَعَةً وَعِشْرِينَ، فَلِأَحَدِ الْأَبْوَيْنِ خَمْسَةً، وَلِلْخُنْثَى تِسْعَةَ عَشَرَ.

قاعده و ضابطه کلی در مسأله خنثی این است که: یک مرتبه بنا را بر مؤنث بودن

خنثی می‌گذاریم، یعنی خنثی را مؤنث (دختر) فرض می‌کنیم، و بار دیگر او را مذکر (پسر) فرض می‌کنیم و سپس به هر وارثی اعمّ از خنثی و کسانی که با او اجتماع کرده‌اند نصف مجموع دو سهمی را که در هر دو مسأله برای هر یک در نظر گرفته شده است به آنان می‌دهیم، البتّه همان‌گونه که قبلاً بیان شد حاصل جمع دو مسأله [یعنی مسأله مذکر بودن خنثی، و مؤنث بودن او] را ابتدا باید در عدد (۲) ضرب کرد [و سپس سهم وراثت را داد]؛ بنابراین: اگر پدر، یا مادر با خنثی وارث متوفی باشند بر فرض مذکر بودن خنثی فریضه شش قسمت می‌شود و بر فرض مؤنث بودن او چهار قسمت می‌شود، و این دو عدد در نصف متوافق‌اند، بنابراین [نصف یکی از این دو عدد را در تمام دیگری ضرب می‌کنیم؛ پس] نصف شش که سه می‌شود در چهار ضرب شده، و حاصل ضرب آن [که عدد ۱۲ می‌شود] در دو ضرب می‌شود و حاصل آن عدد (۲۴) بدست می‌آید؛ از اینرو به پدر یا مادر پنج سهم از ۲۴ سهم، و به خنثی نوزده سهم تعلق می‌گیرد.

وَلَوْ اجْتَمَعَ مَعَهُ الْأَبَوَانِ، فَفَرِيضَةُ الذَّكُورِيَّةِ سِتَّةٌ، وَفَرِيضَةُ الْأُنثِيَّةِ خَمْسَةٌ. وَهُمَا مُتَبَايِنَانِ، فَتُضْرَبُ أَحَدُهُمَا فِي الْأُخْرَى، ثُمَّ الْمُرْتَفِعُ فِي الْأَثْنَيْنِ يَبْلُغُ سِتِّينَ. فَلِلْأَبَوَيْنِ اثْنَانِ وَعِشْرُونَ، وَلِلْخُنْثَى ثَمَانِيَّةٌ وَثَلَاثُونَ.

و اگر پدر و مادر با خنثی وارث متوفی باشند فریضه مسأله مذکر بودن خنثی، شش قسمت، و فریضه مسأله مؤنث بودن او پنج قسمت می‌شود و این دو عدد با یکدیگر متباین‌اند، از اینرو در یکدیگر ضرب می‌شود و حاصل ضرب [که عدد ۳۰ می‌شود] در عدد دو ضرب شده و عدد ۶۰ بدست می‌آید؛ که از این مقدار ۲۲ سهم به پدر و مادر، و ۳۸ سهم به خنثی داده می‌شود.

وَلَوْ اجْتَمَعَ مَعَ خُنْثَى وَأُنْثَى أَحَدُ الْأَبَوَيْنِ ضَرَبْتَ «خَمْسَةَ»: مَسْأَلَةُ الْأُنْثِيَّةِ فِي «ثَمَانِيَّةِ عَشَرَ»: مَسْأَلَةُ الذَّكُورِيَّةِ، لِتَبَايُنِهِمَا تَبْلُغُ «تِسْعِينَ»، ثُمَّ تُضْرَبُ فِي الْأَثْنَيْنِ تَبْلُغُ «مِائَةً وَ ثَمَانِينَ» لِأَحَدِ الْأَبَوَيْنِ ثَلَاثَةٌ وَ ثَلَاثُونَ، لِأَنَّ لَهُ سِتَّةً وَ ثَلَاثِينَ نَارَةً، وَ ثَلَاثِينَ أُخْرَى فَلَهُ نِصْفُهُمَا، وَلِلْأُنْثَى أَحَدٌ وَ سِتُّونَ، وَلِلْخُنْثَى سِتَّةٌ وَ ثَمَانُونَ. فَقَدْ سَقَطَ مِنْ سَهَامِ أَحَدِ الْأَبَوَيْنِ نِصْفُ الرَّدِّ، لِأَنَّ الْمَرْدُودَ عَلَى تَقْدِيرِ أُنْثِيَّتِهَا سِتَّةٌ، وَ هِيَ فَاضِلَةٌ عَلَى تَقْدِيرِ الذَّكُورِيَّةِ.

اگر به همراه خنثی، یک فرزند دختر و پدر یا مادر وارث متوفی باشند عدد پنج که سهام مسأله مؤنث بودن خنثی است در عدد هجده که سهام مسأله مذکر بودن خنثی است ضرب می‌شود زیرا این دو عدد با یکدیگر متباین‌اند؛ و حاصل ضرب آن عدد (۹۰)

می شود، و پس از آن عدد مذکور را در عدد دو ضرب می کنیم که حاصل آن عدد (۱۸۰) می شود، و در اینجا به پدر یا مادر ۳۳ سهم می رسد زیرا در فرض دختر بودن به پدر یا مادر ۳۶ سهم؛ و در فرض دیگر [یعنی پسر بودن] به پدر یا مادر ۳۰ سهم می رسد و در نهایت نصف مجموع این دو سهم [یعنی ۳۳ سهم] به پدر یا مادر می رسد؛ و به دختر متوفی ۶۱ سهم تعلق می گیرد، و خنثی هم ۸۶ سهم می گیرد؛ و همانگونه که ملاحظه می شود نصف مقداری که به پدر یا مادر رد می شود ساقط می گردد، زیرا در فرض مؤنث بودن خنثی مقداری که به پدر یا مادر رد می شود شش سهم است [یعنی  $\frac{۶}{۱۸۰}$ ] که این مقدار از فرض پسر بودن خنثی بیشتر است [زیرا در این فرض سهم پدر یا مادر  $\frac{۳۰}{۱۸۰}$  است که ۶ سهم از  $\frac{۳۶}{۱۸۰}$  که در فرض مؤنث بودن می شود کمتر است و لذا نصف آن که سه سهم می شود به ایشان رد می شود و نصف دیگر ساقط می گردد].

وَلَوْ اجْتَمَعَ مَعَهُ فِي أَحَدِ الْفُرُوضِ أَحَدُ الزَّوْجَيْنِ، ضَرَبْتَ مَخْرَجَ نَصِيبِهِ فِي الْفَرِيضَةِ ثُمَّ أَخَذْتَ مِنْهَا نَصِيبَهُ، وَ قَسَمْتَ الْبَاقِيَّ كَمَا سَلَفَ، إِلَّا أَنَّكَ هُنَا تَقْسِمُهُ عَلَى ثَلَاثَةٍ. وَ مَنْ اسْتَحَقَّ بِدُونِ أَحَدِ الزَّوْجَيْنِ مِنَ الْفَرِيضَةِ شَيْئاً أَخَذَ قَدْرَهُ ثَلَاثَ مَرَّاتٍ إِنْ كَانَ زَوْجاً، وَسَبْعَ مَرَّاتٍ إِنْ كَانَ زَوْجَةً وَ عَلَى هَذَا قِسْ مَا يَرِدُ عَلَيْكَ مِنَ الْفُرُوضِ.

اما اگر در یکی از سه فرض قبلی، زوج یا زوجه نیز جزء وراثت باشند مخرج نصیب زوج یا زوجه را باید در فریضه ضرب کرد [یعنی عدد چهار در فرض وجود زوج، و عدد هشت در فرض وجود زوجه در فریضه ضرب می گردد] و سپس نصیب زوج یا زوجه را باید از آن برداشت و به آنان داد، و بقیه ترکه به همان شکلی که قبلاً بیان شد بین ورثه تقسیم می شود، با این تفاوت که در اینجا [پس از دادن سهم زوج] باید مخرج فریضه مسأله خنثی را بر سه چهارم باقیمانده تقسیم کرد [ولی در فرض های قبلی آن را بر تمام ترکه تقسیم می کردیم]. و کسی که بدون وجود زوج یا زوجه، مقداری از فریضه را برمی داشت اکنون که زوج اضافه شده است سه برابر همان مقدار را دریافت می کند؛ و در صورت اضافه شدن زوجه، هفت برابر آن را می گیرد؛ و در سایر فرض ها نیز به همین ترتیب باید عمل کرد.

(الْقَانِينَةُ: مَنْ لَيْسَ لَهُ فَرْجٌ) الذَّكَرِ وَ لَا الْأُنْثَى، إِمَّا بِأَنْ تَخْرُجَ الْفَضْلَةُ مِنْ دُبُرِهِ، أَوْ يَفْقِدَ الدُّبُرَ وَ يَكُونُ لَهُ نُقْبَةٌ بَيْنَ الْمَخْرَجَيْنِ يَخْرُجُ مِنْهُ الْفَضْلَتَانِ، أَوْ الْبَوْلُ مَعَ وُجُودِ الدُّبُرِ، أَوْ بِأَنْ يَنْتَقِيَّ مَا يَأْكُلُهُ، أَوْ بِأَنْ يَكُونُ لَهُ لَحْمَةٌ رَابِيَةٌ يَخْرُجُ مِنْهَا الْفَضْلَتَانِ كَمَا نَقَلَ ذَلِكَ كُلُّهُ (يُورَثُ

بِالْقُرْعَةِ عَلَى الْأَشْهَرِ. وَعَلَيْهِ شَوَاهِدٌ مِنَ الْأَخْبَارِ.

مِنْهَا صَحِيحَةُ الْفَضِيلِ بْنِ يَسَارٍ عَنِ الصَّادِقِ عَلَيْهِ السَّلَامُ: «بُكْتُبُ عَلَى سَهْمِ عَبْدِ اللَّهِ، وَعَلَى سَهْمِ أُمَّةِ اللَّهِ»، وَيَجْعَلُ فِي سَهَامٍ مُبْهَمَةً، وَيَقُولُ مَا رَوَاهُ الْفَضِيلُ: «اللَّهُمَّ أَنْتَ اللَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا أَنْتَ عَالِمُ الْغَيْبِ وَالشَّهَادَةِ أَنْتَ تَحْكُمُ بَيْنَ عِبَادِكَ فِيمَا كَانُوا فِيهِ يَخْتَلِفُونَ فَبَيِّنْ لَنَا أَمْرَ هَذَا الْمَوْلُودِ كَيْفَ يُورَثُ مَا فَرَضْتَ لَهُ فِي كِتَابِكَ» ثُمَّ يُجِيلُ السَّهَامَ وَيُورَثُ عَلَى مَا تَخْرُجُ. وَالظَّاهِرُ أَنَّ الدُّعَاءَ مُسْتَحَبٌّ، لِيُخْلُوَ بِأَقْبَى الْأَخْبَارِ مِنْهُ، وَكَذَا نَظَائِرُهُ مِمَّا فِيهِ الْقُرْعَةُ. وَفِي مُرْسَلَةِ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ بُكَيْرٍ: «إِذَا لَمْ يَكُنْ لَهُ إِلَّا تُقْبُ يَخْرُجُ مِنْهُ الْبَوْلُ فَتَحِي بَوْلُهُ عِنْدَ خُرُوجِهِ عَنِ مَبَالِهِ فَهُوَ ذَكَرٌ، وَإِنْ كَانَ لَا يُنْحِي بَوْلُهُ عَنِ مَبَالِهِ فَهُوَ أُنْثَى» وَعَمِلَ بِهَا ابْنُ الْجُبَيْدِ وَالْأَوَّلُ مَعَ شُهْرَتِهِ أَصَحُّ سَنَدًا وَأَوْضَحُّهُ.

**مسأله دوم:** کسی که آلت مردانه و آلت زنانه، هیچ یک را ندارد، و این نداشتن آلت و فرج به این صورت است که: یا بول و غائط او از دُبرش خارج می شود. یا این که دبر نیز ندارد بلکه میان قبل و دبر او سوراخی است که بول و غائط، هر دو از آن خارج می شود، یا این که دبر دارد ولی بول از آن سوراخ خارج می گردد. یا این که هر چیزی می خورد به صورت قی کردن، استفراغ می کند. یا این که گوشت زایدی [شبیبه غده] در بدن او است که بول و غائط از آن خارج می شود؛ چنان که این تفاسیر همگی [در کتابهای مربوطه] نقل گردیده است. حکم ارث بردن چنین کسی طبق نظر مشهورتر آن است که براساس قرعه [و تعیین شدن مذکر یا مؤنث بودن وی] ارث می برد؛ و در روایات نیز شواهدی بر این قول وجود دارد از جمله:

روایت اول = در روایت صحیحه فضیل بن یسار از امام صادق (ع)<sup>۱</sup> آمده است که: در یک برگ «عبدالله» و در برگ دیگر «امه الله» می نویسند و سپس آن را در بین قرعه های مبهم و مجهول دیگری می گذارند و پس از آن هر چه که فضیل روایت کرده می گوید: «پروردگارا، تو خدایی هستی که معبودی جز تو نیست، دانای نهان و پیدایی، تو میان بندگان در آنچه باهم اختلاف دارند حکم می کنی؛ برای ما این مولود را معین نما که چگونه آنچه را در قرآن برای او تعیین کرده ای ارث می برد»؛ آنگاه برگهای قرعه را بهم می زنند و براساس آنچه که از قرعه خارج می شود ارث می برد [بنابراین اگر اسم

۱. وسایل الشیعه، ج ۱۷، ص ۵۸۰، باب ۴، حدیث ۲. (مترجم)

«عبدالله» خارج شد او مذکر است، و اگر اسم «امه الله» خارج شد مؤنث خواهد بود؛ و ظاهراً خواندن این دعا مستحب است زیرا در سایر روایات نیامده است، و نیز در نظایر بحث ما [یعنی مسأله خنثای مشکل] که در آن قرعه ذکر گردیده است خواندن این دعا مستحب می باشد.

روایت دوم: در روایت مرسله عبدالله بن بکیر<sup>۱</sup> آمده است: «و اگر کسی که آلت مردانه و زنانه ندارد فقط سوراخی داشته باشد که از آن بول خارج می شود در صورتی که بول او به هنگام خارج شدن از آن سوراخ دورتر از محلّی که نشسته است می ریزد آن شخص مذکر است، و در صورتی که دورتر از آن محلّ نمی ریزد آن شخص مؤنث است»؛ این جنید اسکافی به این روایت عمل کرده است ولی [از نظر شهیدثانی] روایت اول [که ارث بردن را براساس قرعه می داند] از لحاظ سند، صحیح تر بوده و از لحاظ دلالت روشن تر است.

(وَمَنْ كَانَ لَهُ رَأْسَانِ وَ بَدَنَانِ عَلَى حَقْوٍ) بِفَتْحِ الْهَاءِ فَسُكُونِ الْقَافِ: مَعْقِدُ الْأِزَارِ عِنْدَ الْخَصْرِ (وَاحِدٍ)، سِوَاءِ كَانَ مَا تَحْتَ الْحَقْوِ ذَكَرًا أَمْ غَيْرَهُ، لِأَنَّ الْكَلَامَ هُنَا فِي اتِّخَادِ مَا فَوْقَ الْحَقْوِ وَ تَعَدُّدِهِ، لِيَتَرْتَّبَ عَلَيْهِ الْأِزْتُ.

کسی که دو سر، و دو بدن بر روی یک کمر دارد خواه پائین تر از کمر، آلت مردانه داشته باشد یا این که دارای نشانه ای باشد که بر مؤنث بودن او دلالت می کند زیرا بحث در یکی بودن یا متعدّد بودن قسمت بالای کمر است تا ارث بردن را بر آن مترتب نمائیم؛ و کلمه «حقو» با فتحه حاء و سکون قاف، عبارت است از محلّی که در آنجا لنگ را در وسط بدن (کمر) گره می زنند.

وَ حُكْمُهُ: أَنْ (يُورَثُ بِحَسَبِ الْإِتْبَاهِ فَإِذَا) كَانَا نَائِمَيْنِ وَ (نُبَّهَ أَحَدُهُمَا فَانْتَبَهَ الْآخَرُ فَوَاحِدٌ وَ الْإِلَّا) يَنْتَبَهُ الْآخَرُ (فَاتَّانِ) كَمَا قَضَى بِهِ عَلَيَّ عَلَيْهِ الصَّلَاةُ وَ السَّلَامُ، وَ عَلَى التَّقْدِيرَيْنِ يَرْتَانِ إِزْتُ ذِي الْفَرْجِ الْمَوْجُودِ، فَيُحْكَمُ بِكُؤُنَيْهِمَا أَثْنَى وَاحِدَةً أَوْ أُتْنَيْنِ، أَوْ ذَكَرًا وَاحِدًا، أَوْ ذَكَرَيْنِ. وَ لَوْ لَمْ يَكُنْ لَهُ فَرْجٌ، أَوْ كَانَا مَعًا حُكِمَ لَهُمَا بِمَا سَبَقَ. هَذَا مِنْ جِهَةِ الْأِزْتُ. وَ مِثْلُهُ الشَّهَادَةُ، وَ الْحَجْبُ لَوْ كَانَ أَخًا.

حکم چنین کسی از جهت ارث بردن: آن است که براساس بیدار شدن ارث می برد؛

بنابراین هرگاه هر دو خواب باشند و همراه با بیدار شدن یکی از دو سر، دیگری نیز بیدار شود یک نفر به حساب می‌آید، و اگر دیگری بیدار نشود دو نفر بشمار می‌آیند همانگونه که علی(ع) اینچنین حکم فرمودند؛ و در هر دو فرض [خواه دیگری بیدار شود، یا بیدار نشود] ارث آنها براساس فرجی که موجود است تعیین می‌شود و حکم می‌شود که یک یا دو مؤنث است، و یا یک یا دو مذکر می‌باشد؛ و چنانچه آلت زنانه یا مردانه نداشته باشد و یا این که هر دو آلت را دارا باشد حکم سابق را در مورد او اجرا می‌کنیم [یعنی از طریق قرعه، مذکر بودن یا مؤنث بودن وی را تعیین می‌کنیم]. و حکم چنین شخصی از لحاظ شهادت دادن و حاجب واقع شدن در صورتی که برادر متوفی باشد همانند حکم ارث است.

أَمَّا فِي جِهَةِ الْعِبَادَةِ فَاتَّانٍ مُطْلَقًا، فَيَجِبُ عَلَيْهِ غَسْلُ أَعْضَائِهِ كُلِّهَا وَ مَسْحُهَا فَيَغْسِلُ كُلَّ مِنْهُمَا وَجْهَهُ وَ يَدَيْهِ وَ يَمْسَحُ رَأْسَهُ وَ يَمْسَحَانِ مَعًا عَلَى الرَّجُلَيْنِ، وَ لَوْ لَمْ يَتَوَضَّأْ أَحَدُهُمَا فِي صِحَّةِ صَلَاةِ الْآخَرِ نَظَرًا، مِنَ الشَّكِّ فِي اِرْتِفَاعِ حَدِيثِهِ، لِاحْتِمَالِ الْوَحْدَةِ فَيُسْتَصْحَبُ الْمَانِعُ إِلَى أَنْ يَتَطَهَّرَ الْآخَرُ، وَ لَوْ أَمَكَنَّ الْآخَرَ اجْبَاؤَ الْمُتَمَنِّعِ، أَوْ تَوَلَّى طَهَارَتِهِ، فِي الْإِجْزَاءِ نَظَرًا: مِنَ الشَّكِّ الْمَذْكُورِ الْمُفْتَضِي لِعَدَمِ الْإِجْزَاءِ. وَ كَذَا الْقَوْلُ لَوْ امْتَنَعَ مِنَ الصَّلَاةِ. وَ الْأَقْوَى أَنْ لِكُلِّ وَاحِدٍ حُكْمَ نَفْسِهِ فِي ذَلِكَ، وَ كَذَا الْقَوْلُ فِي الْغُسْلِ وَ التَّيْمُمِ وَ الصَّوْمِ.

اما حکم وی از جهت عبادت: آن است که چنین کسی دو نفر محسوب می‌شود مطلقاً [خواه به هنگام بیدار کردن، هر دو بیدار شوند، یا این که فقط یکی از آنان بیدار شود]؛ از اینرو بر کسی که دو سر دارد واجب است که تمامی اعضای خود را بشوید و قسمت‌های مسح را در هر دو مسح کند؛ بنابراین بر هر کدام از آن دو لازم است که صورت و دستان خود را شسته و سر خود را مسح نمایند و هر دو باهم پاها را مسح بکشند.

اگر یکی از این دو نفر وضو نگیرد صحیح بودن نماز دیگری محل اشکال است، زیرا شک داریم که حدث او برطرف شده است یا نه، چرا که احتمال دارد یک نفر باشد و در نتیجه حدثی که مانع داخل شدن در نماز است استصحاب می‌شود تا دیگری نیز وضو بگیرد. و اگر یکی از آن دو بتواند دیگری را که از وضو گرفتن امتناع می‌کند به وضو گرفتن مجبور سازد، یا این که خودش او را وضو بدهد مجزی بودن این وضو [و صحّت نمازش] محل تردید و اشکال است، زیرا در مورد از بین رفتن حدث که مجزی نبودن وضو را



اقتضا می‌کند شک داریم [و استصحاب، بقای حدث و مجزی نبودن وضو را اقتضا می‌کند]. همچنین اگر یکی از این دو از نماز خواندن خودداری کند همین بحث مطرح می‌شود [که آیا نماز دیگری مجزی است یا نه؟] و نظر شهیدثانی: قول قوی‌تر آن است که هر کدام از این دو در باب عبادات [یعنی در مورد طهارت و نماز]، حکم خودش را دارد [به این معنا که با وضو گرفتن و نماز خواندن یکی از آن دو، تکلیف خودش ساقط می‌شود]؛ و در مورد غسل و تیمم و روزه نیز هر کدام حکم مستقل و جداگانه دارند.

أَمَّا فِي النِّكَاحِ فَهَهُمَا وَاحِدٌ مِنْ حَيْثُ الذُّكُورَةُ وَالْأُنثَىٰ أَمَّا مِنْ جِهَةِ الْعَقْدِ فَفِي تَوْقُفِ صِحَّتِهِ عَلَىٰ رِضَاهُمَا مَعًا نَظَرٌ. وَ بَقْوَىٰ تَوْقُفِهِ، فَلَوْ لَمْ يَزْضَبَا مَعًا لَمْ يَقَعْ النِّكَاحُ، وَلَوْ اِكْتَفَيْنَا بِرِضَا الْوَاحِدِ، فَفِي صِحَّةِ نِكَاحِ الْآخَرِ، لَوْ كَانَ أَتَىٰ إِشْكَالًا وَ كَذَا يَقَعُ الْإِشْكَالُ فِي الطَّلَاقِ.

در مورد نكاح: این دو تن، از نظر مذکر بودن و مؤنث بودن یک نفر محسوب می‌شوند [یعنی اگر آلت مردانه داشته باشد یک مذکر بحساب می‌آید، و اگر فرج داشته باشد یک مؤنث محسوب می‌گردد؛] اما از جهت عقد نكاح، آیا صحت عقد موقوف به رضایت هر دو باهم است؟ محل تردید و اشکال می‌باشد، و [از نظر شهیدثانی] قول قوی این است که متوقف به رضایت هر دو می‌باشد؛ بنابراین اگر هر دو راضی نباشند عقد نكاح واقع نمی‌شود. و چنانچه به مؤنث بودن آنها حکم شود و رضایت یکی از آن دو را کافی بدانیم [و مردی با آن تن که راضی است ازدواج کند] آیا نكاح همان مرد با دیگری [بدون نیاز به رضایت او] صحیح است یا نه؟ محل تردید و اشکال است؛ و در مورد طلاق نیز اشکال و تردید وجود دارد [یعنی اگر یکی را طلاق داد دیگری نیز مطلقه محسوب می‌شود، یا این که نكاح او باقی است؟]

وَأَمَّا الْعُقُودُ كَالْبَيْعِ فَهَهُمَا اثْنَانِ مَعَ اِحْتِمَالِ الْاِتِّحَادِ.

اما در مورد عقود از قبیل بیع: آنها دو نفر محسوب می‌شوند [و حکم رضایت و عقد آنان هر کدام مستقل و جداگانه محسوب می‌شود]؛ ولی احتمال دارد که در این مورد هر دو، یکی محسوب شوند [و با رضایت یکی، عقد در حق هر دو واقع شود].

وَلَوْ جَنَىٰ أَحَدُهُمَا لَمْ يُقْتَصَّ مِنْهُ، وَإِنْ كَانَ عَمْدًا، لِمَا يَتَضَمَّنُ مِنَ اِبْلَامِ الْآخِرِ أَوْ اِثْلَافِهِ. نَعَمْ لَوْ اشْتَرَكَ فِي الْجِنَايَةِ افْتَصَّ مِنْهُمَا. وَ هَلْ يُحْتَسَبَانِ بِوَاحِدٍ، أَوْ بِاِثْنَيْنِ؟ نَظَرٌ. وَ تَطَهَّرُ الْفَائِدَةُ فِي تَوْقُفِ قَتْلِهِمَا عَلَىٰ رَدِّ مَا فَضَلَ عَنْ دِيَّةِ وَاحِدٍ.

اگر یکی از آن دو تن مرتکب جنایتی شود [که قصاص داشته باشد] قصاص نمی‌شود

اگر چه جنایت عمدی باشد، زیرا قصاص او باعث آزار و اذیت و یا هلاکت دیگری می شود؛ البته اگر هر دو در ارتکاب جنایت مشترک باشند هر دو را قصاص می کنند، اما آیا [در باب جنایت و قصاص] این دو را باید یک نفر حساب کرد، یا دو نفر؟ محل تردید و اشکال است [و هر دو احتمال وجود دارد]؛ و ثمره یکی محسوب شدن یا دو نفر محسوب شدن در جایی معلوم می شود که اگر دو نفر بحساب آیند در صورتی می توان آن دو را قصاص کرد که مقدار زاید بر دیه یک نفر به ولی آنها داده شود.

وَلَوْ اِزْتَدَّ اَحَدُهُمَا لَمْ يُقْتَلْ وَ لَمْ يُحْبَسْ وَ لَمْ يُضْرَبْ، لِاِدَائِهِ اِلَى ضَرَرِ الْاٰخَرِ، نَعَمْ يُحْكَمُ بِنَجَاسَةِ الْعَضْوِ الْمُخْتَصِّ بِالْمُرْتَدِّ، دُونَ الْمُخْتَصِّ بَعِيْرِهِ. وَ فِي الْمُسْتَرَكِ نَظْرٌ، وَ تَبْيِيْنُ الزَّوْجَةِ بِاِزْتِدَادِهِ مُطْلَقًا، وَ لَوْ اِزْتَدَّ مَعًا لَزِمَهُمَا حُكْمُهُ.

وَ هَذِهِ الْفُرُوضُ لَيْسَ فِيْهَا شَيْءٌ مُّحَرَّرٌ. وَ لِلتَّوَقُّفِ فِيْهَا مَجَالٌ، وَ اِنْ كَانَ الْفَرَضُ نَادِرًا. اگر یکی از آن دو تن مرتد شود = نه کشته می شود، و نه زندانی می شود، و نه او را می زنند؛ زیرا انجام این کارها به ضرر و زیان دیگری می انجامد؛ البته به نجس بودن عضوی که مختص به مرتد است حکم می شود ولی عضو مختص به غیر مرتد نجس نیست؛ اما نجاست و عدم نجاست عضوی که مشترک بین آن دو است محل تردید و اشکال است، اما همسر کسی که دو تن دارد در صورت مرتد شدن یکی از آنها از او جدا می شود مطلقاً [خواه آنها را یک نفر بحساب آوریم، یا دو نفر]؛ و چنانچه هر دو باهم مرتد شوند حکم ارتداد در حق هر دو جاری است.

در مورد حکم فرض هایی که ذکر شد دلیل و مدرک قابل اعتمادی در کلام فقها در دست نیست، و جا دارد که در مورد حکم آنها توقف کنیم اگر چه فرض کردن انسانی که دو تن داشته باشد نادر است.

(الْحَمْلُ يُورَثُ اِذَا اَنْفَصَلَ حَيًّا) مُسْتَقَرَّ الْحَيَاةِ (اَوْ تَحَرَّكَ) بَعْدَ خُرُوجِهِ (حَرَكَةَ الْاَحْيَاءِ ثُمَّ مَاتَ)، وَ لَا اَعْتِبَارَ بِالتَّقْلِصِ الطَّبِيعِيِّ، وَ كَذَا لَوْ خَرَجَ بَعْضُهُ مَيِّتًا، وَ لَا يُسْتَرَطُّ الْاَسْتِهَالُ، لِاِنَّهُ قَدْ يَكُونُ اٰخَرَسَ، بَلْ تَكْفِي الْحَرَكَةُ الدَّالَّةُ عَلٰى الْحَيَاةِ. وَ مَا رُوِيَ مِنْ اِشْتِرَاطِ سَمَاعِ صَوْتِهِ حُمْلًا عَلٰى التَّقِيَّةِ.

**مسأله سوم:** حمل در صورتی ارث می برد که: زنده به دنیا بیاید و دارای حیات مستقر نیز باشد. یا این که پس از به دنیا آمدن و خارج شدن از رحم، همانند موجود زنده حرکت کند و سپس بمیرد؛ اما حرکاتی مانند لرزیدن و ارتعاش ملاک نیست؛ و نیز اگر

قسمتی از بچه زنده متولد شود فایده‌ای ندارد [و نمی‌توان او را زنده دانست]، و استهلال [یعنی اولین صدایی که از نوزاد خارج می‌شود] شرط نیست، زیرا چه بسا لال بوده باشد، بلکه کافی است حرکتی کند که بر زنده بودن او دلالت داشته باشد؛ و این که در روایت آمده است که شنیدن صدای حمل شرط است بر تقیّه حمل می‌شود.

وَاعْلَمَنَّ الْأَخْتِمَالَاتِ الْمُمَكِّنَةَ عَادَةً بِأَنْ يُفْرَضَ مَا لَا يَرِيدُ عَنِ اثْنَيْنِ، عَشْرَةَ أَكْثَرُهَا نَصِيباً فَرَضُهُ ذَكَرَيْنِ، فَإِذَا طَلَبَ الْوَالِدُ الْوَارِثُ نَصِيبَهُ مِنَ التَّرَكَةِ أُعْطِيَ مِنْهَا عَلَى ذَلِكَ التَّقْدِيرِ. وَقَدْ تَقَدَّمَ الْكَلَامُ فِي بَاقِي أَحْكَامِهِ.

باید دانست احتمالاتی که در مورد حمل عرفاً و عادتاً امکان دارد به این صورت که بیشتر از دو قلو فرض نشود ده احتمال است که از بین این احتمالات، فرضی که بیشترین نصیب را دارد احتمال دو مذکر بودن حمل است؛ از اینرو [تا وقتی که حمل در شکم مادر است] اگر فرزند دیگر متوفی نصیب خود را از ترکه مطالبه نماید سهم دو مذکر را کنار گذاشته و با این فرض نصیب او را می‌دهند؛ و سایر احکام مربوط به حمل قبلاً بیان شد.

(الرَّابِعَةُ: دِيَّةُ الْجَنِينِ) وَهُوَ الْوَلَدُ مَا دَامَ فِي الْبَطْنِ، فَإِذَا جَنَى عَلَيْهِ جَانٍ فَاسْقَطَهُ، فَدَيْتُهُ (يَرْتُهَا أَبَوَاهُ وَمَنْ يَتَقَرَّبُ بِهِمَا) مَعَ عَدَمِهِمَا كَمَا لَوْ مَاتَا مَعَهُ أَوْ مَاتَ أَبُوهُ قَبْلَهُ وَأُمُّهُ مَعَهُ، (أَوْ) مَنْ يَتَقَرَّبُ (بِالْأَبِ بِالنَّسَبِ) كَالْإِخْوَةِ (وَالسَّبَبِ) كَمُعْتِقِ الْأَبِ، وَ يُفْهِمُ مِنْ تَخْصِيصِ الْإِزْثِ بِالْمُتَقَرَّبِ بِالْأَبِ عَدَمَ إِزْثِ الْمُتَقَرَّبِ بِالْأُمِّ مُطْلَقاً. وَقَدْ تَقَدَّمَ الْخِلَافُ فِيهِ، وَ تَوَقَّفَ الْمُصَنِّفُ فِي الْحُكْمِ.

**مسئله چهارم:** دیه جنین، یعنی فرزندی که در شکم مادر است، اگر شخصی جنایتی بر او وارد کند و موجب سقط آن جنین شود دیه وی را این افراد به ارث می‌برند:

الف - پدر و مادر جنین [اگر حیات داشته باشند]

ب - اگر پدر و مادر وجود نداشته باشند مانند این که با جنین فوت کرده باشند، و یا این که پدرش قبلاً فوت کرده و مادر جنین نیز با جنین در گذشته باشد خویشاوندان ابوینی، و یا کسانی که تنها از طرف پدر با آن منسوب می‌باشند نظیر اخوه

ج - [در صورت نبودن خویشاوند نسبی] وارث سببی ارث می‌برد، مانند کسی که پدر جنین را آزاد کرده است.

از این که شهید اول، ارث را به خویشاوندان ابی [و ابوینی] اختصاص داد فهمیده

می شود که خویشاوندان مادری دیه جنین را به ارث نمی برند مطلقاً [فرقی نمی کند که خویشاوندان ابوینی یا ابی در قید حیات باشند، یا نباشند]؛ و قبلاً گفتیم که فقها درباره ارث بردن خویشاوندان مادری از دیه اختلاف نظر دارند، و شهید اول (ره) در حکم این مسأله قایل به توقّف شده است، [به گونه ای که نه به ارث بردن آنان حکم کرده است، و نه ارث بردن آنان را نفی نموده است].

(الْخَامِسَةُ: وَلَدُ الْمُلَاعَنَةِ تَرْتُهُ أُمُّهُ) دُونَ أَبِيهِ، لِإِنْفِائِهِ عَنْهُ بِاللُّعَانِ حَيْثُ كَانَ اللَّعَانُ لِنَفْسِهِ (وَ) كَذَا يَرْتُهُ (وَلَدُهُ وَ زَوْجَتُهُ عَلَى مَا سَلَفَ) فِي مَوَانِعِ الْإِثْمِ مِنْ أَنَّ الْأَبَّ لَا تَرْتُهُ، أَوْ فِي بَابِ اللَّعَانِ مِنْ إِنْفِاعِهِ عَنْهُ بِاللُّعَانِ، وَ عَدَمِ إِرْثِهِ الْوَالِدَ، وَ بِالْعَكْسِ، إِلَّا أَنْ يُكْذَّبَ الْأَبُّ نَفْسَهُ.

أَمَّا حُكْمُ إِثْمِ أُمِّهِ وَ زَوْجَتِهِ وَ وَلَدِهِ، فَلَمْ يَتَقَدَّمِ التَّصْرِيحُ بِهِ. وَ يُمَكِّنُ أَنْ يَكُونَ قَوْلُهُ: عَلَى مَا سَلَفَ إِشَارَةً إِلَى كَيْفِيَّةِ إِثْمِ الْمَذْكُورِينَ بِمَعْنَى أَنَّ مِيرَاثَ أُمِّهِ وَ وَلَدِهِ وَ زَوْجَتِهِ يَكُونُ عَلَى حَدِّ مَا فَصَّلَ فِي مِيرَاثِ أَمْثَالِهِمْ مِنَ الْأُمَّهَاتِ وَ الْأَوْلَادِ وَ الزَّوْجَاتِ.

**مسأله پنجم:** این افراد از فرزند زن لعان شده ارث می برند:

۱ - مادرش، ولی پدرش ارث نمی برد، زیرا آن فرزند به واسطه لعان از او نفی شده است چه آن که لعان به منظور نفی فرزند واقع شده است.

۲ - فرزند و همسر او نیز ارث می برد طبق آنچه که قبلاً در بحث موانع ارث بیان شد که پدر از فرزند زن لعان شده ارث نمی برد، یا طبق آنچه که در باب لعان بیان شد مبنی بر این که فرزند به واسطه لعان از پدر نفی می گردد، و پدر از فرزند ارث نمی برد، و برعکس [یعنی فرزند نیز از پدر ارث نمی برد] مگر آن که پدر پس از لعان خود را تکذیب کند [که در این صورت فرزند از پدر ارث می برد اما پدر همچنان از وی ارث نخواهد برد].

اما درباره حکم ارث بردن مادر و همسر و فرزند این طفل [که لعان شده است] قبلاً به طور صریح بیان نگردیده است و شاید عبارت «علی ما سلف» اشاره به کیفیت ارث بردن افراد مذکور داشته باشد؛ بدین معنا که میراث مادر و فرزند و همسر این طفل به همان نحوی است که قبلاً در میراث امثال ایشان، یعنی میراث مادران و اولاد و همسران به تفصیل بیان شد.

(وَمَعَ عَدَمِهِمْ) أَي: عَدَمِ الْأُمِّ وَ الْوَالِدِ وَ الزَّوْجَةِ (فَلِقِرَابَةِ أُمِّهِ) الذَّكَرِ وَ الْأُنْثَى

(بِالسَّوِيَّةِ) كَمَا فِي إِرْثِ غَيْرِهِمْ مِنَ الْمُتَقَرَّبِ بِهَا كَالْحُؤْلَةِ وَ أَوْلَادِهِمْ (وَيَتَرْتَّبُونَ) فِي الْإِرْثِ عَلَى حَسَبِ قُرْبِهِمْ إِلَى الْمَوْرَثِ فَيَرِثُهُ (الْأَقْرَبُ) إِلَيْهِ مِنْهُمْ (فَالْأَقْرَبُ) كَغَيْرِهِمْ (وَوَيْرِثُ) هُوَ (أَيْضاً قَرَابَةُ أُمِّهِ) لَوْ كَانَ فِي مَرْتَبَةِ الْوَارِثِ دُونَ قَرَابَةِ أَبِيهِ، إِلَّا أَنْ يُكَذِّبُوا الْأَبَّ فِي لِعَانِهِ عَلَى قَوْلٍ.

در صورتی که آنان، یعنی مادر و فرزند و زوجه وجود نداشته باشند خویشاوندان مادری این طفل ارث می‌برند و مذکر و مؤنث آنان ارث را به طور مساوی بین خود تقسیم می‌کنند همانگونه که در غیر این مورد، خویشاوندان مادری از قبیل دایی‌ها و خاله‌ها و فرزندان آنان ارث را به طور برابر میان خود تقسیم می‌کنند البته این وراثت با توجه به قرب و نزدیکی آنان به متوفی در ارث بردن بر یکدیگر مترتب می‌شوند؛ بنابراین هر کدام از آنان که به متوفی نزدیکترند ارث می‌برند و با نبودن وارث نزدیکتر، وارث دورتر ارث می‌برد همانگونه که در مورد سایر وراثت غیر از خویشاوندان امی چنین است؛ و فرزند زن لعان شده نیز در صورتی که در مرتبه وراثت قرار گرفته باشد از خویشاوندان مادری خود ارث می‌برد ولی از خویشاوندان پدری ارث نمی‌برد مگر آن که خویشاوندان پدری، پدر را در لعانی که انجام داده است تکذیب کنند [که در این صورت بنابر قولی آن فرزند از خویشاوندان پدری خود ارث خواهد برد].

(السَّادِسَةُ: وَلَدُ الزَّوِيِّ) مِنَ الطَّرْفَيْنِ (يَرِثُهُ وَكَلْدُهُ وَ زَوْجَتُهُ، لَا أَبَوَاهُ، وَ لَا مَنْ يَتَقَرَّبُ بِهِمَا)، لَا تَفْتَايُهُ عَنْهُمَا شَرَعًا فَلَا يَرِثَانِهِ، وَ لَا يَرِثُهُمَا، وَ لَوْ اخْتَصَّ الزَّوِيُّ بِأَحَدِ الطَّرْفَيْنِ أَنْتَفَى عَنْهُ خَاصَّةً، وَ وَرِثَةُ الْآخَرِ وَ مَنْ يَتَقَرَّبُ بِهِ (وَ مَعَ الْعَدَمِ) أَي: عَدَمِ الْوَارِثِ لَهُ مِنَ الْوَلَدِ وَ الزَّوْجَةِ وَ مَنْ يَحْكُمُهُمَا عَلَى مَا ذَكَرْنَا (فَالضَّامِنُ) لِحَبْرَتِهِ وَ مَعَ عَدَمِهِ (فَالْأُمَامُ) وَ مَا رُويَ خِلَافَ ذَلِكَ مِنْ أَنَّ وَلَدَ الزَّوِيِّ تَرِثُهُ أُمُّهُ وَ إِخْوَتُهُ مِنْهَا، أَوْ عَصَبَتُهَا وَ ذَهَبَ إِلَيْهِ جَمَاعَةً كَالصَّدُوقِ وَ التَّقِيَّ وَ ابْنِ الْجَنَيْدِ فَشَادَ، وَ نَسَبَ الشَّيْخُ الزَّوْيَ إِلَى الْوَلَدِ بِأَنَّهُ كَوَلَدِ الْمُلَاعَنَةِ.

**مسأله ششم:** وراثت ولد الزنا: در صورتی که از طرف پدر و مادر فرزند زنا محسوب شود [یعنی هم پدرش زناکار بوده و هم مادرش]: فرزند و همسر این زنا زاده از او ارث می‌برند، ولی پدر و مادرش و کسانی که به واسطه پدر و مادر با او نسبت دارند از ایشان ارث نمی‌برند، زیرا فرزند زنا شرعاً از مرد و زنی که باهم زنا کرده‌اند منتفی است؛ از اینرو پدر و مادری از او ارث نمی‌برند، و فرزند زنا نیز از پدر و مادر خود ارث نمی‌برد.

اما در صورتی که زنا به یکی از پدر و مادر اختصاص داشته باشد [یعنی فقط پدر یا فقط مادرش زناکار بوده است]: فرزند تنها از هر کدام آنان که زنا کرده منتفی است، ولی طرف دیگر و نیز کسانی که از طریق او به آن فرزند منسوب می‌شوند از آن فرزند زنا ارث خواهند برد؛ و در صورت فقدان آنان، یعنی در صورتی که زنا زاده وارثی از قبیل فرزند و زوجه یا کسی که در حکم این دو نفر است نداشته باشد [یعنی وراثت ولد الزنا در صورتی که زنا از یک طرف بوده باشد] بنابر آنچه که بیان کردیم در این صورت ضامن جریره، و در صورت نبودن ضامن جریره، امام (ع) از او ارث می‌برد؛ و روایتی که برخلاف این مطلب وارد شده است مبنی بر این که «مادر و برادران و خواهران مادری، یا عصبه و خویشاوندان مادری از ولد الزنا ارث می‌برند» و گروهی از فقها نظیر مرحوم صدوق و ابوالصالح تقی حلی و ابن جنید اسکافی به آن قایل شده‌اند روایت شاذ و نادر است بلکه شیخ طوسی راوی این روایت را به اشتباه و وهم نسبت داده است و گفته است که گویا راوی این روایت توهم کرده است که ولد الزنا همچون فرزند زنی است که لعان شده است.

(السَّابِعَةُ: لَا عِبْرَةَ بِالتَّبَرِّيِّ مِنَ النَّسَبِ) عِنْدَ السُّلْطَانِ فِي الْمَنْعِ مِنْ إِرْثِ الْمُتَبَرِّيِّ عَلَى الْأَشْهَرِ، لِلْأَصْلِ، وَ عُمُومِ الْقُرْآنِ الدَّالِّ عَلَى التَّوَارِثِ مُطْلَقاً (وَفِيهِ قَوْلُ شَاذٍّ لِلشَّيْخِ فِي التَّهَائِيَةِ، وَ ابْنِ الْبُرَاجِ (إِنَّهُ) أَيِ الْمُتَبَرِّيِّ مِنْ نَسَبِهِ (تَرْتُهُ عَصَبَةُ أُمِّهِ، دُونَ أَبِيهِ لَوْ تَبَرَّأَ أَبُوهُ مِنْ نَسَبِهِ) اسْتِنَاداً إِلَى رِوَايَةِ أَبِي بَصِيرٍ عَنْ أَحَدِهِمَا عَلَيْهِ السَّلَامُ، قَالَ: «سَأَلْتُهُ عَنِ الْمَخْلُوعِ يَتَبَرَّأُ مِنْهُ أَبُوهُ عِنْدَ السُّلْطَانِ وَ مِنْ مِيرَاثِهِ وَ جَرِيرَتِهِ، لِمَنْ مِيرَاثُهُ؟ فَقَالَ: قَالَ عَلِيُّ عَلَيْهِ السَّلَامُ: هُوَ لِأَقْرَبِ النَّاسِ إِلَيْهِ».

وَ لَا دَلَالَهَ لِهَذِهِ الرِّوَايَةِ عَلَى مَا ذَكَرُوهُ، لِأَنَّ أَبَاهُ أَقْرَبُ النَّاسِ إِلَيْهِ مِنْ عَصَبَةِ أُمِّهِ، وَ قَدْ رَجَعَ الشَّيْخُ عَنْ هَذَا الْقَوْلِ صَرِيحاً فِي «الْمَسَائِلِ الْحَائِرِيَّةِ».

**مسأله هفتم:** تبری جستن از نسب نزد سلطان، طبق قول مشهورتر: هیچ اعتباری ندارد و موجب نمی‌شود که متبری را از ارث محروم کنند؛ [بنابراین اگر پدر کسی در حضور سلطان و حاکم از نسب فرزند خود تبری بجوید و بگویند من با او هیچ ارتباطی ندارم این تبری اعتباری ندارد]؛ به دلیل آن که:

اولاً - اصل [عدم تأثیر تبری] است. ثانیاً - آیات قرآن به طور عموم بر ارث بردن

خویشاوندان از یکدیگر دلالت می‌کند مطلقاً [خواه تبری صورت گرفته باشد، یا صورت نگرفته باشد].

طبق یک قول شاذ که شیخ طوسی در کتاب «نهایة» و ابن براج بدان قایل شده اند کسی که از نسب خود تبری حاصل کند عصبه و خویشاوندان مادری تبری کننده، از او ارث می‌برند، ولی عصبه پدرش از او ارث نخواهند برد؛ و دلیل این قول: استناد به روایت ابوبصیر از امام باقر(ع) یا امام صادق(ع) می‌باشد که در این روایت چنین آمده است: راوی گوید: از امام (ع) درباره کسی که پدرش او را از خانه بیرون کرده و در حضور سلطان از وی و از میراث و جریره اش تبری جسته است پرسیدم میراث این شخص برای چه کسی خواهد بود؟ پس حضرت فرمودند: «علی (ع) فرموده‌اند: میراث او برای نزدیکترین افراد به اوست».<sup>۱</sup> و جواب شهیدثانی آن است که: این روایت هیچ دلالتی بر این قول ندارد، زیرا پدرش به او نزدیکتر از عصبه مادرش می‌باشد [و مطابق این روایت، وارث او پدرش است، نه عصبه مادرش]؛ و شیخ طوسی در «مسائل حائریه» به صراحت از این قول خود عدول کرده است.

(الْقَامِنَةُ) فِي مِيرَاثِ الْغَرَقِيِّ وَالْمَهْدُومِ عَلَيْهِمْ.

اعْلَمْ أَنَّ مِنْ شُرُوطِ التَّوَارِثِ بَيْنَ الْمُتَوَارِثِينَ الْعِلْمَ بِتَأَخُّرِ حَيَاةِ الْوَارِثِ عَنِ حَيَاةِ الْمُورِثِ وَإِنْ قَلَّ، فَلَوْ مَا تَا دَفَعَةً، أَوْ اشْتَبَهَ الْمُتَقَدِّمُ مِنْهُمَا بِالْمُتَأَخِّرِ، أَوْ اشْتَبَهَ السَّبْبُ وَالْإِفْتِرَانُ فَلَا إِرْثَ، سِوَاءَ كَانَ الْمَوْتُ حَتْفَ الْأَنْفِ أَمْ بِسَبَبٍ، إِلَّا أَنْ يَكُونَ السَّبَبُ الْغَرَقَ، أَوْ الْهَدْمَ عَلَى الْأَشْهَرِ.

**مسأله هشتم:** میراث غرق شدگان و کسانی که زیر آوار هلاک می‌شوند

باید دانست که یکی از شرایط توارث بین کسانی که از یکدیگر ارث می‌برند این است که یقین داشته باشیم به این که وارث پس از مورث زنده بوده است اگر چه مدت زنده بودن وارث کوتاه باشد؛ بنابراین در این موارد از یکدیگر ارث نمی‌برند: الف - اگر وارث و مورث در یک زمان فوت نمایند. ب - یا این که ندانیم کدام یک زودتر، و کدام یک دیرتر فوت کرده است. ج - یا این که ندانیم کدام یک از وارث و مورث زودتر مرده

۱. وسایل الشیعه، ج ۱۷، ص ۵۶۶، حدیث ۳. (مترجم)

است، و یا هر دو باهم فوت کرده‌اند، فرقی نمی‌کند که به مرگ طبیعی فوت کرده باشند، یا این که فوت به واسطه سببی از اسباب بوده باشد مگر این که طبق قول مشهورتر، سبب فوت آنها غرق شدن یا خراب شدن ساختمان بر سر آنان باشد.

وَ فِيهِمَا (يَتَوَارَثُ الْغَرَقِيُّ، وَالْمَهْدُومُ عَلَيْهِمْ إِذَا كَانَ بَيْنَهُمْ نَسَبٌ أَوْ سَبَبٌ) يُوجِبَانِ التَّوَارِثَ (وَ كَانَ بَيْنَهُمَا مَالٌ)، لِيَتَحَقَّقَ بِهِ الْإِثْرُ وَ لَوْ مِنْ أَحَدِ الطَّرَفَيْنِ (وَ اشْتَبَهَ الْمُتَقَدِّمُ مِنْهُمُ) (وَ الْمُتَأَخِّرُ)، فَلَوْ عَلِمَ اقْتِرَانُ الْمَوْتِ فَلَا إِثْرَ، أَوْ عَلِمَ الْمُتَقَدِّمُ مِنَ الْمُتَأَخِّرِ وَرِثَ الْمُتَأَخِّرُ الْمُتَقَدِّمَ دُونَ الْعَكْسِ (وَ كَانَ بَيْنَهُمُ تَوَارِثٌ) بِحَيْثُ يَكُونُ كُلُّ وَاحِدٍ مِنْهُمُ يَرِثُ مِنَ الْآخِرِ وَ لَوْ بِمُشَارَكَةِ غَيْرِهِ. فَلَوْ انْتَفَى كَمَا لَوْ غَرِقَ أَخَوَانِ وَ لِكُلِّ وَاحِدٍ مِنْهُمَا وَكَلْدٌ، أَوْ لِأَحَدِهِمَا، فَلَا تَوَارِثَ بَيْنَهُمَا، ثُمَّ إِنْ كَانَ لِأَحَدِهِمَا مَالٌ دُونَ الْآخِرِ، ضَارَ الْمَالُ لِمَنْ لَا مَالَ لَهُ، وَ مِنْهُ إِلَى وَارِثِهِ الْحَيِّ، وَ لَا شَيْءَ لَوَرَثَتَهُ ذِي الْمَالِ.

در مورد غرق شدگان و کسانی که زیر آوار هلاک می‌شوند باید گفت که آنان [با وجود

چهار شرط] از یکدیگر ارث می‌برند:

شرط اول: بین آنان خویشاوندی نسبی یا سببی باشد که موجب ارث بردن از

یکدیگر می‌شود.

شرط دوم: مالی داشته باشند تا این که موضوع ارث بردن تحقق یابد، هر چند از یک

طرف باشد.

شرط سوم: ندانیم کدام یک زودتر، و کدام یک دیرتر مرده است، بنابراین اگر بدانیم

که هر دو در یک زمان فوت کرده‌اند از یکدیگر ارث نخواهند برد؛ و اگر بدانیم کدام یک

زودتر، و کدام یک دیرتر فوت کرده است کسی که دیرتر فوت کرده است از کسی که

زودتر فوت کرده است ارث می‌برد، ولی عکس آن چنین نیست.

شرط چهارم: میان آنان توارث برقرار باشد، به این صورت که هر کدام از آنها از

دیگری ارث ببرد هر چند از طریق مشارکت با کس دیگری باشد؛ بنابراین اگر توارث

منتفی باشد نظیر این که دو برادر باهم غرق شوند و هر یک از آنها فرزندی داشته باشد، و

یا یکی از آنها دارای فرزند باشد توارث میان آن دو برقرار نخواهد بود؛ حال اگر یکی از

آن دو نفر مال داشته، و دیگری فاقد مال باشد آن مال به کسی می‌رسد که بدون مال

است و از وی به کسی می‌رسد که وارث زنده او باشد، و به وارث کسی که مال دارد



چیزی داده نمی شود.

(وَلَا يَرِثُ الثَّانِي) الْمَفْرُوضُ مَوْتُهُ ثَانِيًا (مِمَّا وَرِثَ مِنْهُ الْأَوَّلُ)، لِلنَّصِّ، وَاسْتِزْمَامِهِ التَّسْلُسَلُ وَالْمَحَالَّ عَادَةً. وَهُوَ فَرُوضُ الْحَيَاةِ بَعْدَ الْمَوْتِ، لِأَنَّ التَّوْرِيثَ مِنْهُ يَفْتَضِي فَرُوضَ مَوْتِهِ، فَلَوْ وَرِثَ مَا انْتَقَلَ عَنْهُ لَكَانَ حَيًّا بَعْدَ انْتِقَالِ الْمَالِ عَنْهُ. وَهُوَ مُمْتَنِعٌ عَادَةً.

وارث دوم که مرده فرض شده است در مرتبه دوم از آنچه که وارث اول از او به ارث برده است ارث نمی برد، زیرا: اولاً - روایت بر این حکم دلالت می کند. ثانیاً - اگر وارث دوم نیز مالی را که از خود او به وارثش منتقل شده است به ارث ببرد تسلسل لازم می آید که عادتاً محال است، و محال بودن آن به این دلیل است که باید زنده بودن او را پس از این که فوت کرده است فرض کنیم، چه آن که ارث بردن وارث اول از وارث دوم اقتضا می کند که وارث دوم را مرده فرض کرده باشیم، بنابراین اگر وارث دوم نیز از مال متعلق به خودش که به وارث اول منتقل شده است ارث ببرد مستلزم این است که وی را پس از انتقال مال از ایشان زنده فرض کنیم و چنین چیزی عادتاً محال است؛ [بنابراین اگر الف و ب باهم غرق شوند و فرض بر این باشد که ابتدا الف فوت کرده است ارث الف (مثلاً هزار تومان) به ب منتقل می شود، و در مرتبه دوم که ب را فوت شده و الف را زنده فرض کنیم در اینجا الف فقط پانصد تومان ب را که ملک اصلی اوست به ارث می برد ولی هزار تومانی را که از خودش به ب منتقل شده است به ارث نمی برد؛ بنابراین ارث بردن ب از الف اقتضا می کند که الف را مرده فرض کنیم، حال اگر الف نیز از مال خودش که به ب منتقل شده است ارث ببرد مستلزم این است که او را زنده فرض کنیم و این محال است.]

وَأُورِدَ مِثْلُهُ فِي إِرْثِ الْأَوَّلِ مِنَ الثَّانِي، وَرَدَّ بَأْنَا نَقَطَعَ النَّظَرَ عَمَّا فُرِضَ أَوْلًا، وَ نَجْعَلُ الْأَوَّلَ كَأَنَّهُ الْمَتَّخِرُ حَيًّا، بِخِلَافِ مَا إِذَا وَرَّثْنَا الْأَوَّلَ مِنَ الثَّانِي مِمَّا كَانَ قَدْ وَرِثَهُ الثَّانِي مِنْهُ، فَإِنَّهُ يَلْزِمُ فَرُوضَ الْمَوْتِ الْأَوَّلِ وَ حَيَاتِهِ فِي حَالِهِ وَاحِدَةٍ، وَ فِيهِ تَكْلُفٌ. وَ الْمُعْتَمَدُ النَّصُّ: رَوَى عَبْدُ الرَّحْمَنِ بْنِ الْحَجَّاجِ فِي الصَّحِيحِ عَنِ الصَّادِقِ عليه السلام: «فِي أَخَوَيْنِ مَاتَا، لِأَحَدِهِمَا مَائَةٌ أَلْفٍ دِرْهَمٍ، وَ الْآخَرَ لَيْسَ لَهُ شَيْءٌ رَكِبًا فِي سَفِينَةٍ فَعَرَفَا فَلَمْ يُدْرَأْ أُبَيْهِمَا مَاتَ أَوْلًا، قَالَ: الْمَالُ لَوَرَثَةِ الَّذِي لَيْسَ لَهُ شَيْءٌ». وَ عَنِ عَلِيِّ عليه السلام فِي قَوْمٍ عَرَفُوا جَمِيعًا أَهْلَ بَيْتِ مَالٍ، قَالَ: «يَرِثُ هُوَ لَاءٌ مِنْ هُوَ لَاءٍ، وَ هُوَ لَاءٌ مِنْ هُوَ لَاءٍ، وَ لَا يَرِثُ هُوَ لَاءٌ مِمَّا وَرِثُوا مِنْ هُوَ لَاءٍ».

وَهَذَا حُجَّةٌ عَلَى الْمُفِيدِ وَ سَلَّارٍ، حَيْثُ ذَهَبَا إِلَى تَوْرِيثِ كُلِّ مِمَّا وُرِّثَ مِنْهُ أَيضاً،  
اِسْتِنَاداً إِلَى وُجُوبِ تَقْدِيمِ الْأَضْعَفِ فِي الْأَرِثِ، وَ لَا فَايْدَةَ إِلَّا التَّوْرِيثُ مِمَّا وُرِّثَ مِنْهُ.

نظیر همین اشکالی که در مورد ارث بردن وارث دومی [یعنی ارث بردن الف از ب] بیان کردیم بر ارث بردن وارث دومی از اصل اموال وارث اولی [یعنی ارث بردن الف از اصل اموال ب] مطرح می شود [زیرا وقتی فرض کنیم که مال الف به ب منتقل شده است به این معناست که الف را مرده فرض نکرده ایم، حال در مرتبه دوم وقتی ب را مرده فرض کرده، و الف را وارث او بدانیم همان اشکال که باید زنده بودن او را پس از فوت کردن فرض کنیم به قوت خود باقی است] اگر چه الف فقط مال خود ب را به ارث می برد، نه مالی که از خود او به ب منتقل شده است.

جواب این اشکال آن است که [بین این دو حالت فرق وجود دارد زیرا] ما از فرض اول [که ابتدا الف را مرده فرض کرده و ب را وارث او می دانیم و اموال الف را به ب منتقل می کنیم] قطع نظر کرده [و گویا اصلاً چنین چیزی را فرض نکرده ایم] و بلکه چنین فرض می کنیم که حیات وارث دومی متأخر از وارث اول است [یعنی فرض می کنیم که الف زنده است]؛ برخلاف موردی که وارث دوم [یعنی الف] بخواهد از آنچه که وارث اول از او به ارث برده است به ارث ببرد [یعنی موردی که الف بخواهد هم اصل دارایی ب را به ارث ببرد، و هم مالی که از خود او به ب رسیده بود] زیرا این کار مستلزم آن است که فوت و حیات وارث دومی [یعنی الف] را در یک زمان فرض کنیم [در نتیجه نمی توان مالی را که به ب منتقل شده است در فرض فوت ب، دوباره به ملکیت الف انتقال دهیم].  
اما [از نظر شهیدثانی] این پاسخ تکلف آمیز بوده [و نیازی به آن نیست] و دلیل عمده در این حکم روایت است:

روایت اول: عبدالرحمن بن حجّاج در روایت صحیح از امام صادق (ع) روایت می کند که: آن حضرت درباره دو برادر که فوت کرده، و یکی دارای صد هزار درهم بوده و دیگری هیچ مالی نداشت و هر دو سوار بر کشتی شده و غرق شدند و معلوم نشد کدام یک از آنها ابتدا فوت کرده است فرمودند: «مال را به وراثت برادری که هیچ مالی نداشت می دهند».

روایت دوم: از علی (ع) درباره گروهی که همگی صاحب مال بودند و در کشتی غرق

شدند نقل شده است که فرمود: «اینها از آنها، و آنها از اینها ارث می‌برند، ولی اینها از آنچه که آنها از ایشان به ارث برده‌اند ارث نمی‌برند.»

این روایت دوم، دلیل و حجت علیه شیخ مفید و سلار است، زیرا این دو نفر قایل شده‌اند به این‌که هر یک از آنچه که دیگری از او به ارث برده است نیز ارث می‌برد [یعنی وارث دوم، مالی را که وارث اول از او به ارث برده است در مرتبه دوم به ارث می‌برد و در نتیجه مالی که از ملکیت او منتقل شده بود دوباره به ملکیت او برمی‌گردد]؛ با استناد به این‌که در باب ارث باید کسی را که سهم او کمتر است ابتدا وارث قرار داد [و او را بر دیگران مقدم کرد] و این مقدم کردن هیچ فایده‌ای ندارد مگر آن‌که از آنچه که وی قبلاً ارث برده است [و به ملکیت او منتقل شده است] وارث دومی که سهم او بیشتر است ارث ببرد [و در نتیجه مالی که از وارث دومی قبلاً منتقل شده است دوباره به ملکیت او برگردد].

وَ أُحِبُّ بِمَنْعٍ وَ جُوبٍ تَقْدِيمِهِ، بَلْ هُوَ عَلَى الْإِسْتِحْبَابِ (وَ) لَوْ سُلِّمَ فَإِنَّمَا يُقَدَّمُ الْأَضْعَفُ، تَعْبُدًا) لَا لِعِلَّةٍ مَعْقُولَةٍ، فَإِنَّ أَكْثَرَ عِلَلِ الشَّرْعِ وَ الْمَصَالِحِ الْمُعْتَبَرَةِ فِي نَظَرِ الشَّارِعِ حَقِيقَةٌ عَنَّا، تَعَجُّزُ عَقُولِنَا عَنِ إِدْرَاكِهَا، وَ الْوَاجِبُ اتِّبَاعُ النَّصِّ مِنْ غَيْرِ نَظَرٍ إِلَى الْعِلَّةِ. وَ لِتَخَلُّفِهِ مَعَ تَسَاوِيهِمَا فِي الْإِسْتِحْقَاقِ كَأَخْوَيْنِ لِأَبٍ، فَيُنْتَفِي عَتَبَانُ التَّقْدِيمِ وَ يَصِيرُ مَالُ كُلِّ مِنْهُمَا لَوْرَثَةِ الْآخَرِ.

جواب استدلال شیخ مفید و سلار این است که: اولاً - ما قبول نداریم که مقدم داشتن کسی که سهم او کمتر است واجب باشد، بلکه این کار مستحب می‌باشد. ثانیاً - بر فرض قبول کنیم که مقدم داشتن چنین کسی واجب است کسی که سهم کمتری می‌برد تعبداً مقدم می‌شود، نه به خاطر علتی که در تصورات عقلی ما می‌گنجد، چه آن‌که بیشتر علل شرع و مصالحی که در نظر شارع لحاظ شده است بر ما پوشیده مانده، و عقل ما از درک آن ناتوان است، و آنچه که بر ما واجب و لازم است تبعیت از نص و دلیل نقلی است بدون این‌که به علت آن نظر کنیم. ثالثاً - در صورتی که سهم الارث دو وارث باهم مساوی باشد مانند آنجا که دو برادر پدری باهم غرق می‌شوند دلیل شیخ مفید و سلار ادعای آنان را ثابت نمی‌کند [زیرا کسی سهم کمتری نمی‌برد تا در ارث بردن مقدم شود]؛ بنابراین مقدم داشتن کسی که سهم الارث او کمتر است منتفی می‌شود و مال هر کدام از آن دو برادر به

ورثه دیگری داده می شود، [پس حکم مذکور توسط این دو نفر شامل این مورد نمی شود با این که آنان حکم مذکور را به این مورد نیز تعمیم داده اند.]

وَ عَلَىٰ اعْتِبَارِ تَقْدِيمِ الْأَصْغَفِ - وَجُوبًا كَمَا يَظْهَرُ مِنَ الْعِبَارَةِ، وَ ظَاهِرُ الْأَخْبَارِ تَدُلُّ عَلَيْهِ. وَ مِنْهَا صَحِيحَةُ مُحَمَّدِ بْنِ مُسْلِمٍ عَنِ أَحَدِهِمَا عَلَيْهِ السَّلَامُ، أَوْ اسْتِخْبَابًا عَلَىٰ مَا اخْتَارَهُ فِي الدَّرُوسِ - لَوْ غَرِقَ الْأَبُ وَ وُلِدَهُ قُدَّمَ مَوْتُ الْإِبْنِ فَيَرِثُ الْأَبُ نَصِيبَهُ مِنْهُ، ثُمَّ يُفْرَضُ مَوْتُ الْأَبِ فَيَرِثُ الْإِبْنُ نَصِيبَهُ مِنْهُ، وَ يَصِيرُ مَالُ كُلِّ إِلَىٰ وَرَثَةِ الْآخَرِ الْأَخْيَارِ، وَ إِنْ شَارَكَهُمَا مُسَاوٍ اُنْتَقَلَ إِلَىٰ وَارِثِهِ الْحَيِّ مَا وَرَثَهُ، وَ لَوْ لَمْ يَكُنْ لَهُمَا وَارِثٌ صَارَ مَالُهُمَا لِلْإِمَامِ.

بنابراینکه مقدم داشتن کسی که سهم الارث او کمتر است واجب باشد آنگونه که از ظاهر عبارت شهید اول برمی آید و ظاهر روایات نیز بر این حکم دلالت می کند که از جمله این روایات، روایت صحیحۀ محمد بن مسلم از امام باقر (ع) یا امام صادق (ع) است، و یا بنابر نظری که شهید اول در کتاب «الدروس الشرعیه» اختیار کرده اند مقدم داشتن چنین کسی مستحب باشد اگر پدر و فرزند او باهم غرق شده باشند [و فوت آنان با یکدیگر مشتبّه شده باشد]: در این صورت فوت فرزند را مقدم فرض می کنیم تا این که پدر ابتدا ارث خود را از فرزندش بگیرد، و سپس فوت پدر را فرض می کنیم تا این که فرزند سهم خود را از ارث پدرش ببرد، و پس از آن مال هر کدام از آنان به سایر وراث [در طبقه دوم یا سوم] که زنده باشند انتقال می یابد؛ و چنانچه با این دو نفر کسی که مرتبۀ ارث او با آنان مساوی است مشارکت داشته باشد [یعنی او نیز فوت کرده باشد] آنچه را که او از آن دو نفر به ارث برده است به وراث زنده اش منتقل می شود [مثلاً از دو برادری که غرق شده اند فقط برادری مانده باشد که او نیز پس از فوت آن دو برادر، فوت کرده باشد، که در اینجا ارث دو برادر غرق شده ابتدا به برادری که پس از آنها فوت کرده است می رسد و آنچه که ایشان از دو برادر خود به ارث برده است به ورثه اش انتقال می یابد.] و اگر دو وارث [که غرق شده اند یا زیر آوار هلاک شده اند] هیچ کدام وارثی نداشته باشند اموال آنان به امام (ع) تعلق پیدا می کند.

وَ ذَهَبَ بَعْضُ الْأَصْحَابِ إِلَىٰ تَعَدِّي هَذَا الْحُكْمِ إِلَىٰ كُلِّ سَبَبٍ يَفْعُ مَعَهُ الْإِسْتِبْنَاهُ كَالْقَتِيلِ وَ الْحَرَبِيِّ، لَوْ جُودِ الْعِلَّةِ. وَ هُوَ ضَعِيفٌ لِمَنْعِ التَّغْلِيلِ الْمَوْجِبِ لِلتَّعَدِّي مَعَ كَوْنِهِ عَلَىٰ خِلَافِ الْأَصْلِ فَيُقْتَصَرُ فِيهِ عَلَىٰ مَوْضِعِ النَّصِّ وَ الْوَفَاقِ، وَ لَوْ كَانَ الْمَوْتُ حَتْفَ الْأَنْفِ، فَلَا تَوَاوُثَ

## مَعَ الْأَشْتَبَاهِ إِجْمَاعًا.

برخی از فقهای امامیه قایل شده‌اند به این‌که حکم مذکور در مورد غرق شدگان و کسانی که زیر آوار هلاک می‌شوند [به این دو مورد اختصاص ندارد و بلکه] به هر سببی که فوت چند نفر را به همراه داشته و تقدّم یا تأخّر فوت معلوم نیست سرایت می‌کند نظیر قتل و آتش سوزی؛ زیرا علتی که سبب چنین حکمی می‌شود [یعنی معلوم نبودن فوت از لحاظ تقدّم و تأخّر،] در سایر موارد نیز جاری است؛ اما [از نظر شهیدثانی] این قول ضعیف می‌باشد؛ به دلیل آن‌که: اولاً - قبول نداریم که علت مذکور سبب شود تا حکم را به سایر موارد آن نیز تسری دهیم. ثانیاً - به علاوه این‌که حکم مذکور [مبنی بر توارث از هر دو طرف] برخلاف قاعده و اصل اولی [در باب ارث] است [که زنده بودن وارث پس از فوت مورث شرط می‌باشد]؛ بنابراین در حکمی که برخلاف اصل می‌باشد باید به همان موردی که در روایت آمده، و مورد اتفاق نظر فقها نیز می‌باشد اکتفا کرد [و این مورد همان غرق شدن و زیر آوار رفتن می‌باشد]

اگر فوت دو وارث به‌طور طبیعی [و بدون سبب خارجی] واقع شده باشد = به اجماع فقها در صورتی که تقدّم و تأخّر فوت معلوم نباشد آن دو نفر از یکدیگر ارث نخواهند برد.

(التَّاسِعَةُ): فِي مِيرَاثِ الْمَجُوسِ إِذَا تَرَافَعُوا إِلَى حُكْمِ الْإِسْلَامِ، وَقَدْ اخْتَلَفَ الْأَصْحَابُ فِيهِ:

فَقَالَ يُونُسُ بْنُ عَبْدِ الرَّحْمَنِ: إِنَّهُمْ يَتَوَارَثُونَ بِالنَّسَبِ وَالسَّبَبِ الصَّحِيحَيْنِ دُونَ الْفَاسِدَيْنِ، وَتَبِعَهُ التَّقِيُّ وَابْنُ إِدْرِيسَ، مُحْتَجًّا بِبُطْلَانِ مَا سِوَاهُ فِي شَرَعِ الْإِسْلَامِ فَلَا يَجُوزُ لِحَاكِمِهِمْ أَنْ يُرْتَّبَ عَلَيْهِ أَثَرًا. وَقَالَ الشَّيْخُ وَجَمَاعَةٌ: يَتَوَارَثُونَ بِالصَّحِيحَيْنِ وَالْفَاسِدَيْنِ، لِمَا رَوَاهُ السَّكُونِيُّ عَنِ عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ «أَنَّهُ كَانَ يُورَثُ الْمَجُوسِيَّ إِذَا تَزَوَّجَ بِأُمَّهِ وَأَخْتِهِ وَابْنَتِهِ، مِنْ جِهَةِ أَنَّهَا أُمَّهُ وَأَنَّهَا زَوْجَتُهُ»، وَقَوْلِ الصَّادِقِ عَلَيْهِ السَّلَامُ لِمَنْ سَبَّ مَجُوسِيًّا وَ قَالَ: إِنَّهُ تَزَوَّجَ بِأُمَّهِ: «أَمَا عَلِمْتَ أَنَّ ذَلِكَ عِنْدَهُمْ هُوَ التَّنَاحُ» بَعْدَ أَنْ زَبَرَ الشَّابَّ. وَقَوْلِهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ: «إِنَّ كُلَّ قَوْمٍ ذَانُوا بِشَيْءٍ يَلْزَمُهُمْ حُكْمُهُ».

**مسئله نهم:** میراث زردشتیان هنگامی که [درباره تقسیم ارث] به حکام اسلامی مراجعه نمایند؛ که فقهای امامیه درباره حکم میراث آنها با یکدیگر اختلاف نظر دارند؛ بنابراین: طبق نظر یونس بن عبدالرحمن: زردشتیان به‌واسطه نسب صحیح و سبب

صحيح ارث می‌برند، اما به واسطه نسب فاسد و سبب فاسد از یکدیگر ارث نمی‌برند؛ ابوالصلاح تقی حلبی و ابن ادریس نیز از ایشان در این قول تبعیت کرده‌اند و استدلال ایشان آن است که در شرع اسلام هر چیزی غیر از نسب و سبب صحيح باطل است [و اثری بر آن مترتب نمی‌شود]؛ از اینرو حاکم مسلمین نمی‌تواند بر غیر نسب و سبب صحيح اثری را مترتب سازد.

طبق نظر شیخ طوسی و گروهی از فقها: زردشتیان به واسطه نسب و سبب صحيح، و نیز نسب و سبب فاسد ارث می‌برند؛ و دلیل آن روایات است از جمله:

الف - سکونی از علی (ع) روایت کرده است که: «مجوسی اگر با مادر و خواهر و دختر خویش ازدواج کند [و سپس همسرش فوت کند] هم از جهت این که آن زن مادرش بوده، از او ارث برده، و هم از جهت این که همسرش می‌باشد.<sup>۱</sup>»

ب - امام صادق (ع) به کسی که مجوسی [زردشتی] را دشنام می‌داد و دلیل آن را ازدواج ایشان با مادرش بیان می‌کرد پس از این که دشنام دهنده را منع کرد فرمودند: «مگر نمی‌دانی که چنین کاری از نظر آنان ازدواج محسوب می‌شود.<sup>۲</sup>»

ج - حضرت (ع) فرمودند: «هر فرقه‌ای که به هر چیزی معتقد باشند حکم آن بر ایشان جاری می‌شود.<sup>۳</sup>»

و قَالَ الْفَضْلُ بْنُ شاذَانَ وَ جَمَاعَةٌ مِنْهُمْ الْمُصَنِّفُ فِي هَذَا الْمُخْتَصَرِ وَ الشَّرْحِ: إِنَّ  
 (الْمَجُوسَ يَتَوَارَثُونَ بِالنَّسَبِ الصَّحِيحِ وَ الْفَاسِدِ، وَ السَّبَبِ الصَّحِيحِ لَا الْفَاسِدِ).

أَمَّا الْأَوَّلُ فَلِإِنَّ الْمُسْلِمِينَ يَتَوَارَثُونَ بِيَهْمَا حَيْثُ تَفَعَّ الشُّبُهَةُ، وَ هِيَ مَوْجُودَةٌ فِيهِمْ.  
 وَ أَمَّا الثَّانِي فَلِقَوْلِهِ تَعَالَى: ﴿وَ أَنْ أَحْكُمُ بَيْنَهُمْ بِمَا أَنْزَلَ اللَّهُ﴾ ﴿وَ قُلِ الْحَقُّ مِنْ  
 رَبِّكُمْ﴾ ﴿وَ إِنْ حَكَمْتَ فَاحْكُم بَيْنَهُمْ بِالْقِسْطِ﴾، وَ لَا شَيْءَ مِنَ الْفَاسِدِ بِمَا أَنْزَلَ اللَّهُ، وَ لَا  
 بِحَقٍّ، وَ لَا بِقِسْطٍ. وَ هَذَا هُوَ الْأَقْوَى. وَ بِهَذِهِ الْحُجَّةِ احْتَجَّ أَيْضاً ابْنُ إِدْرِيسَ عَلَى نَفْيِ الْفَاسِدِ  
 مِنْهُمَا. وَ قَدْ عَرَفْتَ فَسَادَهُ فِي فَاسِدِ النَّسَبِ. وَ أَمَّا أَحْبَابُ الشَّيْخِ فَعَمِدَتْهَا حَبْرُ السَّكُونِيِّ وَ

۱. من لايحضره الفقيه، ج ۴، ص ۲۴۹. (مترجم)

۲. وسایل الشیعه، ج ۱۷، ص ۵۹۶، حدیث ۲. (مترجم)

۳. همان منبع، ص ۵۹۷، حدیث ۳. (مترجم)

أَمْرُهُ وَاضِحٌ. وَ الْبَاقِي لَا يَنْهَضُ عَلَيَّ مَطْلُوبِهِ.  
 وَ عَلَيَّ مَا اخْتَرْنَاهُ (فَلَوْ نَكَحَ) الْمَجُوسِيَّ (أُمَّهُ فَأَوْلَدَهَا وَرَثَتُهُ بِالْأُمُومَةِ وَ وَرَثَتُهُ  
 وَلَدَهَا بِالنَّسَبِ الْفَاسِدِ، وَ لَا تَرِثُهُ الْأُمُّ بِالزَّوْجِيَّةِ)، لِأَنَّهُ سَبَبٌ فَاسِدٌ.

طبق نظر فضل بن شاذان و گروهی از فقها، از جمله شهید اول در این کتاب مختصر (لمعه) و کتاب «شرح ارشاد»: زردشتیان به واسطه نسب صحیح و فاسد، و نیز به واسطه سبب صحیح از یکدیگر ارث می‌برند، اما به واسطه سبب فاسد از یکدیگر ارث نمی‌برند؛ اما: مورد اول [یعنی توارث به واسطه نسب صحیح و فاسد]: به خاطر آن است که مسلمانان نیز در جایی که شبهه رخ می‌دهد به واسطه نسب صحیح و فاسد ارث می‌برند؛ و این شبهه در میان زردشتیان نیز وجود دارد. و در مورد دوم [یعنی عدم توارث به واسطه سبب فاسد]: به خاطر آیه شریفه: «وَأَنْ أَحْكَمَ بَيْنَهُمْ بِمَا أَنْزَلَ اللَّهُ» [مائده: ۴۹] و «قُلِ الْحَقُّ مِنْ رَبِّكُمْ» [کهف: ۲۹] و «إِنْ حَكَمْتَ فَاحْكُم بَيْنَهُم بِالْقِسْطِ» [مائده: ۴۲] می‌باشد؛ و هیچ امر فاسدی مصداق برای «بما أنزل الله» و «الحق» و «بالقسط» نمی‌باشد. و از نظر شهیدثانی: همین قول شهید اول که در متن لمعه آمده است قول قوی‌تر است، و ابن ادریس نیز برای نفی نسب و سبب فاسد به همین استدلال تمسک جسته است اما دانستید که این استدلال برای نفی کردن نسب فاسد قابل قبول نیست [و فقط برای نفی سبب فاسد کارایی دارد]؛ اما روایاتی که شیخ طوسی به آنها تمسک نموده است مهمترین آنها همان روایتی است که سکونی نقل کرده است که ضعیف بودن روایات سکونی نیز از نظر همگان واضح و روشن است؛ و بقیه روایات نیز دلالتی بر ادعای شیخ طوسی ندارد.

[شهیدثانی می‌گوید: بنابر نظریه‌ای که ما اختیار کردیم اگر زردشتی با مادر خود ازدواج کند و او را بچه‌دار کند: آن زن از فرزند به عنوان مادر بودن ارث می‌برد، و فرزند مادر نیز به واسطه نسب فاسد [یعنی فرزند بودن] ارث می‌برد؛ ولی مادر از آن زردشتی به واسطه زوجیت نمی‌تواند ارث ببرد زیرا زوجیت، سبب فاسد است [و قبلاً بیان شد که سبب فاسد موجب ارث بردن نمی‌شود].

(وَ لَوْ نَكَحَ الْمُسْلِمُ بَعْضَ مَحَارِمِهِ لِشُبُهَةٍ، وَقَعَ التَّوَارِثُ) بَيْنَهُ وَ بَيْنَ أَوْلَادِهِ  
 (بِالنَّسَبِ أَيْضًا) وَ إِنْ كَانَ فَاسِدًا، وَ يَتَفَرَّغُ عَلَيْهِمَا فُرُوعٌ كَثِيرَةٌ يَطْهَرُ حُكْمُهَا مِمَّا تَقَرَّرَ فِي

قَوَا عِدِ الْإِزْتِ:

فَلَوْ أَوْلَدَ الْمَجُوسِيُّ بِالنِّكَاحِ، أَوْ الْمُسْلِمُ بِالشَّبْهَةِ مِنْ ابْنَتَيْهِ ابْنَتَيْنِ وَرِثَنَ مَالَهُ بِالسَّوِيَّةِ.  
 فَلَوْ مَاتَتْ إِحْدَاهُمَا فَقَدْ تَرَكَتْ أُمَّهَا وَأُخْتَهَا فَالْمَالُ لِأُمَّهَا.  
 فَإِنْ مَاتَتْ الْأُمُّ دُونَهُمَا وَرِثَتْهَا ابْنَتَاهَا.  
 فَإِنْ مَاتَتْ إِحْدَاهُمَا وَرِثَتْهَا الْأُخْرَى.  
 وَكَوْ أَوْلَدَهَا بِنْتًا ثُمَّ أَوْلَدَ الثَّانِيَةَ بِنْتًا، فَمَالُهُ بَيْنَهُنَّ بِالسَّوِيَّةِ.  
 فَإِنْ مَاتَتْ الْعُلْيَا وَرِثَتْهَا الْوُسْطَى دُونَ السُّفْلَى.  
 وَإِنْ مَاتَتْ الْوُسْطَى فَلِلْعُلْيَا نَصِيبُ الْأُمِّ، وَ لِلْسُّفْلَى نَصِيبُ الْبِنْتِ، وَالْبَاقِي يُرَدُّ أَرْبَاعًا.  
 وَإِنْ مَاتَتْ السُّفْلَى وَرِثَتْهَا الْوُسْطَى لِإِنَّهَا أُمُّ، دُونَ الْعُلْيَا لِإِنَّهَا جَدَّةٌ وَأُخْتُ، وَهُمَا  
 مَحْجُوبَتَانِ بِالْأُمِّ. وَقِسْ عَلَى هَذَا.

اگر مسلمان با برخی از محارم خود به واسطه شبهه نزدیکی کند: بین آن مسلمان و فرزندش به واسطه نسب نیز توارث برقرار می‌باشد اگر چه این نسب فاسد نیز باشد؛ و بر این دو مسأله‌ای که بیان شد فروعات زیادی مترتب می‌شود که حکم آنها از مطالبی که قبلاً در قواعد ارث بیان شد معلوم می‌گردد؛ بنابراین [برای اشاره به برخی از این فروعات] باید گفت:

الف - اگر زردستی به واسطه نکاح، و یا مسلمان به واسطه شبهه [که در مسأله دوم بیان شد] از دختر خود، دو دختر دیگر به دنیا بیاورد = آن سه دختر ترکه را به طور مساوی بین خود تقسیم می‌کنند [اگر چه در چنین حالتی یکی از آن دختران علاوه بر این که دخترش است همسرش نیز می‌باشد].

ب - اگر یکی از آن دو دختر [که از دختر اول متولد شده‌اند] فوت کند و از وی مادر و خواهرش باقی بمانند = مال به مادرش می‌رسد [زیرا مادر در طبقه اول است، و خواهر که در طبقه دوم است ارث نمی‌برد].

ج - اگر مادر فوت کند ولی آن دو دختر باقی بمانند = آن دو دختر از او ارث می‌برند [بنابراین توارث ثابت می‌باشد اگر چه نسبت فاسد است].

د - اگر [بعد از فوت مادر]، یکی از آن دو دختر [که از خواهر بزرگتر خود متولد شده‌اند] نیز فوت کند = دختر دیگر [که خواهر او می‌شود] تمام اموال او را به ارث



می برد [زیرا در این فرض که مادر قبل از او فوت کرده است مانعی از ارث بردن نیست].  
 هـ - اگر مردی [از راه شبهه با دختر خود همبستر شود و] از آن دختر، دختری متولد  
 شود و سپس از آن دختر نیز [به واسطه نزدیکی از روی شبهه] دختر سوّمی متولد شود =  
 این سه دختر مال او را به طور مساوی بین خود تقسیم می کنند [و ترکه او را با عنوان  
 «دختران» به ارث می برند].

و - اگر دختر بزرگتر [که مادر دوّمی و مادر بزرگ سوّمی می شود] فوت کند = فقط  
 دختر وسطی [که فرزند اوست] ارث می برد، ولی دختر آخری [چون نوه اش محسوب  
 می شود] از او ارث نمی برد.

ز - اگر دختر وسطی فوت کند = به دختر بزرگتر سهم مادر؛ و به دختر کوچکتر سهم  
 دختر می رسد، و بقیه ترکه چهار قسمت می شود [و سه قسمت آن به دختر، و یک  
 قسمت آن به مادر می رسد].

ح - اگر دختر کوچکتر فوت کند = دختر وسطی از او ارث می برد زیرا مادرش  
 محسوب می شود؛ ولی دختر بزرگتر ارث نمی برد زیرا جدّه و خواهرش محسوب  
 می شود و هر کدام از این دو عنوان جدّه و خواهر به واسطه مادر [که در طبقه اوّل است] از  
 ارث ممنوع می باشند؛ و سایر فروعات نیز بر همین قیاس است.

(الْعَاشِرَةُ: مَخْرَجُ الْفُرُوضِ) أَقْلُ عَدَدٍ تَخْرُجُ مِنْهُ صَحِيحَةٌ، وَ هِيَ (خَمْسَةٌ) لِلْفُرُوضِ  
 السَّنَةِ، لِدُخُولِ مَخْرَجِ الثُّلْثِ فِي مَخْرَجِ الثُّلْثَيْنِ. فَمَخْرَجُ (النَّصْفِ مِنَ اثْنَيْنِ، وَ الثُّلْثِ وَ  
 الثُّلْثَانِ مِنْ ثَلَاثَةٍ، وَ الرَّبْعِ مِنْ أَرْبَعَةٍ، وَ السُّدُسِ مِنْ سِتَّةٍ، وَ الثُّمْنِ مِنْ ثَمَانِيَةٍ) فَإِذَا  
 كَانَ فِي الْفَرِيضَةِ نِصْفٌ لَا غَيْرُ كَرُوجٍ مَعَ الْمَرْتَبَةِ الثَّانِيَةِ فَأَصْلُ الْفَرِيضَةِ اثْنَانِ، فَإِنْ انْقَسَمَتْ  
 عَلَى جَمِيعِ الْوَرَثَةِ بِغَيْرِ كَسْرِ، وَ إِلَّا عَمِلَتْ كَمَا سَيَأْتِي إِلَيَّ أَنْ تُصَحَّحَهَا مِنْ عَدَدٍ يَنْتَهِي إِلَيْهِ  
 الْحِسَابُ. وَ كَذَا لَوْ كَانَ فِي الْفَرِيضَةِ نِصْفَانِ.

#### مسأله دهم: (مخرج های فرائض)

مخرج های فرائض عبارت است از کوچکترین عددی که فروض وراثت را می توان  
 به طور صحیح از آن خارج کرد، و این مخرج ها برای آن فرض های ششگانه، پنج تا ست  
 زیرا مخرج یک سوم با مخرج دو سوم مشترک است؛ و این پنج مخرج عبارت است از:

۱ - نصف از عدد دو (یک دوم)، ۲ - یک سوّم و دو سوّم از عدد سه، ۳ - یک چهارم

از عدد چهار، ۴ - یک ششم از عدد شش، ۵ - یک هشتم از عدد هشت  
بنابر این:

الف - اگر در فریضه فقط وارث نصف بر باشد مانند آنجا که زوج با کسی [مانند اخوه و اجداد] که در مرتبه دوم است وارث متوفی باشد = در اینجا اصل فریضه را باید از عدد دو حساب کرد [یعنی ترکه را به دو قسمت تقسیم کرده و نصف آن را به زوج داده، و نصف دیگرش را به سایر وراثت می دهیم]؛ لذا اگر این نصف بر تمام ورثه به طور مساوی تقسیم شود به گونه ای که به هیچ یک کسر وارد نشود [مانند این که از طبقه دوم فقط برادر ابوینی باقی مانده باشد بدون وارد آمدن کسری به ایشان، عمل حساب خاتمه می یابد]، و اگر تقسیم نصف مستلزم کسر باشد به شیوه ای که بیان خواهد شد عمل می شود تا این که فریضه را به عددی رساند که وقتی سهام را از آن تقسیم می کنند به هر کدام از ورثه عدد صحیح برسد؛ و چنانچه در مراتب وراثت، دو نصف بر وجود داشته باشد [مانند جایی که زوج و خواهر پدري وارث باشند] به همین ترتیب عمل می شود.

وَإِنْ اشْتَمَلَتْ عَلَى ثُلُثٍ، أَوْ ثُلُثَيْنِ، أَوْ هُمَا، فَهِيَ مِنْ ثَلَاثَةِ أَوْ عَلَى رُبْعٍ فَهِيَ مِنْ أَرْبَعَةٍ. وَهَكَذَا.

وَلَوْ اجْتَمَعَ فِي الْفَرِيضَةِ فُرُوضٌ مُتَعَدِّدَةٌ فَأَصْلُهَا أَقْلٌ عَدَدٍ يَنْقَسِمُ عَلَى تِلْكَ الْفُرُوضِ صَحِيحاً.

ب - اگر فریضه مشتمل بر یک سوم یا دوسوم، و یا هر دو باشد [مانند آنجا که دو خواهر پدري با کلاله امی متعدّد وارث باشند]: فریضه را باید از عدد سه حساب کرد [یعنی ترکه را به سه قسمت تقسیم می کنند].

ج - اگر فریضه مشتمل بر ربع (یک چهارم) باشد: باید آن را از عدد چهار محاسبه نمود؛ و سایر موارد نیز به همین ترتیب عمل می شود.

اگر در فریضه، فروض متعدّدی جمع شود [مانند اجتماع زوج و دختر و پدر که استحقاق یک چهارم و یک دوم و یک ششم را دارند]: اصل فریضه را باید از کوچکترین عددی فرض کرد که وقتی بر فرائض مذکور تقسیم می شود خارج قسمت عدد صحیح باشد [که به آن عدد اصطلاحاً «مخرج مشترک» گفته می شود].

وَطَرِيقُهُ: أَنْ تَنْسِبَ بَعْضَهَا إِلَى بَعْضٍ، فَإِنْ تَبَايَنَتْ ضَرَبْتَ بَعْضَهَا فِي بَعْضٍ فَالْفَرِيضَةُ مَا

از نَفَعٍ مِنْ ذَلِكَ، كَمَا إِذَا اجْتَمَعَ فِي الْفَرِيضَةِ نِصْفٌ وَ ثُلُثٌ فَهِيَ مِنْ سِتَّةٍ.  
وَ إِنْ تَوَافَقَتْ ضَرَبَتِ الْوَفْقِ مِنْ أَحَدِهِمَا فِي الْآخِرِ كَمَا لَوْ اتَّفَقَ فِيهَا رُبْعٌ وَ سُدُسٌ  
فَأَصْلُهَا اثْنَا عَشَرَ.

وَ إِنْ تَمَاثَلَتْ اقْتَصَرَتْ عَلَى أَحَدِهِمَا كَالسُّدُسَيْنِ. أَوْ تَدَاخَلَتْ فَعَلَى الْأَكْثَرِ كَالنِّصْفِ وَ  
الرُّبْعِ. وَ هَكَذَا.

طریقه بدست آوردن مخرج مشترک این است که اعداد را باید باهم مقایسه کرد؛  
حال:

الف - اگر مخرج‌ها باهم متباین باشند: باید آنها را در یکدیگر ضرب کرد و فریضه،  
حاصل ضرب آنها می‌باشد؛ نظیر آنجا که نصف بر با ثلث بر اجتماع کرده باشد [که مخرج  
اولی عدد ۲، و مخرج دومی عدد ۳ است] و فریضه [از ضرب این دو عدد در یکدیگر]  
عدد (۶) می‌شود.

ب - اگر مخرج‌ها باهم متوافق باشند [یعنی هر دو قابل تقسیم به یک عدد باشند]:  
وفق یکی را در تمام دیگری باید ضرب نمود؛ مانند آنجا که در فریضه وارثی باشد که  
سه‌میش یک چهارم و دیگری یک ششم است [که این دو مخرج بر عدد (۲) قابل  
تقسیم‌اند و لذا نصف یکی از این دو عدد در دیگری ضرب می‌شود] که عدد (۱۲)  
بدست می‌آید.

ج - اگر مخرج‌ها متمائل باشند [یعنی دو عدد از نظر مقدار مساوی باشند]: به یکی از  
آنها اکتفا می‌شود [و فریضه را همان قرار می‌دهیم] مانند اجتماع یک ششم با یک ششم.  
د - اگر مخرج‌ها متداخل باشند [یعنی عدد بزرگتر بر عدد کوچکتر قابل قسمت  
باشد]: در این صورت فریضه همان عدد بزرگتر خواهد بود؛ مانند نصف و یک چهارم [که  
عدد ۴ بر عدد ۲ قابل قسمت است؛ پس مخرج مشترک همان عدد ۴ خواهد بود]؛ و بقیه  
موارد نیز به همین ترتیب است.

وَ لَوْ لَمْ يَكُنْ فِي الْوَرْتَةِ ذُو فَرَضٍ فَأَصْلُ الْمَالِ عَدَدُ رُؤُسِهِمْ مَعَ التَّسَاوِي كَأَرْبَعَةٍ أَوْ لَادٍ  
ذُكُورٍ، وَ إِنْ اِخْتَلَفُوا فِي الدُّكُورِيَّةِ وَ الْأُنثَوِيَّةِ، فَاجْعَلْ لِكُلِّ ذَكَرٍ سَهْمَيْنِ، وَ لِكُلِّ أُنْثَى سَهْمًا  
فَمَا اجْتَمَعَ فَهُوَ أَصْلُ الْمَالِ.

وَ لَوْ كَانَ فِيهِمْ ذُو فَرَضٍ وَ غَيْرُهُ فَأَلْعَبْرَةُ بِذِي الْفَرَضِ خَاصَّةً كَمَا سَبَقَ، وَ يَبْقَى حُكْمُ

تَمَامُهَا وَانْكَسَارِهَا كَمَا سَيَأْتِي.

اگر در بین وراثت، فرض بر وجود نداشته باشد [مانند جایی که پسران و دختران وارث باشند، یا این که فقط پسران وارث متوفی باشند]: باید اصل مال را به تعداد آنها تقسیم کرد به شرط این که سهم آنها همگی باهم مساوی باشد، مانند این که متوفی چهار پسر داشته باشد [که ترکه را به چهار تقسیم می‌کنیم]؛ و چنانچه فرزندان از لحاظ مذکر بودن و مؤنث بودن متفاوت باشند باید برای هر مذکر، دو سهم؛ و برای هر مؤنث یک سهم منظور کرد و آنچه از جمع سهام بدست می‌آید همان عدد اصل مال می‌باشد و ترکه را به آن عدد باید تقسیم کرد [پس اگر متوفی چهار پسر، و چهار دختر داشته باشد، دختران چهار سهم، و پسران هشت سهم دارند که در مجموع دوازده سهم می‌شود؛ بنابراین اصل مال را به دوازده تقسیم می‌کنیم که به هر پسر دو سهم، و به هر دختر یک سهم داده می‌شود.]

اگر در بین وراثت برخی فرض بر بوده و برخی غیرفرض بر باشند: [برای تقسیم ترکه] فقط باید وارث فرض بر را ملاک قرار داد چنان که قبلاً [در موارد زیادی] مثال آن بیان شد [نظیر جایی که زوج و پدر و یک پسر وارث متوفی باشند که چون زوج و پدر فرض بر هستند فریضه را از عدد دوازده حساب می‌کنیم که مخرج مشترک یک چهارم و یک ششم می‌باشد.] و حکم آن را از نظر انطباق فریضه بر صاحبان سهم و کافی بودن آن و از نظر عدم انطباق آن و منکسر شدن بعداً مطرح خواهیم کرد.

وَ حَيْثُ تَوَقَّفَ الْبَحْثُ عَلَى مَعْرِفَةِ النَّسَبِ بَيْنَ الْعَدَدَيْنِ بِالتَّسَاوِي وَالْإِخْتِلَافِ وَ تَأْتِي الْحَاجَةُ إِلَيْهِ أَيْضاً، فَلَا بُدَّ مِنَ الْإِشَارَةِ إِلَى مَعْنَاهَا:

فَالْمُتَمَّا ثَلَاثَانِ هُمَا: الْمُتَسَاوِيَانِ قَدْرًا.

وَ الْمُتَبَايِنَانِ هُمَا: الْمُخْتَلِفَانِ اللَّذَانِ إِذَا أُسْقِطَ أَقْلُهُمَا مِنَ الْأَكْثَرِ مَرَّةً أَوْ مَرَارًا بَقِيَّ وَاحِدٌ. وَ لَا يُعَدُّهُمَا سِوَى الْوَاحِدِ، سِوَاءَ تَجَاوَزَ أَقْلُهُمَا نِصْفَ الْأَكْثَرِ كَثَلَاثَةً وَ خَمْسَةَ، أَمْ لَا كَثَلَاثَةً وَ سَبْعَةَ.

وَ الْمُتَوَافِقَانِ هُمَا: اللَّذَانِ يُعَدُّهُمَا غَيْرَ الْوَاحِدِ وَ يَلْزَمُهُمَا أَنَّهُ إِذَا أُسْقِطَ أَقْلُهُمَا مِنَ الْأَكْثَرِ مَرَّةً أَوْ مَرَارًا بَقِيَّ أَكْثَرُ مِنْ وَاحِدٍ وَ تَوَافَقَهُمَا بِجُزْءٍ مَا يُعَدُّهُمَا، فَإِنَّ عَدَّهُمَا الْإِثْنَانِ خَاصَّةً فَهُمَا مُتَوَافِقَانِ بِالنِّصْفِ، أَوْ الثَّلَاثَةَ فَبِالثُّلُثِ، أَوْ الْأَرْبَعَةَ فَبِالرُّبْعِ. وَ هَكَذَا.

وَلَوْ تَعَدَّدَ مَا يَعُدُّهُمَا مِنَ الْأَعْدَادِ، فَالْمُعْتَبَرُ أَقْلُهُمَا جُزْءًا، كَالْأَرْبَعَةِ مَعَ الْإِثْنَيْنِ فَالْمُعْتَبَرُ الْأَرْبَعَةُ.

از آنجایی که بحث پیرامون بدست آوردن مخرج مشترک بین کسرها، متوقف بر اطلاع از نسبت بین دو عدد از نظر تساوی و اختلاف بین آنان است و نیاز به این بحث نیز ضروری و مسلّم است باید به معنای نسبت اشاره‌ای داشته باشیم؛ از اینرو باید بگوئیم:  
الف - متمائلان = به دو عددی گفته می‌شود که از نظر مقدار با یکدیگر مساوی باشند [مانند عدد ۴ و ۴، عدد ۶ و ۶].

ب - متباینان = به عددی گفته می‌شود که: یکی از دیگری بزرگتر است. و وقتی عدد کوچکتر را یک یا چند مرتبه از عدد بزرگتر کم کنیم باقیمانده یک باشد. و آن دو عدد فقط به یک قابل تقسیم باشند؛ فرقی نمی‌کند که عدد کوچکتر، بیش از نصف عدد بزرگتر باشد مانند دو عدد (۳ و ۵)؛ یا این‌که بیش از نصف عدد بزرگتر نباشد مانند دو عدد (۳ و ۷).

ج - متوافقان = به عددی گفته می‌شود که [یکی از دیگری بزرگتر است و] هر دو به یک عدد یا بیشتر قابل تقسیم باشند، و لازمهٔ دو عدد متوافق این است که اگر عدد کوچکتر یک یا چند مرتبه از عدد بزرگتر کم شود باقیمانده بیش از یک است و کسری که عدد مشترک مخرج آن است وفق آنها محسوب می‌گردد؛ بنابراین: اگر هر دو فقط به عدد (۲) قابل تقسیم باشند [مانند عدد ۶ و ۴]: پس توافق آنان در نصف ( $\frac{1}{2}$ ) می‌باشد؛ و اگر فقط به عدد (۳) قابل تقسیم باشند [مانند عدد ۶ و ۹]: پس توافق آنان در ثلث ( $\frac{1}{3}$ ) می‌باشد؛ و اگر فقط به عدد (۴) قابل تقسیم باشند [مانند عدد ۸ و ۱۲]: پس متوافق به ربع ( $\frac{1}{4}$ ) می‌باشند؛ و به همین ترتیب. و اگر دو عدد متوافق، به عددهای متعدّدی قابل تقسیم باشند: کسر کوچکتر ملاک است [یعنی برای انتخاب وفق باید عدد بزرگتر را انتخاب کرد تا در نتیجه کسری که این عدد مخرج آن است کوچکتر باشد]، مانند [دو عدد (۱۲ و ۸) که به ۴ و ۲ قابل تقسیم‌اند که عدد (۴) ملاک است.

ثُمَّ إِنْ كَانَ أَقْلُهُمَا لَا يَزِيدُ عَنْ نِصْفِ الْأَكْثَرِ، وَيُقْنِي الْأَكْثَرَ وَلَوْ مَرَارًا، كَالثَّلَاثَةِ وَالسُّتَّةِ، وَالْأَرْبَعَةِ وَالْإِثْنَيْنِ عَشْرَ، فَهَمَّا الْمُتَوَافِقَانِ بِالْمَعْنَى الْأَعْمَى، وَالْمُتَدَاخِلَانِ أَيْضًا وَإِنْ تَجَاوَزَهُ فَهَمَّا الْمُتَوَافِقَانِ بِالْمَعْنَى الْأَخْصَى، كَالسُّتَّةِ وَالْثَّمَانِيَةِ يَعُدُّهُمَا الْإِثْنَانِ، وَالسُّعَةِ وَالْإِثْنَيْنِ

عَشْرَ يُعَدُّهُمَا الثَّلَاثَةَ، وَ الثَّمَانِيَةَ وَ الْإِثْنَيْ عَشَرَ يُعَدُّهُمَا الْأَرْبَعَةَ.  
وَ لَكَ هُنَا عِتْبَارُ كُلِّ مِنَ التَّوَافِقِ وَ التَّدَاخُلِ وَ إِنْ كَانَ عِتْبَارًا مَا تَقَلُّ مَعَهُ الْفَرِيضَةُ أَوْلَى،  
وَ يُسَمَّى الْمُتَوَافِقَانِ - مُطْلَقًا - بِالْمُتَشَارِكَيْنِ، لِاشْتِرَاكِهِنَّ فِي جُزْءِ الْوُفُقِ.

حال: اگر عدد کوچکتر، بیش از نصف عدد بزرگتر نباشد و با کم کردن آن از عدد بزرگتر ولو چند بار آن را تمام کند مانند دو عدد (۳ و ۶)، و (۴ و ۱۲): متوافقان به معنای اعم می‌باشند، و متداخلان نیز هستند؛ [بنابراین به عدد بزرگتر اکتفا می‌شود بدون این‌که به ضرب کردن در وفق نیاز باشد]. و اگر عدد کوچکتر، بیش از نصف عدد بزرگتر باشد: متوافقان به معنای اخص می‌باشند، مانند اعداد (۶ و ۸) که به عدد (۲) قابل تقسیم‌اند؛ و مانند اعداد (۹ و ۱۲) که به عدد (۳) قابل تقسیم‌اند؛ و مانند اعداد (۸ و ۱۲) که به عدد (۴) قابل تقسیم‌اند.

بین دو عددی که توافق و تداخل، هر دو باشد می‌توان قانون هر یک را اجرا نمود، اگر چه لحاظ کردن آنچه که باعث کم شدن فریضه می‌شود [یعنی تداخل را ملاک قرار دادن] بهتر و شایسته‌تر است؛ [مانند اعداد (۱۲ و ۴) که اگر به قانون تداخل عمل شود به عدد (۱۲) اکتفا می‌شود، و هم می‌توان نصف یکی مثلاً نصف عدد چهار را در دیگری ضرب کرد که در آن صورت مخرج (۲۴) می‌شود  $(24 = 12 \times 2)$ ].

دو عدد متوافق مطلقاً [خواه به معنای اعم باشد، یا به معنای اخص] را «متشارکین» نیز می‌نامند، زیرا در جزء وفق باهم اشتراک دارند.

فَيَجْتزِي عِنْدَ اجْتِمَاعِهِمَا بِضَرْبِ أَحَدِهِمَا فِي الْكُسْرِ الَّذِي ذَلِكَ الْعَدَدُ الْمُشْتَرَكُ سَمِيَّ لَهُ، كَالنَّصْفِ فِي السِّتَّةِ وَ الثَّمَانِيَةِ، وَ الرَّبْعِ فِي الثَّمَانِيَةِ وَ الْإِثْنَيْ عَشَرَ. وَ قَدْ يَتَرَامَى إِلَى «الْجُزْءِ مِنْ أَحَدِ عَشَرَ» فَصَاعِدًا فَيَقْتَصِرُ عَلَيْهِ كَأَحَدِ عَشَرَ مَعَ اثْنَيْنِ وَ عَشْرَيْنِ، وَ اثْنَيْنِ وَ عِشْرِينَ مَعَ ثَلَاثَةٍ وَ ثَلَاثِينَ، أَوْ سِتَّةَ وَ عَشْرَيْنِ مَعَ تِسْعَةٍ وَ ثَلَاثِينَ فَالْوُفُقُ فِي الْأَوَّلَيْنِ جُزْءٌ مِنْ أَحَدِ عَشَرَ، وَ فِي الْأَخِيرِ مِنْ ثَلَاثَةِ عَشَرَ.

هرگاه دو عدد متوافق باهم اجتماع کنند برای بدست آوردن مشترک کافی است که یکی از آن دو را در کسری که عدد مشترک هم نام آن است ضرب کنیم؛ نظیر کسر نصف در اجتماع عدد (۶ و ۸) [که باید یکی از این دو را در نصف دیگری ضرب کنیم]؛ و مانند کسر ربع در اعداد (۸ و ۱۲) [که باید یکی از این دو را در ربع دیگری

ضرب کنیم]؛ و گاهی پیش می‌آید که عدد مشترک به یک یازدهم یا بالاتر از آن کشیده می‌شود و در این صورت باید از وفق دو عدد بر کسر تعبیر کرد، مانند ۱۱ با ۲۲، [که دو کسر  $\frac{1}{11}$  و  $\frac{1}{22}$  در جزء یازده باهم توافق به معنای اعم دارند]؛ و مانند ۲۲ و ۳۳، [که دو کسر  $\frac{1}{22}$  و  $\frac{1}{33}$  در یک جزء از یازده جزء باهم توافق به معنای اخص دارند] بنابراین یک جزء از یازده جزء هر کدام را در تمام عدد دیگری باید ضرب کرد، مثلاً عدد ۲۲ را به ۱۱ جزء تقسیم کرده و یک جزء آن که (۲) باشد را در عدد ۳۳ ضرب می‌کنیم، و یا عدد ۳۳ را به ۱۱ جزء تقسیم کرده و یک جزء آن را که (۳) باشد در عدد ۲۲ ضرب می‌نمائیم و در هر صورت (۶۶) مخرج مشترک می‌شود]؛ و مانند ۲۶ با ۳۹، [که دو کسر  $\frac{1}{26}$  و  $\frac{1}{39}$  در یک جزء از سیزده جزء توافق به معنای اخص دارند] که مخرج مشترک بین این دو عدد، (۷۸) می‌شود؛ [بنابراین عدد وفق در دو مثال اول،  $\frac{1}{11}$  است و در مورد عدد اخیر [که عدد ۲۶ با ۳۹ می‌باشد] عدد وفق  $\frac{1}{39}$  می‌باشد.

(الْحَادِيَةَ عَشْرَةَ: الْفَرِيضَةُ إِذَا كَانَتْ بِقَدْرِ السَّهَامِ وَانْقَسَمَتْ) عَلَى مَخَارِجِ السَّهَامِ (بِغَيْرِ كَسْرٍ فَلَا بَحْثَ كَرَوَجٍ وَ أختٍ لِأَبَوَيْنِ، أَوْ لِأَبٍ فَالْمَسْأَلَةُ مِنْ سَهْمَيْنِ)، لِأَنَّ فِيهَا نِصْفَيْنِ وَ مَخْرَجُهُمَا اثْنَانِ وَ تَنْقَسِمُ عَلَى الرَّوْجِ وَ الْأُختِ بِغَيْرِ كَسْرٍ.  
وَ إِن لَمْ تَنْقَسِمِ عَلَى السَّهَامِ بِغَيْرِ كَسْرٍ مَعَ كَوْنِهَا مُساوِيَةً لَهَا، فَإِذَا أَنْ تَنْكَسِرَ عَلَى فَرِيقٍ وَاحِدٍ أَوْ أَكْثَرَ، ثُمَّ إِذَا أَنْ يَكُونَ بَيْنَ عَدَدِ الْمُنْكَسِرِ عَلَيْهِ وَ سَهَامِهِ وَفُقُ بِالْمَعْنَى الْأَعْمِ أَوْ لَا، فَالْأَقْسَامُ أَرْبَعَةٌ.

**مسأله یازدهم:** اگر فریضه به اندازه سهام باشد: در صورتی که بر صاحبان سهام تقسیم شود بدون این که کسر پیش بیاید بحثی نیست؛ مانند جایی که وراثت متوفی شوهر و خواهر ابوبنی یا ابی باشد که در این فرض مسأله از دو سهم محاسبه می‌شود، زیرا دو نصف بر در این مسأله اجتماع کرده‌اند و مخرج آن دو عدد (۲) می‌باشد و پس از تقسیم فریضه (ترکه) به دو قسمت، بدون کسر بین شوهر و خواهر متوفی تقسیم می‌شود [و به هر کدام نصف می‌رسد].

اما در صورتی که فریضه بدون کسر بر سهام تقسیم نشود و در عین حال فریضه با سهام مساوی باشد در این صورت چهار قسم مطرح می‌شود که عبارتند از:

قسم اول: کسر فقط بر یک دسته وارد می شود و بین عدد افرادی که کسر بر آنها وارد شده و سهام آنان وفق به معنای اعم وجود دارد.

قسم دوم: کسر فقط بر یک دسته وارد می شود و بین عدد افرادی که کسر بر آنها وارد شده و سهام آنان وفق به معنای اعم وجود ندارد.

قسم سوم: کسر بر چند دسته وارد می شود و بین عدد افرادی که کسر بر آنها وارد شده و سهام آنان وفق به معنای اعم وجود دارد.

قسم چهارم: کسر بر چند دسته وارد می شود و بین عدد افرادی که کسر بر آنها وارد شده و سهام آنان وفق به معنای اعم وجود ندارد.

(فَإِنْ انْكَسَرَتْ عَلَى فَرِيقٍ وَاحِدٍ ضَرَبْتَ عَدَدَهُ) لَا نَصِيْبَهُ (فِي أَصْلِ الْفَرِيضَةِ إِنْ عُدِمَ الْوَفْقُ بَيْنَ الْعَدَدِ وَالنَّصِيبِ كَأَبَوَيْنِ وَخَمْسِ بَنَاتٍ). أَصْلُ فَرِيضَتِهِمْ سِتَّةٌ، لَا شَيْئًا لَهَا عَلَى السُّدُسِ، وَمَخْرَجُهُ سِتَّةٌ وَنَصِيبُ الْأَبَوَيْنِ مِنْهَا (اثْنَانِ) لَا يَنْكَسِرُ عَلَيْهِمَا وَنَصِيبُ الْبَنَاتِ أَرْبَعَةٌ تَنْكَسِرُ عَلَيْهِنَّ، وَتُبَايِنُ عَدَدَهُنَّ وَهُوَ خَمْسَةٌ، لِأَنَّكَ إِذَا أَسْقَطْتَ أَقْلَ الْعَدَدَيْنِ مِنَ الْأَكْثَرِ بَقِيَ وَاحِدٌ (فَتَضْرِبُ) عَدَدَهُنَّ وَهُوَ (الْخَمْسَةُ فِي السَّتَّةِ، أَصْلُ الْفَرِيضَةِ) تَبْلُغُ ثَلَاثِينَ، فَكُلُّ مَنْ حَصَلَ لَهُ شَيْءٌ مِنْ أَصْلِ الْفَرِيضَةِ أَخَذَهُ مَضْرُوبًا فِي خَمْسَةٍ فَهُوَ نَصِيبُهُ، وَنَصِيبُ الْبَنَاتِ مِنْهَا عِشْرُونَ لِكُلِّ وَاحِدَةٍ أَرْبَعٌ.

اگر در تقسیم فریضه (ترکه) فقط بر یک دسته کسر لازم بیاید:

الف - در صورتی که بین عدد و نصیب، وفق نباشد: عدد سهام دسته ای که فریضه بر آنها منکسر می شود را باید در اصل فریضه ضرب کرد، و نصیب آن گروه ضرب نمی شود؛ مانند این که متوفی پدر و مادر و پنج دختر داشته باشد که اصل فریضه آنان عدد ۶ می شود زیرا در بین ورثه سدس بر [که پدر و مادر است] وجود دارد و مخرج سدس، عدد شش می باشد و نصیب پدر و مادر دو قسمت از شش سهم است که در هنگام تقسیم کسر بر ایشان وارد نمی شود [زیرا سهم هر کدام یک ششم است]؛ و نصیب دختران چهار قسمت از شش قسمت است که مستلزم کسر می شود [زیرا چهار قسمت را نمی توان به طور صحیح بین پنج نفر تقسیم کرد] و چهار قسمت با تعداد آنان که پنج نفر است مابین می باشد، زیرا وقتی عدد کوچکتر را از عدد بزرگتر کم کنید باقیمانده یک می شود (۴ - ۵ = ۱) از اینرو تعداد آنها یعنی پنج در شش که اصل فریضه است ضرب



می شود و حاصلضرب عدد (۳۰) می شود و هر کدام از وراثت مبلغی را که از اصل فریضه [که عدد شش است] دریافت می نمود آن را در پنج ضرب می کند و همان عدد حاصلضرب نصیب او می شود [لذا به پدر و مادر هر کدام پنج سهم داده می شود] و سهم دختران از حاصلضرب پنج در شش، بیست می شود که به هر کدام چهار قسمت می رسد.

وَإِنْ تَوَافَقَ النَّصِيبُ وَالْعَدَدُ كَمَا لَوْ كُنَّ سِتًّا، أَوْ ثَمَانِي، فَالتَّوَافُقُ بِالنَّصْفِ فِي الْأَوَّلِ، وَ بِالرُّبْعِ فِي الثَّانِي، فَتَضْرِبُ نِصْفَ عَدَدِهِنَّ، أَوْ رُبْعَهُ فِي أَصْلِ الْفَرِيضَةِ تَبْلُغُ ثَمَانِيَةَ عَشَرَ فِي الْأَوَّلِ، وَ اثْنِي عَشَرَ فِي الثَّانِي، فَلِلْبَنَاتِ اثْنَا عَشَرَ يَنْقَسِمُ عَلَيْهِنَّ بِغَيْرِ كَسْرٍ أَوْ ثَمَانِيَةَ كَذَلِكَ. (وَإِنْ انْكَسَرَتْ عَلَى أَكْثَرِ) مِنْ فَرِيقٍ، فَمَا أَنْ يَكُونَ بَيْنَ نَصِيبِ كُلِّ فَرِيقٍ وَ عَدَدِهِ وَفُقٌّ، أَوْ تَبَائِنٌ، أَوْ بِالتَّفْرِيقِ، فَإِنْ كَانَ الْأَوَّلُ (نَسَبَتْ الْأَعْدَادُ بِالْوُفْقِ) وَرَدَدَتْ كُلُّ فَرِيقٍ إِلَى جُزْءِ وَفْقِهِ.

وَكَذَا لَوْ كَانَ لِبَعْضِهِمْ وَفُقٌّ دُونَ بَعْضٍ. (أَوْ) كَانَ (غَيْرَهُ) أَي: غَيْرَ الْوُفْقِ بَأَنَّ كَانَ بَيْنَ كُلِّ فَرِيقٍ وَ عَدَدِهِ تَبَائِنٌ، أَوْ بَيْنَ بَعْضِهَا كَذَلِكَ جَعَلَتْ كُلَّ عَدَدٍ بِحَالِهِ، ثُمَّ اعْتَبَرَتْ الْأَعْدَادَ. فَإِنْ كَانَتْ مُتَمَاثِلَةً افْتَصَرَتْ مِنْهَا عَلَى وَاحِدٍ وَ ضَرَبَتْهُ فِي أَصْلِ الْفَرِيضَةِ. وَإِنْ كَانَتْ مُتَدَاخِلَةً افْتَصَرَتْ عَلَى ضَرْبِ الْأَكْثَرِ. وَإِنْ كَانَتْ مُتَوَافِقَةً ضَرَبَتْ وَفُقٌّ أَحَدِ الْمُتَوَافِقِينَ فِي عَدَدِ الْآخَرِ. وَإِنْ كَانَتْ مُتَبَائِنَةً ضَرَبَتْ أَحَدَهَا فِي الْآخَرِ ثُمَّ الْمُجْتَمِعَ فِي الْآخَرِ وَ هَكَذَا، (وَ ضَرَبَتْ مَا يَحْصُلُ مِنْهَا فِي أَصْلِ الْمَسْأَلَةِ).

ب - در صورتی که بین عدد و نصیب ورثه توافق باشد: مانند جایی که دختران متوفی شش یا هشت دختر باشند در صورت اول توافق بر نصف بوده، و در صورت دوم توافق بر ربع است، لذا در صورت اول [که تعداد دختران شش نفر است] نصف عدد را در اصل فریضه ضرب می کنیم که ۱۸ می شود ( $18 = 6 \times 3$ )؛ و در صورت دوم [که تعداد دختران هشت نفر است] ربع عدد را در اصل فریضه ضرب می کنیم که ۱۲ می شود ( $12 = 6 \times 2$ )؛ بنابراین در صورت اول دوازده قسمت به دختران می رسد [که به هر کدام دو سهم می دهند]، که بدون وارد شدن کسر بین آنان تقسیم می شود؛ و در صورت دوم هشت قسمت به دختران می رسد [که به هر کدام یک سهم می دهند]، که آنان نیز بدون

وارد شدن کسر بین خود تقسیم می‌کنند.

اگر در تقسیم فریضه، بر بیش از یک دسته کسر لازم آید و: بین نصیب هر دسته و عدد آن وفق باشد. یا بین نصیب هر دسته و عدد آن تباین باشد. یا این که بین نصیب یک دسته و عدد آن وفق بوده، و بین نصیب دسته دیگر و عدد سهام آن تباین برقرار باشد. بنابراین: در صورت اول [که وفق باشد]: باید اعداد را به ملاحظه وفق به یکدیگر نسبت داد و نصیب هر دسته به جزء وفق او ردّ می‌شود. و در صورت سوم: نیز چنانچه بین نصیب و عدد برخی از وراث وفق باشد، و بین نصیب و عدد برخی از وراث وفق نباشد: طبق صورت قبل عمل می‌شود. و در صورت دوم: چنانچه بین نصیب و عدد هر دسته غیر وفق باشد؛ به این صورت که بین نصیب هر دسته و عدد آن تباین باشد، و یا این که بین برخی از دسته‌ها با عدد آن تباین باشد: که در این صورت هر عددی را به حال خود می‌گذاریم و سپس اعداد را با یکدیگر می‌سنجیم [و ملاحظه می‌کنیم که بین آنها یکی از این نسبت‌ها برقرار است]:

الف - اگر نسبت تماثل بین آنها برقرار باشد = به یکی از آنها اکتفا کرده، و آن را در اصل فریضه ضرب می‌کنیم.

ب - اگر نسبت تداخل بین آنها برقرار باشد = به ضرب کردن عدد بزرگتر در اصل فریضه اکتفا می‌کنیم.

ج - اگر نسبت توافق بین آنها برقرار باشد = وفق دو عدد متوافق را در دیگری ضرب کرده [و سپس حاصل ضرب را در اصل فریضه ضرب می‌کنیم].

د - اگر نسبت تباین بین آنها برقرار باشد = یکی از آنها را در دیگری ضرب کرده، و [اگر دسته سومی وجود داشته باشد] حاصل آن در سومی ضرب می‌شود، و به همین ترتیب همگی را در یکدیگر ضرب کرده تا این که حاصل ضرب آن در اصل فریضه ضرب می‌شود.

فَالْمَتَّبَايَةُ (مِثْلُ زَوْجٍ وَ خَمْسَةِ إِخْوَةٍ لِأُمِّ، وَ سَبْعَةِ لِأَبٍ فَأَصْلُهَا سِتَّةٌ)، لِأَنَّ فِيهَا نِصْفًا وَ ثُلُثًا وَ مَخْرَجَهُمَا سِتَّةٌ مَضْرُوبُ اثْنَيْنِ: مَخْرَجُ النِّصْفِ فِي ثَلَاثَةٍ: مَخْرَجُ الثُّلُثِ، لِتَبَايُنِهِمَا، (لِلزَّوْجِ) مِنْهَا النِّصْفُ: (ثَلَاثَةٌ، وَ لِإِخْوَةٍ لِأُمِّ) الثُّلُثُ (سَهْمَانِ) يَنْكَسِرُ عَلَيْهِمْ (وَ لَا وَفَقَ) بَيْنَهُمَا وَ بَيْنَ الْخَمْسَةِ (وَ لِإِخْوَةٍ لِلْأَبِ سَهْمٌ) وَاحِدٌ وَ هُوَ مَا بَقِيَ مِنَ الْفَرِيضَةِ،

(و لا وفق) بینه و بین عددِهِم وَ هُوَ السَّبْعَةُ. فَاعْتَبِرْ نِسْبَةَ عَدَدِ الْفَرِيقَيْنِ الْمُتَكْسِرِ عَلَيْهِمَا وَ هُوَ الْخَمْسَةُ وَ السَّبْعَةُ إِلَى الْآخِرِ تَجِدُهُمَا مُتَبَايِنَيْنِ إِذْ لَا يُعْدُهُمَا إِلَّا الْوَاحِدُ، وَ لِأَنَّكَ إِذَا أَسْقَطْتَ أَقْلَهُمَا مِنَ الْأَكْثَرِ بَقِيَ اثْنَانِ، فَإِذَا أَسْقَطْتَهُمَا مِنَ الْخَمْسَةِ مَرَّتَيْنِ بَقِيَ وَاحِدٌ (فَتَضْرِبُ الْخَمْسَةَ فِي السَّبْعَةِ يَكُونُ) الْمُرْتَفِعُ (خَمْسَةٌ وَ ثَلَاثِينَ تَضْرِبُهَا فِي) سِتِّهِ (أَصْلِ الْفَرِيضَةِ يَكُونُ) الْمُرْتَفِعُ (مِائَتَيْنِ وَ عَشْرَةَ) وَ مِنْهَا تَصِحُّ.

(فَمَنْ كَانَ لَهُ) مِنْ أَصْلِ الْفَرِيضَةِ (سَهْمٌ أَخَذَهُ مَضْرُوبًا فِي خَمْسَةٍ وَ ثَلَاثِينَ فَلِلزَّوْجِ ثَلَاثَةٌ) مِنَ الْأَصْلِ يَأْخُذُهَا (مَضْرُوبَةً فِيهَا) أَي: فِي الْخَمْسَةِ وَ الثَّلَاثِينَ يَكُونُ (مِائَةٌ وَ خَمْسَةٌ، وَ لِقَرَابَةِ الْأُمِّ) الْخَمْسَةَ (سَهْمَانِ) مِنْ أَصْلِهَا تَأْخُذُهَا (مَضْرُوبَيْنِ فِيهَا) أَي: فِي الْخَمْسَةِ وَ الثَّلَاثِينَ وَ ذَلِكَ (سَبْعُونَ لِكُلِّ) وَاحِدٍ مِنْهُمْ (أَرْبَعَةَ عَشَرَ): حُمْسُ السَّبْعِينَ (وَ لِقَرَابَةِ الْأَبِ سَهْمٌ) مِنَ الْأَصْلِ وَ مَضْرُوبُهُ (فِيهَا خَمْسَةٌ وَ ثَلَاثُونَ لِكُلِّ) وَاحِدٍ مِنْهُمْ (خَمْسَةٌ): سُبُعُ الْمُجْتَمِعِ.

وَ مَا ذَكَرَهُ مِثَالٌ لِلْمُتَكْسِرِ عَلَى أَكْثَرٍ مِنْ فَرِيقٍ مَعَ الثَّبَائِنِ، لِكِنَّهُ لَمْ يَتَكْسِرْ عَلَى الْجَمِيعِ. مثال برای موردی که [بین نصیب ورثه و عدد آن] تباین باشد مانند جایی که زوج و پنج برادر مادری، و هفت برادر پدری و ارث متوفی باشند که در این مسأله اصل فریضه شش است زیرا یک نصف بر [یعنی زوج] و یک ثلث بر [یعنی کلاله امی] اجتماع کرده‌اند و مخرج مشترک بین  $\frac{1}{3}$  و  $\frac{1}{6}$ ، عدد ۶ می‌شود که از ضرب دو یعنی مخرج نصف در سه که مخرج یک سوم (ثلث) است حاصل می‌گردد، زیرا عدد ۲ و ۳ باهم متباین می‌باشند؛ و نصیب زوج از این شش قسمت، نصف یعنی سه سهم است، و نصیب برادران مادری ثلث یعنی دو سهم می‌باشد که [چون تعداد آنان پنج نفر است] مستلزم کسر می‌گردد و بین عدد (۲) و عدد (۵) وفق وجود ندارد [بلکه این دو نیز متباین می‌باشند]؛ و نصیب برادران پدری یک سهم است که همان سهم باقیمانده از فریضه می‌باشد، و بین عدد یک و تعداد آنها که هفت نفرند وفق وجود ندارد؛ بنابراین باید نسبت میان عدد این دو دسته که نصیب آنان بر آنها منکسر شده است یعنی (۵) و (۷) ملاحظه شود و می‌بینیم که باهم تباین دارند زیرا جز عدد یک، هیچ عددی به هر دو قابل قسمت نمی‌باشد، و نیز به خاطر این که اگر عدد کوچکتر را از عدد بزرگتر کم کنیم عدد (۲) باقی می‌ماند (۵ - ۷ = ۲)؛ و اگر عدد (۲) را دو مرتبه از پنج کم کنیم یک باقی می‌ماند؛ بنابراین عدد پنج را در عدد

هفت ضرب می‌کنیم که حاصلضرب آن (۳۵) می‌شود و سپس آن را در عدد شش که اصل فریضه است ضرب می‌کنیم و حاصلضرب آن (۲۱۰) می‌شود و از این عدد تقسیم به صورت صحیح انجام می‌گیرد؛ بنابراین هر کسی که از اصل فریضه یک سهم دارد آن را سی و پنج برابر می‌گیرد؛ بنابراین:

برای زوج: که سه سهم از اصل فریضه دارد آن را در سی و پنج ضرب می‌کند که (۱۰۵) می‌شود. و برای خویشاوندان مادری: که پنج نفرند دو سهم از اصل فریضه دارند که آن را در سی و پنج ضرب می‌کنند و (۷۰) می‌شود، و به هر کدام از آنان چهارده سهم که یک پنجم هفتاد است داده می‌شود. و برای خویشاوندان پدری: که یک سهم از اصل فریضه دارند آن را در سی و پنج ضرب می‌کنند که (۳۵) می‌شود که به هر یک از آنان پنج قسمت که یک هفتم سی و پنج است داده می‌شود.

مثالی که ذکر شد برای جایی بود که کسر بر بیش از یک دسته وارد می‌شود و در عین حال بین عدد آنها نیز تباین است اما کسر بر تمامی ورثه وارد نمی‌شود.

وَلَوْ أَرَدْتَ مِثَالاً لَانْكَسَرَهَا عَلَى الْجَمِيعِ أَبَدَلْتَ الزَّوْجَ بِزَوْجَتَيْنِ، وَ يَصِيرُ أَصْلُ الْفَرِيضَةِ اثْنَيْ عَشَرَ: مَخْرَجَ الثُّلُثِ وَالرُّبْعِ، لِأَنَّهَا الْمُجْتَمِعُ مِنْ ضَرْبِ إِحْدَاهُمَا فِي الْآخَرَى، لِتَبَايُنِهِمَا، فَلِلزَّوْجَيْنِ الرُّبْعُ: ثَلَاثَةٌ، وَ لِلإِخْوَةِ لِلأُمِّ الثُّلُثُ: أَرْبَعَةٌ، وَ لِلإِخْوَةِ لِلأَبِ الْبَاقِي، وَ هُوَ خَمْسَةٌ، وَ لَا وَفَقَ بَيْنَ نَصِيبِ كُلِّ وَ عَدَدِهِ، وَ الْأَعْدَادُ أَيْضاً مُتَبَايِنَةٌ، فَتَضْرِبُ أَيُّهَا شِئَتْ فِي الْآخِرِ، ثُمَّ الْمُرْتَفِعَ فِي الْبَاقِي، ثُمَّ الْمُجْتَمِعَ فِي أَصْلِ الْفَرِيضَةِ فَتَضْرِبُ هُنَا اثْنَيْنِ فِي خَمْسَةٍ، ثُمَّ الْمُجْتَمِعَ فِي سَبْعَةٍ يَكُونُ سَبْعِينَ، ثُمَّ تَضْرِبُ السَّبْعِينَ فِي اثْنَيْ عَشَرَ تَبْلُغُ ثَمَانِمِائَةً وَ أَرْبَعِينَ. فَكُلُّ مَنْ كَانَ لَهُ سَهْمٌ مِنْ اثْنَيْ عَشَرَ أَخَذَهُ مَضْرُوباً فِي سَبْعِينَ. وَ لَا يُعْتَبَرُ هُنَا تَوَافُقُ مَضْرُوبِ الْمَخَارِجِ مَعَ أَصْلِ الْمَسْأَلَةِ وَ لَا عَدَمُهُ، فَلَا يُقَالُ: الْعَشْرَةُ تَوَافُقُ الْإِثْنَيْ عَشَرَ بِالتَّصْفِ، فَتَرُدُّهَا إِلَى نِصْفِهَا، وَ لَا السَّبْعُونَ تَوَافُقُ الْإِثْنَيْ عَشَرَ بِالتَّصْفِ أَيْضاً. وَ لَوْ كَانَ إِخْوَةُ الأُمِّ ثَلَاثَةً صَحَّ الْفَرَضُ أَيْضاً. لَكِنَّ هُنَا تَضْرِبُ اثْنَيْنِ فِي ثَلَاثَةٍ، ثُمَّ فِي سَبْعَةٍ تَبْلُغُ اثْنَيْنِ وَ أَرْبَعِينَ، ثُمَّ فِي أَصْلِ الْفَرِيضَةِ تَبْلُغُ خَمْسِمِائَةً وَ أَرْبَعَةً، وَ مَنْ كَانَ لَهُ سَهْمٌ أَخَذَهُ مَضْرُوباً فِي اثْنَيْنِ وَ أَرْبَعِينَ. وَ لَا يُلْتَفَتُ إِلَى تَوَافُقِ الْإِثْنَيْ عَشَرَ وَ الْإِثْنَيْنِ وَ الْأَرْبَعِينَ، فِي السُّدُسِ.

مثال برای موردی که فریضه بر تمامی ورثه منکسر می‌شود: در همان مثال قبلی به

جای زوج، دو زوجه قرار می‌دهیم؛ که در اینجا اصل فریضه را باید از عدد ۱۲ حساب کرد که منخرج مشترک یک سوّم و یک چهارم است و از حاصلضرب یکی از این دو عدد در دیگری بدست می‌آید ( $۱۲ = ۴ \times ۳$ )، زیرا بین ۳ و ۴ تباین است؛ بنابراین به دو زوجه یک چهارم یعنی سه سهم داده می‌شود و به اخوه مادری یک سوّم یعنی چهار سهم داده می‌شود، و به اخوه پدری باقیمانده ترکه یعنی پنج سهم می‌رسد و بین نصیب هر کدام از ورثه و تعداد ایشان وفق وجود ندارد و اعداد نیز متباین اند؛ از اینرو هر کدام از اعداد را که بخواهیم در دیگری ضرب می‌کنیم و سپس حاصلضرب را در اعداد باقی مانده ضرب کرده، و سپس حاصلضرب را در اصل فریضه [که عدد ۱۲ می‌باشد] ضرب می‌کنیم؛ لذا در مثال مذکور عدد (۲) [که تعداد زوجه است] در عدد (۵) [که تعداد اخوه مادری است] ضرب می‌شود و حاصلضرب آن [که ۱۰ می‌شود] در عدد (۷) [که تعداد اخوه پدری است] ضرب می‌شود و عدد (۷۰) بدست می‌آید، و سپس عدد مذکور را در عدد (۱۲) ضرب می‌کنیم و عدد (۸۴۰) بدست می‌آید:  $۱۲ \times ۷۰ = ۷ \times ۱۰ = ۵ \times ۲ = ۸۴۰$ ؛ بنابراین هرکس که یک سهم از دوازهم سهم [یعنی از اصل فریضه] به او می‌رسد آن را هفتاد برابر دریافت می‌کند؛ و در این قبیل مثال‌ها لحاظ نمی‌شود که آیا مضروب منخرج با اصل مسأله توافق دارد یا نه؟ مثلاً گفته نمی‌شود که ده با دوازده در نصف توافق دارد و در نتیجه یکی از آن دو را به نصف ردّ کنیم، یا هفتاد با دوازده در نصف توافق دارد [و یکی از آنها را به نصف برگردانیم؛ بلکه توافق یا عدم توافق را لحاظ نمی‌کنیم].

اگر برادران مادری سه نفر باشند در این صورت نیز فرض صحیح خواهد بود اما در این مثال عدد (۲) را در (۳) ضرب کرده و مجموع آن را در عدد (۷) ضرب می‌کنیم که حاصل آن عدد (۴۲) می‌شود، و سپس این عدد را در اصل فریضه [که ۱۲ می‌باشد] ضرب می‌کنیم و عدد (۵۰۴) بدست می‌آید؛ و هرکسی که یک سهم دارد آن را در عدد (۴۲) ضرب می‌کند [بنابراین به دو زوجه (۱۲۶) سهم، و به کلاله امی (۱۶۸) سهم؛ و به کلاله امی (۲۱۰) سهم می‌رسد که مجموع آن ۵۰۴ سهم می‌شود  $۵۰۴ = ۱۶۸ + ۱۲۶ + ۲۱۰ = ۵۰۴$ ؛ و در اینجا لحاظ نمی‌شود که دوازده با چهل و دو در سدس توافق دارند.

وَ مِثَالُ الْمُتَوَافِقَةِ مَعَ الْإِنْكَسَارِ عَلَى أَكْثَرِ مِنْ فَرِيقٍ: سِتُّ زَوَاجَاتٍ - كَمَا يَسْتَفِقُ فِي الْمَرِيضِ يُطَلَّقُ ثُمَّ يَتَزَوَّجُ وَ يَدْخُلُ، ثُمَّ يَمُوتُ قَبْلَ الْحَوْلِ - وَ ثَمَانِيَةٌ مِنْ كَالَالَةِ الْأُمِّ، وَ عَشْرَةٌ

مِنْ كَلَالَةِ الْأَبِ. فَالْفَرِيضَةُ: اثْنَا عَشَرَ: مَخْرَجُ الرَّبْعِ وَ الثُّلُثِ. لِلزَّوْجَاتِ ثَلَاثَةٌ وَ تَوَافُقُ عَدَدِهِنَّ بِالثُّلُثِ، وَ لِكَلَالَةِ الْأُمِّ أَرْبَعَةٌ وَ تَوَافُقُ عَدَدِهِنَّ بِالرَّبْعِ، وَ لِكَلَالَةِ الْأَبِ خَمْسَةٌ تَوَافُقُ عَدَدِهِنَّ بِالْخُمْسِ. فَتَرُدُّ كَلًّا مِنَ الزَّوْجَاتِ وَ الْإِخْوَةِ مِنَ الطَّرَفَيْنِ إِلَى اثْنَيْنِ، لِأَنَّهُمَا نُكُلُ الْأَوَّلِ، وَ رُبْعُ الثَّانِي، وَ خُمْسُ الثَّلَاثِ فَيَتِمَّا نُلُّ الْأَعْدَادُ فَتَجْتَرِي بَاطْنَيْنِ فَتَضْرِبُهُمَا فِي اثْنِي عَشَرَ تَبْلُغُ أَرْبَعَةً وَ عِشْرِينَ. فَمَنْ كَانَ لَهُ سَهْمٌ أَخَذَهُ مَضْرُوبًا فِي اثْنَيْنِ. فَلِلزَّوْجَاتِ سِتَّةٌ وَ لِإِخْوَةِ الْأُمِّ ثَمَانِيَّةٌ، وَ لِإِخْوَةِ الْأَبِ عَشْرَةٌ. لِكُلِّ سَهْمٍ.

مثال برای موردی که بین عدد نصیب ورثه و تعداد آنان توافق است و کسر بر بیش از یک دسته وارد می شود: جایی است که متوفی شش زن دارد همانگونه که در مورد مرد بیماری اتفاق می افتد که چهار همسر داشته و سپس یکی از آنان را طلاق می دهد و با زن پنجمی ازدواج کرده و نزدیکی می کند و [سپس یکی دیگر را طلاق داده و با زن ششمی ازدواج کرده و با او نزدیکی می نماید و] قبل از گذشتن یک سال [از تاریخ اولین طلاق] فوت می کند و [علاوه بر این شش زن] هشت نفر از کلاله امی و ده نفر از کلاله ابی نیز وارث او می باشند؛ که در این حالت فریضه را باید از عدد ۱۲ حساب کرد که حاصل ضرب مخرج یک چهارم [سهم زوجه‌ها] و یک سوم [سهم کلاله امی] است؛ در اینجا سهم زوجه‌ها سه سهم می باشد که بین این عدد و تعداد آنها در ثلث توافق است، و به کلاله امی چهار سهم می رسد که با تعداد آنها [که هشت نفرند] در ربع توافق است؛ و به کلاله ابی پنج سهم داده می شود که با تعداد آنان [که ده نفرند] در خمس توافق می باشد [زیرا عدد ۵ و ۱۰ به عدد ۵ قابل قسمت است]؛ سپس هر کدام از زوجه‌ها و برادران مادری و برادران پدری را به عدد (۲) برمی گردانیم زیرا این عدد ثلث اول [یعنی شش] و ربع دوم [یعنی هشت] و خمس (یک پنجم) سوم [یعنی ده] می باشد و بدین ترتیب بین عدد هر سه دسته تماثل برقرار می شود و از اینرو به عدد (۲) اکتفا می شود، و آن را در دوازده ضرب می کنیم که حاصل ضرب ۲۴ می شود؛ پس هر کسی که یک سهم دارد آن را دو برابر دریافت می کند؛ بنابراین زوجه‌ها شش سهم، و کلاله امی هشت سهم، و کلاله ابی ده سهم می گیرند که به هر کدام از اخوه پدری یک سهم تعلق می گیرند [زیرا ده نفرند].

وَ مِثَالُ الْمُتَمَائِلَةِ: ثَلَاثُ إِخْوَةٍ مِنْ أَبِي، وَ مِثْلُهُمْ مِنْ أُمِّ. أَصْلُ الْفَرِيضَةِ ثَلَاثَةٌ وَ النِّسْبَةُ بَيْنَ

التَّصِيبِ وَ الْعَدَدِ مُبَايَنَةً. وَ الْعَدَدَانِ مُتَمَاثِلَانِ فَيُجْتَرَى بِضَرْبِ أَحَدِهِمَا فِي أَصْلِ الْفَرِيضَةِ تَصْبِيرٌ تِسْعَةً.

وَ مِثَالُ الْمُتَدَاخِلَةِ بَيْنَ الْأَعْدَادِ كَمَا ذُكِرَ، إِلَّا أَنَّ إِخْوَةَ الْأُمِّ سِتَّةٌ فَتَجْتَرَى بِهَا وَ تَضْرِبُهَا فِي أَصْلِ الْفَرِيضَةِ تَبْلُغُ ثَمَانِيَةَ عَشَرَ.

وَ قَدْ لَا تَكُونُ مُتَدَاخِلَةً، ثُمَّ تَتَوَلَّى إِلَيْهِ كَأَرْبَعِ زَوْجَاتٍ وَ سِتَّةِ إِخْوَةٍ أَصْلُ الْفَرِيضَةِ أَرْبَعَةٌ: مَخْرَجُ الرَّبْعِ يَنْكَسِرُ عَلَى الْفَرِيقَيْنِ، وَ عَدَدُ الْأَخْوَةِ يُوَافِقُ نَصِيبَهُمْ بِالثَّلْثِ فَتَرُدُّهُمْ إِلَى الْأُثْنَيْنِ. وَ عَدَدُ الزَّوْجَاتِ تُبَايِنُ نَصِيبَهُنَّ فَتُبْقِيَهُنَّ بِحَالَتهِنَّ فَيَدْخُلُ مَا بَقِيَ مِنْ عَدَدِ الْأَخْوَةِ فِي عَدَدِهِنَّ، فَتَجْتَرَى بِهِ، وَ تَضْرِبُهُ فِي الْأَرْبَعَةِ يَكُونُ سِتَّةَ عَشَرَ. وَ بِمَا ذَكَرْنَاهُ مِنَ الْأَمْثَلَةِ يَظْهَرُ حُكْمُ مَا لَوْ كَانَ لِبَعْضِهَا وَفُقُ دُونَ الْبَاقِي، أَوْ بَعْضُهَا مُتَمَاثِلٌ أَوْ مُتَدَاخِلٌ دُونَ بَعْضٍ.

مثال برای موردی که بین عدد نصیب ورثه و تعداد آنان تماثل است: جایی است که متوفی سه برادر پدری، و سه برادر مادری داشته باشد، که در این حالت اصل فریضه را از عدد سه حساب می‌کنند و نسبت بین نصیب و عدد هر دسته تباین است [یعنی بین عدد ۳ و ۱ تباین است و بین عدد ۲ و ۳ نیز تباین می‌باشد]؛ ولی تعداد نفرات هر دسته [یعنی برادران پدری و برادران مادری] نسبت به هم متماثل است [زیرا هر دو دسته مشتمل بر سه نفر است]؛ بنابراین کافی است که تعداد یک دسته را در اصل فریضه [که سه است] ضرب کنیم و سهام را از حاصل آن که عدد (۹) می‌شود حساب کنیم [که در این حالت به کلاله امی سه سهم، و به کلاله ابی شش سهم تعلق می‌گیرد که هر کدام از اینها نیز دو سهم از شش سهم را به خود متعلق می‌سازند].

مثال برای موردی که بین اعداد تداخل باشد: همان مثال قبلی است با این تفاوت که برادران مادری شش نفرند؛ بنابراین کافی است که همان عدد شش در اصل فریضه [که عدد ۳ می‌باشد] ضرب گردد که حاصل آن عدد ۱۸ می‌شود [که به کلاله امی شش سهم، و به کلاله ابی دوازده سهم می‌رسد که هر کدام چهار سهم از آن را به خود اختصاص می‌دهند].

مثال برای موردی که گاه اتفاق می‌افتد نسبت در ابتدا تداخل نبوده ولی بعداً به تداخل منتهی می‌گردد: مانند جایی که متوفی چهار زن و شش برادر [پدری] داشته باشد، که در اینجا اصل فریضه از عدد چهار که مخرج ربع (یک چهارم) است حساب می‌شود و

به هنگام تقسیم نصیب، به هر دو دسته [یعنی زوجه‌ها و برادران] کسر لازم می‌آید [زیرا سهم زوجه یک چهارم است و تعداد آنان نیز چهار نفر است که تقسیم یک بر چهار مستلزم کسر است؛ و سهم برادران نیز سه سهم است و بر تعداد آنان که شش نفر است تقسیم می‌شود و موجب حاصل شدن کسر می‌گردد]؛ اما نسبت بین تعداد برادران (اخوه) با نصیب ایشان توافق در ثلث است [یعنی عدد ۶ و ۳ در ثلث توافق دارند]؛ و از اینرو تعداد آنان [یعنی ۶ نفر] را به [ثلث آن‌که] عدد ۲ می‌شود تبدیل می‌کنیم [و ملاحظه می‌شود که بین عدد ۲ و عدد ۴ که تعداد زنان است تداخل می‌باشد] در حالی که بین تعداد زوجه‌ها و نصیب آنان تباین می‌باشد، لذا تعداد آنان به حال خود باقی گذارده می‌شود و در نتیجه باقیمانده تعداد برادران [یعنی ۲] در تعداد زوجه‌ها [که ۴ می‌باشد] داخل می‌شود و [چون نسبت آن دو تداخل است] به عدد (۴) اکتفا کرده، و آن را در عدد ۴ [که اصل فریضه می‌باشد] ضرب می‌کنیم و سپس سهام را از حاصل ضرب که (۱۶) می‌شود حساب می‌کنیم.

از مثال‌هایی که در اینجا بیان کردیم حکم موردی که میان تعداد برخی از دسته‌ها با برخی دیگر توافق است و با سایرین توافق نیست، و یا با برخی از دسته‌ها متمائل یا متداخل است و با برخی دیگر نیست معلوم می‌شود.

(الثَّانِيَةَ عَشْرَةَ: أَنْ تَقْضَى الْفَرِيضَةُ عَنِ السَّهَامِ) وَ إِنَّمَا تَقْضَى بِدُخُولِ أَحَدِ الزَّوْجَيْنِ كَبْتَيْنِ وَ أَبِيْنِ مَعَ أَحَدِ الزَّوْجَيْنِ، وَ بِنْتَيْنِ وَ أَحَدِ الْأَبْوَيْنِ مَعَ الزَّوْجِ، وَ أُخْتَيْنِ لِأَبٍ وَ أُخْتَيْنِ لِأُمٍّ مَعَ أَحَدِ الزَّوْجَيْنِ.

وَ هَذِهِ مَسْأَلَةُ الْعَوْلِ (فَيَدْخُلُ النَّقْضُ عَلَى الْبِنْتِ وَ الْبَنَاتِ) إِنْ اتَّفَقْنَ (وَ) عَلَى قَرَابَةِ الْأَبِّ مِنَ الْأَخْوَاتِ، لَا عَلَى الْجَمِيعِ. وَ قَدْ تَقَدَّمَ.

وَ هَذِهِ الْعِبَارَةُ أَجْوَدُ مِمَّا سَلَفَ، حَيْثُ لَمْ يَذْكَرِ الْأَبَّ فِيمَنْ يَدْخُلُ عَلَيْهِ النَّقْضُ.

**مسأله دوازدهم:** حکم کم بودن فریضه از سهام ورثه:

الف - کم شدن ترکه از سهام فقط در صورتی پیش می‌آید که زوج یا زوجه در زمره وراثت باشند؛ مانند این‌که:

۱ - دختران و پدر و مادر با زوج یا زوجه وارث باشند [که مجموع سهام آنان:

$$\frac{15}{12} = \frac{3+2+2+8}{12} = \frac{1}{4} + \frac{1}{6} + \frac{1}{6} + \frac{2}{3}$$

می‌شود؛ و در صورت وجود زوجه:



$$\frac{27}{24} = \frac{3+4+4+16}{24} = \frac{1}{8} + \frac{1}{6} + \frac{1}{6} + \frac{2}{3}$$

۲ - دختران و یکی از والدین با زوج وارث باشند [که مجموع سهام:  $\frac{2}{3} + \frac{1}{6} + \frac{1}{6} = \frac{13}{12}$  می شود].

۳ - دو خواهر پدري و دو خواهر مادري با زوج یا زوجه وارث باشند [که مجموع سهام آنان در صورت وجود زوج:  $\frac{2}{3} + \frac{1}{3} + \frac{1}{4} = \frac{3+2+4}{12} = \frac{9}{12} = \frac{3}{4}$ ؛ و در صورت وجود زوجه:  $\frac{2}{3} + \frac{1}{3} + \frac{1}{4} = \frac{3+4+8}{12} = \frac{15}{12}$  می شود].

این مسأله «عول» است؛ بنابراین نقص بر دختر و دختران وارد می شود در صورتی که همگی ابی یا امی یا ابوینی باشند؛ و نیز بر خویشاوندان پدري یعنی خواهران پدري وارد می شود؛ نه این که به تمامی ورثه نقص وارد شود؛ و قبلاً این مسأله بیان شد.

عبارت شهید اول در اینجا بهتر از عبارت پیشین است زیرا در اینجا پدر را در زمره کسانی که نقص به آنها وارد می شود ذکر نکرده است [اما در عبارت قبلی که بحث عول بود پدر را ذکر کرده بود که اشتباه است].

(الثَّالِثَةُ عَشْرَةَ: أَنْ تَزِيدَ) الْفَرِيضَةَ (عَلَى السَّهَامِ) كَمَا لَوْ خَلَفَ بِنْتًا وَاحِدَةً أَوْ بَنَاتٍ أَوْ أُخْتًا أَوْ أُخَوَاتٍ أَوْ بِنْتًا وَابْنَيْنِ أَوْ أَحَدَهُمَا. أَوْ بَنَاتٍ وَ أَحَدَهُمَا. (فَيُرَدُّ الزَّائِدُ عَلَى ذَوِي السَّهَامِ عَدَا الزَّوْجِ وَالزَّوْجَةِ وَالْأُمِّ مَعَ الْإِخْوَةِ). أَمَّا مَعَ عَدَمِهِمْ فَيُرَدُّ عَلَيْهَا. (أَوْ يَجْتَمِعُ ذُو سَبَبَيْنِ) كَالأُخْتِ مِنَ الْابْنَيْنِ (مَعَ ذِي سَبَبٍ وَاحِدٍ) كَالْإِخْوَةِ مِنَ الْأُمِّ، فَيَخْتَصُّ الرَّدُّ بِذِي السَّبَبَيْنِ (كَمَا مَرَّ) وَ لَا شَيْءَ عِنْدَنَا لِلْعَصْبَةِ، بَلْ فِيهِ التَّرَابُّ.

مسأله سیزدهم: زیاد آمدن فریضه بر سهام [در چند مورد پیش می آید] نظیر این که:

۱ - متوفی یک دختر داشته باشد [که نصف ترکه را به فرض، و نصف دیگر را به رد می گیرد].

۲ - متوفی چند دختر داشته باشد [که دو سوم ترکه به فرض، و باقیمانده که یک سوم است به رد به آنان می رسد].

۳ - متوفی یک خواهر داشته باشد [که نصف ترکه به فرض، و نصف دیگر به رد مال اوست].

۴ - متوفی چند خواهر داشته باشد [که دو سوم را به فرض، و یک سوم باقیمانده را به رد می گیرند].

۵ - متوفی یک دختر و پدر و مادر داشته باشد [یک ششم باقیمانده به دختر و پدر و مادر رد می شود].

۶ - متوفی یک دختر با یکی از والدین داشته باشد [که دو ششم باقیمانده به آنان رد می شود].

۷ - متوفی چند دختر و یکی از والدین وارث او باشند [که یک ششم باقیمانده به آنان رد می شود]. بنابراین مقدار زیادی به صاحبان سهام [یعنی: دختر و دختران و خواهر و خواهران و پدر و مادر] رد می شود، به استثنای این افراد:

۱ - زوج

۲ - زوجه

۳ - مادر در صورتی که اخوه [با شرایطی که قبلاً در باب حجب بیان شد] با او وارث باشند؛ اما در صورتی که متوفی اخوه نداشته باشد مقدار زیادی به مادر نیز رد می شود.

۴ - کسی که دارای دو سبب است مانند خواهر ابویی، با کسی که دارای یک سبب است مانند خواهر مادری اجتماع کرده باشند؛ که در چنین حالتی مقدار زیادی فقط به کسی که دارای دو سبب است داده می شود همانگونه که قبلاً بیان شد.

از نظر امامیه، به عصبه متوفی چیزی داده نمی شود بلکه [مطابق آنچه که در روایت آمده است] باید در دهانشان خاک ریخت.

(الرَّابِعَةُ عَشْرَةَ) فِي الْمُنَاسَخَاتِ، وَ تَتَحَقَّقُ بِأَنْ يَمُوتَ شَخْصٌ ثُمَّ يَمُوتَ أَحَدُ وُارِثِهِ قَبْلَ قِسْمَةِ تَرِكْتِهِ، فَإِنَّهُ يُعْتَبَرُ حِينَئِذٍ قِسْمَةُ الْفَرِضَتَيْنِ مِنْ أَصْلٍ وَاحِدٍ لَوْ طُلِبَ ذَلِكَ، فَإِنْ اتَّحَدَ الْوَارِثُ وَالْإِسْتِحْقَاقُ، كَالْإِخْوَةِ سِتَّةً وَ أَخَوَاتٍ سِتًّا لِمَيِّتٍ، فَمَاتَ بَعْدَهُ أَحَدُ الْإِخْوَةِ، ثُمَّ إِحْدَى الْأَخَوَاتِ وَ هَكَذَا، حَتَّى بَقِيَ أَخٌ وَ أُخْتُ، فَمَالُ الْجَمِيعِ بَيْنَهُمَا أَثْلَتَانِ، إِنْ تَقَرَّبُوا بِالْأَبِّ، وَ بِالسَّوِيَّةِ إِنْ تَقَرَّبُوا بِالْأُمِّ.

#### مسأله چهاردهم: مناسخات

تحقق مناسخات به این است که شخصی فوت کند و قبل از آنکه ترکه او را [بین وراثش] تقسیم کنند یکی از ورثه اش فوت کند [که در این حالت دارایی وارث به اضافه آنچه به ارث برده است به نزدیکان او می رسد]؛ بنابراین در چنین حالتی ترکه متوفی اول و دوم را اگر بخواهند می توانند از یک اصل حساب کنند [که چند صورت دارد].

بنا بر این اگر وارث و جهت استحقاق یکی باشد = مانند این که وراثت شش برادر و شش خواهر باشند و سپس یکی از برادران فوت کند و [قبل از این که ترکه او را تقسیم کنند] یکی از خواهران فوت نماید؛ و به همین ترتیب، تا آنجا که در نهایت یک برادر و یک خواهر باقی بماند که در این صورت مال تمامی برادران و خواهرانی که فوت کرده اند بین این دو نفر به سه قسمت تقسیم می شود [و دو سهم به برادر و یک سهم به خواهر داده می شود] به شرط این که برادر و خواهر پدری باشند؛ و چنانچه برادر و خواهر مادری باشند میراث را به طور مساوی بین خود تقسیم می کنند.

وَإِنْ اٰخْتَلَفَ الْوَارِثُ خَاصَّةً، كَمَا لَوْ تَرَكَ الْأَوَّلُ ابْنَيْنِ، ثُمَّ مَاتَ أَحَدُهُمَا وَتَرَكَ ابْنًا، فَإِنَّ جِهَةَ الْإِسْتِحْقَاقِ فِي الْفَرِیضَتَيْنِ وَاحِدَةٌ، وَهِيَ الْبُنُوَّةُ لَكِنَّ الْوَارِثَ مُخْتَلِفٌ.  
أَوِ الْإِسْتِحْقَاقِ خَاصَّةً، كَمَا لَوْ مَاتَ رَجُلٌ وَتَرَكَ ثَلَاثَةَ أَوْلَادٍ، ثُمَّ مَاتَ أَحَدُ الْأَوْلَادِ وَكَلَّمَ يَتْرُكُ غَيْرَ أَحْوَبِهِ. فَإِنَّ الْوَارِثَ فِيهِمَا وَاحِدٌ لَكِنَّ جِهَةَ الْإِسْتِحْقَاقِ مُخْتَلِفَةٌ أَوْ اٰخْتَلَفَا مَعًا، فَقَدْ تَحْتَاجُ الْمَسْأَلَةَ إِلَى عَمَلٍ آخَرَ غَيْرِ مَا اٰخْتِجَتْ إِلَيْهِ الْأُولَى وَ قَدْ لَا تَحْتَاجُ.

اگر فقط وارث مختلف باشد [ولی جهت استحقاق یکی باشد] = مانند این که کسی بمیرد و وارث او دو پسر باشد؛ و سپس یکی از این دو پسر فوت کند و از خودش پسری باقی گذارد؛ که در این صورت جهت استحقاق در هر دو مسأله یکی است که همان فرزند بودن است ولی وارث مختلف است [چه آن که وارث در مسأله اول پسر بوده، و در مسأله دوم پسر پسر است].

اگر فقط جهت استحقاق مختلف باشد [ولی وارث یکی باشد] = مانند این که کسی فوت کند و سه فرزند از خود باقی گذارد، و سپس یکی از این فرزندان فوت کند و غیر از دو برادرش وارث دیگری نداشته باشد؛ که در این صورت وارث یکی است [که همان دو برادر باشند] اما جهت استحقاق مختلف است [زیرا در ابتدا جهت استحقاق، فرزند بودن است و در مسأله دوم برادر بودن جهت استحقاق ارث می باشد].

اگر هم وارث و هم جهت استحقاق مختلف باشد = که در این فرض گاهی مسأله دوم به عملیاتی غیر از آنچه که در مسأله اول لازم است نیازمند می باشد، و گاهی به عملیات جداگانه ای نیاز نیست.

وَ تَفْصِيلُهُ أَنْ نَقُولَ: (لَوْ مَاتَ بَعْضُ الْوَرِثَةِ قَبْلَ قِسْمَةِ التَّرِكَةِ) الْأُولَى (صَحَحْنَا

الأُولَى، فَإِنْ نَهَضَ نَصِيبُ الْمَيِّتِ الثَّانِي بِالتَّقْسِمَةِ عَلَى وَرَثَتِهِ (مِنْ غَيْرِ كَسْرِ) صَحَّتِ الْمَسْأَلَتَانِ مِنَ الْمَسْأَلَةِ الْأُولَى كَزَوْجَةٍ مَاتَتْ عَنِ ابْنٍ وَبِنْتٍ بَعْدَ زَوْجِهَا، وَخَلْفَ مَعَهَا ابْنًا وَبِنْتًا، فَالْفَرِيزَةُ الْأُولَى أَرْبَعَةٌ وَعِشْرُونَ، وَنَصِيبُ الزَّوْجَةِ مِنْهَا ثَلَاثَةٌ، تَصِحُّ عَلَى وَلَدِهَا، وَهُنَا الْوَارِثُ وَالْإِسْتِحْقَاقُ مُخْتَلِفٌ، وَكَزَوْجٍ مَعَ أَرْبَعَةٍ إِخْوَةٍ لِأَبٍ، ثُمَّ يَمُوتُ الزَّوْجُ عَنِ ابْنٍ وَبِنْتَيْنِ أَوْ أَرْبَعَةٍ بَيْنَهُنَّ، فَتَصِحُّ الْمَسْأَلَتَانِ مِنَ الْأُولَى وَهِيَ تَمَانِيَةٌ.

تفصیل مطلب آن است که بگوئیم: اگر یکی از ورثه قبل از تقسیم ترکه فوت کند: ابتدا مسأله اول را تصحیح می‌کنیم؛ بنابراین: اگر [نصیبی که از میت اول به میت دوم رسیده است] برای تقسیم بین وراث میت دوم کافی باشد بدون این که کسری بر آنها وارد شود هر دو مسأله را می‌توان از مسأله اول محاسبه کرد [و یک عمل برای هر دو کافی است] مانند:

مثال اول: زنی که پس از شوهر خود مرده است و یک پسر و دختر دارد، و شوهر او نیز یک پسر و یک دختر از زن دیگر بجای گذاشته است؛ در این مسأله فریضه میت اول را باید از ۲۴ حساب کرد که سه سهم آن به زوجه می‌رسد که [چون قبل از دریافت فوت کرده است] به دختر و پسر او می‌رسد بدون این که بر آنها کسر وارد شود؛ و در این مثال وارث و جهت استحقاق مختلف می‌باشد [و جهت استحقاق در مسأله اول زوجیت، و در مسأله دوم فرزند بودن است].

مثال دوم: زنی فوت می‌کند و از خود شوهر و چهار برادر پدری باقی می‌گذارد، و سپس شوهر نیز می‌میرد و از خود یک پسر و دو دختر، یا چهار پسر باقی می‌گذارد، که هر دو مسأله از همان فریضه اول که مخرج مشترک آن عدد (۸) است صحیح می‌باشد [و این عدد از ضرب مخرج نصیب زوج در تعداد برادران بدست می‌آید (۲ × ۴ = ۸)].

(وَإِنْ لَمْ يَنْهَضْ) نَصِيبُ الثَّانِي يَفْرِ بَصْتِهِ، فَانظُرِ التَّسْبِيَةَ بَيْنَ نَصِيبِ الْمَيِّتِ الثَّانِي وَسِهَامِ وَرَثَتِهِ، فَإِنْ كَانَ بَيْنَهُمَا وَفَقُ (فَاضْرِبِ الْوَفْقَ بَيْنَ نَصِيبِهِ وَسِهَامِ وَرَثَتِهِ) مِنَ الْفَرِيزَةِ لَا مِنَ النَّصِيبِ (فِي الْمَسْأَلَةِ الْأُولَى فَمَا بَلَغَ صَحَّتْ مِنْهُ) مِثْلَ ابْنَيْنِ وَابْنٍ، ثُمَّ يَمُوتُ الْإِبْنُ وَيَتْرُكُ ابْنَيْنِ وَبِنْتَيْنِ، فَالْفَرِيزَةُ الْأُولَى سِتَّةٌ، وَنَصِيبُ الْإِبْنِ مِنْهَا أَرْبَعَةٌ، وَسِهَامُ وَرَثَتِهِ سِتَّةٌ، تُوَافِقُ نَصِيبَهُمْ بِالتَّصْفِ، فَتَضْرِبُ ثَلَاثَةً: وَفَقُ الْفَرِيزَةُ الثَّانِيَةَ فِي سِتَّةٍ، تَبْلُغُ تَمَانِيَةَ عَشَرَ، وَمِنْهَا تَصِحُّ الْفَرِيزَتَانِ.

وَكَأَخَوَيْنِ مِنْ أُمَّ، وَ مِثْلَهُمَا مِنْ أَبِي وَ زَوْجٍ، مَاتَ الزَّوْجُ عَنِ ابْنٍ وَ بَنَتَيْنِ، فَالْفَرِيضَةُ الْأُولَى اثْنَا عَشَرَ: مَخْرَجُ النُّصْفِ وَ الثُّلُثِ، ثُمَّ مَضْرُوبُهُ فِي اثْنَيْنِ لِأَنَّكِسَارَهَا عَلَى فَرِيْقٍ وَاحِدٍ، وَ هُوَ الْأَخْوَانُ لِلْأَبِ، وَ بَيْنَ نَصِيبِ الزَّوْجِ مِنْهَا وَ هُوَ سِتَّةٌ، وَ فَرِيضَتُهُ وَ هِيَ أَرْبَعَةٌ تُوَافِقُ بِالنُّصْفِ، فَتَضْرِبُ الْوَفْقَ مِنَ الْفَرِيضَةِ وَ هُوَ اثْنَانِ، فِي اثْنَيْ عَشَرَ، تَبْلُغُ أَرْبَعَةً وَ عَشْرِينَ. وَ مِنْهَا تَصِحُّ الْفَرِيضَتَانِ.

اگر نصیب میّت دوّم برای تقسیم صحیح و بدون وارد شدن کسر بر وراثت کافی نباشد = نسبت بین نصیب میّت دوم، و سهام ورثه او لحاظ می‌شود؛ بنابراین [در چنین حالتی دو فرض قابل تصوّر است که عبارتند از:

الف - اگر نسبت بین آنها توافق باشد: وفق میان نصیب او و سهام ورثه‌اش از فریضه، نه از نصیب را باید در مسأله اوّل ضرب کرد و از حاصل آن تقسیم به‌طور صحیح صورت خواهد گرفت؛ و مثال آن مانند:

مثال اول: کسی فوت کند و وارث او پدر و مادر و پسرش باشند و [قبل از تقسیم ترکه] پسر نیزمیرد و دو پسر و دو دختر از خود باقی گذارد؛ که در این صورت فریضه مسأله اوّل از عدد (۶) حساب می‌شود که نصیب پسر چهار از شش بوده، و سهام ورثه پسر شش می‌باشد که با نصیب مورث آنها [که چهار باشد] در نصف توافق دارد؛ بنابراین عدد سه را که وفق فریضه مسأله دوّم است در عددشش [که مخرج مشترک مسأله اول است] ضرب می‌کنیم که حاصل آن عدد (۱۸) می‌شود که اگر هر دو مسأله را از این عدد حساب کنیم ترکه به‌طور صحیح [و بدون لزوم کسر] بین ورثه تقسیم می‌شود.

مثال دوم: زنی فوت کند و از او دو برادر مادری، و دو برادر پدری و شوهر باقی بماند، و [قبل از تقسیم ترکه] شوهر از دنیا برود و از وی یک پسر و دو دختر باقی بماند؛ که فریضه مسأله اوّل از عدد ۱۲ حساب می‌شود که از ضرب مخرج نصف (یعنی ۲) در مخرج ثلث (یعنی ۳) عدد ۶ بدست می‌آید و چون این عدد بر یک دسته، یعنی بر دو برادر پدری مستلزم کسر می‌شود باید آن را در عدد دو ضرب کرد [که حاصل ضرب آن عدد ۱۲ می‌شود]؛ و بین نصیب زوج از این دوازده سهم، که شش سهم است و بین فریضه او که چهار است توافق در نصف می‌باشد؛ در نتیجه وفق از فریضه ورثه زوج [یعنی نصف عدد ۴] که دو است در عدد ۱۲ ضرب می‌شود و حاصل ضرب عدد ۲۴

می شود که از این عدد باید هر دو مسأله را تقسیم نمود.

(وَلَوْ لَمْ يَكُنْ) بَيْنَ نَصِيبِ الثَّانِي وَ سَهَامِهِ (وَفَقْ ضَرَبْتَ الْمَسْأَلَةَ الثَّانِيَةَ فِي الْأُولَى) فَمَا از تَفَعَّ صَحَّتْ مِنْهُ الْمَسْأَلَتَانِ، كَمَا لَوْ كَانَ وَرَثَةُ الْإِبْنِ فِي الْمِنَالِ الْأَوَّلِ ابْنَيْنِ وَ بِنْتًا، فَإِنَّ سَهَامَهُمْ حِينَئِذٍ خَمْسَةٌ ثَبَائِنِ نَصِيبِ مُورَثِهِمْ فَتَضْرِبُ خَمْسَةً فِي سِتَّةٍ تَبْلُغُ ثَلَاثِينَ. وَ كَذَا لَوْ كَانَ وَرَثَةُ الزَّوْجِ فِي الْمَسْأَلَةِ الثَّانِيَةِ ابْنَيْنِ وَ بِنْتًا، فَتَضْرِبُ خَمْسَةً فِي اثْنَيْ عَشَرَ.

اگر بین نصیب میت دوّم و سهام ورثه اش وفق نباشد: مسأله دوّم را در مخرج مشترک مسأله اول باید ضرب کرد و از حاصل ضرب آن هر دو مسأله را می توان به طور صحیح تقسیم نمود؛ مانند این که در مثال اوّل [که متوفی پدر و مادر و یک پسر داشت] پسر فوت کند و دو پسر و یک دختر از خود باقی گذارد؛ که در این حالت سهام ورثه پسر پنج سهم است که با نصیب مورث آنها [که چهار است] تباین دارد؛ از اینرو عدد ۵ را در عدد ۶ ضرب می کنیم که حاصل آن عدد ۳۰ می شود [و هر دو مسأله را از این عدد محاسبه می کنیم]؛ همچنین اگر در مثال دوّم، وراث شوهر، دو پسر و یک دختر باشند عدد ۵ [که تعداد سهام ورثه زوج است] در عدد ۱۲ [که مخرج مشترک مسأله اول است] ضرب می شود [و از حاصل ضرب آن که عدد ۶۰ می شود می توان هر دو مسأله را به طور صحیح و بدون لزوم کسر محاسبه کرد.]

(وَلَوْ) كَانَتْ الْمُنَاسَخَاتُ أَكْثَرَ مِنْ فَرِيضَتَيْنِ، بَأَنَّ (مَاتَ بَعْضُ وَرَثَةِ الْمَيِّتِ الثَّانِي) قَبْلَ الْقِسْمَةِ أَوْ بَعْضُ وَرَثَةِ الْأَوَّلِ، فَإِنْ انْقَسَمَ نَصِيبُ الثَّلَاثِ عَلَى وَرَثَتِهِ بِصِحَّةٍ، وَ إِلَّا (عَمِلَتْ فِيهِ) كَمَا عَمِلَتْ فِي الْمَرْتَبَةِ الْأُولَى، وَ هَكَذَا) لَوْ فُرِضَ كَثْرَةُ التَّنَاسُخِ فَإِنَّ الْعَمَلَ وَاحِدًا.

اگر مناسخات بیشتر از دو فریضه باشد؛ به این صورت که یکی از وراث میت دوم قبل از تقسیم ترکه او، و یا یکی از وراث میت اوّل فوت کند، پس اگر نصیب میت سوّم به طور صحیح [و بدون مستلزم کسر بودن] بر ورثه اش تقسیم گردد بحثی نیست؛ و گرنه همان عملی را که در مرتبه اوّل انجام دادیم باید عملی سازیم [که باید نسبت را در نظر بگیریم و ...] و به همین ترتیب اگر کثرت تناسخ فرض شود به همان صورت عمل می شود.